[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌یابان حکمتهای الهی واضح است که د[ر]
که از وضع جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردیده
هر چند این کارخانه منقلب اوضاع زمانه است از فیض عنایتهای خود سعادت
خوید ... گیتی مبسوط الید کند که مرهم مرهم و رافت ... احوال
قلوب ستمدیدگان پردازد و مذاق تمنای محکومان زهر حوادث را شهد
سازد مصداق این حال ... فال اعلی حضرت قدر قدرت قضا ...
دارای دوران ... خجسته ... را نام و ... قدس
سکه شاهی ... رایت کشورگشائی برازنده تخت فیروز ...

... دلیری و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری که از سهم خدنگش سطح
... سپهر برکشیده بلند اختری که از بیم ... فلک شکافش سپهر برین
لشکر ... فتح و ظفر تیغ تیزش ... عرض بجوهر ... شیء
... صورت ... منفصل و در قلب گاه ... قلوب اعدا اقبال ...
... ذوالجلال ... جلالش ... روز
... صد ساله نعمت ... داری ... جهانبانان ... اران ...
... از مواید احسان گونه گونه لذت کام بخشی بکام دور و نزدیک ...
... دو ... سیم ... شعله طراز ... شاهنشاهی افسر و ...
... سلطنت جلیله ... صمصام الدین مظفر العصر الخاقان الاعظم والقاآن
... دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران ... خسرو ...
... لطف پروردگار ابوالمظفر ... سلطان ... بادشاه ... که
... افشانی و طبع گوهرآمایش ... ذره پروری خورشید ...
... تا بتاثیر اکسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب ...
... خورشید عنایت ازلی و ... عالم افروز ...

گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانهٔ ابداع و ستار [illegible]

جمیل و قابل استفاضهٔ فیض جلیل میساخت و بمقتضای حکمت بالغه در استعداد [illegible]

می پرداخت تا هنگامی که خاک ایران آمیختهٔ خون ستم و در عرصهٔ هر دو ران [illegible]

بگردون قراری و صاحب لیلی عالم گشت چنانچه شاعر گفته ز جور ظلم کار ما

بسکه در هم شد بلای اقسام افغان ظلم با مجسم شد تخت سروری

دشمن در آتش چو پیدا د مخالف از هر طرف خرمن هستی تر و خشک شعله افکن گشت

رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت

چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلجه و در هرات ابدالی و در شیروان

لگزیه بود و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواد

و در عربستان و سمت بنادر سلطان محمد نامی مشهور بخرسوار و در جای [illegible]

و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی نهاخت اعیان استبداد

گروه روسیه نیز از دریا الحان را از کیمت آذربایجانی تا سلطانیه و الحق و از طرف

ارگ کرمانشاهان الی گزاز متصرف شدند و روسیه هم از دربند تا [illegible]

از دار المرز را بحیطهٔ تصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه شاخ چالی استراباد

اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و قبایل اکراد

[illegible] و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان میان مولاحت سر از اطاعت

باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد سیجعل الله بعد عسر یسرا و بفحوای تا پریشان

نشود کار بسامان نرسد حکمت بالغهٔ داور دادگر اقتضای ظهور خجسته دولت آن خسرو

فریدون فر نمود که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیهٔ قهاری و از فضل سحر آفرین

نقش قرب سلک بدایع نگار صنع حضرت باریست نموده کوکب بخت

سعید ایشانرا کوکب آرای عرصهٔ جهان و پرتو طلعت مهر گستریش روشنی

بخش دیدهٔ پیر و جوان ساخت الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش

از برای روز احتیاج خویش ذخیره گذاشته تا بصفدر نام آوری که سلطنت شایان برای وقع حوادث

عالم کون و فساد بلکه بگر بوسته قبل از شروع به گزارشات احوال آن برازنده

تاج و تخت با ایراد حکایت چند محتاج است لهذا نگارنده این شکرفنامه و [illegible]

این تاریخ صدق شعار محمد مهدی استرابادی که از چاکران حضور و بضبط وقایع

مامور است با اظهار مجمل [illegible]ری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا آغاز

این دولت شاهنشاه صاحبقران بوقوع پیوسته شروع مینماید تا بر عالمیان

منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بوده که آنحضرت
بمعماری عزم تحسین آن ویرانی را درست کرده گلهای این گلشن افسرده را که از
هجوم سبزه بیگانه پنهان و لگدکوب گلچین حادثه زبان بود که آب و رنگ از تازگی
بعرصه ظهور آوردند   سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید   عندلیب آشفته تر
میگوید این افسانه را   هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق   از جمله آشوبی
که در عهد سلطنت خاقان مغفور برهم زن هنگامه ملک ایران شده اول طغیان میرویس
غلجه و بقدمه قندهار بود که در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری نبوی
صلی الله علیه و آله مطابق اودئیل بوقوع پیوست تبیین این مقال آنکه گرگین خان
والی گرجستان در آن اوان بیگلربیگی قندهار بود گرجیه تا باتفاق او در قندهار
می بودند ابواب احتمالی باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجه
حاکم آن گروه از جان بستوه و از روی تظلم بدرگاه فلک شکوه آمده چون در ارکان
پادشاهی کسی و در دولتسرای سلطنت دادرسی نیافت روی ارادت بدربار
و کعبه معظمه شتافت و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور
کرده وارد قندهار در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار

شورش افغان

بود بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و مراد خان نام افغان را که خشتی بود مامور
نمود که باتمام کارش پرداخت بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او حسب الارقام
منصور گشته بخونخواهی عم نامدار با لشکری جسیم و افواج مختلفه از طوایف گرج و عرب و عجم
به تسخیر قندهار روانه میرویس متحصن شده جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنه غلجه معاند بودند
جمع و یکسال قلعه را محصور کرده ... آخر کشته
بعزم خونخواهی بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی ... مامور ... دوران
بعد طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار زمان عمرش بسر رسید بعد از او بکار قندهار
نپرداختند تا بقدمه هرات و شورش ابدالی پدید آمد میرویس شش سال در قندهار
حکومت کرده بعد از او عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت
و بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او ریخته او را مقتول
ساخته لوای حکومت برافراخت دیگر شورش افاغنه ابدالی و بقدمه هرات بود که در سال
هزار و صد و بیست و نه بعرصه ظهور آمد تفصیل این اجمال آنکه این طایفه در عدت از غلجه در شش
و شصت هزار خانوار کمابیش میبودند عبدالله خان ولد حیات سلطان صدوزائی

در سنه ... شش ...
دیگر

بعد از شنیدن واقعهٔ قندهار باتفاق اسدالله خان ولد خود از ملتان نزد کیخسرو خان
شتافته حاکم ابدالی شد تا اینکه بتقدیرات اله که تغیر و تبدیل در آن راه نیست عقدهٔ قندهار
بآن نحو گشوده عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات
با عباسقلی خان شاملو میبود چون از ناصیهٔ حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد
عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت در خلال این حال قزلباشیهٔ هرات بعباسقلی خان
شوریده او را بیدخل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفر خان استاجلو
از دربار پادشاهی بایالت مامور و روانهٔ هرات شدند و مقارن این امور اسدالله با برادرش
از محبس فرار و بکوه دوشاخ رفته شاخ سرکشی برافراشت و بفکر جمعیت افتاده قلعهٔ [illegible]
را تصرف و بعد از آن در بیرون شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را
محصور ساخته بعد از چندی که محصورین از امداد مایوس شدند خفیه و آشکار راه سازش و طرح
آمیزش با افاغنه گشوده و در شب بیست و ششم ماه رمضان سنه ۱۱۲۹ چند نفر از اهل قریهٔ بلدم من
اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بودند نردبانها ترتیب داده از
برج مشهور به برج فیلخانه که در درب عراق واقعست افاغنه را بالا و افاغنه مسلط بر شهر
گشته تیغ استیلا کشیده بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداخته بعد از تخلیهٔ شهر از وجود قزلباشیه

۱۵ محرم

افاغنه اسفزار برآمده در شهر هرات توقف و اندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات
مرغاب و بادغیس تماما تصرف کردند پس اسدالله آهنگ بتسخیر قلعهٔ فراه که در سال قبل تصرف
افاغنهٔ غلجه درآمده بود افتاده شبی علی الغفله با نردبانها برج قلعه صعود نموده بیاری مردم آن
حیله بر فراز حصار بمقصود برآمده آن ولایت را ضبط نموده مراجعت کرد و در آن اثنا شاهقلی خان
زنگنه از دولت علیهٔ صفویه بسرداری مامور شده در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته
نخست افاغنه مغلوب و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع قزلباشیه نامساعد
و بخار پندار در دماغها متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهور برانگیخته
با صد نفر کماکش در دشت صحرای مشهور بروزنک بطایفهٔ افغان برخورده بیباکانه بر ایشان
تاخته ایشان نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند توسن کین را
عنان کش و تیغ خونریز را از میان کشیده سردار را با جمعی از پیش تازان لباس هستی عاری
ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم استرداد فراه حرکت کرده مابین فراه
و زمین داور در محل موسوم بدلارام با اسدالله جنگ کرده اسدالله بقتل رسید و
محمود چون تصرف قلعهٔ فراه را در حیز امتناع دید بهمان قتل اسدالله اکتفا کرده بصوب
قندهار شتافت و در حینی که قزوین مقر موکب خاقان شهید بود این مراتب را از [illegible]

صدق خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض و امنای آن دولت تدلیس او را صدق
فرض کرده او را بصوبه فضایل ضمیر ملقب ساخته حسینقلیخان خطاب دادند و کنگ سبحانی
قزوین تاریخ قتل اسد الله را چنین بعهد اسد الله را شکست شاه ایران در مدتی بعد از
آن زمان دولت زمان خان ولد دولت گشته هرات را تصرف و عبد الله
اسد الله را محبوس ساخته بغال ندکانی جعفرخان و گرفتاران قزلباشیه را در خیابان
باغ نو بدهره خونریز سیاست از پای در آورد و عیان دولت پادشاهی چون طایفه
غلجه و ابدالی را مشغول کار یکدیگر و محسود در الفت بخود و از نوا افغان اخلاص گستر نیست شد صفی قلیخان
ترکستان اوغلی را بسرداری تعیین نموده با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانه
هرات ساخته شد در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمان خان تلاقی واقع شده سردار از
نیرنگ سرداران معنی بیشتر باعث قوی دستی آن طایفه پای سر کرده پس از افغانه در آن
ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند تا آنکه
بار قضای جهانگیری ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت نادره قالع بنیان
فتنه و فساد گردید و دیگر شورش محمدخان بلوچ بجانب استرآباد است که تاریخ خواهر ...
اما در نواحی جرجان و دشت قبچاق بشکنه وار زندو اگر بعضی اوقات بنا بر صرفه کار خود ...

ابی را

ابدالی را تنبیه و بحکام استرآباد دستگیر میکردند لیکن در اغلب اوقات منشاء تاخت و تاز و سرکشی و فساد
بوده‌اند و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت به سر ایشان تعیین گشته طرق تنبیه
و دور بر دور شمه از ایشان را دمی یافت تا اینکه خورشید ذات جهان آرای از آتش
از افق سروری طلوع کرده شهره طبعان سر برآورده خمول کشیدند و دیگر شورش لکزیه
داغستان و شلاب حدود شیروان بود مخض اجمال آنکه جماعت جار و تله لکزیه که اهل
شیروان را بصدوقه و انجاح الجنب بودند انجاری و با طایفه آخر که در حدود
شکی مسکنی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کرده حسنعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود
در صدد تنبیه آن جماعت برآمده بعد از ورود بمحال شکی آن جماعت شبیخون آورده
حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از آنجا جسته احوال ایشان بتصرف طایفه
درآمد بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با احمدخان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی
همداستان گشته اولا احمدخان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان
شدند مقصود ایشان بحصول پیوسته معاودت و ثانی الحال بدون رفاقت آنها آمده
قلعه شماخی را تصرف و حسینخان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آوردند و ضبط
شیروان و نواحی پرداختند این مراتب را بدولت عثمانی عرض نموده و از جانب

با آن دولت معدلت اکتساب گشودند از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود
صادر و ساری مصطفی پاشا بتمکین و امداد او مامور گشته راه مدخلیت سرخای مسدود شد
چون سرخای در جمعیت از حاجی داود پیش و بجهت قوت در پیش بود وسایل برانگیخته
فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده در آن نواحی رایت استبداد بر افراشت
و ساری مصطفی پاشا مامور گردیده و بکر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است تفصیح
این مقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل صفی قلیخان سردار بدربار گردون مدار
شاهی رسید اسمعیل خان غلام برتبه سپه سالاری فایز و مامور به تسخیر هرات گردید
وارد ارض اقدس شد و چون ملک محمود حاکم تون بنا بر استیلای ماده غرور و استکبار
چندان اقبالی بامر نوابی خوانین ارض اقدس نمیکرد و سپه سالار مزبور فتحعلی خان
قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بسر قلعه تون مامور و ملک محمود محصور گشته
یکماه ایام محاصره امتداد یافت تا آنکه شبی محمد نامی که فرش ملازمت در حرم حاکم
گسترده بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف
حال قزلباشیه آگاهی داد روز دیگر ملک بهیات مجموعی بر آمده جنگ کرده
فتحعلی خان بزخم گلوله از پای در آمد آنمعنی سبب استبداد ملک شده بهمان منوال در آن

رود داده ملک در مشهد مقدس

سرزمین دم از خودرائی میزد تا آنکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار ایالت
رض اقدس را بعلی قلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو و در مشهد مقدس میبود تفویض
زدا تا روز بروز اختلال کار سپه سالار از دیاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت
ون سپه سالار اطوار علی قلی خان را موافق شیوه نیکخواهی نیافته از او سرگران بود
دانست که او را مسلوب الاختیار سازد علی قلی خان را مضمون کریمه و لا یحیق المکر
السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش را که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان
فرستاده کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فرید اتکار ایالت پرداخت
ا روز یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ که افاغنه بر صفهان مسلط گشتند این واقعه در همان روز در مشهد
مقدس بوقوع پیوست پس سررشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاده علی قلی خان
زنباطی که چیده بود در چیده تا آنکه در ماه جمادی الاولی همان سال الواط بنجابه علی قلی خان
را مقتول و اسمعیل خان را از محبس بر آورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از گروه
امی ها و نموده الواط خود برتق و فتق امور ولایت و مهمات کلی میپرداختند چون حرکات
شجاعت نا ملایم سپهسالار بود به ملک محمود سیستانی شرحی نوشته و مراسله کرده
بتکلیف ارض اقدس کرده ملک محمود حسب بوزیر از خدا خواهان بود تعجیل و اراده

بعد کشته شدن ملک گشتر اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود
ملک محمود با تمام کارش پردازند اما چون همه جا درش بدوشنند مکافات و
عمل این دفعه چرخ کینه جو طالب انتقام ایشان گشته ملک را در شب آخر کیلان دیار
بداندیشی دست مشتی داد ولولا دفع الله الناس بعضهم علی بعض لفسدت الارض
و بیان ذکر محمود ... محمود ولد میرویس در سالی که با اسد الله
جنگ کرده او را بقتل آورد این مراتب را بدولت صفویه عرض داشتند که اگرچه در این
مدت محض از راه هواخواهی آن دولت از من بظهور رسیده موکب پادشاهی از اطراف
عازم خراسان شود من هم از قندهار حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود
امنای ساده لوح کم دوربین عقول ناقصه ایشان فهم نقطه از خط و درستی از غلط
نمیکردند اقوال دروغ او را بسمع قبول اصغا و ایالت قندهار را باو واگذار کرده خلعت
شمشیر برای او فرستاده حسین قلی خان خطاب دادند محمود نیز به بهانه تنبیه ابدالی
وارد سیستان و بم گردید و در خلال این حال شهداد بلوچ عازم تاخت کرمان گشته بنای
بضبط کرمان پرداخت تا این خبر شورش فارسی زبانان قندهار بمحمود رسید
بقندهار گردید و توضیح این حال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار چون سلطان ...

بسمت هرات

... قلعه را خالی کرده ملتمس
... محمود ... کرمان گشته

در فراه ساکن می بود نایب قندهار کرده عازم کرمان شد چون سلطان مزبور
قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفر خان سیستانی که در قندهار محبوس بود طرح
تمهید کرده اظهار دولتخواهی صفویه کرده سر از گریبان خمول برآورده بدستیاری
فارسی زبانان صلای شورش در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و جمعی از افاغنه
بیرون واقف گشته جمعیت و ازدحام داخل قلعه گشته چون سلطان و ملک جعفر خان
را بدست آورده با فارسی زبانان قلعه بقتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را
تاراج و اسیر کرده آهنگ قندهار نموده و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر
و تنبیش گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره آنجا جمع کرده
قلعه کرمان را محصور کرده چون از هیچ طرف احدی بامداد قلعه گیان نپرداخت
اهل قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار استمهال
کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت بسبب
اشتغال در چیا خانه را گشوده مردم روستائی و بازاری را که از فنون جنگ عاری
بودند به سیف و سنان و درع و جوشن مکمل و در یال و کوپال هریک را ثانی رستم
ساختند بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند در روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی

وقتل و غارت ... محمود

لله الله

برادر جان بنده کرم الله اکبر سلامت باشد الله

هفتگی

سنه ۱۱۳۴ مطابق آود ئیل در گلون آباد چهار فرسخی ملاقی فریقین واقع شده قزلباشیه
مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی جانب قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان
و کبار دولت مقتول گشته تمامی توپخانه و اسباب ایل اردو بتصرف افغان درآمد بقیه
السیف وارد شهر صفاهان و بنای سینه بندی در دروب و محلات گذاشتند و بعد از
دو روز محمود آمده فرح آباد را برای نزول اختیار و از پشت سیبها آغاز
گیر و دار نمود و در غره جمادی الآخر سنه ۱۱۳۴ مطابق بارس ئیل اتفاق افتاد

در بیان کیفیت محمود … سنه ۱۱۳۴

که سلطان دار القرار یعنی … عالم …
بعزم تسخیر شهرستان جمل رایت اعلا افراخته لشکر بهار … همین …
شهر دی گشت و افغان هزار دستان شور افزای فرح آباد چمن و هزاره بلبل … — با هزار دستان
خارانی گل ملکهای تخت گلشن گزیده محمودیان با کمال شوکت و استیلا …
بتاخت و تاز دراز کرده باندیشه اینکه امداد از طرفی باصفهان خواهد رسید سلک
جمعیت خود … نساختند اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم … نشود
این بود که سلطان محمود میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هشتم ماه رجب … بیعت
بر آورده و چون آثار سعد و ظلمت از ناصیه حال … بعد از چهار روز از …

بدستور قاپو راجع و صفی میرزا نامی برادر او را بجای او در مسند ولایت عهد تکیه داد
بار دوم در بیست و ششم رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه این فال را بنام شاهزاده
والاگهر طهماسب میرزا زدند و در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان در ظلمت …
روانه کاشان ساختند که شاید از جهت قزوین و آذربایجان جمعیتی مستعد و لشکر
مستعد کرده منشاء امری شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته
اطراف شهر را سیبه بندی و راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند پس تا بی تمام
حال خواص و عام راه … روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته
آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدی که مردم برای اکل میته … بزرگان
در اسواق و محلات اطفال خورد سال را … ذبح کرده میخوردند … برای گندم چون
گندم … می بود … در غم دانه گرفتار دام هلاک … کرده …
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرم پیله برگ خوردن تشنه و جمعی که مغز قلوه [illegible] بی الوند ارشد جمعی به
در دهان افتاده اگر دانه ارزنی می‌جستند نیش [illegible] از بی نخود سیاه [illegible] بستاده دو کرمی
جا و رسی می‌یافتند در تقسیم آن سته بر خشخاش می‌نهادند کسی روی [illegible] را اسیر ندیده
ماش از شاه و لخ عدسی عزیزتر گردیده [illegible] از بردن اسم نان تویی دهنی یخ زده
حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بگور می‌بردند لاله برای کباب داغ بر دل
بریان نگذاشت و قمری در حسرت شامی کوکو زنان [illegible] اوجاق طهماسب کور شده و
چراغ دودمان طهماسب بی نور و صفاهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوه قحط نان
دولت را جهره شسته طاقت گسیخته شد و خاک عجز بر دهان [illegible] بختی تا سکه
بدادن شهر مصمم گشته در پانزدهم محرم سنه ۱۱۳۵ مطابق [illegible] خاقان [illegible] را
بفرح آباد برده افسر سروری بر سر [illegible] نهاد [illegible] زده جان [illegible] محمود
ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان ساخته خود در
چهاردهم ماه مزبور با فر و عونی [illegible] داخل شهر گشته سکه و خطبه
بنام خود کرده و بعد از آنکه مسموع واقعه اصفهان در آخر محرم بدار السلطنه قزوین به
طهماسب میرزا رسید او در نک شاهی جلوس کرده [illegible] قزوین آخر ماه محرم

سنه [illegible] تاریخ جلوس او رفته و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اخلال کار حضرت شاه
طهماسب محمود به قزوین گشته بعد از ورود افاغنه به ده فرسخی قزوین [illegible] قلعه بابی
که همراه او بود سر خویش در راه آذربایجان پیش گرفته اهالی قزوین چون پادشاه را دور و
دشمن را نزدیک دیدند بعد از معاونت [illegible] افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه
دست تعدی از آستین برآورده از کوتاه‌بینی به دست درازی پرداختند این معنی را
حوصله قزوینیان برتافته شمشیر جمعیت آخته و هر کس مهمان خود را در آورده جمعی
از ایشان را بر خاک هلاک انداختند افاغنه که در باغات خارج شهر بوده
سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکاور انگیز گشتند محمود باستماع این خبر
بفکر دفع قزلباشیه افتاده در روزی که افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان
شدند شروع به ملازمت اصفهان امرای [illegible] معارف کرده یکصد و چهارده
تن از ایشان را یکجا از تیغ گذرانیده و هر جا که گمان اهل صلاح [illegible] برد
کرده آنکار و بعضا به قتل رسانیده جمعی را به تسخیر شیراز مامور ساخته ایشان
رفته [illegible] از را محصور و تصرف در آورده محمود قریب به دو سال
در اصفهان و ولایات مزبور حکمرانی نموده بعد از آن وسوسه نفسانی او را

بفکر دفع شاهزادگان انداخت جمیع اولاد احفاد خاقان مغفور را که صغیر
و کبیر اسیر و محبوس بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستاد
بعد از چندی جنون قوی و فالج شدید بر او طاری شده دیوانه و از
خرد بیگانه گشته امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ و جریان عاطل گردیده و در دوازده
هم شهر شعبان مطابق ییلان ئیل اشرف بنی عمش که باستظهار کمک امیربست
جمعی از افاغنه را با خود همداستان کرده از کنج اعتزال بر آمده کوس
سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را بجهنم هلاک کرده
من حیث الاستقلال جالس حکمرانی گردیده و در ایام سلطنت خود کرمان
و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران را تا یلکی که راس الحد عراق
و خراسان است بحیطه تصرف در آورده دیگر غلبه روسیه است
بر دار المرز و گیلانات توضیح این مقال آنکه در حینی که شاه طهماسب در دوران
افسرسوزی آمده است اسمعیل بیگ نام تابین وزیر اعظم را برسم سفارت
و عزم استمداد بمملکت روس فرستاده و جمعی از روسیه بموجب
طلب و اشاره شاه طهماسب بسرگردگی سردار روسیه آمده سفاین ایشان

در فرضه رشت لنگر توقف انداخت و در رشت از در مدافعه در آمده مغلوب
روسیه رباطی که در جنب شهر رشت واقعست محل اقامت انداخت بار توقف گشودند
و حرف روسیه آنکه بالخواهش امنای دولت راه دور و دراز را طی کرده ایم ایلچی شاه
طهماسب بوکالت او کل دار المرز را از نیاز آباد تا حد استراباد بدولت روسیه
تفویض نموده که صیانت امنای دولت کرده برفع دشمن پردازیم و با این ادعا راه دخل و
تصرف در ولایت دار المرز نمی خواستند اما دست تعرض در کشیده داشتند هیچ جه
پیرامون حال دیوان و غیر آن نمیگشتند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار
کس آمده استیلا بر جمیع دار المرز تا نیاز آباد بموجب نوشته اسمعیل بیگ بوکالت دولت
علیه صفویه بروسیه داده بنحو مرغوب ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع
روسیه آمده در خارج رشت تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار و روسیه
رشت و گیلان مرا تصرف و بدون منازع و سهیم و مساهل در ان نواحی ضبط و اخذ محال و
جهات دیوانی پرداختند تا آنکه مقدمه قلندر مشهور باسمعیل میرزا در بادیه جانکه بگور خواهد نشست اتفاق
افتاده و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و تنکابن را که در تصرف قلندر بود متصرف
گشته و بعد چندی نظر بانکه پادشاه روسیه از جنگی از تخت قلعه قرار با عساکر شمار وارد رسیده

واهالی آنجا نیز از بیم غلبهٔ لشکر بیحد روسیه که اعدا عدو دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این
دولت نموده از باب اطاعت درآمده بپادشاه مزبور امر به تخلیهٔ آن قلعه دربند کرده سردار
نفر قشقچی که روسیه از اسولدات گویند باستحفاظ آنجا گماشته بادکوبه و سالیان را نیز متصرف
و بهمان اخذ و مقاطعه بالوجهات حبالی اکتفا کرده معاودت بمقر سلطنت خود نموده و بعد تسلط
و استیلای روسیه است بر ممالک آذربایجان چنین این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب
از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشای کوپرلی اوغلی حاکم ارزن الروم سرعسکر جانب
و عارف پاشا بایروان و عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشای والی
بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حد و حدود رایت عزیمت
افراخته و آن دریای لشکر آذربایجان را از شش جهت بچهار موجهٔ حیرت در انداختند
ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطهٔ ضبط درآورده عارف احمد پاشا جمعیت تمام بایروان آمده
چهار ماه قلعه را محصور و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا
طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی هم در آن سال
بعزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت
بسر تبریز آمده چون صورت تسخیر در آن سال از آینهٔ مراد رخ ننمود عطف عنان نموده در

وسلماس قشلاق و در سال دیگر بازگشته بقهر و غلبه بر قلعهٔ تبریز مستولی گشته اهل آنجا را عموماً از تیغ
گذرانیده و حسن پاشای والی بغداد رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراشته
کرمانشاهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چندی در کرمانشاهان بدار البقا شتافته
احمد پاشای پسرش از دولت عثمانی سرعسکر عازم تسخیر همدان شد فریدون خان
گرجی که در آن اوان حاکم همدان بود به بهانهٔ جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست
و قشون و اهالی همدان بامید امداد مدت سه ماه قلعه داری کرده تا آنکه
احمد پاشا نیز قلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت بظهور رسانیده و بعد از آن اورد
مصطفی پاشا به تسخیر اردبیل مامور شده بعد از جنگ و محاصره گنجه نیز بحیطهٔ ضبط گنجه و علی پاشا به تسخیر
روسیه درآمد بعد از آنکه متوجه اردبیل شدند موکب شاهی از اردبیل عازم طهران گردید
روسیه آمده اردبیل و مضافات زنجان و سلطانیه و محال کراز را بحیطهٔ تصرف
درآورده و آن وقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضا یافته بود اشرف چون
خبر اختلال آذربایجان و مراجعت شاه طهماسب را بجانب طهران شنید بسرعت
تمام عازم طهران گردیده در قریهٔ اندیمان که در جنب طهران واقع و مضرب خیام
سلطنت بود با عساکر قزلباش بمقاتله پرداخته در سلیمان آباد طهران تلاقی فریقین واقع

ولایت شکست یافته بوادی هزیمت شتافتند شاه طهماسب از اندرمان بعزم
مازندران و استراباد شد اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سید ال سردار خود
را بتسخیر قزوین مامور ساخته آهنگ اصفهان کرد اهالی قزوین لابد در مقام اطاعت
در آمدند بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا عزیمت استراباد
کرده فتحعلی خان قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجار را
بدفع افاغنه طهران روانه ساخت ایشان را مابین دو ابراهیم آباد و طهران تلاقی فریقین
گشته باختلال اضداد و درستی اهل عنادکاری ساخته بی نیل مراد روانه استراباد
شد طهرانیان نیز با وجود پس از اعطاء توابع قلعه مطیع و منقاد گشتند اهالی ساوه و قم نیز
که تا آنزمان با اشرف طریق مخالفت می سپردند راه متابعت گشوده شهر را
سپردند

ذکر بعضی از احوال اشرف که بعد از جنگ و مصالحه با دولت روم بوقوع پیوست

در سال سیم جلوس احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانی بسرداری
منصوب شد با فوج عظیم باتفاق خانک پاشا حاکم بیان و عبد الرحمن پاشای
حاکم همدان و قرا مصطفی پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان
حسین و تسخیر ملک متصرفه افاغنه مامور گشته وارد همدان و از آنجا جمعی را

زبرآباد شهر گرد فراهان و ایلچی نزد اشرف فرستاده پیغام دادند که افاغنه طایفه
بی سر و پا بدون اهلیت مالک سریر و افسر نه چون پادشاهان وارث پادشاهان
میباشند خاقان شهید را باو سپرده از راه و رسم سلطنت عارضی کناره گیرند
اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در
اصفهان بود از دم تیغ جفا شربت شهادت نوشانیده سر او را نزد ایلچی روم
فرستاده جواب ایشان را بزبان تند سیف و سنان محول ساخت جمعی پاره
افراد در هجوم شده در شهر گرد تلاقی عسکرین و اشتعال نوایر شور و شین بین الفریقین گردید
رومیه مغلوب و مقهور شده رخت غنیمت بوادی هزیمت کشیدند اشرف
نیز عازم اصفهان شده در سال بعد مجدداً احمد پاشا بهمدان لوای عزم افراخته طرح
مصالحه انداخته قرارداد ممالک و تعیین حدود و تحدید ثغور مابین نهج و دستور
کردند که ولایت خوزستان و کردستان فیلی با کرازور زنجان و سلطانیه و
خلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایات سمت شرقی عراق و دار المرز با افاغنه
مقرر و متعلق باشد و برین عهد و میثاق اتفاق و رفع غایله نزاع کردند هریک
عازم مقر و مقام خویش گشتند در سال چهارم جلوس اشرف راشد پاشا می

شکست رومیه گشته احمد پاشای
سردار روم باشی و عساکر آن
مرز و بوم از همدان
هزیمت آوار

از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تاکید بنیان
صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف
نیز محمد خان بلوچ با ایلچیگری روم مامور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمانی گردید

در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران ادعای شاهزادگی اظهار خودسری و دزدی کردند

اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بهم رسید حقیقت احوال
او اینکه موما الیه شخصی بود از طایفه کرائی و در سال هزار و صد و سی و هفت از خلیل
آباد بختیاری مبعث شده ادعای شاهزادگی و پسر خاقان سعید شهید کرده
میگفت که نام من اولا ابو المعصوم میرزا بوده ثانیا این اسم را گذاشته ام
محمد حسین خان حاکم بختیاری از راه ساده لوحی با سرخیلان بختیاری وجود
او را مغتنم و مقدم او را گرامی و محترم داشته سر بر قدم اطاعتش گذاشتند و
نظم نیز از شواهد صفهان شاهد خود کرده بادعای خواهری او یکی از ملکات اصفهان
گذاشته بود از خلیل آباد خواجه سرا را دم رفته او را نیز آورده در همان جا افتتاح
کار کرده ارقام باطراف نوشته تا چقه را بسمت چپ زده خطبه را در مساجد
و منابر باسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را ثانی اسم او گردانیده و حکام

شوشتر و کوه گیلویه و رؤسای ایلات آن سمت نزد او جمع آمده کمر اطاعت
بسته و امرا برای خود تعیین کرده در آن نواحی کمال تمکین بهم رسانیده تا اینکه از جانب
حضرت ظل اللهی در حینی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت بارکان
دولت علیه صفی میرزا امر والا صدور یافت که شاهزادگی مشهور شاه طهماسب و چون
ادعای آن شخص خلاف واقع است و او را گرفته بساطی که در چیده اند بر چینند لهذا
بروفق اشاره والا در حینی که ده دشت مقر صفی میرزا بود او را گرفته بقتل رسانیدند
و این قضیه در اواسط شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۰ روی نموده دیگر سید احمد نواده میرزا داود
متولی سابق مشهد مقدس است ملخص احوال او آنکه بعد از واقعه اصفهان که شاه
طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقوه رفته رقم مجعولی و در آنجا
مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود افترا
و عوام کالانعام را فریفته از این کذب طراز کرده جمعی از اوباش را فراهم آورده
عازم نوابات و مرودشت فارس که در شش فرسخی شیراز واقع است
گردید و در آن نواحی زیر دست افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را
بمقابله سید احمد فرستاده در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شده سید احمد

احوال او

منهزم گشته بابرقوه آمده مردم ابرقوه را از کیفیت تلبیس حکم مجعول او آگاهی حاصل شده
او را گرفته محبوس ساختند بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت
و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده از جهرم رفته داراب و نیریز را بدایره ضبط
در آورده و جمعیتی بهم رسانیده کرمان را متصرف کرده در چهاردهم ربیع الاول سنه ١١٤٠
مطابق قوی ئیل جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود راند و سکه و خطبه زده بعد از
چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعه حسن آباد محصور و بالاخره
گرفتار گشته او را باصفهان آورده بامر اشرف کردن نموده هوای سروری را از سر بیرون کرده عاقبت
بزور زیاده سری از پا در آمد دیگر محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزای ثانی کیفیت احوال او
اینکه در ماه محرم سنه ١١٤٢ مطابق تخاقوی ئیل در لباس درویشی وارد شوشتر گشته از آنجا که عقل
مردم در چشم ایشان میباشد جمعی از الواط او را دیده و میگفته اند که چشمهای این شخص در نظر با چشم
آن صفی میرزا شباهت دارد شاید او باشد و او تحاشی داشت عوام از این جهت
جمعیت کرده خریدار او شدند نایب شوشتر باستماع این خبر متوحش گشته اراده [illegible]
نموده او فرار کرده بحویزه رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان دولت قیصری
بمباهات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدون تحقیق شاهزادگی

او را تصدیق

او را تصدیق نموده سوی ایلچی ابدربار عثمانی احضار و بعد از ورود بحوالی اسلامبول مهمانداری
تعین نمود در اسکودار مکان [illegible] و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع سلطان
احمد خان پادشاه روم با تسار صدور بعضی حرکات او را بشهر سیلانیک که بجهت زندان
الطرف قسطنطنیه نزدیک بسرحد فرستادند و بعد از چندی از آنجا او را بجزیره [illegible] فرستاده فرنگست
کسان او را مرخص ساختند و تتمه احوال او در بیان وقایع سال سنه ١١٥٥ نگارش خواهد یافت
دیگر سید حسین نام قلندری بود از [illegible] بقندهار رفته مدتی در قندهار در یوزه گری [illegible] می بود از آنجا
همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزای کرانی میان جماعت بختیاری
رفته خود را ابو العباس میرزا موسوم داد و ادعای برادری خاقان مرحوم کرده بتمنای سروری کوشیده
کلاه تلبیس بر سر گذاشته این دعوی دروغ را راست انگاشت و از طوایف جاهلی اطراف جمعی
فراهم آورده چون کارش بالا گرفت بجانب [illegible] بهوای ریاست سری بر آورده [illegible]
عدم [illegible] شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت زود بپایان رسید دیگر شخصی [illegible] بهم
رسیده بادعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نامیده بشاهزادگی شهرت
یافت و در [illegible] چهار صد نفر از اعراب [illegible] در بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبد الله خان حاکم حویزه
رفته جمعی از [illegible] باعانت او جمع ساخته و از آنجا بمیان الطایفه [illegible] و غیرت بندر

کرده با سید احمد نواده میرزا داود که در آن اوان در تبریز در آن سمت رایت استقلال برافراشته
مجادله و مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخت و بندر لار با توابع شمیل و میناب بحیطه تصرف
درآورده بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مأمور گشته با او محاربه و جنگ نموده گریخت
یافت و بجانب هندوستان گریخت و بندر لار با محال متصرفه او ضمیمه ولایات
افغانی گردانیدند دیگر زنبیل نام قلندریست که در لاهیجان بهم رسید و او ولد ابراهیم
که با چند نفر از درویشان دریوزه کردی و قلندر از مراحل نوزده و رستم قشمه در
تکلم من اعمال دیلمان بمضمون اینکه بعد درویشی اگر میسر نباشد شاهیست از کلاه
نمد و پوست تخت ... افسر سپهر پرواز جریده و شاخ نفیر فکر علم و نفیر اسما ده
و از چادر قلندری بارگاه دارائی سلطنت گذاشته با دعای پسری
شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده و جماعت صوفیان و
رشوند و دیلمان را فرا گرفته رایت تحکم برافراشت و دیلمان را با رانکوه تصرف
کرد در آن اوان محمد رضاخان عبدالله قورچی باشی که سپهسالار و صاحب اختیار
گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با ده هزار کس عازم
دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده شکست یافته به تنکابن گشت

و قلندر

و قلندر همان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان را با توابع ضمیمه متصرفات خود
گردانید محمد رضاخان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لاهیجان گشته در
رانکوه تلاقی واقع و قلندر مقهور شده بجانب کهدم گریخته در آنجا مجددا استمالت
جمعیت از شاهسون و سایر رجال طالش یافته ماسوله من اعمال رشت را متصرف و از آنجا
عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا غالب آمده با روسیه اردبیل در حوالی اردبیل جنگ کرده
شکست یافت و بعد از آن بمیان شاهسون آمده جمعی شاهسون را با خود متفق ساخته
و جمعیتی انعقاد داده بمخاصمات روسیه با علی قلیخان شاهسون که دم از هواخواهی و انقیاد
روسیه میزد با هوس و ملو جنگ کرده باز مغلوب گشته بماسوله آمده بالاخره جمعی از طایفه
شاهسون که با روسیه اتفاق داشتند با جماعت ماسوله که از آنجا بابت قلندر بجنگ
آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای سرکردگان
روس بردند **در بیان مولود جناب نادری** بر آگاهان دقایق سخن مخفی نیست که
مهین زادگان آبای علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت یاری
که زاده لطف خدای یگانه و گرامی فرزندها در زمانه باشد نه مفاخرتش به نسب است
و نه مباهاتش بسلطنت و مکنت زیرا که مبدا اول فیض کتاب آن دو امر در همگان نظر بلند همتان

پست ترین پایه سلم اعتبار است و نازکترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر گوهر
خداداد خویش نه بکان آهن و گوهر شاهوار را نازش به آب و رنگ ذاتی خود است نه
بصلب معدن خضرا این برگزیده خداوند بزرگ کرده لطف ایزد توانا را که بعد از فضل الهی عضد
اعتضادش شمشیر خویش است نه بزور بازوی ایل و عشیره و بیگانه و خویش دودمانها
از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت
خاندان اندوخته نظام صمصام صدیدش از دولت تیموری در آستین است و در تارهم کمندش
سلسله چنگیزی و تاتار حلقه نشین
بر خصم صد نخش قضا تیر پر   ز تیغ کجش راست پیکر ظفر
اگر نادر افروز دل مهر چهر   چو خورشید آتش فشاند ز سپهر
اگر مهر از عارضش دم زند   دم صبح آتش بعالم زند
در آتش گریزد سمندر ز بیم   نهد سر بکوه و بیابان نسیم
در صورت کلک سلک شجاع را زنگار شکی آن بطلب باز داشتن اولی است اما چون غرض مورخ ضبط
کلیات احوال خدیو بیهمال و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال است نگاشته توجه
بیان میگردد که آن حضرت از ایل قرقلو و قرقلو از رعی از نوع افشار و افشار از جنس ترکمان میباشند
و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در ایامی که مغولیه توران استیلا یافته از ترکستان کوچ
کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل موسوی

بهانه

بتعریبات کوچ کرده در سرچشمه چیاب کوبکان من اعمال محال ابیورد خراسان
که در سمت شمال مشهد مقدس طوس علی مرقده التحیه بیست فرسخی واقع و در قرب بیست هزار راه است توطن جسته
تابستان در آنجا ئیلاقشی و در زمستان در دستجرد دره جز قشلامشی میکرده اند تولد
آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد هجری مطابق لوی ئیل
در قریه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و بمولود خانه
شهرت یافته اتفاق افتاده باسم جد خود ندر قلی بیک موسوم یافته و در یازده
سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ
مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر
و امور عظیمه از ید توانش صادر میشد و در عالم خود نادر آفاق بود من الالهام بنادر
قلی بیک مشهور گردیده   ورود نادر بخدمت ظل الهی   از آنجا که نقش بند کارگاه وجود
در ربط و پیوند مزاوجت رشته تار و پود و بنای بقای بنی آدم ساخته و باین جنس اکنون طراز
جامه قوام و دوام بر بر و دوش نوع بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند صمد است و
تفرد شایسته ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی
در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و ...

ریحان عیش وکامرانی بود مایل تاهل گشته بابا علی بیک کوسه احمدلو که از روسای افشاریه
ابیورد وهمیشه درآن ولایت باترکمانیه وازبکیه معرکه آرای رزم ونبرد می بود ازجاده خانه
نسبت خویشی آن دودمان تشریف رسائی مفاخرت دربرخویش داشت آنحضرت
طالب پیوند وراغب بخواستگاری صبیه آن سعادتمند شده اکثری ازحسدپیشگان
افشاریه سالک طریق امتناع وهنگامه آرای جنگ ونزاع گشته جمعیتی ازروسای
آنطایفه باین علت هم آغوش شاهد فنا وهم خوابه رنج وعنا شدند وبالاخره بحکم قضا
امرمواصلت وقوع یافته ازآن مخدره سرادق عفاف درسال ۱۱۳۱ در شب شنبه
بیست وپنجم جمادی الاولی ده ساعت ونیم ازشب گذشته شاهزاده رضاقلی
میرزا بوجود آمد وبعد ازپنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشیده صبیه
دیگراو را درسلک پرده گیان حریم عفت انتظام دادند نصرالله میرزا وامامقلی میرزا
گوهران آن درج واختران آن برجند هرچند که درآغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو جهان وقایع
وامورئی که درسمت مروه جرد وابیورد ومشهد مقدس وقلعجات آنحدود وضواحی دشت
ازآنحضرت بااخشاریه اضداد وترکمانیه واکراد وازبکیه وسایر طوایف واهل عناد
بوقوع پیوست وکوششی که ازبداندیشان درخلال کارایشان بظهور آمده جنگهائی که

بادور ونزدیک وترک وتاجیک واقعشده تاآنطایفه را رام وسرحدات را
قرین آرام کردند اگرشمه ازهریک بتحریر آید تاریخ مطولی خواهد شد بیرون ازاندازه
وکتابی میگردد وخارج ازحوصله مسئول تدوین وشیرازه لیکن چون دراین روزنامه
نظرخامه باختصار سخن مامور وغرض اصلی ضبط کلیات امورست لهذا همه جا رسم
اجمال وایجاز مرعی داشته کمیت قلم را بجانب اختصار عنانگرای میسازد بعد ازآنکه
بزم آرای دوران درعشرتسرای ایران ساز ناسازی کوک کرده درهرگوشه ازمخالف
دم الف نواها وازهرسری چون کاسه طنبور نغمه صداها برخواسته ترک وتاجیک چنگ
آسا سینه خراش حسرت خرسند شدند وکوچک وبزرگ قانون خرمی ازدست داده
دردایره محنت گرفتار افسوس گشته وهرجا قوی دستی بود سرازگریبان خودسری
وگردن فرازی درآورده پا ازاندازه بیرون گذاشت ازآنجمله ملک محمود
سیستانی بطریقی که مذکور شد برمشهد مقدس مستولی شده رایت طغیان برافراشت
وحضرت ظل اللهی تاآن اوان درحدود ابیورد وکلات وباقی سرحدات دشت
مشغول ملکداری وبچنگال خونریز جلادت شاهبازاوج دشمن شکاری نموده
مانند شیرصیاد پشه خویش وطعمه بخش کام بنگاه نوخویش بودند چون دیدند که ساقی

چرخ مینائی از اشک مهر و ماه خونابهٔ غم با اهل ایران همدم و حریف ملک طرف
زمانه از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان شکست و در اهرمن فتنه جوی این دست تطاول
گشوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک بربست همین معنی را وصلهٔ غیرت
آنحضرت برتافته با الهام خداوندی اساس زوار شاد بخت فرخنده طراز و نیروی
عزم بلند و قوت همت ارجمند طوایف قشار و اکراد و باقی ایلات را که ساکن
ابیورد و دره جز و کلات بودند بحوزهٔ خدمت حضار و کلات را که حصن حصین و
قلعهٔ خدا آفرین بود با قلعهٔ دستجرد و ابیورد که پیوسته جولانگاه اشهب همت بود
مسکن و ماوای دولتخواهان اخلاص پیوند بود و برای افواج چون قهرمانی اختیار
و ماری کرد کار آغاز کار کردند آری غضنفر صولتی که مهابت صلابتش لی لدر ناخن
شیران جهان بکند کی حوصله ورزد که هر گفتار خصلتی از راه روباه بازی چرخ ملک
خود بدعوای شیرمردی گردن افرازد و سروری که هیشه گردن اطاعت بدیگری
خم سازد ایلات عمده که بهمراهی گوش سپر قدم ساحهٔ سالک اضطرار شده بند
و دو فرقه بودند یکی افشار به که شرف استشاب بانجناب داشتند و دیگر اکراد
که ساکن دره جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند که

فراز این ... عش سمن
خم و شکنه اندکی ... دادرد که کرون

طوایف

طوایف دیگر در میان بهره اندوز خدمت خدیو فریدانه نکشیده اما آن دو فرقه در بدو حال بعهد ستی تا یید
خدای متعال ازوی اقبال خسروی استراد و دست خصم افکن و ساعد بخت فیروز را بشات
سعادت ... کس بود و بعد از چندی بعضی افشاریه و اکراد که صحرا گرد وادی
لوحی بودند بوسواس شیطانی تخلف آلا را گشته از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بود
بنیات مکان و عدت خود مستظهر شده با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود
شده با او از در موالفت و سازش در آمده از اکراد دره جز و ابیورد جمعی با کراد خبوشان پیوسته
و گروهی بار یگانه نساء عقد موالفت بسته و هر یک بقدر امکان رنگها ریخته و شعبده بازی انگیخته
و با دشمنان آمیخته و با آنحضرت در آویختند سوای سیصد چهار صد خانوار ایل جلایر که با لطهماسب
قلی بیک وکیل و محمد علی بیک و ترخان بیک نام و باقی روسای خود قصوری در اعتقاد و وهنی
در اخلاص قوی بنیاد راه نداده در رشتهٔ عقیدت و در حلقهٔ ملازم رکاب نصرت انتساب
روز بهی و بستگی سایه آسا دنباله رو خسرو خورشید قباب بودند و آنحضرت با قلت عدد آن
و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده با اتفاق هواخواهان گزین خوابگاه را خانهٔ زین
ساخته رایت عزم افراشت و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشت در بیان توجه موکب
والا ارض فیض بنیان بعزم دفع خصمان همین نامه بدراکه روشن است که جلوه.

... و کوکب و انجم تا ظهور کوکب آفتاب است و بلند پروازی شهپر طغیان تا طلوع طلیعه
جهانتاب بنهجی که در مقدمهٔ کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود از ارض
اقدس آغاز خودسری کرده رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت
وهم طوق خدمت او گردن نهاده در اطاعت بر رویش گشادند از آنجمله قلیچ خان
نام بایات بود اما متعلقان ایرلوی افشار بودند که از دولت نادره روی برتافته نزد ملک شتافتند
صدور این حرکت از افشاریه بر جمیع عیوب ضد و همسال نا ملایم افتاده بیچاره جویی کار ایشان
بتک خیال را بهر طرف دوانیدند در تدبیر این امر طالب بهانه شدند تا آنکه ملک در سایل بر آن بخشید
چون ملک خراسان همیشه از جانب آنحضرت اندیشه مند و هراسان می بود مقصد بر آن بنا نهاد
نزد او روانه کرد پیغامات مؤکد بعهد و پیمان فرستاده که ما را از آمدن بارض اقدس غیر از
حمایت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلی رسم موافقت مرعی گردد محض فوائد خیر
و باعث انسداد در الحاد خواهد بود آنحضرت قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شد
که دو روزی با ملک اظهار مصادقت کرده و رخت اقامت را رفع و در خلوت یا شکارگاه تشریف
وجود ذیجودش را دفع کند تخت با افشاریه و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند متعهد گردیده قرار دادند
که خود ساز جریده بازی کرده مهیا باشند منظور آنکه آنحضرت در اثنای بازی و اسب تازی جلو

اسب ملک را ربوده با تمام کارش پردازند و هواخواهان هر یک تیغ خونریز ایشان در تتابع او در
آویخته ایشان را از مرکب هستی در اندازند روز دیگر در میدان کاوس کوک مشهد با ملک گرم جریده بازی
بوده بعزم عنانگیری ملک دست انداختند جلو زمام توسن امور در دست اقتضای قضا پست دستی
که یکتاز آسمان و رخش زرنیخ آفتاب پشت دست بر زمین که اشسته بود زمان اسب ملک
خورده جلو بدست نیامد ملک از آنجا که سرمست باده غرور بهای نخوت بود و فرس اسپ بی کرده بعد
از انقضای میدان بیکجانب شهر عطف عنان کرده اما آنحضرت پیوسته در کمین فرصتی بود
تا آنکه جاسوس صلح مشفقانه امالهٔ قلب قلیچ خان را متعلق کرده باظهار انتقام ایشان را با خود رام ساخت
و بعد از آنکه ملک را به فرسخی مشهد مقدس رغبت شکار کرده بعلیحضرت آنحضرت بکوه ... حرکت
و حضرت ظل اللهی روز دیگر امامقلی و قلیچ خان را بتقریب شکار همراه برده بعد از ورود بقریه ...
من اعمال مشهد مقدس چون صید رام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل نبود آن ...
نفر را که در ... بقول مستفیض تیغ لاف و ... و در باطن لسان ... از خونخواری ایشان ...
سیاق بردن شدند و از آنجا عازم ابیورد گشته آن ناحیه را جمع کرده ... ایلات
ذکر احوال بعضی ... ملک محمود سیستانی ملک محمود بعد از وقوع این قضیه
وحشت انگیز چون دانست که از بحر خلاف آنحضرت ... سرود و صد قطره است کشتی ... بکام برآید

بم

خورد و بار گران زنانه مردی که بر دوش دارد به منزل نجات نخواهد برد عندلیب چاشنی پاسخ

این مقال کرده که روز اول که دیدمش گفتم آنکه در رزم سینه کینه است پس اکراد چمشکزک پشت

که با من متفق شده به دفع جناب نادری برداز بیعا کار جنگ را اما در سازید اکراد با وجود آنکه

که اجتناب کردن فراری است هرگاه بدولت مبسوط الید و جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت

اشتهار تصور ابهنی از خوصله ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزون است ملک چون عذر

ایشان را مقبول بگردانست از کل رضای جواب آن کرده استمام را چه دور ز کی نموده عزم تسخیر

آن طایفه کرده چون راه کلات و چهچه و دهنه مشتمل بر کوهستانات عظیم و محتوی بر قلعجات محکم بود

غزیت آن سمت را مقرون بمصلحت ندانسته با پنج شش هزار کس از راه رادکان متوجه خبوشان کرده

منزل بمنزل مجدداً اکراد کس بمعذرت نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت — خواهی

اکراد و موجب نزاع و جنگ است از آن با بر او کند در آنجا که ملک محمود را عقده خود بینی

دماغی شده به بود فرستاده اکراد را قطع بینی کرده باز گردانید بهمین سبب پیدا منی عموم اکراد کشتاب

لوازم جنگ کشی پرداخته بعزم مدافعه پیش آمدند اما از نامساعدی بخت مغلوب گشته فراری و قلعجات

خود متواری شدند ملک بلامانع داخل خبوشان گشته بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از

عورات و اطفال ایشان را با ورغنال در ارض اقدس ساکن ساخته زمام اختیار ایشان را بدست گیرد

بالاتر

اول آماخت قلعه زیدانلو را که در دو فرسخی خبوشان واقع و مسکن آن جماعت بود

پیشنهاد خاطر ساخته محاصره کرده در خلال آن حال خدیو جهان با تندبلای ناگهانی

بسر وقت ایشان رسید و تبیین این مقال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت

خبوشان حضرت ظل اللهی با شوکت ایشان چون بحر جوشان در عقد خروشان

با فوجی از رزم کوشان از راه تعصب ایلی بعزم اعانت اکراد ایلغار روز را به اتمام

کار در دو فرسخی خبوشان بفوجی از اتباع ملکی که اسباب و توپخانه او را از مشهد

مقدس می آوردند دوچار گشته اکثری را مقتول و معدودی از آن گروه در ورطه هلاکت

جان بسلامت بدر بردند ملک محمود از این واقعه بیخبر بجهت قلعه گیری در آتاب

و شمشیر جانگزای را آب داده گرم گرفت دیگر قلعه در شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت

ظل اللهی با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن عربده جو و نعره زن از گرد

نمودار گشته بحمله زهره شکاف قلب لشکر محمود را شکافته خود را بپای قلعه و سران قلعه — خود را بپای

رسانیده در تنگنای محصوری نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنا بر آن

حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود بعد از وقوع تلاقی و ظهور شکست

از دور قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرده حضرت ظل اللهی عورات

و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یکطرف قلعه جا بگذاشت
نزول بود آنشب اکرادی که از خوف ملک به بیغولها مختفی گشته بودند از مژده
ورود موکب اقدس حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافته بار و بنا بکاسر قدم خدمت
بحضرت والا پوستند و بتجدید از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز دیگر که
ملک نیمروز یعنی خورشید جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خودنمائی
کرد ملک محمود لوای عزم افراخته و طرح جنگ انداخته چون حریف را تاب هم
و دست سعی از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و شکسته سنان روی بگریز
و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز همه جا
تا عشرت آباد حد مشهد و خبوشان از طرف ملک گرداگیری کرده گذشتند ملک
از پناه توپخانه بمعرکه جنگ آید فایده نکرد چون طایفه قزلباش و اکراد تا آنزمان منکر
تفنگ و همیشه بتیغ و سنان خصم افکن میدان جنگ می بودند آنحضرت
درآویختن ایشان را بتوپخانه و تفنگچی منافی حزم دانسته ترک رزم و از عشرت
آباد اکراد را مرخص ساخته خود بجانب ابیورد و صرف زمام عزم کردند ملک
نیز عمر دوباره را مغتنم یافته وارد ارض فیض بخش گردید [illegible]

فتح قلعه ابیورد و ردی ظفر ورود چون همگی قلعجات ابیورد که در تصرف قزلباشیه عهد داد
می بود محمودی شده در صدد مخالفت بودند از آنجمله جماعت ایرلی سکنه نکنگ که در حدود ابیورد
واقع است هر چند که موسم زمستان و لشکر سرما غارتگر تاب و توان بود لیکن حضرت ظل اللهی
از آنجا که همیشه سرگرم نشاء تائید بودند بنفس نفیس از این بمحض ظفر پرور افسرده و دلسرد نگشته
با دلیران عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و اطراف آنرا بخاک و خاشاک انباشته
بلند کرده آب رودخانه را بقلعه بستند آبی بروی کار نیامد پس حوالی و سرکوب بسته قلعگیان را
هدف تیر و تفنگ ساختند و بعد از چندی که صواعق بلا بخرمن هستی آن طایفه آتش افروز بود اهل
قلعه بحبل المتین استیمان تشبث جسته بعذرخواهی و ندامت پویان گردن ربقه
اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را که جانبه ماسوی ابیورد و سایر محال پراکنده ساخته بر کنده و اهل قلعه را
چون قلعه باغواده نیز مسکن طایفه کند و زلوی قزلباش بود و در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ
از اخلاص کیشی بر تافته بودند بعد از تمشیت کار یکی قلعه رایت توجه بآنصوب افراخته و مدت
سه ماه آنقلعه را بمنجنیق محصوری انداخته تخت و طرف حوالیها ترتیب داده خاک ریخته
بلند ساخته استادان نقب زن و چاره جویان خاراشکن آغاز نقب زدن کرده بحانان
وصول نقب بزیر حصار اهل قلعه از کنج کاوی بیل و کلنگ بفکر و فنان پی برده سر رشته

نقب را بدست آورده خواستند که آب بر آن مرتبه آتش فتنه و فساد را فرونشانند
بیرونیان تیزدستی کرده نقب را با باروط انباشته آتش زدند چند نفر از قلعگیان را که
در میان نقب بودند دود از نهاد هستی بر آمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند و دیوار
قلعه نیز منهدم گشت اما قلعگیان باز چوب و خاک بان موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت
پناه بستند چون نقب کاری ساخته نشد پیلداران پیل توان از اطراف جمع آورده چهار صد
قلعه را صد زرع کاوش چاک و خاشاک بمثابه تل بلندی که بیست و سی زرع عرض و نه زرع ار
تفاع آن بود بطرز گوزبند بسته آب بران جاری کردند در عرض دو ساعت آب احاطه
حصار کرده رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار انداخته بنیاد قلعه بتیزدستی آن سیل بی
امان چون خانه حباب بر آب و در برج و بروت آثار خلل عروقها ظاهر گردید مردم نگا
کوکب طالع را در برج آبی منقلب دیده دست از جان بشستند و از عین اضطراب مانند سرشک
از خانه چشم روان گشته از روی نیاز دست بپای سر بوده در امن و بخشش خدیو یگانه چهار نفر از روسای
الطایفه را که سرمایه فساد بودند بمعرض تیغ سیاست نموده برات کدخدای قلعه را که مرد نصیحت
پیشه بود بگلوله تفنگ نشانه تیر فایقه شهاب ثاقب ساخته برات حیاتش را بآتش حواله کرد
ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستاده پس بجانب ابیورد دختر بیک لوای ظفر جو بنده بعد از چندی

همت بلند

بهمت بلند عزم تسخیر قلعه عجند کردند چون قراخان نامی که بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از
ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهوای دولتخواهی ملک آتش فتنه می افروخت حضرت
ظل اللهی در حینی که مشغول محاصره باغواده بود طهماسب بیک وکیل جلایر را با چراغ بیک
افشار و جمعی از دلیران نامدار باطفاء آن نایره مامور ساخته چون آب عجند از بهای
بند کلات منشعب می شد مامورین در سر ممر آب بنای توقف گذاشته برجی ترتیب دادند که قطع
آب کرده نگذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین
مجادله و جنگ فاحش واداده جمعی را بقتل و چراغ بیک دستگیر گردیده همانا طالعش خانه زرشین
میگرد در روزی که آنحضرت از تسخیر باغواده فراغت یافته وارد ابیورد شدند خبر ملال انگیز بعرض
اقدس رسیده شهباز همت والا العزم شکار زاغ زاغچند چنگل جلادت تیز و سرپنجه یلی را خونریز
ساخته هنگام شام بجناح استعجال حرکت و از بیراهه میان جبال با دلیران معرکه جدال خود
را بانجا رسانیده متفرقه سپاه را جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر عجند نزول نموده
فرمای اشهب برق خند گشته جمعی از پیادگان جلادت قرین را بدروب قلعه تعیین نموده
که نگهبانی راه اقدام و اگر ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند مانع در آیند روز قلعگیان اقبالی نکرده چند
بند قبال بکار در گشتند از اتفاقات در همان شب فوجی از تاتاریه مرو بامداد قراخان آمده

باجمعی از قلعه برآمده ایشان را در کمین کین باز داشت و خفیه باز بقلعه برگشت پیادگان در آن
قلعه خروج آن جمع از قلعه بتصور فرار ترکمانیه نمودند خبر بخدیو بلند اختر رسانیدند آنحضرت
نیز هنگام صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده دو فرسخ که از چهار ده دور دور بر مجمند رد بیک
شدند قراخان و خضا بهیات مجموعی از قلعه برآمده ترکمانیه از جهت میمنه و تاتاریه از جانب
میسره از کمینگاه اسب انداخته با شمشیرهای آخته از دو طرف بر قلب سپاه کینه خواه تاخته
آنحضرت تکیه بیاری باری نموده بمدلول وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا از قلت خود و کثرت آن گروه
اندیشه نکرده با دلیران افشار پای ثبات در قرار فشردند و دست باستعمال آلات حرب و پیکار بر
و در اندک زمانی جمعیت آن طایفه چون طره خوبان تاتار تار و مار و ترکمانیه تمامی سر در ره
وادی فرار گشتند پس مرکب والا بالحضرت در فرسنگ دیگر چهار ده برگشتند مغاران آن
جمعی از تاتاریه باداى رسم اعتذار بخدمت خدیو کامکار آمده و دستمالی معارضه گرفتا
ران با چراغ بیک نمودند آنحضرت نیز مسئلت پذیر گشته گرفتاران را از طرفین مرخص و
همان شب تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این بلند طارم از قلعه چهارم
رایت فتح علم گیری برافراخت و قراخان شب در مقابله از ترس بدر انور رخ پنهان انداخت خدیو
ارجمند بعزم اتمام کار بر قلعه رخ چند انقلای لوای ظفر پیوند کرده قراخان چون حال خود را تباه

در روز مراد را سیاه دید دست بر دامن استیمان زده از قلعه برآمده متعهد خدمتکاری
و متقبل رسم فرمان برداری شد آنحضرت نیز سوابق اعمال او را بعفو مقرون و ترکمانیه
قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد توجه فرمودند و از آنجا بقصد تصرف نسا بدر که هر روز در
آغوش تمنای یکی می بود بر جه شدند چون ترکمانیه علی ایلی و تیمره لی و تکه و یموت که در حدود
نسا و درون می بودند در مبادی آن حال باغوای سعید سلطان کلانتر درون پا از جاده انقیاد
بیرون گذاشته ولایت را متصرف گردیده بودند حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد
با یکه تاز آن عرصه نبرد وارد نسا و محمد حسین بیگ وکیل جمشکزک نیز اظهار یکرنگی و خلوص ولد سام بیگ
بمین ورود آن دولت اساس بکرد حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد چواخوان
از خبوشان بموکب مقدس پیوست سعید سلطان بر حقیقت حال واقف گشته چون طاقت
مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه آن سمت وارد باغباد سه فرسخی نسا در آنجا بر جسمانی
بخت سعید با جمعی از روسا وارد آستان آسمان فرسا گشته اظهار ندامت و شرمندگی و
تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمد حسین بیگ
رخصت انصراف یافت و در خلال آن احوال بقراخان را غنچه دل را سر پنجه خذلان
گریبان گیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر گردید که علی الغفله گریزد بذات

رسانید یکی از اخلاص کیشان غدر و کید بداندیشان را بعرض خدیو ذیشان رسانید
همگی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوای زیارت گشتند

در بیان رسیدن رضاقلیخان زند از دربار شاهی بامر سرداری در اثنای این احوال
رضاقلیخان نامی از دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه
در حینی که عازم خراسان بود بنا بر اشتهار و آوازهٔ شوکت نادری که ساعت بساعت
افزون و دور و نزدیک بود اعلام کرد که آنحضرت تا ورود او عازم خبوشان
گشته سلسلهٔ جمعیت را با اکراد انعقاد داده به تنبیه ملک بپردازد چون برای اولیا
معلوم بود که معاملهٔ اتفاق اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوعست به شهامت دلیران
گزین و رزم آزمایان نصرت قرین لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته
منزل موسوم بپیر کهیرز را که در نه فرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان علیا واقع است جولانگاه
بادپای سبک ساخته ملک نیز باستعداد تمام بمقابله شتافت و فیمابین نائرهٔ جدال اشتعال
یافت پس دلاوران ظفر توأم تیغ تیز را بر ایشان حکم و جمعی از اعوان و سرکردگان ملک را
روانهٔ دیار عدم ساخته ملک از صدمهٔ چنگال شهبازان [illegible] مانند صید زخم خورده
شکسته بال خود را به پناه شهر کشیده خدیو بیهمال نیز همان روز اطراف شهر را [illegible]

قدوم

جواد صرصر خرام ساخته شترخانهٔ قلعهٔ طوس را که موسوم بقلعهٔ حاجی تراب
و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس در جانب غربی واقع است مقر کوکبهٔ نصرت
انتساب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز یکدفعه ادهم تیزگام را
با فوج خون آشام در حوالی قلعه جولان میداد و بزخمهای کاری سیف و سنان
رخنهای اندوه بر روی خاطر محمودیان میگشاد ملک چون ره بسازی و میدان داری
آنجناب رسیده نیست و معلوم آن بود که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر خندق [illegible]
پشت بقلعه گرو فری بکرد و بسیاری از مردم توابع و نواحی خدمت آنحضرت را اختیار
کرده بهمان چهار دیوار شهر را ملک مالک گشت در سیاق این حال رضاقلیخان وارد
خبوشان گشته بشاهوردی بیک چپشلو با جمعی دیگر که همراه رضاقلیخان [illegible] خالی کردند که
هرگاه جناب نادری بهان نحو عرصه را بر ملک تنگ سازد لوای نام افراز سرداری تو
ضایع و نقش در نشان و شوکت تو وارون خواهد شد رضاقلیخان بعد از استماع این
سخنان کاظم بیک نام خویش خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کرد که جنگ
با ملک مقرون بحزم نیست عنان تهور را کشیده از پی قدم پیش نگذارد و بعد از وصول
فرستاده و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ باز داشته بانتظار ورود سردار

شعبده انگیز شدن رضاقلیخان

همان قلعه حاجی تراب [illegible] فیروزی آیات ساخته سردار نیز در همراه اکراد خبوشان را جمع

کرده عازم مشهد و در مرحله [illegible] متصد گشته ملک بعد از آنکه شنیده که سر رشته کار از زمام اختیار وادی

بدست سردار در آمده چون حال [illegible] معلوم ملک بود خود را باخت و [illegible] روشنی که با خاطر

آزرده از مشهد مقدس بعزم مقابله باگچی و توپخانه از راه سرولایت روانه گشت بدون اندیشه

و مخافت طی مسافت کرده وارد جسناباد سردار نیز [illegible] را در قلعه حاجی تراب گذاشته

از راه دامنه باتفاق اکراد متوجه ارض فیض [illegible] گشته در باغ خواجه ربیع که در خارج مشهد [illegible] اقامت

نموده در آن شب خبر ورود خود را باهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خود و گشودن دروازه ترغیب

کرد هنگام صبح اهل مشهد بر مخالفت ملک اتفاق کرده دروازه را گشوده به اتباع ملک که

در میان [illegible] بازار بودند [illegible] ایشان را [illegible] چند نفر از [illegible] بشتاب برای ابلاغ

نوید این فتح الباب نزد سردار فرستادند از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود جسناباد

مطلع میگردد که سردار از راه دامنه [illegible] عازم ارض فیض نشان [illegible] و احمال

و اثقال اردو [illegible] در قلعه حاجی تراب [illegible] در جسناباد [illegible] بصوب قلعه [illegible] دروازه [illegible] سردار

همان شب نهضت نموده تلاقی فریقین واقع سردار دسته دسته از اطراف جمعیت ملک جمع

[illegible] اما چون ملک [illegible] توپخانه [illegible] را محیط [illegible] خود ساخته [illegible] سردار آن بعد از [illegible]

که در باغ خواجه ربیع [illegible] وجهت افزای خاطر [illegible] جمعیت [illegible] در بر [illegible]

ولجموله

واستعداد نمود حملات آن فوج [illegible] که ایشان [illegible] و فرار ملک [illegible] کاری

نتوانستند کرد سردار جنگ را موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشت

و بستر استراحت گسترده [illegible] غفلت تکیه [illegible] لشکریان [illegible] سپهدار طوس را کرد

[illegible] کرده هر یک در گوشه [illegible] آسایش افکندند فرستاده [illegible] اهل مشهد بعد از ورود

بباغ مزبور که جای سردار را خالی دیدند متعاقب ایشان [illegible] گشته در مکان مزبور وارد

معسکر سردار [illegible] سردار [illegible] اعتراف [illegible] بیک [illegible] خود

را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده [illegible] و چون ملک محمود

صیانت عزم [illegible] خود را به مهدی نام مشهدی که در آن اوان [illegible] مهمات [illegible] بود

محول [illegible] او را در ارک که [illegible] بود مهدی [illegible] ملک را برداشته [illegible]

اطراف دروازه ارک [illegible] مشغول دفاع و خودداری شده همان وقت کس [illegible]

ملک برادران واقعه آگاهی بخشید ملک فی الفور با توپخانه و جمعیت خود بجانب شهر [illegible]

کرده از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب جنگ گشوده [illegible]

را پای ثبات [illegible] از جای رفته وداع صبر و قرار [illegible] شهر را گذاشته فرار کرده ملک باز شهر را

متصرف گشته [illegible] باتفاق [illegible] راه مواخذه [illegible] پیش گرفت حضرت ظل اللهی

هرچند که از آیینه آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده میدانست که مآل
کار سردار ناپایدار انجا قرار خواهد یافت اما بعد از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن
رسوائی گل کرد و معلوم نظارگیان انجمن گردید که دوحه رفاقت آن طایفه را جز ثمر ندامت
باری و گلستان احوالشان را امید بهاری نیست بدون آنکه سردار را ملاقات
نماید عزم ابیورد کرده سردار نیز متوجه خبوشان شد و بعد از دو سه ماه باز همه سرداری
را از سر و قزلباشیه و اکراد را بر گرفته هوس جنگ و اظهار حیات اعاده امتنای مرده رنگ
کرده بمشهد آمده دوباره ملک محمود بمقابله آن پرداخت و او را بسمت خبوشان گریزان
ساخت این دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد
علم نکرد ورود سپه سرداری محمد خان ترکمان و ظهور دفعیه فتنه ملک محمود و [illegible]
و عقب [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] در آن اوان آذربایجان مقر کوکبه پادشاهی بود
چون این خبر بمسامع اعیان دولت رسید رقم عزل بر صفحه احوال رضاقلی خان کشیده محمد خان
ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد خراسان شود ملک
عرصه ملک را خالی دیده اول تسخیر نیشابور را پیشنهاد ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را بر
نیشابور فرستاده جماعت ساکنین نیشابور چون بعرصه خراسان بهوای جناب نادری که

که امید یاری و توقع مددکاری از و توان داشت نمیشد در مقام استعانت در آمده حقیقت
حال را بحضرتش اعلام و آنحضرت نیز بمزید توجه [illegible] مژده رسان مع طول و کمی سن قرینه
اهلکنا ما فی ربها با سنابیا ما گشته خود را مستعد سلوک جمعیت ها از افشاریه و اکراد
کلات و دره جز و ابیورد منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشته
و ملک اسحق مغلوب و محصور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات دور گشته خودش در
باغ متحصن شده بعد از وقوع این امر ملا محمد رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای
عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون شیوه جوانمردی
و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون میکرد مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک
اسحق را از گنجای تحصن مرخص و روانه ارض اقدس سازند که بعد برسم عاجز نوازی ملک را
رهین احسان و سرافرازی ساخته [illegible] رای ما اراده او نیز در ضمن گرده با
طایفه وحشی نژاد اکراد بنا بر واقعات زمان ماضی از نفی راضی نگشته قصد گرفتن مال
و ایذای حال ملک اسحق کردند اراده ایشان چون پروانه اذن از دیوان رضای عالی سلیمان
شان ورود است نداشت در عقده امتناع مانده در هنگامی که سرپنجه اندیشه از بیان
خاطر اکراد و داد درکشاکش و شراره شرارت انگیز هوای [illegible] بغل یاد و بای در نیشابور ادا

اکراد خبوشان [illegible]
بمعسکر همایون پیوستند بعد از
ورود نیشابور

آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور
گشته در منزل قدمگاه پای قرار افشرده آنحضرت نیز با افشار رپه و اکراد
نیشابور رایت مجادله برافراشت چون ملک از بیم تیغ و سنان صاحبقران
دلیران مهابت کیش توپخانه را مامن خویش ساخته با خدیو ظفر فرجام هرگز جنگ
میدان اقدام ننموده بکاری از پیش او نرفته اگرچه اساس قرارش مستحکم گشته اما
چند نفر از افشار رپه و اکراد در خبوشان بسبب منزل ایستی کشیده ابراهیم خان برادر آنحضرت
زخمدار گردیده و بنابراین که همیشه توسن سرکشی طایفه اکراد از مشرب بی باکی آب
بی لجام خورده در میان سپاه خبر کرده کامل الرأی [illegible] بدست آورده بودند
از صولت ملکی و غلبه تشویش هر یک سر خویش و راه مساکن خود پیش گرفته و از رفاقت
آنجماعت کاری میسر نشد ملک بعد از وقوع آنحال نیشابور را محاصره ساخته اهل شهر
چون خود را در معرض مخاطره و تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم ملک
حکومت آنولایت را بفتحعلی خان بیات حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرده
بعد از ورود بارض فیض بنیاد در خود گمان استعداد و آغاز فرمانفرمایی استبداد کرده
از سکندری خیره سر و سکه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را منسوب به کیان میدانست

و بعضی از لشکریانش منهدم

کلاه کیانی

کلاه کیانی برای خود ترتیب داده ولیکن هاتف قضا از گفته لسان الغیب بگوشش
میخواند   نه هر که چهره برافروخت دلبری داند   نه هر که آینه سازد سکندری
داند   نه هر که طرف کله کج نهاد و درست نشست   کلاه داری و آیین سروری داند
چون اهالی توقچ که قصبه ایست مابین مشهد مقدس و ابیورد سر از اطاعت بر تافته بودند آنحضرت
آهنگ تسخیر آنگروه کرده ملک اسحق را باین امر مامور ساخته مردم توقچ نیز از آنحضرت
ظل اللهی استمداد نموده تا وصول آنحضرت بسر منزل مقصود کار از کار گذشته ملک
اسحق توقچ را تصرف کرده برگشته بود آنحضرت بعزم چولکا مشهد بسمت رادکان
نهضت فرمودند ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده که بمدافعه آنحضرت بپردازد چشم
از آنجا بر سر خبوشان آمد در دشتی که از مواضع مشهد است تلاقی فریقین اتفاق
افتاده تدبیر مخالف تقدیر رود و بیست نفر متجاوز از اتباع آنحضرت مقتول و دستگیر گشته
بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت با دو نفر وارد کلات ملک عزم مراجعت
خبوشان کرده بعد از صدور این امر و فتور افشار رپه و اولاد بابا احمد و عشایر مجتمع
شده [illegible] از راه قصور عقیدت رفته از ترکمانیه بمت درون استمداد و آنطایفه نیز
بتسویلات ایشان تارک عهد و وفا گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت

گسترده ابیورد را متصرف شدند آنحضرت باز از کلات عازم ابیورد و در خارج قلعه معرکه آرای
نبرد گشته افشاریه مزبور را با ترکمانیه شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در معرض هستی تواری
ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک محمود سمت خبوشان برانگیخت و بوصول کوکبه والا
نیمه راه ملک اکراد را تاخته و سلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته رایت مراجعت افراخته بود
آنحضرت باز بجانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کردند بعد از وقوع این مقدمات محمد خان
ترکمان که از دربار پادشاهی بسرداری خراسان مامور بود وارد خراسان گشته فتحعلی خان بیات که از جانب
ملک بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جری و با ملک در مقام خود سری
برآمده بشد مخالفت ساز کرد ملک دوباره از راه راست آهنگ نیشابور کرده فتحعلی خان
بمقابله پرداخت با قضای تقدیر دستگیر و گردن او عرضه شمشیر گشت و ملک محمود بشهر استیلا
یافته ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزم ارض فیض قرین نموده بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه با
جهانگیر ضمیر گشته ملک اسحق را با لشکر نیشابور طلب و خود با کوکبه والا از دهام باغ خارج
مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات خدیو جهان نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز جلال
بجانب ارض خلد مثال گشته وارد خبوشان و در آنجا پیر محمد نامی که قبل از مجادله توان از فتحعلی خان
روگردان شده بملک پیوسته در آن اوان از جانب او سردار و ضابط آن نواحی بود بعد از وقعه آمده

مغلوب گشته

مغلوب گشته بقلعه هزیمت و موکب والا نیز بارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بگونک
مهدی دو فرسخی مشهد از عزم ملک واقف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت
لطف پروردگار دانسته بسمت کوه سنگین که در فرسخی مشهد مقدس نهضت نمود از آنجا که مشکاة
قدر در سرانجام اسباب دولت این خدیو داور بود و دست روز و شب وسیله انگیز دعای
سعی آسمان در روا دید حاجت روائی آن خسرو نیک اختر از کواکب آبله ریز پنبه بمیان چنین
اتفاق و تایید خداوند نفس آفاق ملک اسحق هم از نیشابور همان روز وارد منزل طرق دو
فرسخی مشهد گردید طرف عصر ملک اسحق از سمت با قدرت و ملک محمود از طرف باغ نو
با قدرت و شوکت بعرصه کین تکاور انگیز و حضرت ظل اللهی نیز با دلیران کردن فراز یاری
خدای بی نیاز با هر دو طرف ستمکاره آرای میدان ستیز و آویز گردیده تا افول کوکبه سلطان
روز بیارقی تیغ جهان سوز دود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان برآورده جمعی کثیر را طعمه شمشیر آبدار
و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته توپخانه و نقاره خانه ایشان را متصرف گردیدند ملک محمود و ملک اسحق
از معرکه رو تافته بجانب قلعه شتافته در مامن تواری تحصن جستند و از گرفتاران معرکه آنچه اهل مشهد
بودند از دیوان احسان خدیو جهان عطیه اندوز فرمان نجات و جمعی که هنوز خواهان و کسان ملک
بودند مامور بکلات گشته کوکبه والا بجانب کلات انصراف یافت اما ملک محمود بعد از وقوع

این شکست باغوای قشاریه که در ترکی با دهدست در سلسله متابعتش پای بند بود نزد
ترکمانیه درون رسانید و اکراد خبوشان کس فرستاده که فیمابین آنجماعت سازش ایشان را
مطمئن بوعده نوازش کرده بموافقت او ترغیب و بمخالفت آنحضرت تحریک نمایند ایشان
نیز مجدد بموافقت با ملک محمود بسته بجانگش و ساوس سر رشته اخلاص را از آنحضرت گسسته
آنحضرت بمجرد استماع این خبر رشته ترکمانیه را شیرازه ضمیر انور ساخته هنگام صبح که ترک
تیغ بند مهر کیهانی فروز جلوه گر میدان زرنگار دید از ابیورد سوار و در یکشبانه روز بمسافت پنج فرسخ راه
ایلغار کرده صبح روز دیگر تا عباد و نسا بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند
و از انجا مردم نسا را جمع و دلالت و قلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه اسباب
و کوبکان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای اشهب عزم رایت افراز لوای رزم گشته جلادت
کیشان را که از سهم خدنگشان عقاب پر ریخت دو دسته کرده و از گوشه کمان کمین از کمین زه کرده
وخود با چهار پنجهزار نفر عسکر روح ترا از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر بعزم
مدافعه سوار شده همینکه تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشانرا از حمله
دلیران گشاده و آن صید خون گرفته را بسر تیر رساند جنگ بکر را آغاز نموده نگسست برو نگاه
بسمت بسوگرم عنان و بکران گران رکاب را تا طاهر قلعه قاروقار بسنگولان ساخته تفنگ

ساختند

چون پل بند جا بمرو و تعمیر در نظم جمعیت خود راه نداده بهیات مجموعی متعاقب رسیده و بازار
کیر و دار گرم کرده و گروه فوجی از طرفین بقتل آمده چون در این اوان شدت سرما حکمی را از حد
برده بود و دلهای یلان از زلزل برف مانند آب جوبار افسرده بود دستگاه جنگ از صورت
گرمی شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت ظل اللهی بسمت ابیورد روی آورده
و از آنجا بنابر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند و توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام جماعت
قاجاریه مرو در اصل مرو و طایفه تاتار و عراب در خارج قلعه سکنی داشتند فیمابین قاجاریه بجهت اختلافات
که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده آنجماعت دیده خرد از
ملاحظه عاقبت کار بسته و هریک بفرقه تاتاریه پیوسته بحمایت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند
تاتاریه این معنی را مغتنم شمرده در صدد تقویت داعی فاسد آنجماعت در آمدند تا اینکه رفته رفته
قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته آن طایفه بعد از ظهور آثار نقصان احوال قاجاریه جماعت یموت را
که از خوارزم آمده در محل موسوم بقراقوم یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت
و تاراج برآمدند قاجاریه چند نفر از رؤسای یموت را بقلعه برده محبوس و غفلة بر سر ایشان ایلغار کرده
جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت تاتار و عراب کوچ کرده بموضع مشهور بکالکل
در دوازده فرسخی مرو واقع و سر آب زراعت بمسکنه مرو بود رفته اقامت ورزیدند و ماقیه با رجاق و تجاه

استعانت کرده آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساخته ملک محمود
از اختلال اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق عرض استدعای تاتاریه یکنفر از ابنای الحکومت
آن ولایت تعیین و حاکم مزبور باتفاق اشرار ها رودچاق و ترکانیه دست تطاول دراز و تا سه
سال آن ناحیه را تاخت و تاراج کردند چون اهل قلعه از قلت آب و آذوقه کار به هلاکت و
زندگانی بسرحد هلاکت انجامید دست توسل بر ذیل یاری و دامن مروت و مددکاری
آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداخته شدند و آنحضرت نیز از راه تعصب الملت و کرم شیمه
النجابت از راه طرشن رایت عزیمت بآن صوب افراخته شدند ذکر بعضی سوانحات سرخس
چون مرکب والا وارد طرشن گردیده به جهت طغیان آب عبور از رودخانه میسر نگشته در این
سمت آب مکث واقع شد چون از صیدگاه عزیمت با دست تهی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز
طبع غیور و مخالفت طایفه اویماقیه سرخس بسرکردگی مودود قلیجخان جغتای حاکم آنجا در استعداد
مذکور بود از کنار طرشن آهنگ تاخت سرخس کرده از بیراهه متوجه مقصد گشتند شب بر سرت
آمده باران شدیدی شد بحدی که لباس سیه فام ظلمت وجه قامت شب برنگ آبی مبدل گشت
و سرچنگ سپهر تر گردید در آن سرزمین از کثرت سیل و آب‌ها لب‌لای و گل گردیده آن
سنبل کوه را بعضی لشکر آسمان از فوج فوج یکدیگر را ابسان موج گم کرده هر یک بسمتی افتادند و از شدت

باران و کثرت گل نه حالت رکوب بود و نه قدرت نزول سررشته جاده از دست یک
نگاه بدر رفته بهمان طریق آتش در خانه زین سر برده هنگام طلیعه لشکر فجر بخارج قلعه رسیدند
مودود قلیجخان چون نوازل سماوی را بر در خانه خود مهمان دید جز تهیه اسباب چاره ندیده ابواب
معذرت گشاده پسر خود را با پیشکش و نزول بخدمت والا فرستاده سرکردگان قلاع دیگر نیز
از اطراف طریق اخلاص سپردند چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه پرداخته بکوچانیدن بعضی
از ایلات امر والا عز صدور یافت محمدعلی سلطان جغتایی که بمحافظت قلعجات اقدام داشت
در مقام ممانعت درآمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جست بار اهل قلعه از در عجز
درآمده محمدعلی سلطان را با اخوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت نیز از ایام
هزار خانوار از ایلات سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز
سایه وصول بر سر ابیورد و دیان انداخته شدند و در ۲۶ ماه محرم سنه ۱۱۳۹ ... قزلباش ... تاتار زیر دو
ذکر وقایع آن سال از جمله قلعجات طایفه افشار قلعه قوچان بود که تعلق
به عاشور بیک بابالو تمام آن استحکام تسخیر آن در عقده تاخیر مانده بود چون عاشور بیک با وصف ...
باین دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حقوق یکان لم یکن انگاشته جعفر قلی
بیک شاد و نبیره که از روسای چمشگزک خویشان بود در مخالفت آن استاجلو و مهمان

گشته با جانب او آمده بعد الوای نواب جانب قورخان شغه گشا گشته در اطراف قلعه
برجهای متین و سیبههای محکم ترتیب یافت و محمد جعفر قلی بیگ طهماسب زبونی و اعتذار
کرده مرحمت خطاب شش او را با طایفه او رخصت عبور ارزانی داشتند و عاشور بیگ به بهای
با جمعیت خود بر رسم قلعه داری پرداخت از مؤیدات اقبال که در ایام توقف کوکبه منصوره
در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد اینکه چون در ازمنه سابقه بنابر عدم مبالات عمال دولت
صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بود غازی
بحصور ایام ماضی در مبادی عهد آنحضرت ظل الله شده جولانگاه رزم سازی ببسال
رسل و رسایل و آمد شد تجار در توافق گذشت و در همان اوقات جمعی از تجار خوارزمی
وارد ارض اقدس و بنابر اینکه ولایت جه که در حد دشت واقع و مردم آنجا دولت ملک
را تابع بودند ملک با ایشان اعلام کرد که بدرقه همراه کرده قافله را بطرق رسانند اهل جه
و بعد بطمع با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیده اموال ایشان را متصرف گشتند چون
در آن اوان آوازه شوکت و قهر آنحضرت که ماده محبوه مزاج فاسد خراسان و در کل صیت
شمشیر خون آشامش دلهای دور و نزدیک خراسان مسموع مسامع دوست و دشمن رسیده
در باره دولتش قبله انام و مرجع خاص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن این خبر بخدمت

بود و او زنگیه ... کمال زنی ... و هر دفعه
اوزبکیه ... مقهور که
تا زمان ... زنی گشتند بس شیر غازی
ترکمانیه ... دوستداری
کرده ... بسال

آنحضرت فرستاده تمنای استرداد اموال منهوبه نمود آنحضرت لازمه مهربانی نسبت
بفرستاده او مبذول و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول
داشتند اتفاقا همین وسیله رفع غایله شور و شین و باعث التیام فیمابین شده پانصد نفر از
غلامان خاص موسوم بالتوم جلو را برسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر انتساب ساخته
بود آنجماعت در پای قلعه قورغان وارد معسکر ظفر اثر و از نوازشات لایق بهره ور گشتند و
نیز لنبت شکلات از ضیاع مرو و روستای قاجاریه را چون پای تحمل و قرار از نجا رفته بود
روی امیدواری بدربار آن بنده شهریاری آورده در پای قلعه مزبور بفز پای بوس
سربلندی جستند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوقات در مازندران بسر میبرد حسنعلی بیگ
معیر الممالک بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلیل الانوار که از افق خراسان طالع
شده روز بروز فروغ اخبار عالم افروزش بر در و دیوار شبستان گوشهای آفاق گشته
در ایام محاصره آن قلعه دیده بر سرمه سلیمانی غبار مقدم والا فروزانی و دست تمنا را از گلزار
خدمت والا چیدن گلهای رنگارنگ سعادت کرم گل افشانی ساخت آنحضرت فرستاده
مزبور را گرامی داشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبه پادشاهی را بسمت خراسان
تکلیف و تحریص فرمودند چون ترکمانیه علی ایلی کی و روس ... مخالفت کرده عادت

سابقه سر از گریبان گردنکشی برآورده بود آن طایفه را مجدداً بجهت مهم مقصود
وظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه تورغان
مامور ساخته با همان اوزبکیه وجمعی از جانبازان خاص جنید دل بقلعه خوردند که کنگ
ترکمانیه بود اندوخته اموال ودواب آن طایفه را عرضه غارت ساخته ایشان
از قلعه برآمده تهیای جنگ وجمعی از ایشان بشلیک تفنگ هدف تیر گلوله
تفنگ گردیده دلیران بر سر قلعه یورش برده برج حاجی را تصرف کردند و قلعه
در شرف تسخیر برآمد که اهل قلعه بر دامن استیمان آویخته حضرت ظل اللهی دوباره
از اعمال ایشان عفو نموده رایت انصراف افراخته بعد از ورود کوکبه والا
نزدیکی تورغان عاشور بیک قلعه داری را بیفایده دیده قلعه را تسلیم نموده سر اطاعت
گذاشت پس کس شیر غازی را که مدتی در رکاب همایون سالک طریق سرداری بود
بعطای اسب وخلعت نوازش کرده مرخص ساختند و چون تمام رشته [illegible] ضمیر منیر
اقدس می بود از راه جیجه و حوض خان و عباس آباد ساحت مرو را مطرح فروغ [illegible]
لوای خورشید ضیا ساخته اولکس بدلالت فرستاده جماعت سر از اطاعت
بر تافتند آنحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و آن جماعت مورد شتم تیغ و جمعی

از ایشان

از ایشان معروض تیغ سیه ریز گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته بجهت مرو شتافتند
و قلعه با مال و حال و نسوان و عیال آن طایفه بتصرف در آمد پس حضرت ظل اللهی
مال غنایم را بغازیان عنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته عزم تعاقب فرمودند
آن جماعت از باب استیمان در آمده آنحضرت طایفه مذکور را کوچانیده در حوالی قلعه
مرو ساکن و با فرقه قاجاریه صلح داده هر دو گروه را مورد عواطف علیا و در [illegible]
فریقین را از ملازمان کلب دالان ساخته اعراب را با خانه و کوچ با مورد فرستاده
عازم ارض اقدس و با مالی مشهد مقدس فرمان گوشه مژده رسان توجه موکب مقدس
گشتند در بیان توجه رایات حضرت قدر قدرت شاه طهماسب بعزم تعاقب ملک
محمود سیستانی و [illegible] بعد از حرکت موکب
معلی بجانب مرو ملک محمود چون گریبان خود را از چنگ خصم قوی دست رها دیده بمضمون اینکه
مهر درخشنده چو پنهان شود شب‌پره بازیگر میدان شود [illegible] بعد از مشهد مقدس
بیجانب چون [illegible] مرحله پیما گردیده که شاید در آن ناحیه بساط طهماسب [illegible] خلل
کارش برپا از دو سر رشته دولتش را از نظام انداز و چون هیبت مردانگی و فر [illegible]
در صدور و خراسان بلند آوازه و کار افسرده [illegible] از زلال جویبار تیغ [illegible] تازه

بتازه قرین طراوت بی اندازه گشته ولایت نواحی ابیورد مطلع ماه لوای فلک نورد
آنحضرت می بود شاه طهماسب که در آن اوان در شاهرود و بسطام توقف داشت بعد
از استماع حرکت ملک محمود بجهت سپهداری فتحعلی خان قاجار بامید یاری و مظاهرت
اعانت و مددکاری آن نیز بعزم سرشهریاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین
حرکت خود حسنعلی بیک معیر الممالک را بخدمت والا فرستاده تمنای مقدم آنحضرت فرموده
و تا در زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان قلعه جوین را محاصره کرده تصرف و مشغول تسخیر سایر
نواحی بود که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض اقدس حشمت
افزای خاطر ملک گشته دست از کار برمحال برداشته بسمت مشهد عکس شتابان
گردیده و بمقارن آن حسنعلی بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر
آمدن شاه طهماسب بمسامع اطلاع و نقاد عتبه دولت رسید عزیمت جانب مشهد را
موقوف و عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف داشتند تا در عرض راه اندیشه از
خاطر خطیر خطور کرد که چون مهام آنحضرت و اکراد آن سامان تیره نزاع و غبار نقار در غایت اتصال است
احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه احداث فتنه و شر در کار آنحضرت
را با شاه طهماسب بنا سازی منجر کنند از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب وسیله

اگر دولت آنجناب بود عکس مطالب از پرده تقدیر صورت ظهور نمود صد هزاران طفل
بیرون شد تا کلیم ارباب صاحب دیده شد شرح این احوال آنکه فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب
بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده از آنجمله از طایفه اکراد جمعیت کامل نقصان
یافته بود و شاه طهماسب را با خود سرگران میدیدند عاقبت اندیش کار خویش گشته و سیلا جوی آن
شدند که انقلاب بدر بری سنگ تفرقه میان آن طایفه اندازند و خود ذخیره دوام دولت تقدیر سازد فتحعلی
شاد لور اکه از معتبرین چمشگزک بود مامور ساخت که با اتفاق ایل خود به جهانی بیک ملک رفته در مشهد
با ملک ... جنگ گرم کند تا گوی شاهی وارد شود چون عقل خردمند قبول این کار تکلیف نمی
داشت فتحعلی بیک سر از فرمان او پیچید شاه طهماسب بتیغ تدبیر فتحعلی خان او را گردن زد و این قضیه باعث
وحشت آن جمعی نژاد گشته چون ابواب قلعه را بعجله بر روی خود بسته دیدند بهجوم عام دروازه و تمام
دیوار قلعه را سکافته بیرون ... چیاول... خبوشان رفته در آنجا بنای جمعیت که گشتند و
در آتش غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون افتاده دلبند بود و هر جا گردی دست می یافتند از لباس و
رخت عریان میکردند اگرچه از تلف بعضی امور رغبار نقار فیمابین آنحضرت و اکراد متصاعد بود لیکن در آن
انقلاب چون دست از دامن چاره کوتاه دیدند از بام تا جمعی از رؤسای ایشان بشکایت این
حکایت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل امابیت در حینی که آنجناب متوجه خبوشان بود

برکاب سعادت انتسابش پیوستند و بخلف یمین عهد بندکیش شد و صبیهٔ سام بیگ و کچل حسن گُرد را
برای تولید نتایج التیام در همان مجمع نامزد آن زمان قرارت کرده برای دفع شکر آب شیرین
خورده بمفاد العبد یدبّر والله یقدّر آینهٔ تدبیر فتحعلی خان صورت‌نمای عکس مطلوب او و عکس مرام
مقصود ارتجاب گردید القصه آنحضرت در صدد استمالت اکراد و منع فساد درآمده چند نفر از ایشان
را همراه کرده نزد محمد حسین بیگ ولد سام بیگ و کچل حسن شاهوردی بیگ پیشنهاد فرستادند که
مصدر حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا باشند و از همان مکان معزّ الممالک را از پیش طهماسب
و فتحعلی خان فرستاده پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک و ناسازی و چنین
وقتی که هنگام دلالت ترغیب دلیران غازی معارک سربازی است مقرون بصلاح
نبود و حال خود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده من هم متعاقب او رد شده اکراد را می
آورم روز دیگر که خسرو سیارگان انجم فلک را بنور حضور خویش آراست بحکم
با کوکبهٔ تمام وارد خبوشان شاه طهماسب را ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد
شده رفع ماده نفرت از جانبین کردند و در آنجا حکومت خبوشان بموجب ارشاد
آنحضرت بمحمد حسین بیگ مزبور تفویض یافته بخطاب خانی فایز شد پس لوای جهانگشا
در بیست و دویم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۹ مطابق تنگوز ئیل از خبوشان بعزم تسخیر ارض

اقدس نهضت

اقدس نهضت نموده اولا ملک را از غرض راه باطاعت دعوت کرده چون
او را سر پنجهٔ غفلت گریبانگیر و رشتهٔ بخت او بنگارش کلک تقدیر گسسته بود به ندادن
جواب جواب داده بسرکشی برخواست و در ارک نشست و راه تمرد گشوده در شهر بست و
موکب مظفر در دویم ماه صفر وارد خارج شهر مشهد مقدس و از محاذی ارک از جانب کوه
سنگش در کمال عز و تمکین با کوکبهٔ رنگین عبور روز او به مقدس خواجه ربیع را مقر سپاه
منصور ساختند و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج ارک با نداختن توپ
و با دلیج پیغام نافرمانی بگوش همگنان رسانید جناب ظلّ اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب
تا وقت غروب پایهای حصار ارک با مجموعان آتش افروز نایرهٔ حروب و هنگام
شام مانند مهر عالم گیر عازم آرامگاه گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعهٔ نیر ظفر خدیو
بیهمال که هر روزه مانند خورشید انور از کنار برجی نمایان می‌شد بر زوال دولت اختر
دولت خود فال زده در ششدر حیرت بسر اسیر گشت اما هر روزه خدیو را جمعی
با طایفهٔ افشاریه و بابی‌ها مشتاق پایهای حصار شهر بند رفته از قلعه نیز جمعی بر آمده بمقاتله گرد
کرّوفرّی می‌کردند تا آنکه قضیهٔ قتل فتحعلی خان بوقوع پیوست در بیان مقتول گشتن
فتحعلی خان قاجار چون در حین توجه شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود

بخبر سامع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجاریه باسترآباد و بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاد
ایام عزیمت رسیدند و دوم سردی لشکری اشتداد یافته سپاهیان را طاقت ایستادن نماند هرچند فتحعلیخان
یکدو دفعه بصدد رخصتی شده در آن اوقات تزلزل بشرف کار سلطنت را منظور ندید اما چون مراتب
را از استعانت دور دیده از کارکنان آن دولت چندان اطمینانی نداشت ناچار ایلسامانی لشکر را
وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب استدعای رخصت کرد که باسترآباد رفته تهیه لشکریان کرده
باز در ابتدای حوت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب [illegible] دولت بود هر چند که
امنای آن سرکار بظاهر اظهار رضامندی کردند اما در باطن بفکر دفع او افتاده چون بدون اعانت
جانب نادری از عهده دفع او نمی‌توانستند برآمد شاه طهماسب در خلوت مکنون درون را
با آنحضرت درمیان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او به شیوه مروت منافی و بجای حبس و قید
او را کافیست هرگاه خاطر شاهی بانهی متعلق باشد او را گرفته روانه کلات نمایند شرط بر آنکه
بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب بدین نحو اقرار نمود پس روز چهاردهم صفر آن
سال فتحعلیخان را با رؤسای قاجاریه که در دربار پادشاهی حاضر بودند گرفتند فتحعلیخان را در خیمه
آنحضرت محبوس ساختند شاه طهماسب چون دید که آنحضرت بقتل فتحعلیخان رضا نخواهد
داد بظاهر باراده خود نکرده طرف عصر که آنحضرت بوثوق پیمان مستظهر بوده در دربار پادشاهی مشغول

رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلیخان
را در سینه مخمّر داشتند فرصت یافته در جزو ممهّد کرده مهدی نام قاجار را که با فتحعلیخان خصومتی
بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مأمور ساختند کماشتکان آنحضرت را خیال اینکه شاه
طهماسب خود مرتکب این امر گشته باشاره آنحضرت خواهد بود جرأت منع نکرده با مأموران
باتمام کار او پرداخته سرش را بحضور آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات
ملکی خراسان گشته ایشک آقاسی باشیگری و نواب کلبعلی بیگ ولد بابا علی بیگ توپچی آقاسی
گری علاوه حکومت سبزوار و نیشابور و دیگر [illegible] تفویض یافت
درفتح ارض اقدس بعد از وقوع قضیه فتحعلیخان حضرت ظل اللهی به استیاری تایید ربانی
کمر همت به تسخیر ارض اقدس بسته بهر روزه بر سر قلعه رفته معرکه ستیز و آویز را افسرده‌تر می‌ساخت
اما ملک چون بر ساختگی قتل خان مزبور مطلع شد حیاتی تازه یافته و بمعنی از حب جانی و دل از خود
دل شسته دلیرانه مصمم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن
این خبر مسرت آینه ساز رزم و مقصد ارض اقدس از خواجه ربیع بتحریک لوای عزم کرده ملک
تیر با توپخانه و استعداد بمقابله شتافت در دو فرسخی خارج قصبه تلاقی فئتین واقع گشته
شکست عظیمی به لشکر ملک راه یافت و جمع کثیری از اعیان و اعوان مقتول گردیدند و ملک

نامی که توپچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصن
اختیار کرد و دیگر رو بآورد که بنیاد ورد و مدت دو ماه در قلعه محصور دلیران جلادت
کیش و ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش می بود تا اینکه معلوم دور و نزدیک
شد که او را هیچ جهه روی بهبود و کار او را امانی محمود نیست نزدیکان او رشته وفا من
یکجهتی از او در چیدند از آنجمله میر محمد نامی که در معرکه توپ ملک پیوسته سردار و جمله
الملک او شده بود چون دولت ملکی را نقش بر آب و نمونه موج سراب دید در
جزو علیخان نامی تا پیش خود در انجذاب حضرت ظل اللهی که در ناصیه حال همایونش
انوار تائید تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب
آنحضرت حاصل شود شب مستحفظی دروازه سمت میر علی آمو پیر را کشته دروازه
را می گشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند پس در شب شانزدهم
شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۹ مطابق یونت ئیل هنگامی که ظلمت لیل پرده غفلت بر دیده غیوروکان
بر خاک آویخت و سپهدار ماه افواج انجم و اختر را بتسخیر شهر بند سپهر برانگیخت لشکر
با دوازده هزار نفر از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده در سمت دروازه معهود — دلاور پیاده
در کمین کمین ایستاده بظهور وعده میر محمد بر وفق تمنیه آنشب پاسبانان برج را کشته سرهای آنان — بر تهور آماده شدند

ابکلی نو

را بپای قلعه افکنده و دروازه گشاده غنیم آزاده به نیروی بخت خداداده پیادگان تیغ
زن و بهادران صف شکن داخل شهر گشته آن حوزه خلد قرین را تا صحن مقدس و چهار باغ
متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج مشغول محاربت بودند از مشاهده این
حال سراسیمه خود را بارک رسانیده متحصن گشتند ملک محمود هنگام طلیعه صبح
از دو طرف یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگری از سمت خیابان غسل در کمال جلادت
شورش و یورش بشهر در افکنده حضرت ظل اللهی نیز پیادگان رزم کوش و تیر داران
جوشن پوش و آتش انداخته با شیشه های آتشه از دو جانب جنگ پرداخته و تا پای
ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بی شاخ و برگ ساخته آنجماعت را باز بارک
گریزانیدند و آن روز تمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین در آمده بعد از آن اعلیحضرت
شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز تقبیل آستان
مقدسه ملائک مطاف گشته باز باردوی خود انصراف کرده روز دیگر حضرت ظل اللهی
آهنگ یورش ارک کرده همین که خایف رو سیاه شب از نهیب تسلط قهرمان مهر از شهر بند
جهان بارگ عدم گریخت ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را از کار شکسته
دید از در استیمان در آمده جیقه زیاده سری و راه و رسم جاگیر الارض گرفته تخت

واثاث سلطنت را که مرتب کرده بود همراه آورده سپرد اما مهدی نامی که در بدو حال
توپ‌تاب کرمانشهد و بمناسبت آن شغل در ایام حکومت توپ با ملک کلنخی آمیزش گرم کرده
درین اوقات بمسند وکالت ملک تکیه زده منشاء اغوای او بود بیاسا رسید و بسایر تجیده
و اعوان ملک مورد عفو و امان گشته و ملک محمود از راه تلبیس بکسوت فقر ملبس حسبة لله
ترک الدنیا للدنیا ترک ریاست را آثار کی تجرید بساخته بسنگ قناعت بر خود بست
و تخت را بپوست تخت تبدیل و از خرگاه دارائی سلطنت بتکیه قلندری درویشی عشق و تحول نموده
و در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست و پیر جمشید در ادای اتخذت حالکم جام
و جرعه نوش جام مراد گشته بخطاب سلطانی فایز گشت در بیان توجه موکب ... حضرت ... بعد از آنکه کلید قلع مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بپنجه
تصرف آن جنده سریر سروری در آمد و چندی از اثنعبی بر آمد عزیمت توقف در ارض ...
پرورد در خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افشاریه بسکنه امور و توابع را برای محافظت آن نواحی گماشته
بقیه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده آن مکان بهشت بنیان را
که مظهر انوار حسن بی منتها و مقام بوده دولت سرای توقف و قرارگاه دولت ساختند
چون در آن باری حال منوی ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود گنبد و مناره

آستانه رضویه مذهب و زر اندود شود لهذا حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام
صادر گشته منارۀ گنبد مبارک چون بی قرینه بود منارۀ دیگر در محاذات آن
با اوج عیوق افراخته شد که قبه چرخ برین را عمود و دیده مهر و ماه را دو میل زر
اندود باشد الحاصل حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان
کمر برای عقد گوهر مقصود که سابقا در ایام تهیه خواهش شد معامله آن شده بود بدرود
خبوشان و چون بعضی از جماعت عراقی و آذربایجانی که مقرب بساط سلطنت بودند
از جانب آنحضرت متمکن نمی‌شدند و اقتدار آنحضرت در مهمات ملکی با علام ... ایشان
بود خفیه در صدد اختلال بر آمده شاه طهماسب را اغوا و ترغیب آمیختن کردند ما
یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید آن طایفه سست عهد بهمین سخن سخت شده قرار داد
حضرت ظل اللهی را با نیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل درین قسم امور را حوصله
مردم بازاری که از عار و حمیت عاری می‌باشند نیست بدین جهت سر و رشته غیور رسید آنحضرت
قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر تیز که محاکمه کار مرد و نامرد حواله باو است رجوع و در ردم
با هواخواهان حال خود عازم خبوشان گشته سفر سخن خبوشان از مضرب خیام عز و شان حسد
منظور نظر انیکه در خبوشان شاه طهماسب را اگر ادهمه حاضر باشد بهر نحو که مقدر شده باشد

این کار فیصل یابد مقارن آن حال شاهوردی خان شیخاوند حاکم سبزوار نیز از سبزوار
وارد خبوشان کشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت پادشاه در خصوص
این مطلب باو تحریر رفته بود مجاب کشف نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود بجنسه بخدمت
آنحضرت ارسال داشت با وصف اینکه آنجناب صورت این معنی را در پرده خفا داشته
تظاهر نکرد هنگام شام که خسرو تیز رو مهر از منازل سپهر در طلوعیده پهلوی
شهرستان غرب گرم شتاب شد شاه طهماسب بر حسب رهنمائی تدبیر مهتر رکاب
بمقتضای ایام شباب بدون اطلاع خدیو فلک جناب بر اسبی سوار و مهتری از اصطبل
با او رفیق و یار گشته جریده و تنها در لباس تواری خود را بشهر رسانید صبح که
حرکت او برای جهان آرا انکشاف یافت اسباب و کارخانجات سرکار او را که در
معسکر ظفر اثر و ارض اقدس بود برای اینکه پایمال تقلب و دستبرد سوء تصرف
دیگران نگردد مضبوط و ملبوس و محتاجی که برای او در کار بود بخبوشان ارسال و
تتمه را بارض اقدس برگردانیده از منزل مزبور حرکت و به یوسف آباد که در سمت
غربی خبوشان واقع و معبر اکراد بود نزول و راه آمد و شد را بر قلعه کیان مسدود ساختند
در حین عبور موکب والا از حوالی خبوشان فوجی از اکراد سر راه بر جنود جلادت

بجنگی

[illegible]

رهنمائی قضیه ... بپیکان تیر و گلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انهزام یافتند شاه طهماسب
بتحریک استیلای تدبیر شاهوردی خان و باقی اعیان دولت که نبض شناس مزاج او بودند پرده
از روی کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصا حکام کرایلی و مازندران و استراباد
نگاشته حضرت ظل اللهی را بخیانت اسناد و از آن گروه استمداد کرده بملک محمود اگر چه
تخت ایران فرمان شاهی نکرد لیکن چون دانست که بال آمال بزور خواهد کرد بعد از چندی بطرف
رسانید هر چند این معنی بسبب رجحان طبع والا گردید اما از مواخذه آن ناسپاسی در حق تماشایی
تجاهل فرمودند و بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف بمدد قلعه کیان آمده ایشان از طرف
بیرون قلعه کیان بر بنیان مجموع با سوار و پیاده از اندرون هجوم آور شدند و مستعد
قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران فتح شعار و اخلاص کیشان جان نثار معرکه کارزار برآمده
و نعل بهم را او گشتند و غبار عرصه هیجا را بچرخ دوار برانگیختند جعفر قلی بیک شاملو
که از معارف چمشکزک بود در آن روز بگلوله تفنگ کشته جمعی کثیر عرصه شمشیر ابدار و بقیه اسیر و
گرفتار و بقیه ایشان گرم خیز میدان فرار شدند و روز دیگر جماعت قزلباش کرد و سپاه اطراف اکراد
صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز و شهیر نه جمعیت کرده بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه
کرده حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن آن ... برای سر راه بر ایشان گرفته از آن جماعت

بی‌هیچ قتیل و اسیر کرده بودند چون در صحرا و دشت حبس گرفتار آن طایفهٔ وحشی خصلت شده بود داشت
چاه طولانی حفر کرده ایشان را با آن مکان اخراج شده و بعد از چند روز اتفاقی ایشان را از انسانی مروت نداشته
مقتضای فتوت و رعایت این غرض ساخته با وصف آنکه سرما در آن سال بحدی اشتداد
داشت که کوه و صحرا متصل از برف در جامهٔ سفید و از سرمی بر آتش سوزان اگر از سنجاب کلاه
سر بدر می‌کرد در جای خویش سرگشته بیم دخیل ایشان را در کمال شدت محصور کرده قلعه کیان را بحمایتی
حیرت آخر شده و آن جماعت بعد از چندی وسایط بر نتیجه آنحضرت را بر آن گرفت ملک و جهت
هر دفعه بزبان سیف قاطع جواب آنحرف سخیف میدادند و طایفهٔ مزبور جواب بند که توسط وسایط
کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آنعزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و عزیمت ارض اقدس
کرده ایشان مسموم متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض فیض نشان برده امر معهود در صورت
دهند و کارکنان آن دولت را غرض آنکه شاید از خارج بحکام ولایاتی که در تقدیر خبوشان ایشان را
استمداد کرده بودند مددی رسیده و از افراد خود دکول امر مزبور را برای شاه طهماسب که آغوش منایش
همباز کشش شوق بمطلب بود صورت حصول دهند اگر چه آلودا ران رکاب انیکه سرگرم رضاجوئی آنحضرت
بودند فریب ایشان را بستر قام تصور کرده از خدمت طهماسب راد دل سرد نمی‌کردند اما چون در آب
هوا از شدت سرما در معرض تلف بودند و روز بروز بیشتر از پیشتر مادی کار منیه متوکل کدخدای یگانه رجال

آن کدخدا

حسن بدار آن آشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه می‌بود بملاحظه هوای کار و کار هوا حرکت و
عزیمت ارض فایض البرکت کرده بعضی از اسباب خاصهٔ شاه طهماسب را از ارض اقدس بود
برای او فرستادند باز حضرت شاهی و اعیان آن دولت بنابر آن بد واقعه که گذشته راه
تامل می‌نمودند تا مقدمه کرایلی واقع و از رسیدن کومک ملک مایوس گشتند پس این
مدعا اگر محمد علی خان قوللر آقاسی سابق ولد اصلان خان که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار
از دربار پادشاهی دور و از بساط قرب مهجور گشته در مازندران می‌بود بعد از قضیهٔ
فتحعلی خان از جانب شاه طهماسب مامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران
می‌بود باردوی شاهی نقل نماید مشار الیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان
نیز از شدت دی دم سردی فتحعلی خان در قشلاق مازندران متواری بودند و در انجام
و ردوی انتقام دیده قبائلی شده همراه مشار الیه بعزم امداد اکراد آهنگ خراسان
کرده بعد از ورود بجاجرم من اعمال کرایلی رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله جمعیت کرده
شب بر سر منزل شرف الدین نامی که از ملازمان حکام استراباد و در ایام هرج و مرج
صاحب جمعیت و شخصیت و استعداد شده و محمد علی خان پیوسته بود در بخته است سابق
نزاع او را بقتل رسانیدند روز دیگر که صبح آفتاب پنجهٔ خونین بچهرهٔ چرخ برین

کشیده آهنگ منزل محمد علی خان تمامی خزینه و اثاثه سلطنت را که گذاشته فرار
و رحیم خان نیز همگی آنها را بحوزه تصرف و حیطه اختیار خویش در آورد و خبر متواتر بسمع
شاه طهماسب و اکراد رسیده یأس کلی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب
از خبوشان حرکت کرده در حوالی نوروز وارد ارض اقدس شده بحضرت ظل اللهی یکی
نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزاین و اسباب منهوبه را استرداد و واصل سرکار
پادشاهی ساختند و در همان اوان حضرت ظل اللهی شبی بعد از تجرد از علایق جسمانیه
و رهایی از حبس نفسانیه و اتصال بمجردات علویه و مشاهده صور غیبیه و استضائه از انوار
قدسیه در عالم رؤیا دیدند که مرغابی بزرگی که آنرا قو می گویند نمودار گشته آنحضرت تفنگی
در دست داشتند بجانب آن قو خالی نمودند و آن قو را بدون آنکه آفت زخمی رسد زنده در بغل گرفتند
بعد از آن بخیمه قتالی که مخصوص آنجناب بود در آمده در برابر آن خیمه چشمه و حوضی در میان
حوضها بود بزرگی تره که چهار شاخ قوی داشت آنحضرت بحاضران فرمودند
که آنرا بگیرید همه قوش شدند و نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست انداخته آنرا گرفته در
بغل گرفتند صبح آنخواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند شخصی از حاضران
شعر را خواند   اگر در خواب بینی مرغ و ماهی   بگیری تا بیابی پادشاهی   تعبیر

خواب حقیقت فرجام که آیینه صورت نمای معنی وحی و الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه
قو بزرگترین مرغابیان است پادشاهی این خدیو جهان نیز اعظم سلطنتها باشد و رسیدن چهار شاخ
اشاره بر این است که تا چهار مملکت چهار پادشاه بآنحضرت تعلق یابد چنانکه ایران و هند و ترکستان
و خوارزم بحوزه تصرفش در آمد   در ذکر وقایع [illegible] ئیل مطابق سنه [illegible]
روز بیست و ششم شهر رجب خسرو سیاره کان رخت از شبستان حوت بشبستان حمل کشیده شاهد گلریز بهار
در شبستان چمن و دامن جویبار آغاز جلوه گری کرده عروسان لاله رای لاله و ریحان در حجله گلشن نشو و نما
بر خواسته شد و شاطره کان قوه نامیه چهره لاله رخان نسرین و یاسمین را بغازه و گلگونه گلشن آراسته
عندلیب شوریده حال عشق گل بشور انگیزی تیغ زبان تیز و فاخته سوخته بال در هوای سرو بتجسس تکاپوی
[illegible] زبان از سبزه نوخیز خار زدرگ شسته خنجر خونریز نموده اکراد که تحتانشان
مانند آب و رنگ بهاری اعتبار بود از آمدن نقاعد و ورزیده اکراد سکنه کلات و دره جز را
برانگیخته آنطایفه در محال دره جز گروهی لشکر نام چنگ جمعیت نموده آغاز شورش کردند و تابع
مرو نیز بجنگ ملک محمود حسین باغی گری گرفته و جمعی از قاجاریه مرو را مشغول قلعه را تصرف
کرده نقاره بنام ملک محمود بنوازش در آوردند پس حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را
بتنبیه اکراد دره جز تعیین و آنطایفه [illegible] شرمی را برروی کشیده با ابراهیم خان اردوی تبریز

درآمده جمعی از لشکر خان مغرور بشور انگیزی لشکر شربت فنا تلخی چشیدند از آنطرف کلاه شوردرون با
ترکمانیه میرلی و علی ایلی و از جمعیت محمد حسین خان غضنفر انمود شاهوردی خان شیخاوند سلک جمعیت
را انعقاد داده با عدت و استعداد بمعاونت اکراد پردی چمشکزک ابراهیم خان را در دره جز محصور
ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه دلکزا با شاه طهماسب چمشکزک در دره جز کرد
در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود روانه خبوشان شدند آنحضرت شاه طهماسب را
در میانه مشهد و خبوشان در قلعه موسوم به سنجو گذاشته خود بخبوشان الیغار شتافتند و با آن طایفه سیلانی
کشته اگرچه بر اهانت نوامیس ایلی متعرض نشدند زنان آنها را از بنا نکشتند اما تمامی اموال ایشان
و باقی اکراد نواحی خبوشان را غارت و کام ایشان را لذت اندوز مرادات ساختند و از
آنجا متوجه دره جز گشته آن طایفه را که اکثر ایشان طعمه تیغ و جمعی اسیر و دستبرد تیغ بیدریغ ساخته
تمه تاب مقاومت نیاورده با سرکرده کان خویش را به خبوشان پیش گرفتند جمعی از دلیران
عرصه ستیز در رکاب آنحضرت متعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تاخته اکثر و فوجی بیشماره
والا برای احتراق خرمن حیات و هدم بنیان جمعیت ایشان شهب عزیمت را بر انگیخته
و صرصر خرمن سوخته با نوزده سرکشان آن طایفه را عرضه تباد بیدوند بر و سرکرده آنجماعت که اسلمان
نام شیخوانلو بود دستگیر نموده چون از حق نعمت هم جواری آنحضرت چشم پوشیده و بود بحکم والا

چشمهای

چشمهای او را عبرة للناظرین از صدفه بر آورده قلعه خبوشان را محاصره کردند سرکرده کان قلعه
برآمده دوباره متعهد تقدیم امر معهود شدند آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول و رایات جهانستانی
را بجانب ارض اقدس توانداز وصول نمودند از آنجا ابراهیم خان باشاره والا روانه مرو و
سلطانی طوطه مرور گشته تا تاریخ آنجا که در مقام طغیان بودند از آن عاجز شده قلعه مزبور را
سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه سپینه
پیش گرفتند آنحضرت بمضمون لا منی الا فقد تلث ستیم بار دیگر عزیمت را بجانب خبوشان
عنان جولان داده شاه طهماسب هر چند که در باطن طالب انفعال و مدعی اتحاد بود اما در
ظاهر باز رفاقت کرده بعد از ورود بخبوشان جمعی از مخاصمان خود صاحب اسمعیل خان چاپات
که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دیدند که از این سرانجام نقشی موافق تمنای ایشان از پرده
خاطر صورت ظهور نمی نموده متعهد کردیده خواستند که اکراد را بهانه اصلاح میان سپاه آنحضرت
موافق ساخته شدند اما جرئت بقبول آن امر کرده که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان معسکر ظفر
اثر درا نموده سیف کرئ کشته قضیه بر عکس نتیجه بخشد بر اسمعیل خان و یاران او چون این تمیز را
درنواح اکراد بی از تحمل تهدید رای شد دیدند حضرت شاهی را بجانب نیشابور عزیمت نموده
شاه طهماسب که بعضه های عرش در راه بی راهی تیز رود و سبک جلالش از شب فراز داری

اختلال در رنگ و دو ر بود چون قدم سعی را فرسوده و رنج خود را بیهوده یافت از جانب نادری عذر
خواسته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی این دفعه که همت بعزم تسخیر اکراد بسته
قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفه شادلو و قراچورلو که مردم شیر
زن بهادر صف شکن ایشان بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از آن جماعت بکمک
محصورین توسن تهور برانگیخته اهل قلعه نیز پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت
ظل اللهی که فتح و ظفر همیشه در رکابش دوان و نقش اقبالش در معرکه رزم روز افزون دولت او را
با قلعگیان گرم ستیز گشته ایشان را اسیر وادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه اکراد بیرونی
شده جمعیت ایشان را بحمله زهره شکاف از هم دریده جمعی ایشان را از جهانبانی بیک شدر تیغ
تیز از جهان رای که آمده بودند بازگردانیده یعنی بطریق عدم روان و تتمه را بجانب دیگر شتابان
ساخت و جمعی از آن جماعت را گرفتار قید اسار شدند آورده در درون خبوشان بپای جلال آمدند
اکراد چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در استیمان درآمده بخدمت والا فایز شده
استدعای انصراف موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد انجام امر معهود کردند پس آن حضرت
گرفتاران را برعایت اداء و رسم ایلی مرخص و محمد حسین خان حاکم خبوشان را با ولد شاهوردی
خان و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب

روانه نیشابور

روانه نیشابور گردید برای تمشیت این امر رونق ضابطه و قانون مشهد مقدس و خبوشان
فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده در آنجا محمل کشان
هودج مقصود از خبوشان وارد شده شاهد مطلوب را به شبستان حصول رسانیدند
اگرچه در چنین روزنامه ظفر که نوعروسان ولادی اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال حجله آرای
خلوت سرای بیان نگشته در پرده اجمال می ماند لیکن اینگونه امور از فایده عاری و خارج
از دایره مطلب نگارش است اما چون مقدمه مواصلت با علی بیک و بعد از آن این وصلت که
خون دلیرانش غازه آرایش و تیغ تیزش گزلک پیرایش بوده از تسببات این دولت
ابد پیوند شمرده می شد بنابراین نقش قلم نقاب خفا از چهره این مدعا گشوده همانا حکمت
بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت تولید نتایج دولت و تکوین
موالید قدرت و شوکت شده سرکشان افشار و اکراد که اعظم ایلات اند آنحضرت
بعد از خودآزمائی بعجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت
اختیار نمایند والا قابلیت این ماده چنان ماده قابل نبود که تولید این همه فساد و
خون ریزی و ایراث نزاع و فتنه انگیزی شود ذالک تقدیر العزیز العلیم

ذکر کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق با برادرزاده فتح خراسان و آفاق در خلال

این احوال بوضوح پیوست که تاتاریه که در مرو بنام ملک محمود نقارهٔ عصیان
فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک محمود که در جزو هر روزه نوشتجات ایشان
نوشته آن طایفه را تحریک بفساد می نماید چون در مقدمه خبوشان نیز چنانکه مذکور
شد ارقامی را که از جانب شاه والاجاه مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور یافت
مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبار آلود کلفت می بود در این وقت که بروز این
خیانت ضمیمه افعال سابقه گردید بوافقای او در انتقام راجح آمده محمد خان چوله بام
همایون را بقصاص خون محمد بیک مینباشی چوله که از سکان تیغ بیداد ملک
بود با ملک اسحق بیاسا رسانید و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک بود به نیشابور
نزد میر اسمعیل خان بیات فرستاده او نیز بحکم الیه در عوض خون فتحعلی خان برادر خود
عرضه تیغ انتقام گردانید هر سری شایسته تاج بزرگی بود گرنازی تیغ قضا در سر
سودا گنی و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در آن اوان
از سیستان بخدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان ملک مرخص و
روانه وطن مألوف ساختند [illegible]

[illegible] در شناسی نهضت رایات جهانگشا در احوض

بحاجی حسین سلطان که از نقبای سیستان و در حدود قاین می بود باعتبار انتساب ملک محمود سیستانی
و اغوای وساوس شیطانی آغاز فتنه و عصیان کرده بنابر آنکه از جانب آنحضرت در آن ولایت مسدود
ارتفاع و درون و بیرون گرد حصار ظل اللهی جمعی را بتنبیه او مأمور ساخته کاری پیش نرفته
چون شنبه آن طایفه نمکحرام خاطر مظهر نظر والا بود در غره شهر ذیحجه سنه ۱۱۳۹ رایات [illegible]
بر افق شاه والاجاه با شش هزار نفر از سواران کار که چابک جانسپار بهمعنان تأیید ربانی از ارض
اقدس نهضت و بمجرد وصول آوازه توجه موکب همایون بانهمت تزلزل در بنیان حال آن جماعت راه
یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادر زاده او و نقبای سیستان که در آن مکان بودند
فرار کرده با صفهان رفته بآن شرذمه پیوسته و کمر ملازمت او بستند و حسین سلطان در قلعه تحصن جسته
بعد از ورود رایات نصرت آیات در مقام ندامت و بندگی بعجز و شرمندگی در آمده
اعتذارش محل قبول آمد بعد از انتظام مهام آن سرزمین با کوکبه سکندری بجانب مکان نهضت
کرده روز سیم قریه بغدین مخیم سرادقات عز و تمکین گشته روز رابع بترتیب اول تیپ
وجوار قلعه انضباط نهضت و تعیین بساقه و آرایش طرح در الغار بر دو چشمه وارد و ماه ران آباد بسبب کمی آبها
المکان وزیره کوه ریگ بوم بود توپخانه در ریگ نشست بیس آنحضرت با جمعی از دلیران
و شترهای کوه کوهان بر دوش بر خود برشتر مانند مهر برخت سپهر سوار گشته آهستین عزم

وپای همت برزده گاهی سواره و گاهی پیاده بکشیدن توپخانه می پرداختند و در شدت صیف
که آب جز در دم سیف یافت نمیشد آنهم نصیب اعدا بود یکشبانه روز در آن بیابان زحمت کشیها را
میکشیدند در دوم صفر نزول اجلال بمیداوین واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه میداوین
ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر در انتظار مصالحه که افاغنه از راه کید اظهار میکردند بکلی دل
و جوابی قتال آنگروه بمائل بودند حضرت ظل اللهی بدفع آن طایفه پرداخته آنجماعت چون خود را
در معرض بلا دیدند از راه خدعه از قلعه برآمده تعهد کردند که سرکرده ایشان رفته افاغنه قلعه نیاز آباد را
مطمئن خاطر نموده در رکاب اقدس حاضر ساخته قلعه را بتصرف جنود قاهره دهند بعد از استقرار این
عهد سرکرده مزبور بقلعه نیاز آباد رفته از عهد خود بازگشته بالکلیه آنحضرت بتسخیر میداوین آ... حلف
وعده از تیغ گذرانیده مال و عیال ایشان را بمعرض تلف و یغما در آوردند و در عالی تحمل را که با افاغنه
اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواخذه ایشان باخذ سیورسات و توپکشی اغماض کردند
بعضی از قلعجات طلیعه اظهار اطاعت نموده کلانتر سنگان از اداء سیورسات تمرد ورزیده کس نزد
افاغنه باخرز و کوسویه و غوریان فرستاده استمداد نمود پس بر ضمایر اضمار غیر نفاق دریافت که جمعی از
دلیران توپ قلعه کوب را از اردوی اقدس با یک سلطان از راه بالای خواف بر سر قلعه سنگان
برده قلعه را محاصره نموده منتظر ورود موکب والا و طلیعه دولت و نصرت لوا باشند و در اثنات

همایون در

همایون در چهارم ماه مذکور آمده قلعه سنگان را محصور و محاط سپاه منصور ساخت
از طرفین باندختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند سانحه عجیبه که
در آن روز اتفاق افتاد اینکه در حینی که توپچیان بامر والا گرم پر کردن و انداختن توپ
بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل اللهی بر سر توپخانه آمده محاذی دهن توپ ایستاده
متوجه تعلیم توپچیان گشته در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده دوباره مشغول پر
کردن آن شد آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج شش قدم از آن
موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ از حرارت درون در گرفته شراره نیران
افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان مردوی را که در آنجا
بودند بصاعقه فنا سوخت اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردیده اما از آنجا
که در حقیقت سرشت اقدس کوه پابرجای جهان توکل و ضمیر منیرشان لنگر البرز بردباری
تحمل بوده بصرصر انگیزی ریاح نوایب و لطمه خیزی امواج حوادث از جا در نمی آمد ظهور
این امر را باحتراق کوکب طالع خصم بداختر محمول ساختند و هنگام شام که چرخ
مهر از معرکه سپهر رو بمنزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه طلایه داری معسکر انجم
را بتضیا برافراشت طلایه داران به پاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پرداختند

مانند دیده انجم اختر انجمانی بیناسود ندو تا طلوع صبح از شب ثاقبه توپ و تفنگ در قلعه
سکنان برج قلعه ذات البروج سپهر بودی از شراره آسمان سا زوارق باد لیج الضرب زن
فضای هامون عرصه چرخ برین میدودی در شب آنکه گلوله توپهای صف شکن برج و باره حصار را رخنه
افکن گشته روز دیگر نیز همین نهج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی مرد و زن میگردید که
از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان از زلزال یافته بهر طرف برج فرو ریخت دلیران میدان
نبرد یورش برده شیر حاجی التصرف کردند افاغنه بعد از مشاهده این حال از در استیمان درآمده
روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکنده سر از قلعه افق بیرون آورد کلانتر سکنان شهر استیمان را
هیکل گردن ساخته دست در ذیل امان زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه شهر قلعه گشت
و دوباره سرکشی بنیاد نهاده این دفعه آتش قهر قهرمان زمان شعله ور گشته جیش انجم حشم بفرمان
آن سرور قلعه را در میان گرفته مشغول استیز شدند و در شب هفتم ماه مزبور قلعه بتصرف درآمده
مردان و زنان ایشان عرضه قتل و اسر گشته آن سرزمین لگدکوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب قلعه
حمل مطایای کوه توان گشت بعد از آنکه کار قلعگیان ساخته و تسلط از مشغله پرداخته شد خبر استخلاص
فرزانه با خبر رسید که هفت هشت هزار نفر از افاغنه هرات بامداد سکنان سکنان وارد تا دگشته اند که
و الا نیز بعزم مقابله برآمده خواف را که در یکفرسخی سکنان واقع و قلعه محکم و مکان حزم بود محل قرار داده

بمفاد کل

بمفاد کل حزب بما لدیهم فرحون سپاه مستقر را برای هر فرقه و گروه منزل و مکانی مقرر فرمودند و روز دیگر افاغنه که بجنگ
قزلباشیه جری بودند در کمال دلیری وارد دو فرسخی اردوی همایون گشتند غافل از آنکه
گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ   چون چشم مردم
ایران عموما از افاغنه هراسان و اول جنگ آن طایفه و سپاه خراسان بود حضرت
ظل اللهی که دریافته رموز آگاهی و عیار سنج نقد حالات لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را
مقرون بمصلحت ندانسته میخواستند که آهسته آهسته غازیان را با بلی خور طعمه خصم افکنی ساخته
و بتدریج تقویت دلهای جمیع ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در عرصه دشمن شکاری
شیرگیر سازند رخصت میدان جنگ دهند لهذا لشکریان را امر فرمودند که در میان لشکرگاه خود
سازی و به تیر و تفنگ دست بازی نکرده باشند تا رفته رفته جری و بعد از چند آزمایش جنگ میدان
کارفرمای تیغ دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و استحکام معسکر با پانصد نفر از دلیران
کار آزموده سوار در پیرامن معسکر نصرت اثر به نسیم جلوه باد پای چالاک بوزد آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشته
هرچند که غازیان بتماشای میدان از جا درآمدند خدیو تهمتن رزم بامضای روبه غرم و عناداری کوس عزم
ایشان کرده سپاه میانه با آن گروه آغاز دستبرد و توپ و تفنگ زد و خورد نموده جمعی کثیر از افاغنه را
سر افکنده شمشیر حرب دلهای ظفر انجمن ایشان جرب کردند القصه تا چهار روز بهمین منوال معرکه جدال

و قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از طرف بر دخت شد بعمل آمده در شب چهارم که سپاه
خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و حشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم
کرد افاغنه حرب را بهرب مبدل ساخته بجانب هرات گریختند آنحضرت تعاقب را موقوف بصلاح
ندانسته حرکت بر سر هرات را موقوف و بوقت دیگر محوّل و عنان اشهب عزیمت را بسمت
بجانب ارض اقدس معطوف ساختند در ذکر وقایع سمحل سلطانی سال فرخنده فال
هزار و صد و چهل هجرت النبویه علیه الصلوة والسلام
داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت ظفر شعار شوکت نهنگی میکرد در چشم شهر شعبان از کوکب
حمل از سحاب بهاری فرشهای صولت پلنگی نموده با تیغ شعشعه و رمح و سنان اشعه بخصم افعی لشکر شتا
پرداخت و خدیو جهانگیر بهار که منشور عزتش از دیوان قضا در ساحت عزم اشتا یافته بود
بر بارگاه حکمرانی نشسته فضای دشت کان وری را المرحمین بر آمده سپهد ارتفاع اخبار
بر بازوی قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته مبسوط البسط گشت بحکم کلاهای آتشین
فرو رفتن چون آب بر بسیط خاک جاری شد مجلس نجوم آراسته گشته و لوازم جشن عید
و تماشا بهم رسید چون از دیوان یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا نزول
صفویه بر بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود در روز بروز امور

عجب جلوه بروز میکرد و مه که عقل صایب و رای مستقیم از انجم اسباب تصنیع آمد و کیت محملی
قرار میدهد مجملی از آن احوال اینکه ارکان دولت پادشاه والاجاه بسبک مغزان
باکران جانی و سخت رائی را بابت رایی جمع کرده تعمیرات اسباب شکست برای آمد و
والا در سرت میکردند آنچه منافی مصلحت بود یکلوه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل اللهی ملاحظه
پاس دولت صفویه بیشتر در مقام منع و تهذیب آن جماعت سعی می آمدند ایشان بمفاد یفعل اضحی ان
ازدرت آن اضحی لکم کمتر شنیدند با وصف اینکه عکس امر و نهی ایشان قدم از جاده بیرون گذارده
هر دو میگذاشت یک جهانگرد وقت طامعه را در چهار حد جهان پویه زن و جاوید اشتهار طلب
جلب منافع شخصیه ننگ رسوایی هرزه درای حلقه کوب در دولت و دشمن پیوند آنحضرت
بر رضا جوئی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان در منع مفسدان و به اندیشان تحلیل ما یب
دلهای درشت آن لقای کیشان میکرد و مقصود اینکه آنطایفه دست بد و خلق را از گریبان جلال کوتاه
سازند تا آنحضرت باتمام کار افاغنه هرات و صفاهان پرداز و بعد از آن این اقتدار و حکمرانی
ارزانی باشد چون ذات آن جماعت سرشته آب و گل غرض و ترک عادت کم بر حسب مرض بود
زیانکاری چشم از طمع و منظور خود نپوشیده اند و کار دشمنان از آنکه گذشته در خلال کار ایشان
ناز و میکوشیدند القصه شاه والاجاه در باب توجه موکب جهان گشا بجانب صفاهان بکر

هر کو چه ورزی ساخته

وقتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از این طرف بر وجه ساخته بعمل آمده در شب چهارم که سپاه
خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و حشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم
کرد افاغنه حرب را بهرب مبدل ساخته بجانب هرات شتافتند آنحضرت بنیت تعاقب را مقرون بصلاح
ندانسته حرکت بر سر هرات را موقوف و بوقت دیگر محول و عنان اشهب عنبرین ستام را
بجانب ارض اقدس معطوف ساختند در ذکر وقایع ... ئیل مطابق سال ...

هزار و صد و ... چهل هجرت النبویه علیه الصلوة و السلام

داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت ظفر شعار سوکت نهنگی میکرد در چشمه شهر شعبان کوکب
حمل از سحاب ... آسای صولت پلنگی نموده با تیغ شعشعه و رمح و سنان اشعه بخصم افعی اشکر شتا
پرداخت و ضد توجهانگیر بهار که شور غوغای تش از دیوان قضا در ساحت عنبر آسای ... یافته بود دو باره
بر بارده بحکمرانی نشسته قضا دیده کان دی را ... دار المرحمین براند ... سپهبد ... بلند ... اختیار ...
بزور بازوی قوت نامیه بر ممالک گلزار دست یافته مبسوط البسیط ... بحکم کلاهای آتشین ... بهرمان ...
فرودین چون آب بر بسیط خاک جاری شد مجلس تحویل آراسته گشته لوازم جشن عید بالتمام
و تمام ... رسید چون از دیوان یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا باز وال دولت
صفویه صدور و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود روز بروز امور رخنه ...

غیب جلوه بروز میکرد همه که عقل صایب و رای مستقیم از انجام اسباب تضییع آن دولت مجملی
قرار نمیداد مجملی از آن احوال آنکه ارکان دولت پادشاه والاجاه سبک مغزی را
بگران جانی و سخت دلی را با ثبات رای جمع کرده تجربیات اسباب شکست رای ابدی آن
والا دولت میکردند آنچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظل اللهی ملاحظه
پاس دولت صفویه بیشتر در مقام منع و تهذیب آن جماعت سعی ... آمد ایشان بمفاد یفعل ... الضحی ان
ارادت ان الضحی لکم کم تر شنیدند باد صف ... آنکه عکس امر و نهی شان قدم از جاده بیداد و
بیرون می نهادند اثبات یک جهانگیر وقت طامعه از چهار حد جهان رو به زن و جادویه اشتهار طلب
جلب مناع شحنه ننگ رسوایی هرزه درای حلقه کوب در دوست و دشمن میسپردند و آنحضرت بنا — هر کو چه ور زن ... ساخته
بر رضاجوئی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدان و بد اندیشان و تحمل ... بعث
دلهای ورثت آن لقای ... کیشان میکرد و مقصود اینکه آن طایفه دست بد و خلل را از گریبان حال او کوتاه
سازند تا آنحضرت باتمام کار افاغنه هرات و صفاهان پردازد و بعد از آن این اقتدار و حکمرانی ایشان
ارزانی باشد چون ذات آن جماعت سرشته آب و گل غرض و ترک عادت که موجب ...
زیانکاری چشم از طمع و نظر خود ... پوشیده اند و کار دشمنان را نکو گذاشته در خلال کار این دولت
نادره میکوشیدند القصه شاه والاجاه درباب توجه ترک جهان گشا بجانب صفاهان مکرر با آنحضرت

تأکید و الحاح شدید نموده آنحضرت هر چند در ابرای این شکوها اقامه معاذیر و بیان موانع
و محاذیر کرده میفرمودند که مثل ابدالی هرات دشمن قوی را درین نزدیکی گذاشتن و درایت عزیمت
دفع دشمن دوردست افراشتن رو به حزم و مقتضای استقامت رای و عزم نیست اول
بتنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن بکار سفر اصفهان باید ساخت شاه جهانبان
این حرف را ناشی از بهانه و دفع الوقت میدانست و اصرار از حد میبرد تا اینکه فیما بین چنین
ممهد شد که آنحضرت از ارض اقدس و شاه والاجاه از نیشابور بجانب سلطان آباد ترشیز
حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته باتفاق تمام متوجه هرات شوند پس
هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی بتهیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا
در شرف نهضت در آمد اعیان دولت شاهی بتعهد دیگر طلبی را افزوده ترانه تازه ساز کرده از دایره صواب
خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نموده با خود مجزم ساختند که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه
خدیو بیهمال بوده علیخان ولد اصلان خان نایب السلطنه و سردار سمت عراق و آذربایجان باشد و بحضرت
ظل اللهی پیغام فرستادند که بنحویکه تعهد کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران روانه سبزوار
شدند پس خدیو بلند اقبال از راه خواف و باخرز عازم هرات گشته نهضت لوای فلک پیکر چشمه ترک را
رشک منازل و منزل ساخت اعیان دولت شاه والاجاه شروع باختلال کار خراسان [illegible]

دولت را

و ترکیک را از خود هراسان کرده از آنجا با اهالی بیگناه آنحدود خصوصا [illegible] بجمعی از لشکریان
معسکر حضرت از آنکه در موکب والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده بسمع اشرف رسید
که باین تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آنحضرت انداختند آنحضرت چون رخ کار را چنین
دیدند از عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند در اثنای [illegible] الدولت باز
از حرکات ناصواب خود دست تقاعد نکشیده بر سر قلعه کهنه شکان که ما بین سبزوار و نیشابور واقع
و به سکنای طایفه بغایری اختصاص داشت حرکت کردند توضیح این حال آنکه چون طایفه بغایری سکنه
آن قلعه سمت هواخواهی بحضرت ظل اللهی داشتند و کارگذاران سرکار شاهی بتفرقه و استیصال
این نوع طوایف همت ناقص میگماشتند از سبزوار بر سر آن طایفه رفته قلعه را تصرف کرده
نهب و [illegible] قلعه کیان بر داشتند در خلال آنحال بعرض والا رسیده که موسی خان کرد از روسای
ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه بتاخت ناحیه بیارجمند رفته حضرت ظل اللهی فی الفور بقصد تنبیه
آن طایفه تحریک لوای نصرت کرده بعد از ورود بقدمگاه نیشابور خبر قلعه کهنه شکان بمسامع
خدیو جهان گشته بشاه والاجاه نوشتند که مقصود ایشان تنبیه بغایری بود در درجه اکمل العمل آمد
چون همیشه تمنای تنبیه افاغنه داشتند و حال آن طایفه در حدود [illegible] بپای خود بدام افتاده و بنیان
معموره مملکت را بر نهاده اند در کهنه شکان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته بسبزوار بیایند

بعضی از [illegible] قتل و [illegible] آن طایفه را [illegible] که همراه داشتند

که میرزا بر بوسی گرفته شود شاه طهماسب در جواب نوشت که شما جهة نشگان می آیند که آیت
دمامیز وارثی آنم که غله و ذخیره نیست مع هذا اعیان این دولت از نکایه خویشان نجیر اند و نرشته
همان معاملات سابق پیش گرفته مجددا بتمامی ولایات خراسان احکام نوشته فرستادند که آنحضرت
را از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانسته آنحضرت چون از کلمهای خود در روی این جواب ابهام استشمام رایحه نفاق
کرده دیدند هر دم از این باغ بری می رسد فی الفور محمد حسین خان حاکم قوچان با جمعی خویشان در رسانیدند
که مشغول ضبط قلعه بوده اگر از اکراد احدی خواهد که باردوی شاهی ملحق شود ابیوردی خان آید به تماشا
خود بتعجیل تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند
که ستیز فرمایشان شایان سلاطین نیست از تقصیر آنطایفه در گذرند چون جواب بر وفق صواب نیامد
روانه کهنه نشگان گشته وقتی که بر سر وقت مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عالمگیر گشتی را تیز و خنجر اندا
خونریز ساخته بعجزه قلعه گرم ستیز و آویز شده بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته
از باب مخالفت درآمدند حضرت ظل اللهی کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار و برای گرفتن
درب قلعه تا عصر آنروز در خشم را انتظار نشستند چون کار از تحمل و مدارا گذشت توپ چهار
دروازه بسته بعد از آنکه سفیر کلوله ها وار بلند پیغام جنگ بگوش آن طایفه ناحق رسانیدند
ایشان نیز جوابات مجموعی از قلعه بر آمده بدیوار قلعه آغاز شلیک نمودند ضمن مورچگ

معلک کردند اعلیحضرت شاه بعد از گروفر که کوچه بحالت را بی سبب و سرور کردن فراز را
قوی دست دید از میان آن گروه پرخوانخوا اسباب اعتداد رزمخانه بحضرت نادری بیوت و
شرط کرد که من بعد از عهد مصادقت نکول از رضای خاطر اقدس عدول نورزد تا از کشی
حبس برهند که حضرت نادری را ملاقات نیکر خفته در سرا پرده مهر خود را از بغل آورده
بمحمد علی خان تسلیم و او را باسم نیابت سلطنت مامور بعراق کرده غلامان و محرمان را بالاطاعت
او توصیه و تاکید نمود اما تا شاه ابیوردی خان شنید که محرک این فساد وی در رسید خیالات
فاسد بود فرار کرده حضرت نادری شاه والا جاه را باعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام
و در بستر آسایش آرام دادند اما امرا و اعیان با محمد علی خان از حضور ساخته همان شب
جمعی از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی و کر حجه بجانب ایشان ریختند آنحضرت
چون وجود و عدم و حضور و غیبت آن طایفه را مساوی دیده اشد مقرر شد که احدی مانع ایشان
نشود در روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیگ رحمی از معتمدان روانه ارض اقدس
و خود بر سر موسی با تحولات ایلغار نموده در آنجا خبر رسید که موسی با چند را تاخته دو روز پیشتر
از میانه فاین و محولات گذشته بهرات رفته لهذا از کب و آنها نیز مراجعت و در حین نیمه از
حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا مهدی کلانتر عظیمی بود گشته کلانتر مزبور در قلعه را بسته در آن

سیورسات بابت لشکر گشود پس غازیان بامر آنحضرت که گرفتن شهرها مانند هلال در زنبش و خم ابروی اوست بهجوم آور شده قلعه را تصرف و کلاتشرا سیاست کردند و از آنجا متوجه معسکر کوکبه ظفر گردیده بپای بوس پادشاه فلک جاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند **ذکر بعضی از سوانح ابراهیم خان و اکراد و ترکمان در ممالک مذکوره**

چون بعضی از شرذمه جرپای مسکان طلب طالب دخت بودند که محرک فتنه و آشوب و درخنه گر بنیان دولت خداداد شوند از آنجمله ترکمانیه تکه و یرلی و سالور بودند که مابین دَرون و استرآباد در نواحی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این وقایع همه روزه بسمت مهین و دَرون آغاز دست درازی میکردند و چون خاطر حضرت اشرف در موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال در حرکت آمده فرمان اکراد نفاذ پیوست که اکراد چمشکزک نیز از اطاعت باز زده بارؤسای اکراد ترکمانیه و سلقان در موضع مشهور بکریمه خان بعزم فساد جمعیت کامل کرده و چون کنار آلا آسمو بسمت مهین و دَرون بود بظهیر الدوله ابراهیم خان با رحیم خان حاکم کرایلی و قشون موفور شیبه آنجماعت مامور ساخته خود از راه کلات و ابیورد بسر ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور قشون ابراهیم خان با اکراد محاربه قوی دست داده اولا اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته بهنگام شام که دلیران جنگ آشام بمعسکر خود در کشیدند طایفه اکراد متعاقب هجوم آور گشته جنگ در پیوستند

و قرچور و ابراهیم در این سنه خبر ... آن طایفه خصوصا اکراد ... عالم جنگ

این دفعه لشکر ابراهیم خان را پای قرار از جای رفته شکست فاحش یافته قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه بمعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمعی خود در انحصار مشهور بقلعه یربار رسانیده متحصن شد و رحیم خان و سرکردگان دیگر از همان خارج قلعه بهزیمت بجانب خبوشان عزیمت کردند و ابراهیم خان بعد از سه چهار روز در ظلمت شب که قابل ... خالات از جانب قلعه مزبور بجانب قلعه ... شتافت در خلال آن احوال رایات نصرت آیات تا بلخان داغی که در دشت قپچاق واقع است رفته از قتل و غارت ترکمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف یافته بود که در عرض راه این خبر بمسامع جاه و جلال رسید با وصف آنکه صد و پنجاه فرسخ راه بود و در ... مشتمل بر کوهستانات پیچ در پیچ بود و برف بسیار بهم رسیده و دو کروه تردد بر سواره و پیاده بسیار دشوار بود آغرق را از راه نسا و ابیورد روانه ارض اقدس و خود با شاه ... از راه جبلی کر ناب بر سر اکراد ایلغار و همه جا پیادگان را بشکستن و کوبیدن برف مامور ساخته براه پای ایشان بصعوبت آن راه را طی کرده وارد سلقان و کریمه خان گشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه را و عازم خدمت شده بود کردن فرار و از روی خجالت جبهه سای نیاز شده چون از برادر ... الا که سوء تدبیر از محمد حسین خان قاجار ... بظهور آمده بود بنابر ظاهر ... بمقتضای ... امر ... صادر گشته اکراد ... مخاصمت امرا ... زغ



تا چند روز هر روز از قلاع و سقناقات خود بر آمده آتش جنگ می افروختند و از آن معاندت سوی خسران
چیزی نمی اندوختند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ناچار تعهد خدمت و چاکری متقبل اطاعت
و فرمان بری گشته عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا تمامی هر کردکان بر رسم گروگان چیده روانه ارض
اقدس شوند آنحضرت نیز بر وفق استدعا عمل بجانب ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه
ابراهیم خان و محمد حسین خان از اخیس مرخص ساختند و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد
کوچهای خود را متعاقب برده در مشهد مقدس اقامت و در مقام اخلاص و دولتخواهی
قبول ثبات استقامت کردند از آنجا رحیم خان کرایلی را بدرگاه معلی طلب فرموده بایالت
استراباد فایز و سرافراز ساختند **ذکر یورش استراباد و [illegible] و بعضی سوانح و مقتول**
شدن [illegible] سابقا سمت تحریر یافت که در روزی که مقدمه کشتگان
واقع شد شاهنشاه والاجاه در خفیه مهر خود را از نعل در آورده او را [illegible] بمحمد علیخان حبشی سپرد
محمد علیخان نیز از فوج غلامان و خاصان شاهی که حاجب سطوت نادری چوب طرد و منع در
پیش پای ایشان گذاشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را به نیابت مازندران
تعیین و از آنجا وارد استراباد گشته بعد از چند روز چون کار استراباد باختلال و نزاع
فساد انجامید و جمهور اولاد آن ولایت رونق نیافت ایالت را با فتحعلیخان قاجار

تفویض

تفویض کرده بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرایلی که از جانب حضرت
نادری بایالت استراباد منصوب گشته بود وارد استراباد و فتحعلیخان عازم هزار جریب
و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر
بتحریک اهل فساد و مواد نزاع اشتداد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات خون
و مال یکدیگر را حلال دانسته نهب اموال و قتل نفس و احراق بیوت همدیگر میکردند رحیم خان
پای ثبات بند نکرده عازم کرایلی و فتحعلیخان داخل استراباد گشته کس روانه مازندران
و ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود دانسته بامداد خواسته او نیز بجمعیت تمام آمده
دست تعدی بر دور و نزدیک گشاد و بعد از چندی سر بهوس ایالت گریبان گیر خاطر ذو
الفقار خان گشته چون فتحعلیخان محرک سلسله معاندت شد از اکراد [illegible] ساخته
بعد از آنکه این [illegible] بکام کار رسید بعزم قلع این ماده و جمعیت زیاد
بر عزم برق وشتی باد عازم استراباد گشته چون آوازه توجه موکب نادری سامعه ذوالفقار خان
را گوشمال داد چنانکه دلیران میدان لاف و خود فروشان بیمایه پایدار گران است
و تجانه را از راه پس بر آمد نهاده خود بعزم استقبال پیش آمده اما از خارج شهر قیقاج انداز
سهم و صلابت گشته راه [illegible] کج کرده بکرانه [illegible] را بجانب مازندران شتافت بعد از ورود

موکب جهانگشا به بسطام که خبر فرار او بعرض والا رسید کس برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس
توقف داشت روانه ساخت چون دران اوان توپخانه بیوتات سالکی محمّد بجهت یساق اظهار بعضی نفاق
میکرد تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده خود از راه دلخمه
موکب ایلغار را بر انگیخته در یک شب از بسطام در کنار رود اترک فوجی از آن گروه بدرگ را
عرصه هلاک ساخته وارد استراباد شدند بعد از پنج شش روز موکب شاهی نیز بتعجیل وارد
شده آنحضرت متوجه مازندران و شاه طهماسب در اشرف توقف ساخته خود با جوش
بحر خروش عازم بازگشت شده محمد علیخان که آوازه توجه موکب منصور شنیده بسمت آتل فرخ
بود بعد وصول موکب آنحضرت مستقر گشته باز آمد و ذوالفقارخان که از غایت تهور چند منزل
پیشتر از محمد علیخان به شیخانه صبر و ارزاکو هشتاد وات لاهیجان فرستاده بود چون مقرر شده
بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار بران خیره سر گزیر پابسته نمایند مشار الیه کوچه گزیر را بسته
یافته سوی عزیمت بر تافت و با جمعیت خود بصولت شیر و جرأت ... بجانب بازگشت
شتافت هر چند که درباره آن عفو و اغماض کنون ضمیر انور میبود لیکن آن کم عقل باده پندار
غرور از دماغ بدر نکرده با جمعیت اطراف در کمال رعنائی و خودنمائی عزم آمدن کرده در حین ورود
شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ سر داده و طنطنه شوکت خود را گوش زد دور و نزدیک

ن

ساخت چون این حرکت از روی بی ادبی و ورود آثار فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود
بعد از ورود به پیشگاه حضور دوش او را که هوای سرگرانی در سر داشت از بار سر سبک ساختند
و بنا بر اینکه خوار و طهران و ورامین در حیطه تصرف افغان بود جمعی را بمعابر و شوارع آنجا تعیین نمود و
بسرکردگی محمد زمان خان شاملو بمحافظت ایمسان و حسنعلی خان بیگدلی را بسرداری گیلانات که در تصرف
روسیه بود مامور و مقرر ساختند که باتفاق آغورلو خان زیاد اغلی در شهرهای ولایت مازندران
بمحافظت حدود گیلان پردازد چون عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آنکه
رخنه گران فتنه جو را از عرصه دولت زایل و از انتظام مهام خراسان و مازندران فراغت حاصل گردید
ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان را در ایالت استراباد تمکین داده امر
فرمودند که با سپاه استراباد و کرایلی در ابتدای نوروز بموکب فیروز ملحق شود چون حرم محترم شاهی هم
در ساری بسر میبردند از کارخانجات لایقه جهت سرکار خاصه و توابع و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را
در مازندران گذاشتند که متعاقب در ورود عید نوروز بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردد پس عطف
عنان بجانب خراسان کرده توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه و خود از راه جاجرم و
نیشابور بایلغار ارض اقدس را مقر لوای منصور ساخته متعاقب اعلیحضرت شاهی و بعد از آن حرم خانه را قشون ... (margin)
در ارض اقدس بآنجناب پیوستند در این وقت سال تخاقوی ئیل هزار و صد و چهل و یک

در پنجم شهر شعبان المعظم انتقال کوکب نیر اعظم به منزل حمل گشته جنود بهار ساز و برگ بساط گلزار

کرده گردن فرازان گلستان را نمود و مغفر غنچه را زمانه زره و جوشن خضرت و خرمی بر نوار آراسته سپاه

شکوفه متعدد الجیش لشکر اردی بهشت نموده لوای جهان آرا از سرو سهی بر افراخت یلان شاخ

اشجار از دو صد و اغصان به جوشن سنان شر نمود نیزه دستان چنار از اوراق مطرای پنجه خصم افکنی کشوده‌ند

لاله سپر سیاه بر دوش افکند و گل [illegible] غنچه بر دست گرفت گرش بیداد شاخسار

تیر و کمان بر دوش شد و نیزه داران رخشان سنانهای سنگین کلاله افراشته شد شکیبان پلنگینه پوش

ابر آذاری گلولهای قطره بر قالب برگ گل ریخته شد و آتشباران برق توپهای رعد ابر آماده

گردون گشته شد و جنود فرودین با دامان مشکبیز نسیم را الحمد لله لشکر بهمن پریشان شد و خطه گلزار

را که از انقلاب زمان بمقام افغان زاغ و زغن گشته بود از جنود ایشان بیگانه پرداخته محل نغمه

سرائی قمری و عندلیب ساخته شد معموره چمن بارگاه پای تخت سلطان بهار و مقر قبلگاه شیبه

گل گردید مجلس جشن و عیش با سران لشکر و عظمای چمن آراسته گشته بعد از ایام سور و سرور

تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداخته شد و هر یک از دلاوران عرصه کین را اسباب

نقد و اسب و سلاح فراخور گنجایش بهره مند نوازش و بخشایش ساخته شد در تنبیه ذکر دلال

طایفه ابدالی [illegible] محمد علی از اجرا افاغنه هرات در صدد کتاب نگارش یافت در محرم

سنه ۱۱۳۵ که محمود غلجه بر صفاهان مستولی شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات بود بعزم

تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را به تضییق محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته

رایت عزیمت منکوس ساخت بعد از ورود به هرات افاغنه بر او شوریده ذوالفقار خان ولد

زمان خان را از شورابک آورده در هرات حاکم ساختند و در سال هزار و صد و سی و هفت

سلطان ابدال ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات [illegible]

رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه

برای اطفای نایره شر ذوالفقار خان را بجانب باخرز و رحمن را بسمت قندهار روانه کرده

الله یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده بر مسند حکومت تمکین

ساختند و چون عبدالغنی علیکوزائی که نسبت هواخواهی به ذوالفقار خان داشت از الله یار خان مشوش بوده

چندی مدارای وحشت آمیز کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز

آورده رایت نفاق برافراشت شش ماه نایره جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دامن

از اطاعت هر دو برچیده ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار را بسمت اروچاق فرستاده

هر یک [illegible] را مالک [illegible] حاکم و سرکرده بسر بردند و بعد از آنکه خبر توجه موکب منصور

گوش زد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش نموده فراه را به ذوالفقار خان و هرات را

به الله‌یارخان اختصاص دادند و لشکر بدیگر را افشا دند رایات معلی بعد از اجتماع عساکر روز
چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز انقضا یافته بود از ارض اقدس نهضت کرده اردوی
یاقوتی را که از سبزه و تره مطعنه بر چرخ فیروزه گون و شفق دلیران لعل خشان ساختند و از آنجا
کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روز لنگر اقامت انداختند و در آن مکان
خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده قلعه فرهاد آباد باخرز را محصور کرده‌اند حضرت نادری
با شش هزار نفر از دلیران معرکه کار از تعجیل تمام ایلغار نموده بعد از ورود بآن مکان معلوم شد که افاغنه
برگشته‌اند تا تربت جام مراجعت و شهرک لوای آسمان سا کرده در منزل کاریز ترتیب توپ
و قراول و تعیین طرح و هراول و آرایش ساقه و جنوال و تسویه میمنه و میسره و قول پرداخته شبگیر
قراول را باو دیده وران روشن ضمیر انجم دیده بانی معابر مداخل برگزارد از ایلنکوی حصار
برآمد جمعی از سپاه کارآگاه را به قراولی مامور و خود نیز بعد از طلیعه فجر اعلای لوای منصور کرده قراولان
خبر رسانیدند که الله‌یار خان با جمعیت تمام وارد کوه سویه شده آنحضرت اول از آتش ارتفاع برج
شرحی بر روسای ابدالی نگاشته کنگاش صلاح آمیز و ایشان را با طاعت اشاره و تحریص نمود
آنجماعت جواب را حواله بزبان شمشیر کرده روز دیگر سر حوض غار ره مضرب خیام نمود
کشته طلایه داران مریخ صلابت و پاسبانان کیوان جهات آنشب به پاسداری لشکر قیام

جلادت

جلادت برکمر زدند افاغنه آمده رباط دیوار لبت کافر قلعه را حصین خود ساخته بند
راه پرداخته شد پس موکب مسعود از غار روان نهضت و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسویه
منحدر گشت افاغنه لابد ترتیب سپاه و سکر و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند
چون منهجی که سبقت گرایافت طایفه افغان بجنگ قزلباشیه دلیر و بر دوباره باری شیرگیر
شده بر اهل ایران استعلا و بر ولایات استیلا داشتند آنحضرت متوجه شدند که
مجاهدان غازی سپاهیانه با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده بعد از خود آزمائی قدم
بمیدان کین گذارند و بر انگشت سنان جان ستان پرده پندار از رخ کار آن طایفه بردارند
لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران تیره گذار دیگر را بمیان
عرصه کیر و دار را در برابر قول همایون بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاهیگری استحکام آرای
معرکه کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه در آمده جنگ در پیوست و در آن اثنا فوج دیگر
از افغان دست بشمشیر بجانب پیادگان هجوم آورده داخل ایشان گشته خیرگی را از حد برد
پیادگان پریشان شدند از گشتن ایشان دلیران تیر سر رشته جنگ را از کف گسسته نزدیک بود
که وهنی رو دهد که مقارن آن نسیم فتح الهی حضرت نادری شمشیر برهنه شیر تکاور
انگیز گشته بکفر آرایش تازان آن فرقه را بخاک هلاک انداخته شد و بآب تیغ جانستان آتش غرات

حمله کردن شتر بپیادگان طرح بکمک میمنه

خصم بادپیما را ساکن ساخته اگرچه از روی تحمل و شکیب نهیب مهیب افواج پیاده را بمیدان
رانده سواران افغان را از پیش برداشتند اما پای رسوخ آنحضرت که سرکوب کشای جهان
بود در خم تیره بر داشت چون شب بر سر دست در آمد کوکبه ظفر قرین در همان مکان و افاغنه نیز
در حوالی کافر قلعه نزول کردند باعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود آتش جوش و خروش
از بی‌آبی اندک جستجو کردند و بحفر چاه آبی بر آتش عطش افشاندند روز دیگر که سپاه نجوم از کاخ
قلعه ظلمت لیل کوس رحیل کوفته بجانب غرب تبدیل کرد افاغنه حرکت و از راه کوتیه که تشنه در
بحکمت آب بر رود و اردوی همایون نیز از عقب ایشان روانه بطرف فرود آمده آن روز از طرح
بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر بعزم کوتیه سواری ظفر آثار نمایند
چون نوبت از دردهان افق گلوله آتشبار مهر را از دهن در انداخت و عرصه جهان را از
سپاه ظلمت پرداخت معلوم شد که افاغنه شب توپخانه را بمحاذی اردوی نصرت قرین آورده
مهیای جنگ گشته اند پس آن طایفه دو دسته شده فوجی از قمر رودخانه و جمعی از جانب میمنه
هجوم آورده بدستور روز پیش آغاز جنگ کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان توپخانه بودند
از جا برداشتند و در آن هنگام بار دیگر تا میدان دلاوری و ظفر بردار که سروری غنی حضرت
نادری حاجت شیر غران یا شیر بر آن خود را بر قلب آن گروه زده ایشان را از میان باز...

کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور رسیده آورده تا هنگام ظهر نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر
شکست فاحش باحوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته بقیة السیف روی
برتافته عیال و اطفال خود را در قلعجات سر راه بودند بر گرفته ردیف خود ساخته تا دروازه هرات
عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی آثار داخل کافر قلعه و شروع بنهب و غارت خیام و اسباب
آن طایفه کرده توپخانه و نقاره خانه آن جماعت بدست آمد و از منزل رباط چرخ نشاط بجانب را آغرق
و توپهای بزرگ اردو را همراه روان کرده خود با توپخانه جلو از راه تیرپل عازم هرات شدند اما باز چون
و افاغنه مجدداً جمعیت خود را درست کرده مابین شهر و رباط پریان دو فرسخی شهر باستقبال آمده
تخت سفری باعریضه بخدمت والا فرستادند بعد از لمحه از راه شده برآمده و از پشت لشکر نصرت انجام
میسره میل و بقاعده قتالی عقده گروهی کثیر را کشته بسبب بهشیران پشت و تعاقب انداخته بعد از خود کشیده ها بیات
تموج با شمشیرهای آخته در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته به پیادگان جلودار ابخشید خبری که آن طایفه
بجائی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کارد و شمشیر رسید و از ابتدای طلوع تا هنگام عصر روز
تا نیم روز بوارق تیغ و خنجر دلدوز خانمان سوز همه وجه هر افسر متجاوز از آن گروه بضرب سیف آبدار بر خاک
هلاک افتاده و بقیه با قلب آتشناک تندتر از باد بجانب هرات شتافتند هر چند که مقتضای فصاحت
دیگر و اتمام مراجعات رویه حزم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهند همان رزمگاه بوقف

کوکبهٔ غرور و جاه گشته همین که آشوب جنگ در نشست باد شدیدی برخواست که نزدیک بود
که کرهٔ خاک بباد و عالم امکان را بعنصر از یاد رود و شبانه روز طرفین از کثرت گرد
و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان مکث کردند روز سیم که شدت غبار تسکین
پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الله‌یار خان آدم آمده
طریق مصالحه جست آنحضرت بزبان حال فرمودند که تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
مادام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نگشته تعهد خدمت سکالی نکنند شاهد
مصالحت در آینه حصول صورت پذیر نیست پس از جانب الله‌یار و عبدالغنی علیکوزای
و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آنحضرت نیز مسئول آن جماعت را قبول
و بجانب موبرک عطف عنان ظفر شمول کردند روز دیگر خبر از الله‌یار و عبدالغنی ابدالی
که سرکرده معتبر بود رسید مشعر بر اینکه ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار باعانت ابدالی
آمده آن طایفه بر این اطمینان از معاهده استیمان پشیمان گشته‌اند بمجرد وصول این خبر
هزار نفر از دلیران معرکه رزم جوئی را بسمت فراه که با ذوالفقار بعید ... پیمان از
مخیم اردوی همایون جدا شدند و در روز دیگر آنمکان محل اقامت آنها جستند اما ذوالفقار خان
در ظلمت لیل با جمعی از پشت تنگستان گذشته در کمین گاه کمین نشسته روز سیم با جمعیت افغان

نمودار الله‌یار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب و پیکار گشتند و ذوالفقار
خان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی همایون فرقه مشغول کارزار گشت حضرت
نادری فوجی از غازیان را بمدافعه ذوالفقار خان مامور و او را با تیر دلدوز و سنان جانسوز
از سر بنه دور کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند
و هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی قلعه موسوم به بادکار
در محاذی یکدیگر نصب لوا قرار دادند و روز دیگر که کوکبهٔ مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد
آنحضرت کس فرستاده شاه والاجاه را نیز از شاهد آورده با بنه و آغروق و جمعی
از غلچیان در منزل اسکمیان گذاشته دوباره بجانب هرات اعلاء اعلام نصرت آیات کردند
افاغنه با زنامپچی سکمیان و باد صبا تهیهٔ جنگ و بعد از تقارب فئتین بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله‌ور
گشته از طرفین شلیک توپ و تفنگ عرصهٔ آن گلستان پر جلوه و خیال جنگ کرده صبح کاذبان کی بهر
رزین لوا ماه سپهر فلک فرسا نمودار ساخت چند نفر از افغان وارد و از جانب الله‌یار خان بطلب امان شدند
آنحضرت فرستادگان را برگردانیده پیغام دادند که مادام که عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند تا
یکنفر از غازیان را جان در تن و سرش در بدن است رزم و فتح عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسای ابدالی
او رک خنجر بگردن فرار و از روی اعتذار جبهه سای خاک گشته عرض کردند که افاغنه علیحده و ابدالی جداگانه
آنکه در

قدیم ایران بودند غلجه بقصد خیانت کشته اولا قندهار را و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه
تخت سلطنت بود تصرف کردند ابدالی مدتها بهواخواهی ایران با غلجه در مقام جنگ
و جدال می‌بود اگرچه بمقتضای هوش ازین بگ و مار راضی و در مقام مواخذه عمال ثبوت
زمان ماضی بوده عطف عنان ظفر توام و تنبیه طایفه غلجه را اهم و اقدم دانسته بعد از
تنبیه آن جماعت گروه ابدالی زیاده بر سابق در صدد ایلی و اطاعت بوده حلقه بندگی
در گوش و غاشیه خدمت بر دوش خواهد کشید هر چند اینمعنی مخالف رای صایب آن
جاه و اعیان دولت او بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه را موقع قبول بخشیده ایشان را
رخصت انصراف و زمام عزیمت بجانب مسکن ایشان انعطاف دادند روز دیگر مبلغ سی نفر از
عظمای ایشان با پیشکش و هدایا بشرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی نشان گشته بخلاع فاخره
بهره‌مند و چند نفر از رؤسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته حکومت هرات
باز بالله‌یار خان استقرار و رقم باسم او عز اصدار یافت پس فارسی زبانان را که در قلعجات
توابع هرات بودند با طایفه جمشیدی سکنه بادغیسات کوچانیده بمحال جام و لنگر و نواحی ارض
اقدس فرستادند مقارن آن عریضه از جانب الله‌یار خان رسید مشعر بر اینکه ازبکان الکای
نشان که از ترکستان بتاخت فراه رفته بودند فراه را تاخته با اسیر و غنیمت بسمت اندخود جشمه

اعم او عمر

از جمله اسرا جمعی زنان و اقارب ذوالفقار اند اسرای مزبور باایشان رد شود حکم والا
از موقف فرمان در باب اطلاق اسرای مزبور عز صدور یافته در چهارم ذیحجه آنسال بفیروزی و
اقبال وارد ارض فیض تمثال گشته و مدت سفر مذکور تا روز ورود بمشهد مقدس
شصت روز اتفاق افتاده و از آنجا مجددا خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای الله‌یار خان
ارسال و او را بنوازشات مشفقانه مستمال ساختند روز دوشنبه ... شرف ... والا ... رمضان
... بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبه منصور گردید در روز عید
اضحی عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده مطمح نظر والا آن بود که در زمستان
آنسال بر سر ترکمانیه دشت قبچاق رفته موسم بهار را در استرآباد منقضی ساخته و نزدیک بربیع
حاصل لوای ملک‌گیری بجانب اصفهان افرازند تلقا و اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه
لوازم چون حکم قضا در سرانجام امور دولت همه جا برارادهٔ آنحضرت سبقت گرفته در آن اثنا
بمحض خطور از خاطر خطیرش حصول و تیسر قرین است بمضمون اینکه صید را چون اجل آید
سوی صیاد رود سرپنجه تقدیر گریبان گیر خاطر و عنان عزیمت اشرف را که رفته رفته خواهی نخواهی بسمت
بیز لوت خراسان شیبانی و آن خون گرفته بضرب دست خراسانیان رحشیده شد تفصیل این مقال آنکه
نهضت بعد از آنکه لوای ظفر نشان بجانب هرات وقوع و این خبر باطراف ممالک شیوع یافت

[illegible]

اشرف غلجه که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو بیهمال را مشغول کار
ابدالی دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم محرم سنه ۱۱۴۲
مطابق تخاقوی ئیل بحدود خراسان رایت افروز رزم و پیکار شده و بفاصله چند روز
که هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده و مرکب تیزگام بهادران چون شهسوار زرین
لگام مهر و شبرنگ ماه در مرحله طویله آسایش و آرام ندیده بود این نوید بهجت از مسامع علیه
رسیده فرامین قضا آئین باجتماع لشکر نافذ و توپخانه را از راه سر ولایت مشهد و سلطان
روانه ساخته خود باتفاق حضرت شاه در هیجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار
لوای اژدها پیکر کرده و اشرف نیز از آن طرف به سمنان آمده اول بر سر قلعه سید علی قاضی
سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه او را متصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا به محاصره
سمنان پرداخت حضرت نادری بمجرد استماع این خبر احتیاطاً بخیال آنکه مبادا اهالی سمنان
بنابر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از افشار و قاجار استرآباد
اهالی آنجا را از اخبار توجه موکب همایون قرین اطمینان و بشارت ثبات قدم و
قلعه را تاکید و اشاره کرده آن سردار بطریق ایلغار مرحله پیما گشته اشرف نیز از آمدن توپخانه
و آلا مطلع گشته سیدال افغان را که سردار و مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه روانه و در

که توپخانه آتش فام وارد قلعه مهر روشنی اعمال بسطام و از آن طرف بر دو فرسخی
قلعه مزبور مطلع ماه سیمای اعلام ظفر فرجام گشته بود و سیدال از بسطام بلد گرفته بقصد
قلعه رسیده از آمدن موکب منصور آگاهی یافت و از همانجا بلد را کشته روی برتافت
در هنگامی که شهربند بسطام مقر موکب انجم احتشام گشت چون بسبب کثرت و ازدحام توپخانه
در خارج شهر قرار گرفته بود آتش سیدال افاغنه شبیخون بر سر توپخانه آورده کاری نساخت
و بجانب اشرف لوای هزیمت افراخت پس روز دیگر خدیو جهانگشا متوجه مؤمن آباد و دامغان گشته
سیدال از مؤمن آباد روانه مهماندوست و اشرف قبل از سمنان پیش آمده در مهماندوست
بسیدال ملحق شد روز شنبه ششم ربیع الاول دو سیل بلا در جوش و دو بحر مواج در خروش آمده
در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند در آن روز حضرت نادری
تمامی لشکر فیروزی اثر را یکقول قرار داده با تفنگچیان پیاده که هر یک بهسام سوار برابر بودند فوج فوج با کمال
صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار حشمت مقرر شد که افواج ظفر پژوه و دلیران انجم شکوه بهمان
نهج گروه گروه در جای متعین بر کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر جهانبان
از جا در نیایند و دست باستعمال آلات حرب نگشایند زهی خدیوی که در میدان رزم چون جمشید خرمن
بسکون بحر اشارت راند موج لشکر از طوفان شود و هنگامی که بجنبش کوه گران امر نماید بحر و

از ریگ روان کرده در شام کمین چون منع آتش افروزی کند برق را قدرت چقماق زدن
نباشد و وقت شبگیر چون بخاموشی فرمان داده بود صبح را جرات تفنگ کشیدن نه افاغنه جمعیت
خود را سه گروه کرده از سه جانب جلو ریز و با تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب غول اکراد
انگیز و مشت ستیز آور شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معارک جلادت پیشتاز
و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند پیشاپیش آن طایفه ازلی یکدیگر در ترتیب حمله درگشته همین که
به نیزه رس کلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش دست بدستیاری سوار فتیله امر و الادا
برسم سرکوشی کوش توپ رعد حرکت رسانیدند از تراکم بخار آسمان آثار یوم تاتی السماء بدخان
مبین آشکار کرد و زمین آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم بر گروه خصم پدید آورد و گلوله توپ آن
یکتازان عرصه بیباکی را با چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که بخط مستقیم در محاذات توپ
می آمدند از پس برداشته افاغنه را از مشاهده این حال ما تند توپ آتش پیچان افتاده دود از نهاد
برآمد آنطایفه از هر طرف که هجوم آور شدند خود را در دریای آتش شناور دیده بجانب قرچغای شتافتند
پس غول اماوین همان ضابطه و ترتیب متوجه غنیم افغان گشته بتوپ یک علمدار ایشان از پای در آمد
اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته باسمه تخت
خود برگشته رو بگریز نهاد و آن روز از سه ساعتی روز تا عصر هنگامه نوائر جنگ و بوارق توپ تفنگ

فروزان بوده جمعی کثیر از افاغنه و رؤسای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند کیفیت
بیرنگام شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان سرکشی میکرد اما چون هنوز تجربه اندوز راه و رسم جنگ
نبودند حضرت نادری ایشان را عنان داری نموده و فرمودند که هر وقت که ضمیر اقدس از واردات
غیبی مقرون بصلاح داند متعاقب باذن خواهیم ساخت

در بیان امور یکه در اثنای آن حال بوقوع پیوست

بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف نگونسار شده
موکب جهانگشا وارد دامغان گشته از آنجا که رای جهان آرا آئینه صورت نمای احوال آینده و پر تو حال
ماضی و مستقبل پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است سرپنجه تجربت رایش از رفت مالک
زمام دولت دیده از همان مکان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان برسم سفارت
روانه روم ساخته شد پس رای کیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان
شوند باین عزیمت متوجه منزل آهوان گشته در اثنای راه باشاه والاجاه مشغول مکالمه بودند نیز
گفتگوی حقانیت آنحضرت نادری بقاء الحق قرین طبع مبارک شاهی ناگوار آمد نقاره خانه
و خاصان خود را از عسکر فیروزی اثر جدا کرده از روی طرح خشم بجانب تویه دروار روانه شد
آنحضرت کاهی چند رفاقت کرده هرچند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد پادشاه آزرده
تویه دروار شده در آنجا رحل اقامت انداختند حضرت نادری محمد علی خان و سید علی خان

عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشت شد بارشاد قولاله قولا لینا روانه
ساخته شد که بهر زبان باشد پادشاه را از طیش بازآورده برگردانند و در این زمان
بانتظار این معنی توقف پادشاه را اثر از خمار غیظ افاقه حاصل شده بازگشته اگرد
را بخیمه آنحضرت شتافته بدیل اعتذار غبار نقار از آئینه خاطر ملکه مکدر زدودند پس
حضرت نادر تحمسقلی خان سپهدار و اغورلو خان چرچی باشی که در سمت گیلانات محافظت
حدود را مامور بودند مقرر کردند که از میانه قزوین و طهران دو اسبه ایلغار شوند و خود همراهی
شاه جمجاه بعزم تعاقب اشرف تحریک کوکبه عز و شرف کردند و سانحه عجیبه که در آن
اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام
او معتبرین بلده را میان ارگی که در میان شهر احداث کرده بودند جمع و بقصد بتیغ تیز بنیاد حیات
ایشان را قمع کرده قلعه را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند در حالتی که عوام شهر بعد از فرار افاغنه
بمیان ارگ ریخته مشغول نهب اموال و اسباب آن جماعت گشته در آخر روز نوبت بسمت توپخانه
افتاده آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز چنان روزی را در صحیفه روزگار خود تصور نکرده بودند
از فرط شادی سر از پا نشناخته با مشعل افروخته بتوپخانه درآمده ناگهان شراره از آن مشعل به باروت
افتاد و چراغ شرارت و سیاد را که از خاندان افغان بیادگار مانده بود روشن کرده دهشت داد فتح گاز

ایشان

ازیشان زار پروانه وار بآتش بی پروائی سوخت در بیان جنگ سیم در دره خوار که در ... واقع
اما اشرف بعد از واقعه شکست مهماندوست عازم ورامین و در آنجا اسلام خان حاکم طهران
داو ملک شده با توپخانه مستعد و بیست هزار افغان جنگجو آمده سر دره خوار را که در میان دو کوه واقع و سمتی
بعبورش مرور را از مرور مانع است بوجود دلیران فولادپوش سد آهنین بسته و آن گذرگاه را
با توپهای اژدر شکوه و فراز کوه را بتفنگچی انبوه فرا گرفته خود با سواران جلادت آئین در کمین نشسته غافل از
اینکه همت تابناک راه بر اخگر سوزان و شعله تابناک مشتوان بست بشیب شمشیر بر سنگ خاره میتوان
شکست پس قراولان دیده ور و دیده بانان تیز نظر واقف این خبر مسموع شده و غضنفر کرده آنحضرت بعد از
ورود باین حال از مقدمه سپاه گشته پنج شش هزار کس از تفنگچیان جریده سوار و الوار را که ملک قلعه
جنگجوئی بودند فوج فوج مقدمه الجیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورک را از وسط راه
راهی ساخته خود چون کوه پا برجا و این همت بر کمر استوار کرده به یورش پرداختند بحکم بجاولین بکجمان
جا بکدست آتش جنگ از میان آن در دره تنگ جدا فتح جانسوز زد و توپهای برق افروز را ایقاد نمودند
جنگ کردند تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ صولت و دلیران بهرام کین بیک صورت از جانبین که
هنگامه گیرودار را گرم و با آتش فشانی گلولهای تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم ساخته آن طایفه
را چون پای تاب توانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز

از میان دره و تنگنا خود را کناره گرفته در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری بجانب
اشرف که در ورامین پیشتر رفته بود فراری و جمعی کثیر بهوله فنا متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه
این حال توپ قلعه کوبی را که همراه از اصفهان آورده در ورامین گذاشته بود لشکر ترکش گریزان
بجانب اصفهان مهمیز زد و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف به سیدال اختصاص
داشت و کوچ و اتباع او با اولاد و جمعی از افاغنه در قزوین بودند سیدال خواست که خود را بآنها
رساند بنابر آنکه حسنعلی خان معیر باشی و اعز لوخان پیش از وقت بامر والا مامور بسمت اوجبلاغ و تسخیر قزوین
بودند سیدال راه ورود بقزوین را بر خود بسته دید و رفته رفته خایب و خاسر گشته باشرف پیوست و اولاد او
با افاغنه در تحت تحصن بنادر قلعه قزوین کشیدند و بامورین بنا را باستمهال و وقوع الوقع گذاشت
و اشرف بخجسته تهیه و تدارک وارد اصفهان و اوائل امتحان قتل عام کرده سه هزار نفر متجاوز
از علما و معارف و سایر رجال را از تیغ تیز گذرانیده از طرف حضرت شاه طهماسب شبانه روز و آلا
برای تنظیم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنابر اینکه عبور از تنگنا از راه قم و متعذر بود کوکبه
همایون از راه نطنز عازم اصفهان گردیده و در هر منزل قراولان طرفین متلاقی یکدیگر گشته سر و زنده از آنجا عرضه
به پیشگاه حضور میرسید تا آنکه سلام افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعزم دستبرد سر از گریبان
جلادت بر آورده و از طلایه قراولان این سمت که عدت ایشان زیاده از پنجاه نفر نبود دچار افاغنه

مذکور و در سر کوهی محصور گشته ناچار با تیغهای آخته بر آن گروه تاخته مستکلم از میان آن فوج
بیرون شتافته بشرف خدمت اقدس رسیدند اگر گنجشک صف شکنی دست آموز تربیت
آنحضرت شود شهباز بلند پرواز در آویزد اگر روباهی بقلاده تعلیمش در آید با شیر ژیان ستیزد

در بیان واقعه تنبیه عامه عرش نشیمن و در بیان جنگ موضع مورچه خورت و هزیمت [illegible] بشیراز

اشرف چون پیش از وقت از عسکر روم که در همراه این سپهر کاب استمداد کرده عسکر نیز چند نفر از پاشایان
جلیل الشان را با جمعیت شایان بمعاونت او روان ساخته بود این دفعه روی بتسخیر رفیق
عزیمت ساخته با کوکبه و استعداد تمام و جوش و خروش تمام بالا کلام طریق مقابله سپرده در مورچه خورت
سایه نزول و تهیه رایت جهانگشای از این طرف بسماع میران دو فرسخی مورچه خورت پرتو جلال
افکند بسخت فوجی از اکراد و قراچورلو که قراول لشکر و هراول طلیعه نصرت اثر مامور بودند بمقدمه افغان
تلاقی و شاهد شکیبی کلاله تیغ و سنان بر گردن چهاچه عمر دلیران حمایل گشته اول کار را چون آخر زخم
سنان ساخته و بیک گردش میدان حریفان از باده ناب آتش شمشیر تابناک گرم شده چهار صد
تن از ایشان بخاک افتادند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بمعسکر اشرف معروض حضرت
اقدس شده آنحضرت بر بحر محیط توکل پیوسته و در برابری ضمیر کجوه سفینه امید را بناخدای
از آنجا که دریای عزم
لطف خدای یگانه بلنگر تحمل بسته است این معنی را نیز از نتایج اقبال دانسته آن شب فرصت جنگ

سکان با سپاه انجم حشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم آموده صبحگاهان که نهم
ماه ربیع الثانی آن سال بود نهضت از طرف اردوی کیهان پوی همایون طنطنه رزم سازی بلند آوا
و اعلام جهانگشائی فلک فرسا گشته کوکبه سطوت سلیمانی و دبدبه مهیب سلطانی
اشرف روان و بجنبش گرد سپاه بر سر آن طایفه خاک پر غبار خذلان و هوان گردید چون دشت
مورچه خورت محل نزول افغان گشته کوه بلندی که در آن موضع است راه بر میدان جنگ بسته بود
آنحضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان رفته از دماغه کوه متوجه جانب اصفهان شوند
شاید افاغنه از پشت ده رو بمعرکه رزم آورند بعد از آنکه موکب نصرت شکوه بمقارن
آن کوه فلک شکوه گردید اشرف چون در جنگ هماندوست باعتقاد خود از سپه
آرائی آنحضرت کارآموز و از طریقه جنگ خدیو جهان تجربه اندوز شده بود این دفعه بمقام
معارضه مثل در آمده بضابطه و آئینی که در معامله هماندوست از شهریار کشورگشا دیده بود
رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک انعقاد و نظام و اطراف آنرا توپخانه
کوه بنیان استحکام داده توپهای ثعبان مهابت را از جای تیررس که گلوله داخل فوج لشکر
رزم آزما میشد رعد آوا ساخته و جمعی از یکه تازان گزین افغان بمقدم میدان دلیری گماشته
بمدافعه پرداخته بود آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار و نشیب و فراز جهان را

درنظر

در نظر همت یکسان و هموار دیدند مقید بسخت و سست مکان نگشته بجانب ایشان
روی آوردند چون شهریار جوان بخت را بارشاد پیر خرد و راه نمائی الهام خداوند معهد
در هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علیحده است درین کرت
طرح جداگانه ریخته اولاً تفنگچیان بهرام کین را که پیاده رو لشکر فیروز جنگ و مانند شیر
و پلنگ که در قلاده اطاعت حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری از گردن برگرفته با چنگ
و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفرنشان را به نسق جنگ شاخ جناح
قول نصرت قرین را حرکت دادند پیادگان لاهور صدای زنبورک و تفنگ را آواز چخماخ
و جنگ و آتش فشانی توپهای فرنگی نژاد را در بازار جان فروشی توپ اطلس گلنار روم
و فرنگ تصور کرده در آن دریای آتش نهنگ آسا غوطه ور گشته گوهر شاهوار ظفر را
بدست آوردند یعنی بدون محابا و درنگ یورش برده توپخانه افغان را اسیر دستی
اقبال خدیو جهان بتصرف کرده بآب تیغ آتشبار آن شعله جانسوز را که شراره زبانه اش بنا
پیر سپهر فرو نشانیدند و جانبازان عرصه کین که برسم طرح و کمین سواره مهیای امر
و اشاره بودند باذن و الا سوران انداخته مرکب جلادت برانگیختند و از دو جانب
بیکدیگر در آویختند   چو دریای خون شد همه دشت و راغ   جهان چون شب و

آسمان چون چراغ زآواز اسبان و گرد سپاه نه خورشید پیدا نه تابنده ماه دورهای
گیر و دار که شعشعه سیف و بارقه سنان خیره کن چشم کارزار و دست اجل سیلی زن
چهره روزگار بود سید ال با فوجی عظیم از پس لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت
دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب برافروخته شد اما لطف باری یاری و اقبال
خدیو کامکار مددکاری و دلیران چیره دست ثابت قدم پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کسوت
حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای بوادی ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت آماده شد
و بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت را سیاه دید جمیع توپخانه و اثاثه سلطنت را
گذاشته با دل افگار و خاطر ریش و کمال خذلان و تشویش سر خویش و راه اصفهان پیش گرفت
و آن روز را از دو ساعت از روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت و زنده بسیاری از اعاظم
و روئیه بدست آمد و آنچه از روئیه گرفتار گشتند اقتدار دلیران نصرت شعار گشته بودند تمامی را
مرخص [illegible] سازش ساخته هر یک از ایشان را بطریق الاتی راه تورز دادمی و تعلیات ایمه سپرده را
کشتند چون در [illegible] جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز بودند کار فرمای سیف خون ریز بودند
جمعی از سبک مغزان تنگ مایه که در بند هستی خریدار متاع کاسد تن پرستی می باشند
از قبیل توپ و تبرچه طاس شیشه و اگلواله تفنگ بلوله قماش غنیمه گشته بکسب و اخذ آن پرداخته

مطایای آمال

مطایای آمال خود را گرانبار النعیم ساخته بودند بمراعات این معنی که مبادا غازیان بطمع کار
از افزونی مال گرانبار و از فکر جنگ بازمانده بذخیره اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جانی
است گرفتار گردند تمامی فواخر ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه و اوانی و سقرلات و اسباب
نفیسه را که از آن فرقه خسیسه بر جا مانده فضای هامون از انها مشحون و قیمت آنها از میزان و قیاس
بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود و بمانند خار آتش زدند چنانکه شاعر گفته
مال دشمن را همی خواهی بباید اول شدنت دشمن مال را آنکه مشغول از اهل عقل بود دشمن
مال است دشمن مال در بیان تسخیر اصفهان دور دوم کوکب والا بان شهر [illegible] یان

چون اشرف از مورچه خورت گریخته بجانب اصفهان رفت هنگام
شام با روز سیاه وارد اصفهان گشته فی الفور با افاغنه بار بر بختی گریخته بختی بسته
بسمت شیراز فرار کرد وقت صبح قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آور شده
با اهل محلات افاغنه را که در خانها فرصت گریز نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده [illegible]
و تاراج مال افغانی مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان و روسای شهر التماس [illegible]
بحضرت نادری عرضه داشت شدند و در بیست و ششم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ کوکبه منصور عازم اصفهان
بود این خبر بعرض رسید کسی برای ضبط قران و غنایم تعین و خود را [illegible] سعادت بجانب شهر

اکرم شد بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون در نظرها حکم سرمه صفاهانی
یافت و پرتو طلعت مهر آثار روا آلا بر در و دیوار آنجا بتافت مردم اطراف باز ماندگان فغان را
فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که از زمره افغان بسکر بخشیدند شمار ازدم شمشیر و کار دلیر خونخوار
روانه ملک عدم ساخته بمفحوای ولکم فی القصاص حیوة جانی تازه میافتند و بعد از
سه روز که اموال افاغنه بحیطه ضبط در آمد شروع ببیان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه
کرده غنایم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان
ظفر و جام گشته کس برای ایصال این مژده دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانه طهران ساخت تا شاید
نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید لوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که عزم اصلی
از این سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزدی میسر گشته و دشمن آواره دیار ادبار گردیده و نیز خراسان
وطن غازیان و سرحدیت آن ولایت شعل ارجاع بود حضرت نادری بعد از انتظام امور شهر
ببازارگاه که خارج شهر است اشتغال بمکان جز برودند که بعد از ورود موکب شاهی و تمکین او بر سریر سلطنت روانه
خراسان شوند شاه و الا جاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در هشتم جمادی الاولی وارد اصفهان و از
عرض راه منزلی که حضرت نادری اقامت داشتند نزول نموده هر چند که قلب انور آنحضرت رفع
و رفع مخل را طالب بود اما چون بسندیده نیست که اگر آنحضرت صرف عنان عزیمت بجانب خراسان

نماید اوضاع سلطنت مختل و کارها مشکل او خواهد شد در باب فسخ این عزیمت سعایت نموده
اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بنا بر احتمال که داشتند روز دیگر
پادشاه والا جاه سران سپاه را طلب و اعاده این مطلب کرده ایشان در جواب عرض
کردند که آنحضرت تائید یافته حضرت رب العزت اند تا پای همت ایشان قدم در میدان
گذاشته دست ستمگر شان و گردن فرازان کوتاه گشته کارها منزاج و نقد دست در نقود
شاهی رواج یافت در صورتی بعرض این مطلب میتوانیم پرداخت که آنحضرت فرد ا
مدار الیه کار خانه سلطنت بوده راه دخل غیر مسدود گردد این خردمندانی سلیقه پابست
و عهد سپاه ارباب غرض در محفل دولت بار و در مهمات ملکی اقتدار یافته باعث بی رونقی
امور و باعث بدنامی آنحضرت و پریشانی دولت و دشمن نزدیک و دور خواهد شد همان
بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل مهام درگاه جهان مطاف
سازند اگر وهمی و قصوری رود بهر زه درایان حمل ز تهاون آنحضرت نمایند و مجلس شکوه
از ظهر تا وقت عصر امتداد یافته شبانگاهی که نزدیک بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر
بیرون رفته خسرو زرین قبای سپهر دیهیم گوهر نگار مهر را بر زمین زند شاه طهماسب آشکار ضمیر
و ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح افسر از سر و مهر از بغل برآورده بر زمین زد آنحضرت

نماید اوضاع

چون دیدند که این سخن بطبع او نامرافق و حرکت هم بدون اتمام کار نالایق است در مقام
اعتذار توقف اختیار نموده اظهار کردند که هرگاه این مسئول مقبول خاطر پادشاه نباشد
رضای ما هم منوط برضای ایشان است گفته بودیم که پای تخت را بدست آورده بتسلیم
این معنی بعمل آمده ان شاء الله تعالی دشمن را نیز آواره دیار نیستی کرده آنوقت رایت
مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که معتمدی که از دهقان بسفارت
روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضا قلی خان شاملو را در عوض
او باین امر مامور و روانه و حکام تبریز و خوی و کوه گیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند و چون
بنحوی که سابقا نگارش یافت حسینعلی خان زنگنه و اغورلو خان زیاد اوغلی مامور بسمت باجمعی
ساوجبلاغ و قزوین بودند و رسیده تا چندی بانتظار کار اصفهان از ایشان استمهال
و مقارن این حال شبی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در حوزه
تصرف رومیه بود فرار کرد پس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده اهتمام محمد رضا خان
شاملو مقرر گشته حسینعلی خان را بسمت فراهان و کلبایکان مامور ساختند که در آن سرحد از
از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در آن ملک و لشکر ظفر و فیروز بکامکاری و
کامرانی عیش انداز گشتند در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و وقعه جنگ زرقان

بعون الملک المنان بعد از چهل روز که حضرت نادری بنا بر تشابه جزء بکل و تناسب فرع باصل در
اصفهان بتحمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت نوعیه تشخص مملکت فرمودند بسمع والا رسید
که اشرف با افاغنه بمدلول استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست
دلیران رزم کوش را فراموش کرده در شیراز بکنگاش و مشغول استعداد و جمعیت اعراب
و بولغه با باقی عشایر سمت فارس و بنادر است حضرت نادری دوباره میان همت بدفع آن فرقه
بسته در روز سیم جمادی الثانی کوکبه خیل نصرت عزیمت فرمانسازی بلند آوازه و رایت جهانگشائی
آسمان فرسا ساخته در صمیم زمستان از راه ابرقو و مشهد مادر سلیمان عازم شیراز شدند
و شدت سرما بحدی بود که اگر قلم وصف آن آغاز نماید با تمثل برخویش لرزد و اگر دوات بذکر
برودتش دم برکشاید رطوبت در کامش افسرده گردد بعد از ورود موکب نصرت طراز بزرقان
شش فرسخی شیراز اشرف بار دیگر تجدید جمعیت و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله رو آورد
و از طرفین بتسویه صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته نخست افاغنه بهیات مجموعی بجانب قول
حمله ور گشته خیرگی را از تنزل اعتدال گذرانیده به پیادگان جلو مقارن شدند تفنگچیان چابک
بگلوله های جانسوز ایشان را پس کردند نوبت دیگر از طرف میمنه هجوم آور شده باندک کوششی
و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت نادری با فوجی از دلیران عرصه ستیز

بامداد همیشه شتاء شعشعه تجلیات زهره که از صدمات طاقت پرداز اساس افکن بنیان
و آن گروه گشته جمعی از ایشان را مغاک هلاک انداخته شد اشرف با افاغنه بجانب شیراز
رایت فرار افراخته افواج خصم افکن تا دو فرسخ تعاقب ایشان پرچم فضای هامون را از خون
دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری مجرای جیحون کردند روز دیگر که چهره میا صدیق و صبح صادق
از شفق زعفران چه پس بود میا صدیق و ملا زعفران به سید ال برسم استیمان از جانب اشرف
وارد ورزقان و شرف اندوز تقبیل عتبه خلافت بنیان گشته جبهه ندامت را بند کر اهل اعلی
خروج من سبیل زمین سای اعتذار ساختند از جانب خدیو گردون جناب اقامه جواب
باین نحو شد که در حالتی نجات برای ایشان متیسر است که اسرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانی که از
دارند و کور اوانا تسلیم نموده خود دست بسته در ممالک محروسه سلطانی اقامت و بیرون رکاب
ایشان در رکاب نصرت انتساب حضرت نمایند و ایشان را نوید امان و وعده
مستوفی مرخص ساختند صبحگاهان که قطار بختی شعشه آسمان هودج زرین مهر تابان
آراسته گشته جمازه بادپا محمل کش ایل عماری زرنگار شد و میا صدیق و ملا زعفران محمل علیا
ستر کبری را که آفتاب سایه پرور حفظ الهی و در ناسفته درج دودمان شاهی بود با
سرای دولت رسانیدند و دوباره مقرر شد که اشرف را مطمئن کرده بیاورند اما سید ال

که در روز پیش باردوی همایون آمده بود از خلاصی کوچ و دو ولد و منسوبان خود که در ارگ
قزوین محصور بودند آگاهی یافته همان شب اشرف را بصرف گریز آورده و اشرف نیز از
اهل حرم بیرون دو نفر شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر
از اولاد و بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره های او و محمود و میر ویس
بودند فرصت بردن نیافته در شیراز گذاشته بود خواجه داود تیره رای را برای قتل آن جمع
پرورش تعیین و خود تکاور گریز را بجانب ... شد ها و خواجه مزبور همان قدر فرصت یافته
بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی خواهر محمود بوده بقتل رسانیده ام الفتی مادر محمود
را زخمی منکر زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد او نیز جان از بقا رواج داد
هنوز میا صدیق و ملا زعفران باشرف نپیوسته بودند که اشرف از غلبه اضطراب بسیط
بالسکه فرار نکرده فرار و قراولان موکب نصرت شعار از سیاهی گرد لشکر افغان تحریس
این معنی کرده برای اخبار نجدت و آلا آمدند که در عرض راه بان دو نفر دو چار و ایشان را با ده
نفر از افاغنه رفقای ایشان باز گردانیده آوردند حضرت دری ایشان را مرخص
فرمودند که چون بر شیار خود باین درگاه آمده و خود ایشان در کیش مروت و شرع
فتوت جایز نیست هر گاه در جنگ دستگیر شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد و بعد از

ایشان با فواج نصرت نشان تعاقب اشرف پرداخته نزدیکی پل فسا که در سه فرسخی شیراز
واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار اسب غازیان از کار رفته و مرکب از رفتار مانده
شب تیره بر سر دست آمده بود آنحضرت با نتظار جمعیت عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم
فرسخی پل نزول گزیدند از اتفاقات با نصد نفر از قشاریه و اکراد مقدمة الجیش موکب نصرت کیش قراچورلو
و نیم فرسخ همه جا در پیش بوده در سر پل فسا از عقب افغان رسیده اشرف اول وهله از رود خانه
عبور و میر محمد مشهور بمیاجیو که پیر و مرشد محمود و اشرف و در میان افغان صاحب غرور و شرف
بود با جمعی از سربازان و فدائیان افغان چون راه طریقت پا بود محافظت راه و ضبط سر پل
بر ذمه خود گرفته قراولان را بجنگ مشغول ساخت که افاغنه با خاطر جمع از پل بگذرند معهذا
افاغنه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته قطع هستی را بر باد داده و برخی از
نفرات اطفال خورد سال و شیرخواره را با بسیاری زنان در ظلمت لیل که در روز نامه یوم یفر المرء
من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بود انداخته سالک طریق این المفر
شدند قراولان سر و زنده بسیاری بدست آوردند و از جمله مقتولین میاجیو بود که بعد از
گریز قرا عزت کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملا زعفران بودند
که اجل باز بر قفای ایشان زده هر دو را اسیر فتراک دلاوران گردانید هر چند که مامورین قتل گشته

کردند اما غفلت عظیمی ورزیدند که حضرت نادری را همان وقت از این واقعه آگاه نساختند
همانا در اجل بعضی از افاغنه تاخیری بود در اهتمام قهاری زود و دیر مقدر بوده در حینی که بسیاری
از نطالیه از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بی امان بر سر پل رسیده
تخت چشمهای سرکرده و اکراد را عبرة للناظرین با شاره سرکشت خنجر خونریز از حدقه برآورده
سرکرده قشاریه را بقطع گوش گوشمال داده و کسی را که در جمع کردن اسیر و اطفال تعیین فرموده خود
با فوجی از جیش منصور بتعاقب آن گروه ایلغار و هشت فرسخ راه طی کرده چون افاغنه بتعجیل گذشته بودند
بار دیگر از عطف عنان فرمودند ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه که آن طایفه
اراده عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان و همشیره های محمود و اشرف را از
راه کرمان روانه ارض اقدس و میا صدیق و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را با منسوبان و
اسرای خاندان خاقان مغفور که از شیراز نجات یافته بودند روانه اصفهان ساخته از آنجا که
کاری دیده و دید ضدی بود همال که ظرف وجود شناسائی و سعید حقیقی منبع دار الضرب سیمائی
و دانائی است آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملا زعفران
را خوب محافظت کنند که خود را زنده باصفهان نخواهد رسانید و بعد از وصول ارباب الدولت مضمون
صورت وقوع یافته در سر پل بوده خانه نشین که محبوسین مقرنین فی الاصفاد عبور میکردند ملا زعفران

رفع ذل خاکساری خود در اسکندر آباد و باب انداخته آتش کرشش حیات را تسکین داد و تقیه را
محصلان با صفاهان رسانیده و رسیدن بشارت جهانگیر آنک فرمان شاه والاجاه شمس شاهی را
از صفحه جهان مستتر و از علامات تائید و اقبال که شخص اندیشه بر جهانگیر ضمیر همایون فال اسیر زد
اینکه در ایام توقف در آن بلده جنت نشان روزی در هنگام سواری عبور و مرور کوکبه مهر اشراق
بر تکیه گاه لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاده در سر مزار پر انوارش آمده کار
بدیوانش تفال کرده این غزل آمد   سزد که از همه دلبران ستانی باج   چرا که بر سر خوبان عالمی چون
تاج   ز چشم مست تو بر هم شده جمله ترکستان   بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج   دهان شهد
تو داده آب خضر رواج   لب چو نوش تو برده ز قند مصر رواج   پس روان او را آتش داده بقعه
متبرکه
او را باز آوریه شاه چراغ امر بعمارت فرمودند و از صادرات ایام توقف اینکه چون همیشه
از مبادی ظهور دولت علیه گورکانیه و صفویه فیمابین اساس دوستی استحکام داشته در ایام فترت
ایران نیز که رومی و اروس و هر طایفه قصد مخالفت و کم وحشی شدند از جانب آن دولت
ابد پیوند امری که مخالف وفاق باشد بظهور نرسیده بود علیمردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر
فتح اصفهان بسفارت تعیین و روانه هندوستان و در ضمن آن مطلب اعلام کردند که از آنجا
که در خدمت افاغنه شده اند نسبت بهر دو دولت عالی کمال مخالفت ظاهر و اعلان فسادهای متواتر

کرده اند

کرده اند و تسخیر قندهار پیش نهاد خاطر مبارک شد و از طرف کابل جمعی سد راه فرار و عبور آنجماعت
مامور کردند و چندی شهر شیراز از قدوم همایون رشک نگارستان چین و طراز بود و باتساق
و انتظام امور آن مملکت متوجه شدند تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید جهانتاب از
پس پرده سحاب آفتابی شد و آفتاب عرش جاه از کرسی خانه حوت با اوان بهار خرامید چون
قطع ماده دشمن شده فتح فارس تیسیر و حال خصم ابتر گردید هر چند که عزیمت خراسان در خاطر
اقدس تصمیم داشت اما اگر از سمت کرمان بر گشته بیابان بود و راه چول را خیدان غله و خرج
که کفایت اهل اردو کند در خراسان بکثرت موجود نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند
بسبب ظهور قحط و الا افغان و عبور و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل و وباء
بر اهالی آنجا میرفت و این معنی از حوصله مروت بر نمی‌تافت و از دولت علیه عثمانی نیز جواب
صریحی در باب ولایات آذربایجان برضاقلی خان ایلچی داده نشده و در هیجدهم ماه شعبان بعزم
استرداد ممالک عراق متوجه سمت نهاوند و همدان و از راه دشت ارژن و کازرون راهی
گشتند و در آخر ماه مزبور منزل بهبهان من اعمال کوهستان مضرب سرادقات عز و شأن
گردید ذکر وقایع [illegible] ۱۱۴۲ روز بیست و نهم شهر شعبان المعظم خسرو کواکب
حشم یعنی نیر اعظم از نهانخانه حوت به شبستان حمل علم افراخت و از دیوان جذبه

[illegible]

خطهٔ امکان منشور والیگری عرصهٔ خاک بقلم کرس و خط ریحان بنام نامی سلطان بهار
اصدار یافته سرو صاحب لوا و گلبن از غنچه و گل صاحب جیقه و افسر گردیده وجنود قوای
انجمن بودند ربیعی رومیان کم فرصت دی را که ریشهٔ تصرف در سرزمین چمن دوانیده بود تیغ ممالک گلزار را
از دست بیخبران فتنه جوی حوادث بهمن و عسکر قشون مانند لشکر شتا که در دیار گلستان
آغاز فتنه گری کرده بودند از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسرتران کشیدند
وجنود فساد انگیز سرما که گرم غارت گلشن بودند از سطوت شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردیدند
قزقزمیدونی وارض اقدس گلزار آفروزدین بانواع ریاحین مزین و ایلات کوهساری لاله و گل در ختام
صحرا انشین ریحان و سنبل الطرفان قهرمان بهار در اطراف دشت بساحت گلگشت و دسته دسته
یورت و مکان معین گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شده دوشیزه غنچه در شبستان
عروس باغ در آغوش گلبن آرمید و سرو سهی با گل نیلوفر از دواج باغ و انبتنا فیها من کل
زوج بهیج ابتهاج یافت جشن نوروزی مرتب گشته هر یک از سران و سروران بخلعتهای
فاخر بر دوش مستیاز آراسته شد و مانند غنچه پشت و جیب را پر از زر نوروزی کرده بجای مهای
بوته دار رنگین قامت خویش را پیرایه آراسته شد سه روز آن عرصه دلفروز مقر رایات ظفر گذاشته از آنجا
عازم بهبهان و در راه هر منزل الی حویزه و مشایخ اعراب و بکلربیگی کوهگیلویه باروشنای مملکت طرف آن حکن

سعادت بتقبیل

سعادت بتقبیل رکاب سعادت انتساب در یافته شیخعلی بیک معیر الممالک را نیز از جانب
شاهجهاه دار دور دراز از قشع شیراز فهر کلگل گوهر برای آنحضرت و سعید دست
خلعت بجهه روشنای سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانیدند که حضرت شاهی
مهد علیا را که اشرف بوساطت ملا زعفران از شیراز بزرقان فرستاده بود مخصوص
شبستان آنجناب ساخته اند چون شاه والاجاه در ایام توقف در خراسان همشیره شاهزاده
رضاقلی میرزا نوید مصاهرت سیاد در هنگام که معیر الممالک وارد شد مجدداً او را با آقا
میرزا ابوالقاسم کاشی روانه دربار پادشاهی و از حرم سلطنت ازدواج یکنفر از بنات
مکرمات خاقان مغفور را جهت شاهزاده خواهشمند شده پیغام داده اند که چون خاقان رضوان آشیان لیت
هست هر گاه خراسان با ممالک سلطنت منضم و اختیار آن باینطرف محول و مرجوع گردد
هر آینه خراسان سد سدیدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس کوکبه اقبال ازدام
هر منزل بساحت دزفول پرتو وصول افکنده از آنجا وارد شوشتر و ایالت آن ولایت را با بلوغ فتحعلی خان
خویش محمدعلی خان قوللر آقاسی رجوع فرمودند و چون بند رودخانه شوشتر که از بناهای شاپور
ذوالاکتاف است به سیلاب مرور دهر قصور یافته بود همت والا که در تبیان ثانی سد
اسکندر است بمرمت آن بند پرداخته معماران مهندس پیشه و کار آگاهان درست اندیشه بر سر کار

تعین و اخراجات آن را از خزانه عامره مقرر ساخته شد و چون از طایفه عرب کعب تاری
سپاه عجم واقع شد مشایخ ایشان را گرفته بید روانه خراسان و والی حویزه را از خدمت
انصراف ارزانی داشته شد و بعد از ورود شوکت و آلا بدر قول محمد خان بلوچ که از طرف
اشرف به ایلچیگری روم رفته بود در همدان مقدمه استیصال دولت افغان را شنیده ناچار و از
معسکر فیروزی اثر و نامه و نوشتجات را که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان
آن دولت برای اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور ساخته چون از در بندگی در آمده بود بعنایات
خاص اختصاص یافته بایالت کوهگیلویه سربلند گردید و بعلت اینکه رودخانه در فوران طغیان داشت
بفرمان والا کلکها ترتیب یافته بدستیاری سیاحان و دستی آب بازان جنود مسعود از آن
رود در چند روز بهزار کلک مانند فوج نجوم از رود نیل فلک گذشته در عرض راه احکام همگی
ولایات منصوب و از ایلات کوهگیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی
طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود به شمشیر سیاست منکوب گشته از راه جایدر و خرم آباد
فیلی وارد بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسنعلی خان زنگنه که بسرداری همدان و کلپایگان و
فراهان مامور بود بحکم والا با پنج شش هزار کس انتخابی و اردوی نصرت طراز و بایالت
کرمانشاهان سرافراز گشته از راه فیلی مامور بتسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت و بعد از شتافتن

گردید و در همان منزل اعتمادالممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه طهماسب برگشته
عهدنامه والیگری خراسان را رسانیدند مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار
الی ایل گرایلی که از سرحد عراق و خراسان است بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان
متعلق بدولت نادریه باشد هر چند که همت سرشار آنحضرت از جیقه و افسر گران بطبع بی نیاز
از قبول اسم سلطنت و والیگری برگران بود اما بتکالیف غازیان و استرضای خاطر اهل خراسان
که جوهر شمشیر شان بالعرض ناصر این دولت خداداد و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد است
رضا داده در ولایات مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت و ارتضای علی بن موسی الرضا
علیه التحیة و الثناء رواج یافت در بیان ایلغار به بروجرد و فتح نهاوند بیاری بخت فیروز اقبال
[illegible] چون به دستیاری بخت فیروزمند در بروجرد از جانب رضا قلیخان
شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت علیه عثمانیه بنا بر تعلل گذاشته جواب صریحی
که افاده فایده کند نمیدهند و نیز کلانترها بعرض رسانیدند که رومیه آغاز تاخت و تاز در سمت
تقاول جانب همدان دراز کرده اند حضرت نادری توکل بایزد کردگار و از آن منزل استعجال لهذا
کار کرده در اول شب با یکه تازان جلادت شعار بر مرکب صبا رفتار سوار و در سمت ...
ده فرسخ ایلغار کرده در هنگام طلیعه فجر که لشکر ترکستان روز بسپهداری خدیو خراسانی خورشید

سپاه پاشا می شب تاختن آورده تا سپیده سر علم ظفر پرچم با طلیعه صبح صبحگاهی توام گشته
رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر سر بالین و سپاه بلا را
مهیای کین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار رومیه نهاوند بود چون همیشه اهل ایران را مغلوب
و زبون خویش دیده بودند بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره گیر و دار لشکر شجاع
و یکجانب همدان رومی بر تافته فرار و هزار نفر تفنگچی و از آن گروه با چند نفر از پاشایان و روسای
ینگچری و اکراد که در معسکر سردار مذکور بسر برده عرضه شمشیر و جمعی کثیر زنده اسیر گشته اموال و غنایم
بسیار بدست دلاوران ظفر شعار در آمده ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت

ذکر فتح همدان و کرمانشاهان

بعون ایزد مستعان بعد از آنکه نهاوند بحیطه تسخیر اولیای
دولت ابد پیوند در آمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای حاکم وان و خانه پاشای
ولد سلیمان بیه که از دولت عثمانی حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان
و جمعیت فراوان قریب سی هزار نفر از ترکان گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشته اند
حضرت نادری که همیشه این قسم بشارت را از عطایای ایزدی میشمارند فی الفور بمعاضدت
ظفر و همرکابی خداوند دادگر شقه گشای اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان
مسلح نهاوند بود بموافق ضابطه و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را سه دسته

سپاه عسکر رومیه نمودار شد خدیو بیهمال

قرار داده قول را بوجود میمنت نمود آراسته رومیه نیز جمعیت خود را به این قسم انتظام
داده و پای جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز آتش جنگ
و پیکار گشته چون رود آب در میانه فاصله بود از دو طرف تفنگ آتشفشان هنگامه آب
رود گرم سرد و شعله آواز برق خرمن سوز حیات یلان جلادت نمود گشته همین که
بازار گیر و دار از آتش توپ و تفنگ گرم گردید دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته
باشاره والا بجانب میسره رومیه تاختند و تیغ کین از نیام آخته تا یک ساعت شمشیر جنگ میکردند
سر و موی جوانان از خون صورت پیران خضاب کرده گرفت و سر و قامت دلیران از
خارهای تیر و سنان گلهای جراحت گلبن گل سوری گردید نوعی بهادران جانفشان
چنگ بیکدیگر در آویخته بودند که علمدار رومیه بضرب دست دلاوران از پای در آمده علم سرنگون
رکاب اقدس نگون و بقیه رومیه را پای ثبات و قرار از جای بیرون شده و تمامی
ما یعرف و دواب و اسباب خود را ریخته بجانب کوه که در جنس اوقات پناه گاه
دیگر نگاه امان دست و پا گم کرده کان گریخته بهادران خراسان که کوه و بیابان
و بحر و بر در پیش اسب تیز عنان صرصر جولان ایشان یکسان است سنگلاخ آن وادی
پر نشیب و فراز را خار راه و حریر چمن و طراز پنداشته تا تویسرکان و حوالی همدان متعاقب ایشان

مرکب دلیری برانگیخته چون اسبان رومیه در اصطبل فربهی بخورد و خواب معتاد و مراکب
برق تک دلیران بهمه گوی تکاپو در صرصر نژاد بودند باین جهت اکثر رومیه در رکاب نخستین
اسیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشای ... شد و
چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل بحیز ره اسباب
درآمد پس توپسرکان بمقرّ الویه نصرت اقتران گشته بهادران لشکر سر و زنده و اخر سر از فوج
عرضه پیشگاه نظر ساخته بمورد جوایز و عطایا گردیدند روز دیگر که موکب جهانگشا در شرف نهضت بود
بعرض موقف الا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سرمایه زندگانی را مغتنم خود داشته
با عسکر رومیه سپاهی و جریده بدر رفته بلکه موکب فیروزی نشان از توپسرکان وارد همدان گشته
جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بحیطه ضبط در آورده
و ده هزار نفر سپاهی از شهر که رومیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده و در نوبت فرصت
بردن نیافته بودند امنای سلیم النفس تعیین نموده همگی را بجمیع جهات و دامن عیشان را
از آلایش لوث نگاه بیگانگان و دست تصرّف متخلّف صیانت کرده مرخص ساخته که روانه
اوطان خود شوند امّا عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط محافظت از همدان الی سنه ...
که چهل و پنج فرسخ مسافت است در یک شب طیّ کرده از همان راه نزد احمد پاشای والی بغداد شتافت

باد رفتار

بعد از ظهور این فتح
بهجت نشان

اکراد اردلان

اکراد اردلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته پانصد سر و زنده از ایشان بدست
آورده بودند که راس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان دربار عظمت
و شأن گردید رومیه سنندج نیز از ملاحظه این حال ترک سنندج کرده از آن بوم
و بر تحاشی جسته شد و بعد از پنج یوم که کوکبه عز و احتشام در همدان مقام داشت خبر شکست
حسینقلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بروجرد بتسخیر کرمانشاهان معین شده بود
بعرض موقف الا رسید تبیین این مقال آنکه حسینقلی خان از سمت کوهستانات فیلی بجهت
از خلاف جادّه عازم کرمانشاهان و در دو سه فرسخی قلعه حسن پاشای که حاکم آنجا
بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته حسینقلی خان فایق شده جمعی از زنگنه و کلهر راه عدم پیمودند
بمجرّد وصول این خبر لوای توجّه بجانب کرمانشاهان برافراخته شد و فوجی از دلیران عرصه
وغا را برسم منقلای یکمنزل اسبقتر از موکب همایون روانه ساختند پاشا بمحض شنیدن
آوازه نهضت رایت منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را گذاشته بجانب بغداد گریخته
حسینقلی خان بلا نزاع و منازع قلعه را بحیطه ضبط درآورده چون تمشیت کار آذربایجان
مکنون ضمیر مهر لمعان بود بعد از استماع این خبر از اسدآباد همدان بصرف نام عزیمت
کرده کس فرستادند که در کرمانشاهان بنای قلعه جدید را گذاشته از جماعت زنگنه و

ولایت خالی را
رفع آثار بیگانگی کرند

وکار جوانان کار آمد ملازم و امور ولایت را منتظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب
نمایند و نیز سابقا امر والا بنفاذ پیوسته بود که حاکم بختیاری دویست خانه وار از
معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان سکنی دهد درین اوقات که آن طایفه
موکب والا را دور دیدند باستحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن خانوار
نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شد که هزار نفر از آن جماعت را که در عساکر ظفر آثار سالک
طریق خدمتگذاری بودند از اسب و یراق عاری و بعضی از رؤسا را که سرکردگان فتنه‌های بزرگ
بودند مقید ساخته به پیر محمد خان حاکم سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجمان بعوض دویست خانوار
چهارصد خانوار از رؤسای آن جماعت بالفعل بمحال مزبور نماید و نیز چون طایفه ... در تنبیه با اوغلی
اتفاق ورزیده ... از شرارت و اسر و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان
برای تنبیه آن طایفه جمعی مأمور شده قلع و قلاع آن طایفه بر وجهی بلیغ بعمل آمد و در حین حرکت از همدان
فوجی از زنگنه گوکلان هم ملتزم رکاب نصرت نشان شده از آنجا که هرگز آن طایفه را عادت
بسابق بتحمل اسفار شاق از راه خودسری کردن اطاعت بی‌نصیب بودند و درین سفر حکم نافذ الارکان
و باس شدید ... حضرت نادری ایشان را خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشیده بود
جمعی از ایشان بجانب ولایت فرار کردند هرچند که وجود و عدم آن طایفه در جنب لشکر فیروزی

از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار لیکن چون تهاون در جزئیات مورث فساد کلیات
میشد صدور این حرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی
بمفاد و ارسلنا علیهم الطوفان بر سر ایشان تعیین و محصل مزبور در حوالی
خوار بایشان دوچار گشته بمدلول فاخذهم الطوفان وهم ظالمون در بارهٔ
آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب آن باقرخان بختیاری را روانه ساختند که سه چهار هزار
نفر از چریک و ایلات نواحی استرآباد و توابع را صورت جمعیت داده هر وقت که از
ترکمانیه دشت یا افاغنه هرات نافرمانی بظهور رسد با مرو استعداد ظهیر الدوله ابراهیم خان
مراسم خدمت تقدیم رساند پس یکماه آن ولایات را محل نزول موکب ظفر آیات ساخته
بضبط و ربط امور و نظم و ترتیب لازمه داخل آنجا پرداخته شد **در بیان نهضت موکب والا**
بجانب تبریز و وصول خبر قتل [illegible] بعد از آنکه از انجام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ
میسر شد هوس تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب
تفأل فرمودند این غزل آمد اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است ببانگ چنگ مخور می که
محتسب تیز است عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
در غرهٔ شهر محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق ایت ئیل رایت گیتی‌ستانی از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد ...ج

گشته هم در آن منزل قادر زعفران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و عریضه رسانیده اند
مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار
شده بودند بنظر اقدس رسانیده خبر قتل اشرف را برین نمط دیباچه عریضه عرض مطلب کرده اند
که بعد از آنکه آن سگ برگشته روزگار از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته چون
همه جا ارقام گیتی نورد در باب منع عبور آن طایفه عز صدور یافته اهل قلعه لار در بروی
آن جماعت بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم از ترس و بیم در جائی مقیم نگشته از
راه بم و نرماشیر و سیستان بسمت قندهار فرار و مردم قلعجات مزبوره همه جا بموجب
امر و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانائی ایشان را
بسنگ مدافعه ناتوان میساختند اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود
از کنار هیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرد حسین ازین معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از
قندهار روانه در قریه لکی من اعمال گرمسیر گشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعین
نموده ابراهیم تفحص پی و اثر بتعاقب اشرف ایلغار کرده شب در سیاهی ظلمت باو رسید
که در سمت سفلای شهر آبک واقع و نزول اشرف نیز در همانجا اتفاق افتاده وارد گشته اشرف
باز بتکاور گریز مهمیز زده بدر میرود ابراهیم هم متعاقب او میرود از دنبال تا آنکه با تفنگ جهت او [illegible]

که

از پشته همینکه بوی وسیله بدماغ اشرف میرسد خنجر از کمر کشیده بجانب ابراهیم میدود
ابراهیم تیر دستی نموده تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده را که در دل تفنگ
گره گشته بود گشود دل خود را مانند تفنگ از غم هستی خصم خالی میسازد و از آنجا
حذرین علیا نبات مکرمات خاقان مغفور را همراه برگرفته بقندهار میرساند
بعد از ورود ملا زعفران جواب عریضه حسین باین نهج صادر شد که بعد از آنکه شاهزا
دگان مکرمه را روانه نماید اسرای او رخصت خواهند یافت و نیز از وقایع اینکه در ایام
توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افاغنه و در خفیه بسمت لار فرار کرده
فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان
وارد دربار عز و رشان شوند آن جماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار الی وارد
هرموج اصفهان خرج بار یافته هر جا دست می یافتند بناخن تسلط سینه خراش
دلهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت میکرده اند و بهمین منوال از راه هرموج گذشته
در حوالی ملاقات بختیاری به میر محمد سلطان حاکم جام که متصل آن جماعت بود بر خورد
ده چون فرمان مطاع را که حرز الجیب دوست و دشمن و تعویذ بازوی استناد میکنند
است در دست داشتند میر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته آن طایفه بجا طر [illegible]

جمعی که گذشته خود را بقلعه جات درجزین رسانیدند چون قبل از این جمعی بتنبیه سرکشان
درجزین تعیین شده بودند درین وقت که این خبر معروض حضرت والا شده بنارکی فوجی را
بمعاونت مامورین و قلع و قمع محصورین روانه ساختند ذکر فتح دمدم و مراغه و تبریز

بنصرت رب عزیز

در حینی که صفاخانه آن آشیان ارم کز دلیره اقبال شد
خبر رسید که تیمور پاشای حاکم وان و علیرضا پاشای حاکم مکری باتفاق پاشایان
آن سمت در قلعه میان دوآب که مابین دمدم و مراغه و آنست جمعیت عظیمی منعقد ساخته
بتاخت و تاز ایلات آن سمت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه و اغروق را در همان
مکان گذاشته طرف عصر از منزل سوار و با دلیران خونخوار ایلغار رو بسمت و دو فرسخ
طی کرده هنگام ظهر کوکبه مسعود بکنار رودخانه قزل اوزن که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر
رومیه بود واقع شد از آنطرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بتسویه
الوف و تسویه صفوف پرداخته شدند و شهوانه پیش آمده بنیقصای گلگون افراشته
همین که از این سمت الویه ظفر نهضت یافته گرد سپاه خونخوار چشم ایشان در آمد پای
ثبات و قرارشان از جا بدر رفته بدون تلاقی و تلاش عطف عنان بجانب
مراغه کردند و دلیران نصرت نشان تا سه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان

قتیل

قتیل و جمعی معتبر از معتبرین ایشان زنده گرفتار گشته توپخانه و اسباب رومیه
بدست آمده ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکری و مراغه و ده خارقان ضمیمه ممالک محروسه
گردید روز دیگر بنه و اغروق اردوی معسکر والا پیوسته عساکر منصوره سر و زنده رومیه
و اشتر سر را از نظر انور گذرانیده مورد عطا گشته بعد از دو روز که ساحت مراغه
مخیم اردوی همایون بود بعرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسرکردگی تیمور پاشا بده
خارقان ده فرسخی مراغه برسم قراولی آمده اند موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته
رومیه محض ظهور شعشعه ماهچه لوای جهان تاب بسمت ارغناشاب گشته بعد از
طی یک فرسخ مسافت گرد عظیمی که آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب
که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافت حضرت نادری توپخانه را با جمعی از تفنگچیان
در آن مکان گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران نیزه گذار بعزم آنکه سر راه بر آن
گروه گیرند از بیراهه که بمقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد و سیاهی دو
فوج است که یکی از سمت تبریز و یکی دو فرسخ پیشتر نمایان میباشد پس آنحضرت
فوجی از دلاوران گزین را بتعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان
پیاده بتعاقب فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که گرد اول از عطفی پاشا

حاکم تبریز و ینکچری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان است که در ابتدای امشب از معرکه
گریز بسته از راه صوفیان عازم فرار اند و کرد پاشا از بقیه عسکر رومی است که بقدر سی هزار کس در
تبریز جمعیت داشته اند و بعد از فرار پاشایان ایشان نیز بتعاقب سر خود در گرفته میروند
دلیرانی که دنباله کار روان پاشین بودند سبکعنانی باد پایان برق جولان خود را بآن فوج گران
رسانیده جمعی از ایشان را طعمه شمشیر خون فشان ساختند و شیر دلانی که در ظلال رایات
اژدها پیکر جنگ و چنگال طمع بخون فوج دودم تیز کرده بودند بدستور بآن گروه نزدیک شده
بمحض تقارب جانبین آن طایفه تمامی زنان و نسوان خود و سرای آذربایجانی
را که همراه داشتند گذاشته از بیم جان خود را بدامنه کوه خاجه مرجان که در دو فرسخی تبریز
واقع است کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کار فرمای
شمشیر و سنان تیز و از پاس جگر که از نفالت قلب ایشان از زره افکن و تب لرز گشته
دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعلگون ساختند و سوای مقتولین که عدد ایشان
فزون از حوصله قیاس و تخمین بود ده هزار نفر زنده با زنان حور ابکر و سرای نیک منظر
و غنایم موفور و اسباب نامحصور بتصرف در آمده معدودی از آن گروه گوی جان خویش را
بچوگان دست از میدان هلاک و ترکتاز بدر بردند هنگام شام که سلطان

جهان گیر مهر تیغ درخشان شعاع را در غلاف و از معرکه سپهر رنگ مصاف
گرد قریه سهیلان که در آن نواحی واقع است جولان گاه خیول سهیل جبین و مهر کوکب
ظفر قرین گشته توپچیان زحل هیبت و ساقچیان مریخ مهابت بجمع آوری اسرا
و مال یافته همگی را بمعتمدان سپردند که در شهر تبریز باطلاع امینان محکمه شرع
الاطهر با اولیای ایشان رسانیده نگذارند که از مردم چشم بیگانه با اطاله نظر دست
درازی بذیل عفاف ایشان واقع شود پس روز دیگر که بیست هشتم محرم بود بدر
لوای جهانگشا بساحت شهر تبریز برخت گشت و از مؤیدات اقبال آنکه رستم
پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم ششتر بود در آن نواحی میبود با فوجی باعانت
مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر برای ایصال این خبر پیشتر روانه
تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده با فوج بود
سپاهیان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان ایشان را
تصور مردم تبریز کرده متعرض نشدند ایشان بآن سالم از شهر فرار و رستم پاشا را
ازین واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشا پا در رکاب گریز نهاده بود عساکر ظفر
قرین در خارج شهر باو دچار و او را با جمعیتی که داشت گرفته بخدمت خدیو

کامکار آورده و از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین ایشان بودند بعلاوه
جان بخشی مورد احسان گشته برخصت انصراف مسرور و بقیه اسرا را التفرقه
کشتی توپخانه مأمور شدند و از آنجا توپهای کوه‌پیمان و مدافع اژدر دمان آتش فشان را
که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه خراسان ساختند و ابراهیم پاشای [illegible]
اعظم بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی
پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بود و [illegible] قراول مرازع و کاکین در قسمت آن
دو ولایت از دولت عثمانیه تدبیری که عبارت از دیوانی باشد قرار یافت
و ثانی الحال پاشایان بسته عاو طایفه ینکیچری و صاحبان اوجاغ آنها را
باذن و فرمان قیصری باجتماع علیک و متابعه کرده قیمت را که مبلغهای خطیر باشد
گرفته صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلیخان شاملو از جانب
آنحضرت بطلب ولایات بسفارت وارد استنبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم هم
پاشای وزیر اعظم بنابر انتشار آوازه شوکت نادری راضی بقبول مصالحه و رد ولایات
گشته طایفه ینکیچری و رؤسای اجاغ که رشته تصرف در کل زمین آنجا محکم کرده جز بهره
تیغ بیدریغ قطع نهال توقع از آن سرزمین نمیکردند بدعوا برخواستند که یکجا

توسط گرفتاران بغاقات ینکیچری ذکر امر صلح و قلاع که ساده و مغایرت آن انجمن خلع سلطان احمد خان و جلوس محمود خان بر او سرین قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم

ولایات را

ولایات را بمای فروختند و کجا بعجم رد نمایند اگر متعلق پیری هم میبود قبول این
امر نمیکردیم چه جای آنکه زر داده خریده باشیم اگر شرعا خون و مال عجم مباح نبوده چرا
محرک سفر عجم و باعث سفک دماء بین الانام شده آشوب خوابیده را بیدار و جهان
آرمیده را فتنه زار میساختند و اگر مباح بود چرا حال در مقام رد ولایات اند و باین قبیل اقوال
مانع انجام کار بودند تا آنکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتلای لوای نادری بجانب
آذربایجان انتشار یافته استیفی که از نهاوند و همدان رخت بجر و سه اماکن کشیده
بودند بتواتر وارد آن حدود و کیفیت حال را مذکور میساختند پادشاه و وزیر
اعظم از بیم قوی دستی دولت نادره برای بستن راه اقوال رجال باره بعزم سفر آذربایجان
وارد اسکودار گشته بعد از ورود کوکبه قیصری بآن مکان با درنه نام ولاکی
که در زمره اوجاغ ینکیچری بود پاکی ها پاکی و استره مهباکی را که سنگ شرارت تیز کرده
تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده این را اصلاح نامید یعنی در استنبول احداث
فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم آورده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای
تسکین نایره شر و نعل وارون بر کوس عزیمت نفر زده باستنبول برگشته
و چاره جوی دفع آن آفت گشته چون کوشش بی اثر بود پادشاه برای آرام فتنه

اهل فساد راضی بقتل داماد و نیکو نهاد شده وزیر اعظم را بخفیه هلاک و به بالای عزاده
انداخته بیرون فرستادند چنین است آئین گردنده سپهر که لطفش بود پایه
دار و نه قهر نپرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرم است و در کین درشت
با وصف این معنی الطایفه ترک از ازدحام و رفع هجوم غوغای عام نکرده سلطان
احمد خان را خلع و افسر سروری را زیب تارک سلطان محمود خان برادر او ساختند
القصه شهر تبریز که در دست رومیه پامال جنود عدوان شده بود پنج روز مقر الویه
فیروزی گشت و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب
رایت نصرت اثر در جناح نهضت درآمد که مقارن آن در غره ماه صفر چاپار از جانب
رضاقلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آنجا را
بعرض مقدس رسانیده بسبب انصراف موکب همایون گردید ذکر آمدن افاغنه
هرات بر سر ارض اقدس و شکست ایشان سابقا در ذکر واقعات هرات سمت
گذارش یافت که بعد از وقوع محاربات با الله یار خان و شکست افاغنه ابدالی
مجدداً ایالت هرات با الله یار خان مسلم گشته عطف عنان فرمودند و بعد از نهضت
رایات منصوره بجانب عراق و آذربیجان حسین غلجه که در قندهار استقرار

داشت

داشت چون چهره دستی مساعد این دولت را دیده بود دانست که خمیر مایه فساد ایشان
پدر و برادر او بوده‌اند بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد رسید لهذا طایفه ابدالی از در سازگاری
درآمده ایشان را بمخالفت ترغیب آن جماعت را وسوسه او بشورش و فساد داده بسوی
ناحیه ارض اقدس از گریبان ضمیر سر بر زد اما الله یار خان بنابر اشارات اخبار فتوحات
متواتره و از روی عاقبت اندیشی دوستی بر خاطر گذاشته پا از جاده پیمان منحرف نساخت
باین جهت ابدالی از وی گرانی گشته در حرکت بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده
او نیز بقصد خلاف از غلاف برآمده وارد ناحیه هرات و الله یار خان نیز از در مخالفت درآمده
در سیم ماه شوال سنه ۱۱۴۳ داخل شهر و الله یار خان با کوچ و اتباع خود روانه قلعه مار و
چاق گردید پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات نادری چشم پوشیده در نقض عهد
کوشیده ذوالفقار خان را بحکومت اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلی
لوای اقتدار افراشتند الله یار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه مار و چاق گذاشته
با مودود قلیچ خان حاکم سرخس و بعضی از حکام اویماقیه که با او اتفاق داشتند سه روز
پیشتر از ورود افاغنه داخل ارض اقدس گردید و از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان
شرایط اکرام و مراعات تمام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر منیر حضرت نادری آئینه

دو دو روی
میان افغانان ... رسیده ...
بر سر شوال ... در هرات
اشتغال داشتند ... ذوالفقار
خان ... آمده

صورت های احکام قضا و قدر و بمقتضای شیار نغزی نادیده و ناشنیده از اسرار انجاز
باخبر بوده یقین بهمرسانیده باشند که آن فرقهٔ عهدشکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت
خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان
روانهٔ خراسان و از همدان نیز چونکه سبق ذکر یافت باقرخان بغایری را برای جمع آوری
سه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشته
که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان بپیوندد و با ابراهیم خان نیز فرمان والا نفاذ
اقتران یافت که غله را فرود و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن
بنا را بقلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نمایند اما ذوالفقار خان با هشت هزار
نفر از افاغنه در زاویهٔ خاصه ربیع با زرتوال گشوده آغاز تاخت و تاز کرده ابراهیم خان
خبر ورود ایشان را العرض نموده پانزده روز بهر روز نشت بدیوار بست قلعه داده
کر و فری میکرد تا اینکه این مقدمه و هنگامی که سنوح مقرر کوکب مسعود بود معروض شده
جلال گشته مجدداً در باب منع جنگ میدان تأکید بلیغ بعمل آمده اعلام شد که بدستور از
روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند که ان شاء الله تعالی عنقریب روز تیرنه تبریز را
از دارالملک بدر کرده خود در آنان کرده کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این جواب باقرخان

نیز با

نیز با چریک و تفنگچیان بر وفق وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وصف آنکه
از اوج سماء خاطر حضرت نادری در باب امر قتال بکرر خطاب با ابراهیم را اعراض
عن الجدال نازل شده میداشت که کلام آن حضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوا است
نیز چریک بعضی از هواخواهان مغرور و تیز عنانی توسن طبع عبور سپاه منصور را برداشتن آذوقه
سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنگین با کوکبهٔ رنگین رایت حرب افراخته
افاغنه نیز بمقابله پرداخته در اثنای کیر و دار باقرخان که سرکردهٔ تفنگچیان پیاده بود زخم
دار گشته فوجی از پیادگان او که نوتیار از راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده
روی برتافتند ابراهیم خان با چند نفر از سپاه که بود که ایشان را از راه گریز برگردانند
تفنگچیان که در پیش هنگامه ستیز آتش آویز گرم کرده بودند حرکات او را محمول بر فرار دانسته
سر رشته جنگ را از کف میدهند لشکریان نیز ضبط عنان خودداری نکرده روی
به بهرستان هزیمت میگذارند و در آن روز سوار بسیاری از مرکب جستی پیاده گردیدند
و جمعی از پیاده کان خود را بچاه قنات انداخته در ماتم مرکب خود لباس آبی پوشیدند
ابراهیم خان بمشهد مقدس تحصن جست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۱۴۲ در دشت
صحرای علمدشت و زرگران مشهد مقدس اتفاق افتاده بود بعد از ظهور این سانحه حضرت

انگیز چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت شاهزاده رضاقلی میرزا
که در آن اوان دوازده ساله بود ما فی الضمیر را بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار
ساخته چون حضرت شاه طهماسب مکرر بزبان جاری ساخت که موافق عهدنامه انجام
امور عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و جناب نادری را مملکت
علیحده است و ما را بکومک شما ایشان احتیاج نیست لهذا حضرت نادری امر
خراسان را اهم و تنبیه ترکمانان هرات را لازم دانسته بتدمیر ایشان
مصمم گشته مصحوب چاپار سریع السیر بشاهزاده اعلام فرمودند که در حصار
استوار قلعه داری پشت بدیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار راه
ندهند که بعنایت پروردگار با دلیران نصرت شعار مانند چابک سوار چرخ که نیز
از ابلق مهر و ماه شب و روز دو اسبه مراحل پیما گشته بسر وقت خصم تیره روزگار میرسیم پس
بیستون بیک قشار با بالت تبریز خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند
و جمیع اسباب و غنایم و ذخایر رومیه که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز
می بود باو عنایت و امر والا صادر گردید که جمیع از ایلات افشار و مقدم و ترکمان را
کوچانیده و در بیرون تبریز سکنی و شش هزار نفر جوانان کاری را در سلک ملازمت منسلک

دهد و حکومت هر یک از ولایات شرعی را بحکام کاردان تفویض و مقرر فرمودند که
ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته در خدمتگذاری آن آستان بجان
و جان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان اسب و الاغ
و خرجی داده کوچانیده بممالک خراسان فرستاده بودند عدت ایشان به پنجاه
شصت هزار خانوار میرسید از آن جمله دوازده هزار خانوار از افشار و از قشار بیرود
هزار نفر قرقلو می بودند که شرف ایلی بآن حضرت داشتند و چون کوچکان بنجی که
ذکر یافت یورت آن حضرت و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه بامر والا کوچیده در
ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند عوض ایشان را از قرقلوی جدید در سیاب
و تتمه قشار بیرا در کلات ماوا دادند و چهل پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری
و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور آنها را اندک دیده در باقی ممالک
خراسان متوطن و مسکن و مکان ییلاق و قشلاق بجهت هر یک معین ساختند [illegible]
[illegible] بعد از ربط و بسط امور
و کشادکار نزدیک دو دربند و اغروق گذاشته بایلغار از عرصه و غاجان خراسان
ایلغار مشی کرده بدون مکث و درنگ وارد قزل اوزن گشته در آنجا پا را از ارض اقدس وارد

در خبر رسانیدند که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه گفته بودند که حال مرتکب این کار رجال
شده از سرانجام کلبن شمشیر بر روی این دولت کشیدیم دست این را که بیرون میکند
پس شرار لشکری شرارت دود انهدا قری و مزارع و خرمنهای توابع شهر برآورده گو
نایره بیداد افروختند که نزدیک شد که از شرار آتش آن شور و شر خرمن ماه و رشته
سنبله در انبار کهکشان و خوشه پروین در مزرع چرخ برین در گیرد و بهمه جهت سعی
یک روز در حوالی ارض اقدس بنکث عهد تمسک کرده مراتع و مزارع را علف تیغ بیداد
ساختند و بعد از اظهار کمال بغی و فساد روانه هرات شدند آن حضرت از استماع این
ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد فریمان و آن جمع قشون عراقی و فرق مختلفه بود بسوای
خراسانی بکلی را جمع کرده بصحوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه طهماسب فرستاده
که اولیای امور دولت آن دولت والا بوده برگادوار سر بر خط اطاعت گذارند و در آن جا خبر رسید
که ابراهیم پاشای وزیر اعظم محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد پادشاه والاجاه روم برسم
سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود آنکه باین تقریب اوضاع و احوال
اعلیحضرت ظل الهی را ملاحظه و از رای و خیال خبر تشیش مطلع شود امر والا بعز نفاذ پیوست
که محمد آقا را بعد از ورود بتبریز روانه خراسان نمایند و نیز کردکان افاغنه در جزین بکار و

درجزین از در سیستان درآمده بشفاعت اسحق سلطان افغان که در ایام استیلای
اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال او روی نیاز باین دولت عاجز نواز آورده بود جبهه سای
شده سعادت قرین گشته و سه روز آن مکان ترتیب آئین مقر کوکبه عز و تمکین گشته از راه
طهران وارد ایوان کیف و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق بحیثیه طریق قزد و نفاق سلوک
و ترکمانیه گوکلان نیز که در حدود کرایلی سکنی داشتند در تقدیم خدمت و دادن قراول پیمان
بنحویکه سبق تحریر یافت رسم فرمانبری متروک ساخته بودند از منزل مزبور تجدید منازل گشته چهار هزار
نفر از دلیران نصرت نشان از راه بسطام و موکب جهانگشا از سمت مازندران بشغلی اعلام
ظفر فرجام و ممهد شد که در پانزدهم ربیع الاولی موکب والا از یورش میدان چهار فرسخی استراباد بر سر
یموت و ایشان از ده هزار کرایلی بر سر گوکلان چپاول انداختند که تاخت هر دو طایفه در یک روز اتفاق
افتاده آن جماعت خبر یکدیگر نشانده رسانید پس گوکلان ظهر صبح روز مزبور از آب اترک عبور و مکان
مشهور بصیادر را مطار عقاب نسرین شکار لوای منصور ساخته در آنجا معلوم شد که آن طایفه تو سلطان
اغزبحه که در میان کاله و دریا سکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوه و جماعت گوکلان
نیز بطرف اللا داغ و سیاه قرار نموده اند پس معاودت باستراباد کرده فرامین مطاعه برکه عموم
سرحدات خراسان نوشته شد که راه معامله را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را از کرش غله و غیره

ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب گرگان گذشته از کنار دشت و حدود بانه و سملقان
روانه خراسان و در محال قرابایغ من اعمال کرایلی جمعی از روسای تمردین کوکلان از در عجز در آمده
وارد خدمت والا و مستدعی عفو تقصیر و متعهد دادن یوزغه‌ها گشتند مسئول آنطایفه قرین قبول و
فرمان همایون نافذ شد که خانواری و یوزغه‌ها متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توأما
فوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در چشم و لو بعزم سفر هرات در ارض
اقدس حاضر باشند و در آنمکان از جانب الله‌یار خان افغان که در ارض اقدس محبوس بود عریضه
مشعر بالتماس عفو تقصیر ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان رسیده جواب او برین نهج از مکمن
عزت اصدار یافت   اگرچه عالیجاه الله‌یار خان بداند که شرمگی
که در باب اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود که چون مشار الیه از بطالعی خود شرمنده
و از وقوع شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سر افکنده است من بعد بزبان قلم او را
بیازار در و شرمساری و خجلت زدگی چون خودش که ارباب حمیت را عذابی بدتر از آن نیست وا
گذارد و بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک جنگ کشش و
کوشش بقدر امکان درکار است تا بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور بخشد بموجب
ملامت آنطایفه که با قبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود

زیرا که بمضمون کریمه وما النصر الا من عند الله کشایش ابواب فتح و ظفر منوط بمقالید تائیدات
ایزد داور است نه بزور و سرپنجه سعی بشر و با وصف اینمعنی آنانی که فی الجمله از غیرت بهره و از
تیز و سنان دشمنان بداند اسپر میسازند اما بطعنه پروانی تیز خطی کلک امثال و
اقران تن در نمیدهند و تیغ تیز دشمن بگردن کشی تسلیم مینهند و بچوبکاری عصای خامه پدر و برادر
راضی نمیگردند حرف تند اکشنده تر از سیف قاتل و روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل میدانند
و بمضمون اینکه   درد و زخم بهکلن و نام که نیز کاش بگرمی عرق انفعال نیست از صدور چنین
امری ما دام الحیوة در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملالت بوده ممات را بر حیوات ترجیح میدهند
چنانکه اظهر من الشمس است که سپهبد زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده
رو بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بزمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگشائی از
مرکز نقطه نصف النهار منحرف میگردد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند بنابر جمیع
که بنابر معانی مذکوره ملامت بر مشار الیه وارد نمی‌آید که چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا
شمع آسا اینهمه سرزنش را بر خود روا ساخته و از تیغ تیز رو تافته ولیکن سخن درین است که با وصف اینکه
کرار از جانب ما در باب جنگ رو برو ممنوع و از اوج سما خاطر الهام آثار خطاب یا ابراهیم اعرض
عن هذا او را مسموع شده بود باز بر خلاف فرموده اصدار اینگونه جهل و فضول گشته بالیست

دلیل عقل طریق مصلحت پدید و یا راه رضای خاطر ما را بر وفق ارشاد جوید در صورتی که سالک
منهج اهدی الامرین و تابع مدلول هدیناه النجدین گشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته
رنجش و آزار نمی‌باشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت در آمده بود حسب المسئول آن عالیجاه
این دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان توبیخات سابقه او را مورد اشتباه ساختیم

ذکر ورود موکب همایون بمشهد مقدس و عمارت تالار نقش در ارض اقدس

چون حضرت ظل اللهی منازل را بسرعت اهل البیان آفتاب و ماه جهانتاب برسم ایلغار طی
می‌نمودند در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهی که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند طارم از سفر جانب
غرب انصراف یافته از دروازه افق قدم بشهربند نیلی حصار سپهر گذاشت خسرو ملک سروری بصولت
بهرامی و فر غضنفری وارد ارض اقدس فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چهار باغ مانند روح در کالبد
عنصری قرار گرفتند و چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای اهل آن دیار روی داده ماتم زدگان
هنوز در ماتم کشتگان خویش بر اوتار سینه ریش بمضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان ناله در کوس فلک
خروش افکن بودند و در دل خونچکان داغهای دل را از استخوان سینه چوب بندی نموده از لاله‌های داغ
طرح چراغان می‌ریختند و برای گرمی هنگامه از سوز جگر آتش بازیها بر می‌انگیختند و برنگ آه آتشناک دود
هر شب بآسمان می‌رفت و گل عذاران دل شرربارشان در هر طرف از آتش غم خروش می‌کشیدند ای گوی

با نفیر و ناله و فغان

نقاره

نقاره را که آلت سور و سرور بود از آئین غیرت دور دانسته در روز ورود اهل شهر
را از نواختن نقاره شادیانه و آئین بندی و چراغان ممنوع ساخته بهمان توپهای رعد آوا و اوبته
جهانگیری و طنطنه ورود بمسامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از دو سه روز که سفریان
از رنج راه آسایش گزیده شدند نخست بملاحظه و سان قشون افشاریه و ابلاقی که از فارس و عراق
و آذربایجان بخراسان فرستاده بودند پرداخته جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت
منتخب ساخته فارسان فروسیت پیشه و چابکسواران فراست اندیشه را برای تعلیم فنون
سپاهیگری بر ایشان گماشته با آئینی که ترک سیه مست چشم خوبان با طره دلاویز در تیربازی و
مردم شکار دیده فتان دلبران با کمان سیه توز ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب شکنی
و قیقاج اندازی کند مشق تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون سواری
رستم یل و در خونخواری فرزند رشید ترک الحرخ مریخ و جلاد اجل شدند اگر کار زرمردی و
دستی در میان باشد بناخن سنگ را آئینه سیما میتوان کردن و چون عزم سفر هرات
در خاطر اقدس تصمیم داشت الله یارخان ابدالی که تا آن زمان در ارض اقدس مهمان
و نواله خور خوان احسان بود مستدعی آن شد که رفته در ماروچاق توقف و مشغول
دلالت افاغنه بوده در سر راه هرات باورنگ ملازمت پردازد لهذا او را نبود

وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص عز اختصاص داده مرخص و روانه مازندران و حاجی خان
و سایر اقوام قوم کلک بیان شد که اوغلان کوکلان در قراباغ گرایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کردند
که دیوان خانوار رسم یورغه مال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون در انجام آن امر تاخیر
بظهور رسید محض احتیاط امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در سبزوار توقف
و منتظر صدور فرمان باشند و حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخری با قلیلی از خاصان جریده
بعزم تنبیه آن طایفه روانه و مقارن ورود موکب والا جوشان ترکمانیه بامتثال فرمان وارد گشته
حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض اقدس فرمودند و آن جماعت خانواری معهوده را بارض اقدس آورده
سکنی داده متعهد شدند که جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور را در سفر هرات حاضر سازند

چون تنبیهی که مذکور شد حضرت شاه ظل‌الله مآب در آن
صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بهین نتیجه ازدواج
خاص و اجل اکرم و مهین فرزند ماه در لیالی و ایام شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در بهترین وقت که
کوکب کوکبه مقدس به بیت الشرف ارض اقدس تحویل نمود ارقام مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و
حکام و سران جنود نصرت فرجام و عظمای احتشام انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل جشن
و سرور حاضر گردند پس کارگذاران بدایع طراز و نگاربندان صنایع پرداز در مقام فرمان

پذیری دست و بازوی هنر تازه در اندک روزی عمارات چهارباغ را نمونه بهشت دری
و به آیین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت ساختند در روز جمعه دهم شهر رجب
در حینی که قبه خضرا در آراستگی رشک چتر طاوس بود و بسیط غبری در فرح بخشی خجلت افزای
مجلس عروس آفتاب خداوندیت بود و قمر کدخدای خانه و زهره فرزهره اسرود سرای چنگ
و چغانه مجلس طوی با نیر الطاف فروز و زیب ترتیب یافته دوهزار دست خلعت گران بها از آن
روز بسرکردگان سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران بیشمار از جامه خانه
نوازش عنایت گشته بر دوش هر یک نهادند که از آستر خلاع خارای سنگین
و بستان شاخ گل حله پوش آب و تیره از رنگین گردیدند و کشکنان عرصه خاک از بساط نشاط
آراسته در شوق چشمان افلاک های کوکب رو در رقص برخاستند تا یک هفته بزم جشن
و چراغان و آیین بندی و رفتهای عموم خلایق از موائد گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی
و خرسندی گشته این هفته را از هفت هد ایام دلگونه جمال شهور ساختند و در شب جمعه هفدهم وعوام
ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیرین واقع شده آن عمارات دل نشین از پرتو وجود مسعود آن
دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی بر سبیل
شکار بجانب ابیورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرموده بنجاح مرحمت شیمه

گستر فرق آمال سکنه آن دیار گرددش دیدار فایض الانوار بود که شنیدند چون
ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در اطراف که منتهای معموره سرحدات ابیورد است یورت
اختیار و بنواحی نسا و درون و ابیورد و امثاله دست تطاول دراز کرده‌اند اگرچه ابراهیم خان
بموجب حکم والا با جمعیت موفور در ناحیه درون بتوقف و تنبیه آن طایفه مامور بود اما چون عزم
بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته‌اند و کار را بامید
برادر و چاکر نگذاشته لهذا ظهیر الدوله را با موکب حضار روز دوم ماه شعبان با فوجی از عده و اعیان
جان نثار ایلغار و چهل و پنج فرسخ راه را در شش روز طی کرده در محال ترشخوان ظفر بر فرقت
آن گروه رسیده رجال ایشان عرضه شمشیر فنا و عورات ایشان اسیر گشته بنهب اموال
و احراق یورت و مساکن آن طایفه بر وجه اکمل عمل آمد ابراهیم خان نیز از همان جا
مامور بتنبیه ترکمانیه تکه که سکنه سرخس گشته آن طایفه سرکش را بدستیاری سعی دلیران گردن
فراز گوشمال کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و سابقا صورت نگارش یافت
که حسین خلجه در حین توجه رایات منصوره بجانب آذربایجان افاغنه هرات را که با ین دولت
والا عهد بندگی بسته بودند تحریص بمخالفت کرده سلسله جنبان فساد میبود در این وقت که خبر
عزیمت موکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای دور و نزدیک گردید ذوالفقار خان

کس نزد حسین فرستاده بمفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از وی استمداد و مشار الیه
نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفزار شده که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ خونریز
طالع فولاد جگر خدیو جهان پرور که جوهر فرقان لنا الحدید فیه باس شدید از آن هویدا
و تصورش در عالم وهم چاک افکن قلوب اعداست رخت بوادی نجات کشیده بخاشاک
راه بر سیلاب شمشیر و بخس گذر بر آفتاب بندند بعد از ورود باسفزار بمشلق اتفاق از
طرفین صورت استحکام یافته حسین استخلاص اسرای خود را ذریعه اعتذار ساخته عریضه
استکانت آمیز مشعر بر استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود نگاشته کلک نیاز بندگی حسین
مصحوب ملا نصر ان معتمد خود و اسحق نامی حاکم سابق فراه که از جمله آزاد کرده‌های عفو خدیوانه سلطان
بود ارسال خدمت والا نمود مسئول او در معرض قبول یافته تمامی اسرای او را که مذکور گردید انام
بود بتسلیم فرستادگان مزبور گردید ایشان را بانیل مرام و حصول کام باز گردانید حسین
دو نفر مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در شبستان اشرف بود در حجاب استتار با ملا نصر ان
و اسحق روانه درگاه سپهر رواق ساخته صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندیده از فراه عازم
قندهار گردید اما با نواب همایون این نوع لطف و مروت که بایستی دایم الحیوة ثمر از زرع صداقت
بر چیدی باز فساد باطن ظاهر کرده دو سه هزار نفر از جمله لشکر کرد کسیدالی باعانت

ابدالی هرات فرستاده حضرت ظل الهی بعد از وصول این خبر معتمدی تعیین کرده آن دو درج
عفاف را از همان عرض راه با خواجه سرا و [illegible] باصفهان روانه کرده بحرم سرای شاهی رسانیدند

[illegible]

۱۱۴۳
ذکر رفتن قدم مخدره [illegible] ایضاً وقایع سنه [illegible] و توجه موکب بغزات [illegible] روز چهارشنبه یازدهم
ماه فرخنده فرجام صیام بر اعظم [illegible] شهر حمل رایت اعتلا بر افراشته لشکرشان نهضت شهر زمستان
ربیع که از ربیع [illegible] دی در سراهای جوبار و زر و آبای باغ و گلزار قشلاق داشتند
بلجاگه معین در رسیدند و فراشان با فرشهای نامیه اطراف چمن و فضای گلهای هامون را از حریر
لاله و ریحان سراپردهای رنگین و خیام گلگون بر آراستند دلاوران صنوبر دار و [illegible]
و درع عرعر [illegible] تمام بعسکر خند نوبهار در آمدند و افواج فاخته و قمری طوق بندگی خاقان
ربیع کردن گرفته [illegible] شمشیر [illegible] خنجر [illegible] ترکش [illegible] را از موج زده
در بر و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر گذاشته [illegible] بهشت راه [illegible] نغماگران زمستان
بست بهجوم سپاه شکوفه [illegible] شاخسار را [illegible] بزم خسروانی
[illegible] دلیران آراسته خلاع زرطاری گوناگون و جیب و دامان آمالشان
از زر سرخ و سفید مالامال شده و گشته بعد از انقضای جشن سرور روز یکشنبه یازدهم
آن شهر سعادت فرجام [illegible] از ارض فیض [illegible] منزل

و نوروز فیروز [illegible] ابدال الملک می آورد

[illegible]

طرق نصب خیام زرین قباب کرده دلیران که چند روزه از خون خواری دشمن چون
دهان روزه دار از لب تر بسته بودند آن روز را عید خود دانسته از لذت خون
آشامی کام جستند و بهادرانی که تشنه خون خصم تیر خشم و نخوردن مال غنیمت گرسنه
چشم بودند شمشیر کج را بر راستی هلال شوال انگاشته مهر روزه [illegible] از گنجینه دهان رزم
شکستند بعد از وصول موکب ظفر فرجام منزل [illegible] من محال جام [illegible]
در آن مکان گذاشته موافق آداب سپاهیگری و روبه رزم [illegible] تعیین چرخچی و قراولی
تیپه هراول [illegible] منقلای [illegible] لشکر [illegible] قول مقرر کرده برای نزول
ساقه وصول طرح کمین [illegible] توپخانه و زنبورک جدا
گانه تعیین [illegible] آذوقه شش روزه از راه رباط تومان آغاره نورد وادی کین شدند و فوجی
از مقدمة الجیش و گروهی از لشکر [illegible] از رباط [illegible] محال [illegible]
و غوریان انداخته تمامی آن محال معرض نهب و یغما در آمده قلعجاتی که در سر راه واقع بود [illegible]
مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح گشت و در روز چهارم شوال مکان
موسوم بقره [illegible] فرسخی هرات مقر رایت [illegible] زرین کمر و آهنین خایان فولاد پیکر گردید
و دیده خصم [illegible] آینه [illegible] روی [illegible] بعد از

معامله

ـــ روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر ارت
افراز و رزم ساز گشته ذوالفقار نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف برآمده لرزه
دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله تا عرصه تنگ نزدیک باغات شهر با آن طایفه هنگامه
ساز عرصه جنگ گشته در حوالی شام که طرفین دست از ضرب با از مضمار طعن نظر کشیده
برگشته بودند ال غلجه با جمعی کثیر از سواره و پیاده بعزم شبیخون بقصد آن لشکر که با اردوی جهان
پیوسته بود جاده مقصود ساخته از میان آن چون موج بناله و لشکر ظفر اثر که دیدبان چشم بحر خروش را
از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم گردش لشکر و خیل دیده شناسائی بسته گشته در حینی که پاسبانان
مهیب و توپچیان کیوان نهیب دست از ضبط موقف نظم و ترتیب باز داشته اکثری
در منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در خانه زین بودند که آن گروه دغا در کنار
اردو بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر نهر بحکم والا
احداث یافته بود آن حضرت بعد از وصول باردوی سپهر کوکبه با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی
برای تفرج اردو بآن برج بلند اساس برآمده بوجود صلابت نمود آن آهنین برج را ساخته بودند
مقارن آن افاغنه نیز از میان نهر با مشعلهای سوزان مانند خیل نجوم از رود کهکشان ظاهر شده
جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز خیرگی کردند خدیو شیر دل که زهره مشتری فلک در برج

[illegible]

سپهر از مهابتش آب میشد با شش نفر از غلامان بقچگی که در آن زمان در موقف خدمت
حاضر میبودند ناگه برجسته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را برج آتشی منقلب
ساختند دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از عسکر ظفر اثر پیاده دست
بشمشیر آن تیره روزان در آویخته از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته جمعی
از ایشان را از منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال
گشته رایات ظفر آیات با شوکت و فر جانب تخت سفر قد بر افراخت و غریو نای و کوس و الله
و خروش در خم چرخ آبنوس انداخت سواره و پیاده افغان با تفنگ بسته برای
جنگ مانند زیر و بم نغمه در نشیب و فراز کوه تخت سفر قرار گرفتند آن حضرت با گروهی از
تفنگچیان کیوان شکوه متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه از آب تفنگ
خون اعدا اطفا نایره حرارت و تسکین شرر شرارت شد جانبین آهنگ مراجعت کردند
د نوبت دیگر که هوا صاف و آئینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ آشوب
طالب فتنه انگیزی سبقت گرفته گشته طرح شورش افکنده ابر پلنگی بغریدن آمد و رعد
کوس صرصر بغرو کوفت و برق آتش افروزی نایره شرارت از جانب آسمان
گلوله تفنگ بفرو ریخت و باران آغاز تیرباران نموده سهام مقصود دلیران بر نشان نیامد

جانبین لابد برآمده تشنه کام مقصود و ناکام خویش بازگشتند بعد از چند روز افاغنه ذوالفقار
که همت اسب خودسری در زیر پا و گوش جلادت را باد دمیده روز دیگر که شام سیه
درون رمح و سنان شوائب کواکب را از ظلمت سجلی و تیغ خورشید را از زنگار ستر صبح صیقلی ساخت
ذوالفقار خان ظفر بعهد و شش نفر با گروه افغان یکدل و یکجهت بهیات مجموعی بیرون آمده که قلعه
ساقلماز را که نزدیک معسکر ظفر قرین ایشان بود متصرف شوند در آن مکان توقف کرده هر روز از
آنجا هنگامه آرای جدال شوند از این طرف نیز خدیو کشورستان با فوج فیروزی صف آرای
عرصه دلاوری گشته اولا تفنگچیان پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جای
شیر عرین زدند تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک
از دلاوران از زخمهای پهلوشکاف پهلو تهی نمیکردند تا اینکه تائید الهی پای
ثبات دشمن از پیش بدر رفته قرار شکست و بنیاد کرده سیهزم الجمع و یولون
الدبر نظم بیت آنگاه یکه تازان عرصه و غازیان زیر و زبر قلب آن طایفه حمله ور گشته
جمعی کثیر از افغان عرصه تیغ و سنان و بقیه راه نورد طریق فرار و خذلان گشته توپخانه
و نقاره خانه ایشان بدست آمده و بیست و دو روز در آن مکان نصرت اندوز و بهم
کوکبه فیروز گشته هر روزه دلیران نبرد و عدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها

دو دسته خود را در شکست ... [illegible]

گلوله و تیر

و فحوای لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید باد پای عزیمت را بجاول اطراف
تیز تک ساخته دویست و پنجصد هزار گوسفند سوای اسیر و اموال بحیطة الکتابه
آوردند و آنجماعت هر روزه از قلعه برآمده پشت بحصار آغاز رزم سازی کرده
از جانب دلاوران سهم کین بخدنگ جان سوز دلنوازی می نمود و سنان سرافرازی
می افتند روزی بتنگ نشست که نیزه خطی دلیران چون خطوط شعاع مهر تابان سر بر ایشان گاه
فلک جاه میکشیدند و شبی نمی شد که صولت بهادران مانند حامل راس الغول با دست و پنجه
بر چون سرکشی نظر نمی بستند از جمله وقایع ایام توقف اینکه الله یار خان که سابقا
از ارض اقدس روانه یاروچاق شده بود در منزل مزبور جمعی از او بماقیه بادغیسی و یاروچاق
فراهم آورده باردوی همایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور
با سه هزار نفر از لشکر خونخوار بتاخت توابع فراه مامور گشته بعد از ورود با آنجا مصطفی
نام ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و سر او را
با گرفتاران انفاذ حضور والا و قلعجات خاش و کده را بحوزه تصرف در آورده چون
همت گیتی شا مقصور بان بود که اطراف اربعه هرات محصور و مسخر شود در شب ششم
شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را ابر کردی کارآگهان رزم دیده با توپخانه و ستعدم

از تعاقب افغان علاوه منع در کردن داشتند بشاره والا سر از سلسله خود دارکشیده
از دو طرف چنگ و چنگال دلیری بازیچه کشتن بستن و دریدن و شکستن بر داشتند جمعی از
افاغنه را از دم شمشیر آتشبار از سر گذشته بکردن رسیده و فوجی را در نهرهای عمیق آب گذران
رسیده از سر گذشته بهر از نهر تنها و با جمعی از زره پوش در خاک و آب سر بباد فنا دادند
و علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب هرات
عنان تافته اسب و سلاح مقتولین را بدلیران و نقد و جنس گرفتار از ممالک هرات عطا
فرمودند و از حسن اتفاق اینکه جمعی از قشون هرات از سمت معسکر نصرت بضابطه مقرره در آن طرف
رودخانه بقراولی اقدام داشتند از هیجان گرد که بر فلک نیز گردید رسید استنباط فرار از آن طرف
کرده و از صفحه دشت سرنوشت کار آن فرقه تیره روزگار که کلک قضا بخط غبار نوشته بود
در یافته بگرفتن سر راه ایشان از نهر رود گذشتند و با آهنگ رود چنگ جنگ ساز
و نای های جهار پهلوان مخالف نوازی آغاز کرده بضرب شمشیر زخمه الحان تار رنگ
عنصری ایشان گسستند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری از کوکبه سپاه اختری آهنگ
سر پل مقطرات این رود نیل فام کرد عازم پل مالان گشته در جایگاه روز نصرت نشان
که در کنار پل واقع بود نصب خیام اقامت کرده بحکم داور حرم برجهای متین بر اطراف

معدول
افاغنه اهل الفرح
الله یا شهید یا ستار یا ما

و اسباب سپهداری بحراست لشکر نصرت مأثور پرداخته چون آب نهر رود طغیان داشت از
سمت زندجان و کبوترخان که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم پل مالان گشتند
و هنگام ظهر که محل موسوم بده نو محل نزول اردوی نصرت نشان گردید گرد افواج قاهره
از چند میل راه سرمه‌کش دیده افغان گشته تصور چپاولیان لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه
برآمده بر پشت بامها و دیوار است بر تیر شمشیر باد که حصن عامر بود آماده جنگ شدند حضرت
ظل الهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر و بر را ابداع و بعزم لطف الهی آراسته رزم
گردون خرام سوار و مهیای کارزار گشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با فوج همایون پیش
رو بمقابله افغان فرستادند که آن طایفه را مشغول جنگ ساختند و حضرت با فوجی از دلاوران
اژدر در بهادران ظفر قرین که هر یک آویزه جوزا را دو پیکر و با بر صنف سنان خرمن عمر خشک
و تر را تو دخان کم ساختند اثنا سر آن گروه در آمده مابین قلعه ایشان فاصل و حایل پس با راه
گریز را حایل شدند و از یکجانب دهان آتشبار توپ و تفنگ از دم شعله زبانه القصه فیها لها
حتی وقت مشتعل ساختند و از یک سمت رمح و سنان زبان تعن دراز کرده بخطاب هل تجزون
الا ما کنتم تعملون منوسازی پرداخت آن طایفه چون بتقهر خدای یگانه از دو طرف خود را
دوچار رستخیز بلا و گرفتار شدند بیخ تحفا دیدند آهنگ فرار کرده که تنگنا ران که تا آن زمان

اردوی ظفرقرین بر سر سپهر برین بوده هر یک از سران و سروران لشکر در سمت خود قد
و مورچل ترتیب داده جهان نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که هشتم
ذی قعده باشد دلاورخان تایمنی بحکومت ادبیر و شافلان و غور و ساحر سربلندی داد
باشد هزار نفر از تایمنی و اویماقیه وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور
بهره ور گشت و از غرایب امور اینکه در همان ایام روزی طرف عصر از سواری مراجعت کرده
بود در میان خیمه همایون اسلحه از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر نگوشک بلندی که بحکم والا
بنا شده بود در آمدند همان دم توپچیان افغان خیمه مبارک را منظر در آورده توپی انداختند
که گلوله آتش سقف چادر را شکافته در جائی که مسند والا انداخته میشد در کنار فرش بزمین
آمده یکذرع بیشتر بخاک نشست و همانا گذشتن این نوع خطر که از وقایع عجیبه بود جز
سپرداری حفظ ربانی و قوت اقبال صاحبقرانی محملی نمیدارد چون بیکمرتبه از دهکلک
بیابان بسمت غربی هرات که عبارت از منزل شتره باشد مقر دلیران آهن خا و جانب جنوب شهر
که سر پل مالان باشد مضرب خیام فلک فرسا شده طرف شرقی شهر خالی بود و لهذا در چهار
دهم ذی قعده فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات شایان مامور ساختند که از آب
هریرود عبور و در محاذات قلعه کرخ در جانب شرقی شهر لوای توقف افراشته راه عبور

و مرور

و مرور بر افاغنه مسدود سازند در روزی که مامورین عازم سمت شرقی بودند
حضرت ظل الهی از ستر جلال و عساکر سمت غربی از لشکر نقره متوجه شهر گشتند
تا آن طایفه بسمت شرقی نتوانند پرداخت و مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر
مقام و مقر و برج و سنگر برای خود توانند ساخت معهذا سیدال با فوجی از افاغنه ابدالی
از در جلادت در آمده سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان
قلب و طرح بمدافعه اقدام کرده آن طایفه را شکست فاحش داده سرو زنده بسیاری بدست — با قدام توکل
آورند و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود همت والا
بتغییر آن مکان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذی حجه با جمعی از خواص عزیمت آن سمت
کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه
مهر با رایت گیتی فروز از لشکر شرقی آغاز ظهور و خروج کرد از اردوی همایون از آنجا
حرکت داده متوجه قریه اردوخان بکفر سخی شهر گشتند افاغنه بیباک با زمانند خاشاک
که سر راه بر آتش تابناک گیرد خود در گیر و هیات مجموعی بمخالفت در آمده [illegible]
طرح بحکم والا بر ایشان تاخته ایشان را تا کوچه بند شهر تعاقب نموده جمعی را بهلاک
و جمعی از روسای نامی را اسیر خم فتراک ساخته و دواب بسیار بدست آوردند

و لشکر نصرت نصیب بضابطه و ترتیب در کمال آراستگی با غنیمت و کیف آمده قرار
دو خان را مقرر و آنحضرت عطف عنان مستقر ظفر کردند مجملی از وقایع اینکه در شب بیست و دوم
محرم سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان بتاخت میمنه و چیچکتو من اعمال بلخ روانه مامور
موجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار اوزبکیه را که در آن سمت مظهر آثار
شرارت بودند عرضه تیغ بیدریغ ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر منصور گشته
کارکنان برایه پوشش خلاع خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و الطاف شدند
هم در آن اوان محمد یونس بیک مروی که سابقا از دربار گردون مدار بحکم همایون نزد
عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قندهار بیاورد در دام اجل گرفتار گشته
عبدالله
شدن خان را بعرض والا رسانید تبیین این احوال آنکه عبدالله خان بعد از وصول
خطاب مستطاب صفدیوریاب بدعوت انی عبدالله آتانی الکتاب لب آداب
گشوده از آن تاج تارک مباهات ساخت و تدارک سفر قندهار ریخت و در خلال آنحال فیمابین
او و خدایارخان عباسی حاکم سند مجادله واقع شده در آغاز اشتعال نایره حرب
گلوله بر سر عبدالله خان خورده از پای در آمد بلوچیه چون دیدند که بر سر سردار ایشان این
قضیه آمد روی از معرکه حرب برتافته تا ... محبت کرد لذا اگر عبدالله خان ... اصد از وی شار الیه

و امرا ... ولدان
عبدالله خان ... بر نخیه ... افغنه
... مصوب ... ستاده
... فرمان ... بلوچستان

و هر یک از اولاد عبدالله خان را بارسال خلاع و اثواب نفیسه و تفقدات بیشمار امیدوار
ساختند در بیان مقدمات فراه و کیفیت محصوری آن
بجهت آنکه سابقا اعلام یافت شد محمد سلطان مروی که در لشکر ظفر و بتاخت توابع فراه مامور گشته
بود بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعه خاش و کده در همان جا توقف داشت فی الحال امام ویردی بیک
و نشون کرمان و سیستان
سالار بولیلو نائب کرمان بحکم سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مامور و مقرر شد که ظهیر الدوله
ابراهیم خان نیز با قشون سرحدات خراسان از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از
ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند و در حین آمدن
امام ویردی بیک جمعی از قشون او بموجب اشاره اقدس بتاخت گرشک و بستین
من توابع قندهار تعیین گشته مامورین بقلعه بست مستولی و اهل قلعه را قتل و غارت کردند
مقارن آن جمعی از افاغنه غلجه از جانب حسین خان بسرکردگی ... رو خان نام بابی که در ایام
استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بدفعه برخاسته ضیغمیه شکار ایشان گشتند و مامورین اسیر
و غنیمت وافر گشته با امام ویردی بیک ملحق و در کاخ لشکر کرده بتاخت نواحی فراه پرداختند
اما مقارن ورود ابراهیم خان بحدود طبس خبر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خبر ارتباع ... علیه رسید
ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود را موقوف عنان بعزم تنبیه ایشان معطوف ساخت

توضیح این مقال آنکه چون در حین توقف موکب همایون در ارض فیض مشحون اوان یکمیان گرگان
متعهد دادن جمعی ملازم گشته بودند در این اوان ملازمان مزبور را نیز بتعهد سرانجام
روانه ساخته بعد از ورود بحدود اسفراین عنقریب شرار خرمن‌سوز آن طایفه اشتعال
نایرهٔ شرارت و دواب و اسباب رعایای آن محل را غارت کرده عنان برتافتند
بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بمعاودت مامور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی
اسمعیل سلطان خرسه و علیقلی بیک ساریولیلو باعانت امام ویردی بیک نامزد گشته
فرمان والا نفاذ پیوست که امام ویردی بیک تا ورود سرکردگان مستغنی نکرده جلادت را
از جانب قلعه کشیده دارد امام ویردی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان
نکشیده برای اظهار رشادت در بیست و هشتم ذی حجه بر سر افغان تاخت پیش برده ده
نوراکه تا قلعه فراه یک فرسخ و نیم مسافت دارد لشکر کرده نزول ورود و ایشان لشکر ده نو
علیمردان خان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه می بود با افاغنه جری گشته تا روز دویم
دستیم نیز بهمین معامله پیش آورده روز سیم در اثنای گیرودار سرکردگان جدید و عساکری
که از معسکر همایون مامور شده بودند بر سر وقت جنگ رسیده فیمابین ایشان و بشارت صباح بحر
تاب صدمه طاقت و توان آن گروه گسسته شکست فاحش یافتند پانصد نفر از ایشان

قتیل

و اه در حواله
برات رشتی که وه ورامو و سراه
بان از ... محمد سلطان ... سرکرده
... کرمانی در معرکه مصول
شدند و افاغنه

قتیل و جمعی را زنده دستگیر ساخته بقیة السیف بجانب فراه فرار کردند امام ویردی بیک
بسبب این خودسری که لشکر را تقصیر داده بود بسوء حزم او دو سرکرده معتبر بقتل رسیدند
از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلاوران در ازای این فتح
بعنایات و نوازشات مشمول گشتند و بعد از ورود موکب والا بمنزل کهنان
که روسای اویماقیه سعادت یاب تقبیل دربار سپهر بنیان شدند ایشان را بسرکردگی
اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور بمحاصره فراه
و بفاصله چند روز جمعی را بسرکردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم دستبرد روانه
ولایت مزبور ساخته مامورین شب داخل قلعه غیران و در کمین کمین نشسته هنگام
سفیدهٔ صبح جهان افروز جمعی جلوه گر میدان ظهور و بروز گشته افاغنه قلعه نسواد آن
جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده بیباکانه از قلعه اسب جلادت برانگیختند رزم جویان
بهرام کین از مکمن کمین در آمده تیغ در ایشان نهاده سر و زنده بسیار و دواب
و اغنام بیشمار بدست آوردند و روز سه شنبه هفدهم محرم سنه ۱۱۴۳ هجری ها افاغنه با ذو
الفقار خان تجدید معاهده کردند که تا زمانی از ایشان تابعیت در کشش و کوشش
کوشند پس در روب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از آن

بر رود عبور و با قراولان اغاز شر و شور کردند حضرت ظل الهی از فراز منظری که برای
تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود بعادت هر روزه مشغول نظاره بودند
که بدیده بانی دیده ادراک مهم این معامله کرده قبل از انکه قراولان خبر رسانند بر مرکب
اقبال سوار و با افواج خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی برایشان
تعیین و خود با جمعی از پیش روی انطایفه اسب انداخته سر و زنده بو خور از ایشان بتیغ
آورده همه از فرط ضطراب خود را باب زده جمعی نامه زندگی را در آب شستند و ذوالفقار
بر در رود خانه از نجف غلطیده سر دستی طالع بدر رفت اما اسب سواری او بتاراج
و یراق بدست آمد همچنین بتکه عطر بیز خون نمک زیاده بسیار ماکولات در قلعه هرات
نایاب بود در ظلمت شب فوجی از انطایفه نمک ناشناس برای تحصیل نمک بسنگرج رفته
بودند بحکم والا فوجی بتعاقب انطایفه نمک بکر برداخته بشمشیر زهراب گون تلخی شور از جان
شیرین ایشان بر انگیختند هر روزه دست قضا بر بنیج از پرویزن چرخ شور چشم
نمک بر چشم انگرده می بیخت تا انکه زمان محاصره بچهار ماه رسید و یافت سید ال که از
جانب حسین علیشاه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون با اکثر لشکریانش در محاربات
عرضه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و عنا شدند در شب غره صفر تویانی

مقرر وار شهر بر آمده بی سپر وادی گریز گردید افاغنه چون پای نخست هرات و اسباب
شکست را درست دیدند چند نفر از روسای ابدالی را نزد واقعه یار خان که در خدمت
خدیو اقلیم
بیمالی بود روان کرده بتوسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات و متعهد دادن خدای
جمعی از روسای ابدالی گشتند هر چند که عنقای بلند پرواز همت آنحضرت ... در قلة قاف
تسخیر آن ملک دلپذیر نشیمن نگرفت اما بنا بر صلاح وقت و استمزاج کار آنطایفه
ظاهر از روز سخت ... در بنا مدند بعد از مراجعت فرستاده گان ایشان چون ابراهیم خان
کیری
نیز در همان روز از اردوی همایون روانه فراه گردید بمضمون افاغنه آن شد که حسین
با عانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکول
کرده پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده‌اند اما بعد از وصول
خبر بمقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت مروحه جنبان نایره غضب گشته فرمان والا
صدور یافت که بمقاطعه این امر جوالگر شمشیر تیز است من بعد افاغنه از آمدن ممنوع
در مخالفت و قلعه داری کوشند روز دیگر که هندوی تیره روی شب انجم و کوکب سنگ
فتنه را از دامن فرو ریخت و آفتاب زرد کوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن
چرخ نیلی او یخت از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد

اردوی معلی و متعهد انجام امور مقرره و مستدعی صدور منشور و نیاز نمند تفویض
ایالت هرات با الله یار خان شدند دو باره این تمنا پذیرای انجاح گشته الله خان
با ایالت سرافراز و فرمان همایون را زیب فراق افتخار و امتیاز ساخته با سرکردگان
در بیستم ماه مزبور روانه هرات شد و بعد از سه روز الله یار خان بیکصد نفر
از عظمای پنج دروازه و روسای صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفر پرتو گشته پیشکشهای
لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و در طبق عرض انجاعت مقرر شد که ذوالفقار
خان احمد خان برادرش مرخص بوده روانه فراه شده اقامت گزین زاویه
اعتزال بشوند و الله یار نیز با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت عصر روز
دیگر افاغنه قلعه بالی خان افغان فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر غلجه عبدالی
فراه می‌آید از یورش فرمان مرخص بشوند که اولا بتنبیه غلجه بپردازند چون این حرف
دروغ و سخن واهی عاری از فروغ یاوه وری از لاف حیله وری میداد پیغام دادند
آن دولتی که می‌طلبیدیم کجا پرسید بود را خانه خود در آمده غلجه و ابدالی
هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند و الا با هم اتفاق کرده بسپاه نصرت پناه
در معرکه کین خود آزمائی نمایند آنوقت در مجادله بروی همت نشانید پس مقرر شد

که دلیران بارز شعید چاول گشته نهال نیزه و سنان را که در این چند روز بانتظار
بهار سیادگی در حدیقه ظفر خشک لب و تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم
سیراب سازند الله یار با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته باز
روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آورده چون عهد آن طایفه را مانند سحاب
تابستان و آفتاب زمستان اعتباری نبود عبدالغنی با بعضی از سرکردگان
مامور بتوقف در اردوی معلی و الله یار رخصت معاودت یافت و در دوم
ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مامورین اسفزار رسید مبنی بر اینکه ذو
الفقار خان بعد از ورود باسفزار بسیدال که از وقت فرار تا آن زمان
در آنجا توقف داشت افاغنه اسفزار را کوچانیده روانه فراه ساخته چون این معنی
از دلایل واضحه نفاق بود و یوسف سرکرده بارکزائی را با کمی از چاکران ابدالی و
بلوچ روانه قلعه ساخته الله یار خان و بقیه سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز
و پیغامات دهشت آمیز فرستاده و فرستادگان بازگشته خبر رسانیدند
که افاغنه با الله یار خان بطغیان همداستان گشته در مقام قلعه گیری میباشند
پس عبدالغنی را با بعضی از روسا که در معسکر نصرت اثر بودند محبوس نظر مامور حبس

باقی سرکردگان را که از دوره‌ی جهل مرکب بودند مانند مداد سیاه‌چال افکنده

بقلم خط البطلان بر اوراق سازگاری کشید نبو یوسف مزبور چون دوباره

بصداقت ورزیده آمده بود از حکم اُقتُلُوا یُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا مضمون بانده

رخصت معاودت یافت در بیان جنگ با ملا جال چون ابدیار سرداری

حصانت و سخت‌روئی متانت دیوار کار خود را از نفاق و دورویی بکرو کرده بر

امید خود را از حبل المتین این دولت بیدار گسیخته بمرمت بروج و استحکام دربند قلعه

پرداخته برنگ گستره رائی ریخته و در سیزدهم شهر ربیع الاول فوجی از زر

کوشان نفاق پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه [illegible] فرستاد و آن طایفه از تیغ

یلان سر روی خویش را سرخ یافتند و مجدداً جمعی را از طرف بادغیس روان کرده

ایشان نیز بیاد رفته بسر باز آمدند و همچنین موسی دالکی با جمعی کامل جسته در فعل [illegible]

شب از حوالی

بادغیسات رفته فی الفور با مرد و الا جمعی تعاقب او مامور و کوکبه والا با فوجی از

لشکر بهادران جرار که هر یک در قبض روح خصم ثانی عزرائیل بودند عازم محل [illegible]

بجز بیل که معبر جاده [illegible] بود گشته افاغنه نیز بهیات اجتماعی از قلعه بیرون

آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواران از پشته دیوار بیت [illegible] بیک

بلغ [illegible]

ساعتی شب آغاز جنگ کرده شب تار را باستاره ریزی گلوله نمونه روز قیام و [illegible]

و بنادک شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را قرین چرخ نیلی فام ساختند و آتش را

خدیو فیروزی روز در هنگامی که پهناور وسیع بود در بر در رسانیده صبحگاهان

باز ابدیار برآمده در دربند کاوشیر از خیره سری جلادت گشوده پای قرار فشرده

از ضرب دستیاران سرکوب بلیغ یافته راه گریز سپرده و در آنجا بعرض رسید که

دلاورانی که مامور بتعاقب بودند با آن طایفه برخورده از شعشعه تابناک سیف لامع که

بر نصرت دلیران برهانیست قاطع بسیاری از افاغنه نشیمن دیار عدم و بر

شاهد فنا بعدم شده اند لهذا اعلیحضرت [illegible] بمستقر دولت [illegible] نمودند و بر تکیه [illegible] خان

عرصه سپاه [illegible] برافشانی تیغ روئین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دیگر

زمین را از اجساد کشتگان سنگین کردند و یکبار دیگر هم ابدیار در سمت گریزان [illegible]

[illegible] برود با خود دو بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکبه والا با توپخانه

بمقابله پرداخت از عقب آن صفوف خصم باغی تهی دستی توپچیان آتشین دم پیش

آتشی بهمه‌دم برسید مید و در لب آب رود از دهان زنبورک زبانه آتش بزبانها

رسید تفنگچیان قادر انداز [illegible] اجل [illegible] زخمهای کاری [illegible]

از خزانه تفنگ

ابخره تفنگ بیکدیگر میشمردند و دلیران یکه تاز حرف هستی اعدا را از روزنامه
ایام بکلک تیغ جان ستان میستردند هنگام شام که صولت قلعه داران سپهر
یعنی مهر شکست طرفین عازم جا و مقام خویش گشتند و همچنین اکثر خصمان
و بادیه (?) قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن فلاخم (?) سیف و سنان از جان سیر میگشتند
و باوصف اینکه بهر طرف که از گریبان حصار سر بدر میکردند تیغ مغز شکاف دلیران
در سر زنش ایشان سر موئی خود داری و نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری
نمیکردند باز از شدت جوع و زد دل شیعار آمده برای دانه بخوشه پروین آرزو می
آویختند برای شتکاه (?) گاو و خر زن که کشان می بستند بیاد مهتاب بی سر (?)
و بشوق تیر تاباشیر صبح چشم سفید میکردند لقمه گلوگیر کمتر از دهان توپ بیرون بیجت
بجان و دل تفنگ میکردند و در عوض ماکول نیش تیر و سنان را نوش جان کرده
زخمهای کاری میخوردند و روزی بهادران در شبی بصبح گاهان رسید که سی نفر
و چهل نیزه سر بمعروض عرض حضور شد و اسیر و مال و غنیمت زیاده از احصا بعرض
عرضه خدمت میگشت کوچ و متعلقان اقدیار خان در ماریچاق می بود جمعی را
باحکام بادغیسات بمحاصره ارک مامور ساخته مامورین ارک را تصرف درکسان ارک (?)

آوردند در بیان محاصره سمت گزران و وقوع فتح نمایان سامد رت ابره (?)
سنه در هشتم ربیع الثانی تبارزکی (?) جمعی از افاغنه را هوای بلند پروازی بر
سر افتاده بسمت کبوترخان بال پرواز گشاده ارض اتفاقات آن شب جمعی از شاه
بازان اوج دشمن شکاری بقراولی آن سمت مامور گشته بودند طرفین با هم تیشه و خنجر و نیمه
و شیر ملاقی یکدیگر شده جمعی از آن گروه بطمور (?) ره عدم توطن و بقیه بویرانه حصاری که در بر دهنگی
گزران بود تحصن جسته دلیران نیز با خاطر آن مکان پرداخته شدند هنگامی که خسرو زرین
افسر مهر پا برکاب آهنگ گذشت قهرمان جهان از شر قهر و کین با دلاوران ظفر
قرین متوجه آنجا گشته اقدیار نیز از قلعه بر آمده فوجی از تفنگچیان گزین را بعد محصورین
تعین کرده آنطایفه همه جا دوش بدوش ضرب سنان و زور تکوش با ولوله و خروش روز
بآن مکان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بودند به تحریک صاحب (?)
توسی اعجاز سر انگشت اشاره والاعداولوا (?) فانفلق البحر فکان کل فرق کا
لطود العظیم کوچه دادند تا آنطایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوستند پس آنگاه
سواران خونخوار و دلاوران نیزه گذار را دو دسته کرده هر دسته را
در سر راه ایشان بیک سمتی و تفنگچیان چالاک و زنبورکچیان بیباک را

که در محاذات راه باز داشته شد افاغنه بعد از لحظه درنگ پشت پیش داده مانند موج از پی
یکدیگر روان و مانند سیل کوهساری عربده کنان بجانب قبضه شتابان گشته چون بحر خروشان
نیز بمحوای فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرو گرفته بنا و حال بینهما
الموج فکان من المغرقین را در باره ایشان بعمل آوردند جمعی کثیر از افغان غریق لجه فنا
و جمعی هم بعد از گرفتار گشت
گشته آب سنان بکینه و از سر ایشان گذشت روز دیگر مجالس بنوشال آراسته
عبد الغنی و باقی سران افغان را که در اردوی فلک تمثال میبودند بمحفل اقدس بار داده مورد
نیز
آفتاب نگین چون نگشته بود که هزار و سیصد نیزه سر بر بلند گردیده سر آسمان کیوان مورد
عطا دیدار در رسای افغان سر بزیر افکنده بخجلت و انفعال شدند بیان متصرف
کردن افاغنه قلعه اوبه را بعد از وقوع این فتح دلاویز در عرض روز در طرف شام خبر رسید
که افاغنه قلعه اوبه را تصرف کرده اسمعیل خان استاجلو را که از امرا از مامور باستحفاظ آن قلعه
بود با میرزا ابراهیم کلانتر میشمست که در آنوقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت در رفقای ایشان
بقتل رسیدند تفصیل این اجمال آنکه چون فارسی زبانان اوبه در خروج با افاغنه دمساز و در
شرارت همراز بودند اسمعیل خان با رضا بتحقیق احوال ایشان و تنبیه آن جماعت بی دین
مامور گشته با علام کلانتر اوبه دو نیز از بعد افغانان بسرکردگی شیرم از اشرف سلطان ابدالی نام

از هرات عازم

از هرات عازم اوبه و شب در خارج قلعه کمین کرده صبحگاهان که دریچه افق
بکلید مهر انور مفتوح گشاده شد افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان
و رفقای او را بقتل رسانیده چون قلعه مشحون بذخیره وافر بود بنا بر آن قلعه داری آنجا گماشت
پس حضرت ظل اللهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعین و مابین مقابله و محاربه واقع گشته
شیرم و اکثر با جمعی بقتل رسیدند و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویش
علیخان هزاره بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه بعد از ورود موکب
اقدس بحدود هرات چون درویش علیخان بنا بر مجاورت با افاغنه چند بار
از جبهه سائی درگاه آسمان جاه سر باز زد ذوالفقار خان تابینی با جمعی از دلاوران
خراسان بتنبیه او مامور گشته مامورین یورش برده قلعه فراه را که مسکن او بود
تصرف و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال و مومی الیه در روز ورود در
دولتخانه که بوسه گاه سرکشان بود تیغ تیز گردن تسلیم نهاده و دوش خود را از بار
خجالت گردن کشی پرداخت در بیان محاصره هرات و در گام کار افاغنه آنجا
در اوایل رجب قلندر یار خان شیخ الاسلام افاغنه را با سعادت نامی که معتمد علیه
او بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه که در قلعه اوبه

مصور سپاه منصور نزد کوچ او که در اردوی معلی میباشند مرخص کردند بدون غدر و غدر
جبهه سای آستان آسمان مقدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این مسئول پذیرای قبول
و دو سال را مأمور بتوقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ اقتدار خان و اطلاق
محصورین او بعز اصدار یافت اقتدار بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را کنار
نهاده زن خود را هلاک ساخت و با بی شرمی سر کشیده رایت مخالفت برافراخت
و در چهاردهم ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کارزارگاه توجه فرموده بودند از غایت جهل
و غرور آواز نفیر نار الحروب فی صدور و صدور گوش دلیران غیور رسانیده و مابین
تخت سفر و کارزارگاه معرکه جنگ شتافت و جمعی بسیاری از افاغنه فتنه جو از دم
شمشیر آبدار گشته و شوربخت حمزه سلطان توفرائی در حینی که ایالت هرات با مدد از
خان تفویض میشد بر سر وکالت عتبه علیا بافتخار و با اتفاق اقتدار بقلعه هرات شتافته
روانه از این آستانه بنشاط و در سلک بار اقتدار شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق
عنایات خدیو کامکار گشته چون محافظت یک دروازه از جانب اقتدار بطایفه توفرائی
مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل او اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را
بر روی گماشتگان این دولت خواهند گشود برای امتحان این ادعا در شب شنبه

بیستم

بیستم رجب امان توفرائی که از جمله اعاظم افغان و چندی قبل از آن از اقتدار رو گردان
و دخیل دار الامان دولت ابد بنیان گشته بود از حضرت اقدس مستدعی تقدیم این امر گشته
روانه شد اقتدار دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال درآمده امان
در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه بحکم قهرمان قهر بتیغ قصاص از پی امان
از عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک
بقلعه هرات که قلعچه بلند اساس بنیاد نهاده از هر لشکری فوجی از بهادران در آن قلعه
جات مزبوره مامور و مقرر فرموده بودند که شب شب محاصره کار دار قلعه گیان تنگ ساخته
ایشان از شهر بگلوله توپ و تفنگ ساز زنند بعد از چند روز که آن جماعت دیگر تاب
مقام اطاعت ندیدند از باب استیمان درآمده مستدعی رخصت اقتدار و محصورات
و متعهد استرداد املاک تلافی مافات شدند پس در غره ماه مبارک صیام که بشارت آور
هلال شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بست و از نقاره خانه اقبال آوای
نصر من الله و فتح قریب بر خواسته گردنکشان فرو نشسته نای بخشش آویزه گوش
مخالفان گشته قچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیه قلعه تعین و طوایف
افغان هر یک از دروازه سمت خود گروه گروه آغاز در آمدن کرده بمقتضای لو

یجدون ملجاً او مغارات او مدخلاً لولّوا الیه وهم یجمحون رخت
بخارج قلعه و قرای نوکی کشیدند و امیدبار و رضای او که شمول عطیه امان شده بود
با منشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی
افاغنه دواب و الاغ سرانجام یافته از ابتدای خاک ارض اقدس و ابیورد الی منتهای
راس الحد سمنان بمکان مسکنی برای ایشان [؟] فوج فوج روانه خراسان ساخته شدند — ایشان معین
و پیر محمد سلطان حاکم جام که از کیفیت احوال او سابقاً نگارش بوجه اعلام گردید بایالت
هرات سربلند و بخطاب خانی بهره‌ور گشته و در هشتم ماه رمضان باستحکام و حصول قلعه شرایط — تامین
ملکی گسترد [illegible] حضرت [؟]
بهجو که سابقاً صورت گذارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت
از طبس عینیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود بسرحد الکاء طایفه باز ذکر ده پیمان
و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده بودند روانه دربار
فلک مدار ساخته ملازمان مزبور در سلخ محرم وارد درگاه جهان پناه گشتند
و مامورین بهمراه گشتند ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات
خراسان موجب اشاره والا بسپاه ابیورد داردوی فلک جاه و از آنجا روانه [؟] — سرحدات وارد

گردید و در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک لوای نصرت التوا گردید
فیما بین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافت و سرکردگان آن طایفه
با جمعی بمعرض فنا در آمد پس ابراهیم خان بارشاد همایون در مقام تعمیر لشکر
بر آمده قریه سوسه [؟] را برای نزول احشام اسپار [؟] رو با فوجی از دلیران بان مکان آمده
مشغول بنای برج و ساختن حصار شده افاغنه از مشاهده این حال مهیای قتال
گشته از قلعه بر آمده از دو طرف هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز تایید
کردگار روی قتال ضد و کامکار صف آرای عرصه کارزار گشتند و گرد و انگیز
یلان که مظهر آثار و خسف القمر بود خیمه دور قمر مبدا [؟] از زلزله و آشوب
بهادران که خالی از مدلول یقول الانسان یومئذ این المفر بود قیام
قیامت هویدا گشته در یک ساعت هزار و چهار صد نیزه سر در عرصه میدان بغلطان
بگوی چوگان سنان گردیده سرکردگان و جان سپاران و سربازان بعطایای خاص
اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور شد که فراهیان از حسین [؟] ملتجی
گرده از جانب او و جمعی باعانت ایشان می آیند و تاخت باجه کرم سیراتی
که در خوره احشام حسین بوده [؟] نظر آفتاب اثر میبود لهذا طهماسب بیک

جلایر چرخچی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار
اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله بمدافعه پردازد و الا از راه چاه نجم الدین
و بابات بتاخت قلعجات بلوچ رایت عزیمت افرازد و بعد از روانه شدن
طهماسب بیک چون مجدداً کسان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص پیشکش
و سوغات لایقه وارد دربار ظفر اختصاص گردیدند ظاهر اعلیه ضمیر معامله شناس
اقدس اقتضای تاخت گرمسیرات نکرده طهماسب بیک را معاودت مأمور
ساختند ایماق فراهیان بعد از آنکه هراتیان را درمانده روز خویش و گرفتار
ورطهٔ حیرت دیدند تشویش دیده از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از روسای
فراه را برسم استمداد نزد حسین فرستادند حسین نیز دو هزار نفر از جوانان نامی
خود را بسرکردگی سیدال بمعاونت ایشان ارسال داشته بود که بمقارن
آن اتفاقاً بازوار در فراه و فراهیان از فتح هرات آگاه شده بظاهر سیدال
اطاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته افاغنه غلجه بهنگام شام
از آن طرف داخل قلعه و فراهیان نیز از اینطرف آغاز کوچ کرده با زیر بختی قرار
و میان گریز بعزم قندهار بستند نصف شب این خبر بانها قراولان ظهیر الدوله

رسیده

رسیده فی الفور جمعی از سرداران عرصه یلی بتعاقب ایشان شتافته سر و زنده
بسیار بدست آورده چون اکثر سپاه رزم ساز از زلزله غلیه طبع و از که در
چنین اوقات حجاب دیدهٔ بینائی و پردهٔ جبین سائی میباشد بکسب غنایم
پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیدند قلعه فراه تا دولک
ودلارام بحیطه تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعه را که بر جا مانده بود بعلیه ان و توابع
ظفرنشان عنایت و مقرر شد که ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه
موکب همایون گردد و پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از فتح هرات و مهام
و قبض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه ذیقعده در خیام عنبر شمیم از شهر آهنگ
و خاک و سنگ آن وادی را از خرام اشهب صرصر تک عنبر بیز و ریگ را لعل
بدخشی و سنگ را مرمر فرموده از کمون دیرور این ظلمت (?) فمحونا آیة اللیل و جعلنا
آیة النهار مبصرة بظهور پیوست و نقش مدلول جاء الحق و زهق البا
طل بر صفحه وقوع نشست غدیر بر فلک قدر مانند بدر از میان شهر گذشته تا بالای
بیلهای خارج شهر بند نزول (?) فرموده طرف حصن مستقر دولت جهت قرار فرمودند

سالها سمت تسخیر یافت که بعد از فتح تبریز
که حضرت ظل الهی بسبب وصول این خبر مسخر خراسان و فتح عزیمت سمت ایروان
و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند و چون شاه والاجاه
مکرر اظهار میکرد که آنحضرت را مملکتی جداگانه است و در استرداد بلاد آذربایجان
احتیاجی باعانت ایشان نیست بعد از آنکه رایت عقاب پیکر بجناح تعجیل بال
گشای نسیم ظفر بجانب خراسان گردید امنای آن دولت را ظنون آنکه بهای همای
دست اجنبی ایشان مرغ شکسته بال جمعیت و سرا از آشیانه قلاع رم کرده بپای
مراد اندر بسته بدام و کنج تمنا در بسته مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اقدس
مقر کوکبه دولت بود که برای رفع ما فی البال اراده خاطر مکنون ضمیر را بخدیو کشورگیر
اعلام کردند از انجا که آنحضرت شاهجهان در دولت شاهی امر و دیدان مملکت داری
نبیند اشتند با مملکت گیری چه رسد در مقام منع بر آمده ایشان را بتحمل و تامل
توصیه فرمودند لیکن چون حرف آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب رای
بار قبول نیافته در ایامی که موکب والا مشغول تسخیر هرات بود بتقلید آنحضرت کمر جهانگیری
بر میان بسته در ماه جمادی الاخری سنه ۱۱۴۳ مطابق ایت ئیل از اصفهان با کوکبه تمام

[illegible]

و احتشام مالا کلام بعزم تسخیر بقیه ولایات آذربایجان رایت افراز عزم گشته
بعد از ورود بهمدان ولیعلی خان کنگرلو را برای گذارش تهنیت جلوس
سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه و مکتوب شمامه عنبرین روانه
دیار روم ساخته خود وارد تبریز و در انجا ایالت تبریز را از [illegible] خان
افشار که جمعیت کامل منعقد و اهل احتشام را بهوای خدمت گذاری متعهد
ساخته بود تغییر داده بمحمد قلیخان سعدلو تفویض و از تبریز باتمامی قشون
عراق و آذربایجان و حکام اطراف اردبیل که عدت ایشان بیست و چهار هزار نفر
میرسید بجانب ایروان تکاور اراده گشته جماعت رومیه اردوباد و
نخجوان را خالی کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حکیم اوغلی که در آنوقت
از دولت عثمانیه سر عسکر روم و با تیمور پاشای ملی مستحفظ آن مرز و بوم
بود پیوسته شتافتند علی پاشا نیز از ایروان بر آمده در کنار رودخانه کرنی سر حد
ایروان مورچل و مطارس ترتیب داده راه بر جنود قزلباشیه بست کوکبه شاهی
بادریای لشکر از کرنی چای گذشته از سیل عبور و علی پاشا نیز بمقابله آمده
فیمابین تلاقی واقع و رومیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده مغلوب و گریخته

واردوی خود را بجا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشته قزلباشیه بضبط توپخانه
واثاثه ایشان پرداختند و موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته در جانب
غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم بکنار گرخنام نزول اقرار گشتند و بعد از چند
روز قزلباشیه را چون توسن جلادت سرکشی و نخل بار بارای عزم ایشان در آتش
بود زمام خودداری از دست داده بیمحابا و درنگ مرکب معرکه جنگ راندند تا پای قلعه
جلو ریز شدند و بیشتر با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از راست در
آمده قزلباشیه عنان پایداری از دست داده بی محابا و درنگ روی برتافته بجانب
اردوی خود برگشتند و بعد چند روز آن مکان مقر موکب شاهی گشته چون راه آذوقه
بسته شده بود و غله بانحطاط و با ارتفاع روی آورده دیگر در آن مکان مکث و توقف را
صرفه و مصلحت ندیده حرکت وار از راه دره توز بولوم از آب ارس گذشته آنجا
بخوی و سلماس وارد تبریز شدند و در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب
ایروان و احمد پاشای والی بغداد از سمت بغداد با عسکری منصوبه تسخیر آذربایجان
و عراق مأمورند موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه گشته بعد از ورود
منزل ابهر محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس نیز با قشون خود باردوی شاهی

پیوسته و این معنی مایه عصیان و ماده استظهار ایشان گشته از آنجا از راه درگزین
متوجه همدان و دو باره بجمع آوری قشون و چریک همدان و ولایات نواحی پرداخته
در قریه موسوم بکردخان من محال همدان خیام توقف برافراشتند احمد پاشا
نیز بعد از استماع اخبار شکست پادشاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و بدو
منزلی اردوی شاهی رسیده از آنجا اظهار صلح و التیام کرده امنای دولت
که تهی دستان مطاع خرد و سرمایه باختگان عقل و شعور در بازار تزویر و نیرنگ بوده
بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را باسم سفارت
نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته نوکران شاهی
که گریبان ضمیر ایشان در کشاکش سر پنجه خوف و رجای صلح و جنگ بود دامان خاطر
شان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار گشته مهیای کارزار
شدند درین اثنا فرستاده از طرف قلب عسکر رومیه با پیغام فرد و مصالحه
عرق آلود و شتاب آهنگ بازگردیده هنوز باردوی شاهی نپیوسته بود
که از طرف سفیر خویش نفیر توپ کوه کوب گرم اضطراب گشته با آواز بلند صیت
تهور قزلباشیه را بر رومیان رسانیدند در آن روز حضرت شاهی قلب را

محمد خان بلوچ و میمنه را به باقی امرا سپرده خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته
بودند چون تدبیر لشکر در جنگ حواله برایی و غرض جنگ محمد خان بود شاه را به با جمعی
از قول جدا شده مباشر حرب و باندک طعن و ضرب عنان تاب جانب هر گشته
توسن هنگام خوف سرکشی کرده بر میسره خورده نظم و قرار میسره را که سنجق لوای
خاص پادشاهی بود از بوزرک انداخته شد و بعد از آن رو به جانب قول تمام
کرده رایت اراذل ایشان را منکوس ساختند و چهار پنج هزار نفر از سواره
و پیاده ... شمه در آن معرکه قتیل و گرفتار شده و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی به دست
افغان افتاده ... آمده بقیه السیف لشکر هر یک به دیار و اوطان خود شتافتند
پادشاه با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان را الی ابهر
به دستور ایام تسلط افغان به حیطه تصرف در آورده علی پاشا هم از ارس گذشته
از راه خوی و سلماس آمده قلعه ... را که مسکن و یورت ایل افشار است محاصره
کرد اما رضیه در اساس قلعه داری افشار به خوف است افکندند بعد از یکماه قحطی تبریز را تسخیر
کرد و محمد خان در منزل ساروق من اعمال قسمی به قبایح افعال خود ... جماعت
بلوچ و هزاره فرار و فرار الطف اختیار کرده بالاخره به سمت محمد علیخان ... گذاشته به جانب

به خدمت پادشاه آمد از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری
داشت موسوم باسمعیل میرزا در حینی که محمود غلیجه امر به قتل شاهزادگان کامکار
کرده بود الیاس نامی که مباشر خدمت دیورخانی و مستحفظ شاهزادگان بوده چون
باسمعیل میرزا الفتی داشته او را از خداوند در جوالی کرده از میان مقتولین بیرون برده
اسمعیل میرزا حیران به هر سمت ... تا عبورش به ولایت گرمسیر
اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامید در گرمسیر
لوای اقتدار افراشته بود و روز به روز ... اقتضای ... به کوشش ... او را
بریده مرخص و اسمعیل میرزا با زندگی صحرانورد و وادی حسرت پیما بود تا اینکه وارد
اصفهان در محل عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان
مراجعت نموده موکب همایون مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت شاهی تحقیق
را بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در خرابه ای
راه آمیزش گشوده همداستان شده بودند که شاه طهماسب را از طرف او را
برادر زنگ سلطنت متمکن سازند یکی از اهل توطیه نقض عهد نموده شاه طهماسب را
از کیفیت حال واقف ساخته در روزی که ممهد بوده که مکنون درون را به ظهور

رسانند پادشاه سابق چنته در هنگامی که اسمعیل میرزا در حمام بوده
جمعی را فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از جواب
و سوال و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا دیتجاهل نمود
در حضور خویش او را گردن زده و برادر والاگهر را بتیغ جفا از پا در آورد در سال [illegible]
[illegible] شاه والاجاه و تشیع آن در [illegible] حضرت [illegible] چون بهیچی کرسی
نگارش یافت رضاقلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب [illegible] دربی تطلب
ولایات [illegible] ولیقلی خان کنگرلو از طرف شاه طهماسب برای تهنیت جلوس
جهانگیر [illegible] محمود [illegible] پادشاه سکندر جاه روم روانه آن مرز و بوم شده بود
بعد از آنکه خبر حرکت ترکمانان [illegible] بر سر ایروان و شکست او با اولیای دولت
عثمانی [illegible] رضاقلی خان را بقلعه ماروین و ولیقلی خان را بجزیره فرستاده
محبوس داشتند و اختیار صلح و جنگ را با احمد پاشا تفویض می نماید
و بعد از شیوع واقعه شکست همدان بجهت احتیاط اینکه مبادا افغان دربی
در باره از خراسان بعزم اعانت شاه قصد کینه جوئی متوجه روم نمود احمد
پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم راغب صلح گشته راغب افندی

[illegible] بغداد

دفتردار بغداد را که از دانشمندان روم بود به دربار شاهی فرستاده
که امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی نیز محمد رضاخان عبداللوکه
در آن اوان توپچی باشی بود مأمور بانجام این امر گشته با راغب افندی
روانه بغداد و مقدمه صلح را بر این نهج بنا گذاشتند که ولایاتی را که حضرت
نادری مفتوح و استرداد کرده اند و ولایاتی صفویه متصرف گشته این طرف
آب ارس با ایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلاوه
آن سه محل را از محال کرمانشاهان که با ایران بوده بضمیمه [illegible]
بسرکار احمد پاشا مقرر گردد و بدین دستور مصالحه مسجل [illegible] قرار
یافته از طرفین وثایق معتبره مرقوم قلم معاهد باشد و سواد صلح نامه را
مصحوب حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا کافی خلفا [illegible] معلی [illegible]
و چگونگی را اعلام نموده مشار الیهما در اواخر شعبان در ضمنی که کار بهرات
نزدیک با تمام بود وارد و در رکاب سپهر انتساب شدند چون این قسم مصالحه
خصوصا بعد از واقعه شکست با طبع غیور اقدس درست نمی آمد لهذا
صلح مزبور را با مضا و قبول مقرون ساخته در اوسط رمضان محمد آغای [illegible]

که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر
اعظم بعد خلع سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب
آن در عهده تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت بجهت مطلب
مزبوره باستعجال روانه استنبول و بپادشاه والاجاه روم اعلام کردیم
که یا تمامی ولایات را رد نمایند یا آماده جنگ باشند و خبر توجه موکب والا را بآنجا
بغداد صریحاً باحمد پاشا نیز نوشتیم که در تهیه کار بوده مهمان پذیر باشند
و بعضی از [illegible] ریز رواج ایشان ساخته با عیان آن دولت گفتیم
نجات شیعه و قبه بلاد ایران الاقدام شیعه شعر بر توجه موکب ظفر شعار این
شرح غزا صدار یافت آنکه گلستان ایرانی

والعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا مستوثق
بوده بدانند که از آنجا که برکات عنایات ایزد داور تیغ هلال آسای فلکی
فرسای والا را در فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه
نصرت و ظفر پیش رو و جیوش اقبال بدوش رایات نصرت عنبی رهبر بوده در
بنیروی بخت فیروز را در گشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است درین

اوان میمنت نشان

اوان میمنت نشان بعواطف قادر منان افاغنه ابدالی هرات را که از دم شمشیر
غازیان ظفر قرین باضطراب در آن اثر در رکا نهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
بمصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و سوای فراری
بودند بفارو قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال ایشان تبدیل و بفحوای
و زلزلوا زلزالاً شدیداً ارکان صبر و قرار تزلزل پذیرفته از شدت جوع
بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بجان آمده بمضمون آیه کریمه و ان احد
من المشرکین استجارک بمدلول احسن العفو عند القدرة التماس امان
و بکوچیدن فرمان دادیم و از هشت هزار خانوار ایشان آنچه از قلعه هرات
فلاکت و در ورطه هلاکت بودند همگی را با خانه و کوچ کانهم جراد منتشر
متفرق ساخته بممالک خراسان الی خارزم و شهر بابر فرستادیم الحمد
لله بمقالید تاییدات ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مزبور باطوایف
غلجه قندهار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر و طوق
اطاعت و چاکری و قلاده خدمت و فرمان بری بگردن گرفتند و در
خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و در شان

حدود وجه احسان را تتمه کامل نموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبد اللو
رسید مشعر بر اینکه فیما بین اولیای دولت عثمانی خیبین قرار یافته که ممالک
آنسمت رود ارس برومی و این طرف فقط بمالکانش تعلق داشته باشد
والحق این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و موج بر لب دارد زیرا که مقصد
اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلقا آن نیز در خسته و آن امر اهم را
در ضمن صلح مندرج ومذکور نساخته اند و وجود امثال این بندگان که بنیاید
کرد کار ... ریزی ... استدار نیستیم برای همین است که مقتضای کلکم
راع وکلکم مسئول عن رعیته بایستی ضعیفان نموده شر مخالفین را از مسلمین
رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع لئیم اکمل غفلت بر در دل زده تابع برای
دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز
زور اعادی چیره و رشت اقبال خوری خیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از
دین مرتفع است درین صورت از الطاف کرم رحمت که کریمه واذا جاء الخوف
رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشان گشت

تحمل این امر کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است چون سنور
مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت
خاقانی بود لهذا ابعز امضا مقرون نفرموده ایم از انجا که سرپنجه شوق طوف
روضه ملایک مطاف حضرت امیر المؤمنین و مولای متقیان غالب
کل غالب علی ابن ابی طالب علیه السلام گریبان گیر ان ضمیر حقانیت
گزین و توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل میباشیم
ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بجمعیت جنود غیبی و بهمراه رکابی
تاییدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضی علی ابن
موسی الرضا علیه التحیة والثنا مرخص گشته با جیوش ظفر جوش رزمجوی و
جنگ و عساکر نیز خوی فیروز چنگ بدون تامل و درنگ کوچ بر کوچ
عازم کعبه مقصود خواهیم شد تا یار کرا خواهد میلش بکه باشد ولا
تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظ
اگر قدم منی در ره خاندان بصدق بدرقه رهت شود همت شحنه نجف
و هر کس که درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره

از سعادت دین داری و نیز از وا رالعین حضرت باری از حوزه اسلام خارج
و معدود در زمرهٔ خوارج خواهد بود در بیان وقایع سیچقان ئیل مطابق سال
نهصد و چهل و هفت هجری نوروز فیروز این سال همایون فال
در سه شنبه دوم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی افواج
قاهرهٔ نسیم فاتح ارک توبرتوی غنچه و قلعهٔ دربستهٔ ازهار گشته درج
لاله و قلعه سعید شکوفه مسخر سلطان بهار گردید و افغان عندلیب از گوشه
درهای شاخسار آهنگ شور انگیزی نموده شکر نعما کردی
و بهمن ماه از شهر بند چمن بعدم رخت عافیت کشیده توده نامیه که منشیان گرشاسب سلطان
فریدون حشمت فیروز دین است بعزم دار السلام چمن از ریاحین
الوان خیام گلگون بر اطراف دشت و صحن گلگشت زده بود افسرده مزاج
دی که باعث اعتلال اوضاع بستان بود دامن قهرمان طبیعت از شغل عمل
گوشه نشین و نوباوه گل زاده قوت مولده و نتیجه نفس نباتی بود نافذ الامر
عرصهٔ خاک و بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن زر سرخ گل سوری
و درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و عجایب

قمری و هزار

قمری و هزار و بهمن از زبان از منابر شاخسار بزمزمه دعای پادشاه زمان
رطب اللسان گشتند مجلس تحویل بلی به آیین جمیل ترتیب یافته بزرگ از دست خلاع
درخشنده و اثواب زرنده سران سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه
احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان درگاه
والا بامر همایون بتهیه اسباب یساق سفر عراق پرداختند و روز عید سعید خطهٔ اردبیل
مالان بنفشه در جولگاه کبر زال ان قباب خرگاه آسمان جاه بدر زده
مهر بماه افروختند و دامن صحرا از سراپرده‌های رنگین رشک گلشن ارم گشت
ابراهیم خلیل نیز در آن روز با افواج نصرت نشان از جانب … وارد
اردوی ظفرپناه شد و روز دیگر همگی بپیرایه پوشش خلاع افتخار شعاع
گشته ایالت قراه را بعلاوه حکومت قاین باسمعیل سلطان بگری ولد
بهمن سلطان که در زمین داور سکنی داشت تفویض و هر یک را از آن محل
اختیار خود رخصت و طهماسب بیگ جلایر را بحکومت کلات از دهقانان
و جاجیلر و خطاب خانی سرافراز و جمعی از افاغنه را همراه او کرده بتشخیص
کرشه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان آن سرحدات ملازم گرفته رفته

باسمعیل

فرزند ریز بیگ که در جانب دشت قبچاق واقعست قلعه متین احداث شده در
آنجا توقف نموده هر وقت که از یموت و گوکلان حرکتی صادر شود بتنبیه ایشان
پردازد و بعد از انجام این امور لوای جهانگشا از منزل مزبور بجانب
خراسان در اهتزاز آمد چون عنایت فتح و ظفر دو اسبه باستقبال موکب
همایون می آید در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک
بابالو که از روی فرمان مامور بتادیب ترکمانیه طرن بودند چاپار روان
و خبر رسانیدند که فوجی از ترکمانیه قسمت الکه ایلیک و چشمه جلنجان من محال
ابیورد عبور کرده و آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی تعاقب ایشان
نموده در سمت سنگلاخ قریه بوبان سر راه بر ایشان گرفته چوپان گرفته سر زنده
بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را تماما از ایشان استرداد کرده اند
پس کوکبه اقبال در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته مردم دیده
جهان از ادراک طلعت مهر پرورش همه یکسر چشم روشنی گفتند و در
وضیع و شریف از شرف اندوزی خدمت خسروانه گوهر اشک لالی سرا اله ها
بشقه بان سفته چون محمد علی بیک و میرزا کافی نجوی که مذکور شد در هرات

از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عرب
جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی مواد بایشان مذاکره و مشار الیهما را
برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابو القاسم کاشی در یازدهم ذیقعده روانه
اصفهان ساختند که چگونگی را پیش از وقت بعرض شاهی عرض و حالی نمایند
که این مصالحه مقرون بمصلحت میمنت موکب شاهی بجانب طهران قدم نهضت
فرمایند که در آنجا ملاقات [illegible]
پس سر انجام اسباب سفر عراق و تهیه و تدارک یساق پرداختند چون بعد از
واقعه ورود بهمدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و تسلط بخودسری
کرده تمکین حاکم و عامل نمیکردند لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان را
بکوه گیلویه و لرستان و فارس و سمت شیلاخور و چاپلق و قزوین و سایر
ولایات عراق و مغانات تا اردبیل [illegible] و اشیار مهمات آذربایجان را بلطفعلی
بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده بسلک حکام احکام مطاعه فرستادند که تا هنگام
ظهور طلیعه همایون بکشند چون در محاصره هرات خدمات پسندیده از عبد الغنی خان
کوزانی الظهور رسیده شایسته ترقی و ترغیب بود او را بالخطاب خانی و حکومت ابدالی

صاحب ... در تربیت و تفقد رعایا ساخته با همگی رؤسای افغان پیرایه پوشش تشریفات فاخره
و مرخص ساختند که بمساکن خود رفته در روز حرکت رایات ظفر آیات بجانب عراق باب
و براق من حیث الاتفاق در موکب همایون ملازم رکاب باشند و در شانزدهم ذیقعده
بعزم تماشا و انتظام ضوابط حدود دشت و ابیورد که یورت قدیم آنحضرت است از راه
کلات عازم ابیورد گشته در روز ورود بکلات که قلعه خدا آفرین و از اماکن غریبه [illegible]
[illegible] در آن مکان فرح بخش [illegible] و شکار [illegible] از آنجا بجانب
ابیورد توجه فرمودند در آن خطه دلکشا ابراهیم خان نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر
سرحدات از حدود [illegible] بحضور آمده [illegible] ضبط و ربط مهمات خراسان و [illegible] تنبیه
سلطانی مر [illegible] مفوض و بعد از یکهفته از راه دره گز و سیاحت کوهستان خرم دره که
مرتع الحیوان خاصه بود و [illegible] زمین [illegible] از شعب اشجارهای گلگون
[illegible] رودخانه‌های [illegible] نور [illegible] رکاب عنایت [illegible] چون
محل موسوم برادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از حیثیت آب
و هوا از اکثر اماکن خراسان [illegible] ممتاز [illegible] و بناهای [illegible]
طبع ارجمند [illegible] در آن [illegible] عمارات عالیه که در زینت و صفای شبیه

ارم ذات [illegible]

و نظیر و در رفعت و اعتلا رشک خورنق و سدیر بهشت طرح افکنده بودند وارد آن مکان
گشته تجدید آن ابنیه دلنشین را بیمن قدوم میمنت قرین غیرت افزای نگارستان ارژنگی
بهشت فرمودند و در پنج فرسخی ارض اقدس [illegible] خیابان [illegible] شد و معادن
آن [illegible] کوکلان [illegible] بار گران [illegible] داده بود
وارد ارض اقدس گشته امر والا صادر [illegible] کوچ خود را از سمت شمالی رودخانه بجانب
جنوب آورده [illegible] جمعی از [illegible] عراق [illegible]
و در دهم ماه مزبور آدم از جانب سرداران [illegible] که در رشت می بودند [illegible]
وارد گشته عرایض [illegible] آمیز [illegible] رسانیدند مبنی بر آنکه [illegible] ولایات [illegible]
و موقوف بامر [illegible] ولایات [illegible] بمقال [illegible] آنحضرت [illegible]
که با زند را از [illegible] فیروزی [illegible] ایلچی [illegible] ولایات [illegible] پادشاه
خورشید کلاه روس [illegible] بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره ممالک [illegible]
بودند تخلیه رشت و لاهیجان را [illegible] انجام این امر [illegible] سرداران خود [illegible] گیلان [illegible]
و [illegible] ایلچی را رخصت انصراف داده [illegible] هرات [illegible] دولت [illegible]
ایلچی [illegible] حال العبور [illegible] از آنجا [illegible] فرمان همایون [illegible]

اردوی پادشاهی شد فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه حسن انعقاد

یافت که محال گیلان با سالیان از طرف که متعلق بایران بوده باد کوبه و دربند و سایر محال آن طرف

که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه استرداد یابد بتصرف این دولت داده شود و از جانب شاه و [illegible]

وزیری هم برسم سفارت فرستاده شد چون [illegible] روس هم [illegible] در این باب [illegible]

تو ام میان بر وجه احترام [illegible] اساس ارکان دولت ایران مشید [illegible] شده بود که از آن

فصل [illegible] نزدیک بود که چشم را انتظار و گوش را آواز [illegible] کارزار میبود لهذا از آنجا

در تحدید ولایات بنا را بر نفع الوقت [illegible] کرده و در لاهیجان [illegible] قرار داد

حیرت [illegible] تا اینکه کار هرات انجام و توجه موکب والا بسمت عراق تحقق یافته

سرداران از راه خجالت انگیختن [illegible] حضرت اقدس نموده تعیین این امر را منوط بامر و فرمان

آنحضرت [illegible] از جانب آنحضرت نیز [illegible] والی مصالحه [illegible] که روسیه را از

دارالمرز اخراج کرده هر گاه [illegible] بنا بر [illegible] باد کشتی [illegible]

و باز در دریای طمع لشکر توقف [illegible] که [illegible] درصلح [illegible] موکب والا

چون بهمه جهت نزاع کلی از انتظام امور خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم ذیحجه سنه ۱۱۴۳

مطابق [illegible] ئیل که بحکم فرمان [illegible] خطه [illegible] و بعد از ظهر [illegible] عمارت [illegible]

[illegible]

پا [illegible] عزم طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت [illegible]

نمود و عمارات قدیمه را با شعرها و سر علم [illegible] بیت الشرف [illegible] بحرم

بشوکت کسری و جسم خارج شهر را بنصب خیام انجم [illegible] قرار در روی [illegible]

و در منزل ارکان توپخانه و قورخانه را از راه [illegible] فرستاده موکب همایون از جانب [illegible]

کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و چون توپخانه تا آن زمان [illegible] فرمان حاضر نکرده بودند

بعد از ورود [illegible] با افواج قاهره از راه [illegible] روانه و خود عازم [illegible]

گرایلی شد منظور آنکه اگر توپخانه [illegible] از راه [illegible]

ایشان [illegible] اگر [illegible]

و مازندران [illegible] و نوازل [illegible] را بر [illegible]

ایشان مهمان [illegible] روز [illegible] با پانصد نفر از توپخانه [illegible]

وارد موکب خورشید اثر گشته بعد بیست [illegible] اگر [illegible] چون [illegible]

تابستان و آب [illegible] نایاب بود [illegible] از اسبان سواری [illegible]

از [illegible] هزار نفر از [illegible] ساخته [illegible]

روز [illegible] متوجه وادی ایلغار گشته چون [illegible] حرکت از جام [illegible] بود که [illegible]

خان جلایر که در چند روز مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت بجنورد ظهور نموده ملحق گردید با لشکر
با جمعیت خود عازم حضرت شد و کار بکام و در عرض راه جمعی از ترکمانیه یموت که از سطوت
سنان نصرت شعار فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند دچار گشته مردان ایشان
طعمه شمشیر آبدار و زنان ایشان عرضه اسر گشته با غنائم بسیار موکب اعلی بصوب نواحی اترک
[illegible] و مشهد [illegible] تعاقب [illegible] مانند رنگ پریده [illegible] رسید [illegible]
از آن طایفه ظاهر شد بعد از صرف [illegible] عزیمت کردند و در حین انصراف طهماسب خان جلایر را
بتنبیه بقیه [illegible] قلعه [illegible] که از آب [illegible] است
از آنجا عازم هرات گشته او و پیر محمد خان بیگلربیگی آنجا [illegible] طوایف کار آمد
گرفته باتفاق یکدیگر بجهت آن مهم اقدام نموده [illegible] افغان
[illegible] از آنجا [illegible] موکب اعلی از راه اترک
[illegible] بکنار رود گرگان [illegible] گیلان [illegible]
تصمیم [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] تمامی گیلانات [illegible]
[illegible] از راه علی آباد [illegible] در منزل [illegible]

[illegible]

و از آنجا ولایت طهران مخیم خیام شوکت گشته عمال و اهالی گیلان در آن مکان شرف تقبیل عتبه
علیه حاصل کردیده و بعد از تفریق محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایات ایشان را مرخص و روانه
بلاد گیلان ساخته [illegible] تومان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع [illegible] اسباب
برسم انعام بحاضرین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه
والی [illegible] بخدمت والا گشته چون طایفه بلوچ و اهالی [illegible]
[illegible] محمد علی خان بیگلربیگی فارس [illegible]
از قشون فارسی و عراقی [illegible] موکب والا [illegible]
خراسان عازم مشهد شوند چون حضرت شاه طهماسب [illegible] طهران [illegible]
از این معنی [illegible] نفاق [illegible]
[illegible] امر خطیری [illegible]
[illegible] اصلاح حال [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] اعلام فلک [illegible]
[illegible] [illegible]

وقایع خلع شاه طهماسب و جلوس شاه عباس ثالث چون خدیو بی‌همتا بانتخاب بسبب شدت گرما و تموّج

آفتاب تابان ما و جهان تاب که با امواج گرمای التهاب از جانب دیار [illegible] نمایند سنگر

قطع مسالک و مراحل میسر نبود در شب سه شنبه چهارم شهر ربیع الاول از [illegible] عقب اقبال از

طلوع صبح از منزل اصفهان حرکت و امرائی که از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از دور به

سطوت بی‌هر دو از رجال خود قاهره محفل کامل [illegible] بنیاد فتنه هنگام طلوع طلیعه صبح [illegible] آفتاب

نور بخش فضای شهر شد در حرمی و درگاه و بالا بهای زر در دامن کوه و آن که در برج شهر و میدان

نقش جهان و حجله ظهور هم عنان تکیه بر جوارهای سپهر بنیان [illegible] اگر در آن گرد

بود دلیرانه [illegible] از آن [illegible] آتش [illegible] آغاز کردند و از غریو [illegible]

آتشین دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سر مستی [illegible]

گشته بتماشا [illegible] و صبح آفتاب را باهم در یک زمان طالع دیدند [illegible] حضرت [illegible] در

باغ هزار جریب از منزل [illegible] سعادت آباد حضرت شاه [illegible] از آنجا [illegible] منزل [illegible]

[illegible] بعد از انقضای مجلس [illegible] عمارت [illegible] که در آن [illegible]

طلب [illegible] واقف [illegible] ریحان [illegible] شنیدن [illegible] عرض از بزم [illegible]

آن شب با حضرت شاهی [illegible] بیهوده [illegible] و اطمینان [illegible] شدند [illegible] مصادر

او دفاتر

تیه خاکی گشته بعد از انجام کار رزم و بزم و انصراف [illegible] حضرت شاه بر وفق

خاطر خواه بکار مملکت پردازد و در هر یک از رخنه‌گران مملکت که خواهد کفیل و دخیل [illegible]

هر چند آن حضرت شاه را در الحاح در آمد شاه را از آنجا به انقضاء خواهش‌های بی‌حاصل پرداخت چون آنحضرت

این [illegible] و نصرت را در طبع او ملکه [illegible] دیده روز دیگر باحضار سران سپاه و روسای کلی

آگاه فرمان داده مجمع کنکاش آراسته گفتگوهای [illegible] اعیان کرده فرمود که اگر [illegible]

دشمن [illegible] منصور [illegible] اگر [illegible] جابجا [illegible]

و با مخالف [illegible] باشد چگونه [illegible]

سر رشته نظم این دولت [illegible]

بدست آمده [illegible] از رای [illegible] قابلیت [illegible]

رونق از دولت سلطنت [illegible] آنحضرت [illegible]

و جلوس شاهزاده عالی گهر عباس میرزا [illegible] شاه [illegible] که در آن وقت هشت ماهه بود

بنابر [illegible] نظام کل [illegible] مملکت [illegible] شاه [illegible] عباس میرزا که [illegible]

نوبت سلطنت بنام او [illegible] ارض اقدس [illegible] حضرت شاه طهماسب [illegible]

کرده [illegible] آستانه معدلت [illegible] زمین [illegible] شاه بنده نوازد که سلطنت عالم

یعنی عبارت از آن بیت بسر برده و در جهار رحمه او را باتفاق اهل حرم بتخت نشانده و ازو شد

رکاب شان از راه یزد روانه خراسان خجسته آثار و روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۳۰ وارد

مطوفه رضیه شد و ذی القعده آن ... و جهار روز ... خلاع کران مایه را ... آب بصیرت ... آخوند رشید و با به

با امیران عظام و سرکردگان گیوان اعتصام خانه خیر بوده بود و چون ... از جانب علیه ... اران جان

شاملو را روانه هندوستان جنت نشان ساخته بودند در آن وقت میرزا محمد علی خان ... کرمان خاص ... را ... ار

آورد ... مطالب احمد خان قشلاقی آقاسی سردار خان بجانب ... تبلیغ خبر جلوس ... شد

شهر قزوین بتوقف اعلیحضرت شاه عباس ... کیان جم ... سلطنت مقرر کردید ... در خلال آن

احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان بعرض رسید شهزاده

تحرک ... منصور ... صدور ... تفصیل این اجمال اگر بعد از ورود رایات همایون

احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان خدمت رکاب بود ... کو

بختیاری منصوب گشته بود مومی الیه بعد از ورود بمحل آن ... در مقام ضرب و شتم ... بختیاری ...

شیخ معروف ... چوب ... وقوام ... بسر احمد خان ریخته او را از پای در آورده کوچ کرده

اکثر ... اسیر کردند خرمان والامعر نفاذ ... سرداری ... در بهبهان ... جمعیت ... عازم

... بختیاری ... لرستان نیز از طرف لرستان ... جانب خانه ... الطاف

آمده سر راه ... و ... ساختند و در بیست و ششم ربیع الثانی بحکم کامکاری ... ثریا ... جانی

... خوارزم ... لذت ... آن طایفه از اصفهان ... دو ... زاویه مقدسه امام زاده

سهل علی توقف ... و ... مسجد ... و در ... و ... تفنگ ... اسمعیل ... محمد خان بلوچ را

... نظر ... رحمت ... کوهکیلویه ... ولی خان ... را باتفاق امیر خان بیگ ... قلعه ... و شیخ

شیخ احمد مدنی و ... اعراب ... بنادر ... احمد ... از ... ایشان از راه ... توجه

کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی ... ریح ... بین ... کشیده ... قلعه ...

نامی ... قلعه ... رسیده محصور ... بعد از ... یک ... روز که ... سنگ آمده

قاتلین بحکم شرع ... انتقام ... رسیدند و ... کرده ... احمد ... که ... از ... بیگ

کوه ... روانه ... ساختند ... حکومت ... خان ... و دیگر ... خاص ... گشته

رایات جهان کشا بجانب لرستان فیلی از راه ... ور ... در ... جمادی

الاخری ... از زاویه امامزاده سهل علی حرکت کرده ... که ... هرات

اقدس ... با ... افاغنه ... آن زمان

در سمت ... سند و ... شرارت و مشغول راهزنی ... و غارت

بودند ... الامر ... قتل ... و ... آمده ... افواج قاهره که ... لرستان ... بعد ...

... حسن ... و ... از ...
... از ... اران

کلک ... الحق ... اکرده ... که بنده ... احمد و حتی آن راه پرواز ... و تا ... بلای ... حیرانی ... رفت و ... قدم ... خواهد بود و بعد از ورود ... کوه ... مسعود ... بخدود

بودند در آن مکان عسکر نصرت انتما مانند موج بدریا پیوسته شدند دو چاپ توجه موکب گیهان
ستان بکرکوک و عبور موکب ظفر نصیب بجانب بغداد اذکر نشانهای اعلام گیتی نورد فلک فرسا
و لمعان شوکت در بسیط زمین آسمان گشته شتاب در بیست و دویم ماه ... بود که اوائل قوس این سال
بود برج حوت محل نزول کوکبه اعظم یعنی صحرای ماهی دشت مضرب خیام و مرکز علم گردید چون
احمد پاشای والی بغداد بحکومت ... منصوب که در شش منزلی کرمانشاهان واقع است منصوب
و با جمعی از پاشایان عسکر روم در آن مکان بمحافظت مامور بود از ورود همایون آگاهی
از سطوت و مهابت راه ماهی دشت گذاشته متفرق گردیدند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند
... با فوجی از لشکریان که بجنگ از ماهی دشت بعزم شبیخون ...
و بعد از وصول بمنزل کرند معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گرا و راههای معروف
کرند رکاب لشکر فیروزی اثر متواری شده بقراولی اقدام داشتند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف
بعزم بیسار در جانب جنوب کوه بلندی برف دار که بکوه کلاهان اشتهار دارد ...
آورده بخلاف ... الهام ربانی و راهنمائی ... متعددات ... عزیمت با نواف معرف
ساخته تنگی صعب ... که در صحرا که کوه نورد آن وادی ... بودند ...
الحاج ... بعنان ... عزم ... در آن ... عرض کردند که طایر ...

آسمانی ... دشت ... این است بحرکت ... برخوردانند ... فلک ... صحبت ... قلعه ... خود درافروخت ... کرد چون احمد پاشا با جلالت انجاب

پروازی در هوای عبور از این مکان پر و بال نگشوده و چشمهای عزم هیچ کردن فرازی بچهره قاف
این کوه فلک شکوه آهنگ صعود نموده آنحضرت قبول این معنی نکرده بهمه جال اقبال آن
پیشانیش شکر افتاده کریوهای کوه و پیچ و خمهای او را گاهی پیاده و گاهی سواره پیموده شدند
آن راهی بود پر از صعب المسالک که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و پایهای آن شبیه
از تصور است و ابنه جبالش ... بود آسمان نظاره فرقش بر زده ... کلاه آفتاب از سر ... باز گردان
آن امر محال است و چرخ ... قوس ... بنقبه ... قلعه رفعتش ناوک شهاب ... آخر ... آن
دریای آن سنگ می آید ... بهمان حال است القصه آن کوه بلند و آن ... آسمان
پیوند را بالصعوبت طی کرده هنگام غروب بشیب آمدند چون پای کوه نعره زد آن همه ایوان
سریر سپهر ... افواج منصوره را دسته بدسته مرتب کرده با خواد ... تنگنا
مرحله پیما ساختند در عرض راه بسبب ... ظلمت اللیل ... سر رشته جاده از نظر گم گشته
آنحضرت بجستجوی او پرداخته بنفسه ... شب ... نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا
جمع و در آتش ... پروانه جان نثار آن شمع بودند از خدمت اقدس غافل گشته
بقیه که از عقب می آمدند بعلت اندک تکلی که در طلب جاده واقع شد دید بختشان مغلوب
راهزنان خواب و حرمان بیرون از رکاب ظفر انتساب شدند تقارن طلیعه که آنحضرت بجوانب

قلعه رسیدند این معنی معلوم رای جهان گشا شد از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را
یار و مساعد و تاییدات الهی را یار و مددکار خود دانسته در قلیل و کثیر لشکر و جمعیت مقید نبودند
و در شست ظفر منتظر نمی‌باشند با حاضرین رکاب بر سر یاچنار آل آغا مرکب گرم ساخته از جلو روان
کردند رومیه از شنیدن صهیل اسبان دلاوران بیدار گشته سراسیمه آهنگ گریز کرده جمعی از
ایشان طعمه تیغ کین گشتند و احمد پاشای عجلان با اکثر سران به معارفه [illegible] زنده
گرفتار کمند قضا و اسبان چالاک خرام چون خرطوم و بانیاپان چالاک نورد تیز [illegible] بدست آمد
بسیار نصیب یلان ظفر شعار گشت اگرچه از ماهی دشت تا مندلبدر از معارف مسیر جهان
[illegible] فرسخ است اما از این راه به کوهی پنج فرسخ شد و صفا ایشان که آن کوه را برف گرفته بود
بهمراهی تایید الهی در گذشتن [illegible] شد [illegible] بعد از پنج روز [illegible] اطراف
قلعه را با برجهای مستحکم ترتیب داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات به قلعه [illegible]
برای ضبط غله و ذخیره و تاخت قرای حوالی بصره تعیین نموده فرمان دادند که لطفعلی بیک کوسه
احمدلو نایب [illegible] اکراد [illegible] حرکت و [illegible] دلان همدان را در سر راه خود
رفیق ساخته از راه قلعه چولان روانه اردوی معلی شوند بعد از انجام این مهام [illegible]
عزم چمچمال از راه شهرزور بلوای ظفر شتاب گردید چون استحکام قلعه بغداد معلوم رای جهانگشا بود

که اگر کوکب اقبال متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داخل و متحصن خواهد بود و آنحضرت منزل بمنزل
[illegible] آنحضرت با قلعه علی بیگ عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا بدین تقریب مبادا
[illegible] جهت جنگ برآید بقیه [illegible] از راه بلادت بلدی بعضی از [illegible]
اهل اردو در حین عبور از آب [illegible] بباد فنا رفت آنحضرت که [illegible] چالاک تیزدستی
ادراک آن [illegible] سالم از آب می‌گذرانید لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و [illegible] نیم فرسخ
بالاتر از منتهای [illegible] از معبری خالی از خطر رسید اکثر اردو را بدون آفت عبور
گذرانیدند و در منزل خرما تو قباب خیام [illegible] گردون بر بین پیوسته [illegible]
و در آن منتخب [illegible] ساخته [illegible] تعیین [illegible] فوجی از کرد
بجانب کرکوک ایلغار [illegible] هنگام طلوع صبح [illegible] قلعه انداخته [illegible]
بدست آوردند افواج مأموره نیز هر یک بسمت مأموریه را تاخته [illegible] اسیر و اموال
و اسباب کثیر با اردوی همایون ملحق گشتند و در [illegible]
فرسخی کرکوک نشیمن داشتند ایشان را کوچانیده روانه [illegible] ساختند و از
همان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را به محاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت
انتما بجانب داش کوپری نهضت داده از راه حراتیه عازم بغداد گشتند و در [illegible]

لطفعلی بیگ نایب تبریز با شش هزار نفر از عساکر آذربایجان و دو هزار نفر از اکراد
اردلان مأمور اردوی ظفرنشان گشته چون راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیگ
با فوجی برسم منقلای از دو آس کوپری عبور و محاذات شهروان الجلوه گاه خیول سپاه
منصور سازد و کوکبه والا نیز روز دیگر از دو آس کوپری گذشته قراولان جلادت
اثر در دو فرسخی اردوی ظفر قرین سیاهی فوجی از رومیه را دیده خبر رسانیدند فی الفور
خدیو فیروز جنگ با جمعی از یکه تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم گردید که فتاح نام
سرکرده عکیر و بایر بکرست که با ده دوازده هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا قراولی
آن ناحیه آمده دلیران مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تاخته باشند طایفه غنیم شکسته یک تن
فتاح استفتاح کار کرده جمعی ابهم مانند ریزش انداخته باردوی همایون آوردند
گرفتاران در سلک عزآدکشان توپخانه انتظام یافتند روز دیگر بعد از ورود به منزل
رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی همایون را در تکیه گنگ فرموده هنگام
شب که افواج نجوم سبحانی چراغ زنان از جسر کهکشان آغاز عبور و خیل کواکب از شارع
مدارات فلکی عزم مرور کردند با جمعی از یلان منصور متوجه بغداد گشتند که جسر بغداد را
از تصرف مستحفظان بر آرند آنشب تا حوالی صبح ایلغار کرده ظلمت لیل مانع وصول

مطلب گردید از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی از قراولان رومیه معرکه
قتل جمعی از اعراب کنار دجله نیز که در کنار عبور بودند با سرهای خصم در آمدند چون
بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا درگاه دل را از غبار تفرقه و تشویش خالی از
ساخته به قلعه داری پرداخته است از آنجا بجانب تکیه که قرارگاه اردوی ظفرنشان
بود عطف عنان فرمودند از نوادر اتفاقات این که خبر گرفتاری فتاح که سابقه ذکر آن
که بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیه
دو هزار نفر سوار و جزایری که از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود
و تحقیق معسکر کوکبه مسعود از راه زرنجان به تکیه عزیمت کرده آنحضرت از سمت دیگر
بعد از قدم فرسای اشهب توجه شده بودند و همچنین از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته
بودند هنگام صبح که آنحضرت زمام عزیمت بسته دولت انعطاف دادند نشان پی سواران
مشهود دیده دلیران فرزانه گشته بر اثر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد و سیاهی اردوی
کیهان پوی را در حین رسیدن بتکیه دیده سراسیمه بسمت بغداد برگشتند که در عرض راه زمین
و چار یکدیگر گشته اولا خدیو کامکار با سه هزار نفر از بهادران نامدار که مشتاق
رزمگاه و دشمن شکاری را که شهسوار تیز پرواز بودند با پاشایان همراه بنهر شهر شیر

شیری در بحر ضرب دلیری را از پای درآورده قسمه آهنگ فرار کردند اما چون
جنگ جویان رزم ساز در میان آن گروه و قلعه حایل بودند راه گریز نیافته در دریای
العینی همگی ایشان عرضه تیغ کین و بسته خم کمند افواج ظفر قرین گشته محمد پاشا نیز
زنده بسلسله گرفتاران پیوست پس رایات جهانگشا فتح و فیروزی وار در آن
بیلگه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف در روز بعد از آنجا حرکت کرده
برای تعیین مکان نزول خنگ فلک سیر نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته
سر آن نیز تا که در محاذی مرقد منوره کاظمین علیهما السلام در دو فرسخی بغداد واقعست
اختیار و در غره شعبان شادروان شوکت نشان را در آن مکان مسعود نصب
و در آن سا خشند و از بدایع وقایع اینکه در روز نیش که قراولان رومیه با محمد پاشا
صید شیر شکار گشته بود علی نامی قشار عثمانی را از مرکب هستی درانداخته سرش
را آویزه فتراک جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود که از رفقا دور افتاده و سر رشته
جاده را از دست داده شب در آن صحرا سرگردان بسر برد هنگامی که صبح سر برزده
خورشید را از زوامن برآورد راه علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده مغاران آن
چند نفر از قلعه بیان بسر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تن بکسی کرده سر او

ذکر تیغ

پنهان رود دلیران یاشیان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت شاه سری می آیم
و به پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد پاشا برده بدین نهج از جانب آنحضرت
ادای پیام نمود که چند روزست که این ناحیه جولانگاه دلیران ظفر نشانست
یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت
بزرگ و فرمانروای ایران و در آن دولت صاحب اختیار حل و عقد امور ملکند
ما از حضرت قیصری به سپردن قلعه ماذون نیستیم و به جنگ ماموریم پس جمعی از ینکچری
همراه کرده او را بخارج شهر رسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس گردید
قباح سر کرده دیار بکر را بعذر خواهی اینکه تبلیغ این پیام با اتفاق خدیو خجسته فرجام
نموده و صورت دفعه نحو دیگر بوده نزد پاشا فرستادند و در چهارم شعبان حسب
مدد و دکمکشان برای شرط بهر صورت اتمام یافت و جمعی از خوارج پیاده
مزار امام اعظم ابوحنیفه معین گشت که احدی از عوام عسکر خلاف احترامی نشود و چون قلعه
کیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که دواب اهل اردو
رفته از خرما و رمان ... آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر اینکه کشتیهای
دجله را تمام رومیه در آن طرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی

در میان پل و لب آب جا یافته شد جمعی از افاغنه را سوار آنها کرده بآن طرف آب فرستادند
که تا شاید سنگری در آن سمت ساخته توانند فوجی از قلعگیان بمدافعه ایشان بر آمده
سی چهل نفر را مقتول و تتمه بکشتیها نشسته بدین طرف آب ساحل نجات کشیدند چون احمد پاشا
والی بغداد آب دجله را در میانه حایل دیده با فوجی از رومیه از سمت کهنه بغداد آمده
در محاذات اردوی معلی در آن طرف آب احداث متاریس و مورچال کرده با توپخانه و اسباب
کارزار مضبوط جای قرار کرده بودند و مکنون خاطر اقدس بود که شاید بجهت ایشان را
در پایان آب ریسمان بندی شخص فرنگی پل چوبی بطریق جسر بر روی آب تعبیه یافته ملک
شد تا بآسانی از آن میگذشت تفصیل این اجمال آنکه در خلال آن احوال شخصی فرنگی
برسم تجارت از جانب پادشاه وارد دربار شوکت مدار گشته بتعلیم او و حکم
محکم جناب نادری فرمان بران چابکدست انگلستان آن تهیه تختهای عظیم
و چوبهای بزرگ ضخیم بطول سی چهار ذرع قطع و بحمل شتران کوه کوهان بو
سوم بدخاله که در هفت فرسخی بغداد و در جهت حاضر کرده شده بود تا بجناب بعد از
نقل اسباب هنگام شام دوازده هزار نفر از سپاه جنود خون آشام را از
آن مکان بهر یک از نوا انگیخته چوبی پیش زین کرده مسیح وار در حوالی بغداد

ده فرسخی بغداد گشته آلات خشنه را با ریسمانهای محکم و طنابهای قوی چنگ یکدیگر پیوسته
و خیکهای بزرگ را پر باد کرده بر آن چوب بسته مانند جسر بر روی آب کشیده دو طرف آنرا
بقائمه و عمود بزرگ محکم کرده شده بود در پل ما دو هزار نفر از پل عبور کرده هنگام شام
که غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال بر عادت استهلال
بکار میبرد و همیشه چون آنحضرت را از سپاه و افواج جنود ظلم تر و بها از عام خسته
رو میباشد معتمد بکمی سپاه و بسیاری لشکر نگشته با همان فوج قلیل آهنگ راه کرده مقرر داشته
که بقیه لشکر هر قدر میسر شود از پل یا کلک از آب گذشته متعاقب موکب فیروزی اثر ملحق گردد
تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافته شد که پل سر رشته طاقت را در زیر پای آن
گردن فرازان از دست داده گسیخت فوج ثانی متعاقب موکب اقدس روان گشتند اما
حضرت نادری آن شب تا صبح ایلغار کردند که شاید بحیله عبور و قبل از آنکه
که در مقابل اردوی همایون در حظیره امامین همامین کاظمین علیهما السلام با یالقات فرستاده
اندر رسند بسبب سستی بلدها و اعوجاج تنگی راه هنگام طلوع فجر بمحاذی ... که شش
فرسخی بغداد رسید و قراولان طرفین دچار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان آنجا اسیر و بقیه از زخم
تیغ دلیران زنده بدر رفته خبر عبور سیل جهان آشوب را از آب برومیه رسانیدند

رومیه فی الفور زنبور وار غرور را گذاشته سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند چون
در آن صورت تا بلغار بغایت بعید بود آن روز در آن مکان مکث و طرف شام از آنجا تمام
بغداد حوالی صبح که روز سه شنبه دوم رمضان بوده باشد بحوالی مسجد براثا رسیدند
هر چند که آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن در مقامی که بلند اقبالی ها رو بازوی اقبال
پایدار مددکار باشد هر پستی بلندی در نظر همت عالم نورد تسهیل و همواری است حضرت شاهنشاهی
انجم اندک را که پروانه شمع جهان افروز لوای فیروزی بودند بهفت قسم انقسام داده
رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرده و سپاهی لشکر نصرت انتساب
ایشان کثرت خود را مستظهر کرده حصار قلعه را امان بجا فهمیده ساخته سی هزار نفر منتخب
از سواره و پیاده رومیه و پنج گجر را با توپخانه و استعداد تمام بسرکردگی احمد پاشای
والی عرض و حرامصطفی پاشای بمقابله فرستادند آن طایفه فوج فوج از اطراف شیران
بیشه مصاف بصولت نهنگان طرح جنگ افکنده بخت اگر اوقراچولان مامور گشتند
که دست شمشیر بر قلب آن گروه زنند و در آن مکان هر نیفاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم
خانه زنبور داشت به نیش سنان لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ ساختند
پیادگان رومیه که قسیله را با ... تفنگ سوار کرده در کمینگاه انتظار بودند دفعه

بشلیک تفنگ آتشین دم دلیران شیر وش مانند شرر از آتش رم کردند پس زنجانیه
کوکلانها بمقابله مامور ساخته ایشان نیز بهمین منوال رو بر تافتند و سبحانقلی بیک
بامر والا امر کتیب جلادت میدان تاخته و ناب التهام نوایر جنگ خشیا در ره ها گشتند
بسوای دلاوران افغان که در جای خود شیر وار پس گرفته هر دفعه که رومیه باشان جلو ریز
می گشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته زبان سنان در دهان تفنگ
جواب ایشان میدادند چون فوج رومیه اکثر پیاده و عدد ایشان از صد زیاده بود و توپخانه و استعداد
شان آماده بود و سپاه این طرف همه سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا و
از کار دمی بیکار نیاسوده بودند آن زمینده فسیر شهریاری هر فرقه در مقام دلداری بر آمده
ایشان را بالصبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم دلاوران می بود که اگر از دشمن روی
برتابند دجله غدری خونخوار در قفا است اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می پذیرد
دامن این حرف شکرف بر آتش افسرده غیرت غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که
باصابت عین الکمال گرفتار گردند و بحر حوصله را از این واقعه دل در بر مانند ماهی در شبکه
اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طلب امداد از خدای کارساز
بودند که در خلال آن حال از سپاهی فوج ثانی که از آب گذشته متعاقب می آمدند

از چند میل راه عیان گشته سر چشم نظر و غبار دیده خصم خیره گردید پس خدیو مهر افسر
بیکران جهان بجای آتش تاخته فی الفور ایشان را گرفته مانند شعله برق و نفخه صرصر
از یک سمت و دسته افغان را از سمت دیگر بر جانب رومیه حمله ور ساخته بتایید آلهی
و سطوت اقبال حضرت نادری اساس فرار رومیه منهدم و بجانب قلعه منهزم گشته
تیغ یمانی با پای قلعه سر افشانی کرده پنجهزار نفر متجاوز از ایشان بشکستگی صف دشمنان
اکنون از شتابها و بیابان بجانب هلاک فرستاده توپخانه و اثاثه ایشان با کهنه بغداد و سر جسر فرو
آمده هنگام شام با نیل ظفر و بلوغ مرام مجاورات اردوی ظفر فرجام که لشکر رومیه
بود بازگشته بنصب اعلام کیوان مقام فرمودند در آن روز طایفه اغا غز چون بمصدر خدمات شایان
دولت جاوید علی اساس این فتح نمایان شده بودند بجهت یافت جایزه و احسان مشمول عنایات
بیکران گشتند و چند نفر از قراچورلو و زنگنه را که در روی دشمن تاخته بودند به تیغ
یاسا رسانیده سرگردگان را بطعن سنان زبان زخمهای کاری بر دل رسانیدند و فوجی الضبط
سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف حکم و رماحیه تعیین کرده همگی آن محال را بحیطه
تصرف در آوردند و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که از اهم توپ
و حوالیهای سرکوب به هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعه گیان می

افکندند

افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوبی را از نهروان از روی آب
بآن مکان آورده در برابر زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام بهمان طریق که مذکور شد از نو
ببندند که تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین با اطراف آب آمد و شد توانند کرد پس از آن
تپه کوچ کرده در نزدیکی مزار امام اعظم قبه شادروان عز و تمکین را سایه گستر فرق سپهر
برین ساخته و از جانب حسکه (؟) و راحیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متینی ترتیب دادند
و نیز بمعماری عزم رزین قلعه محکم در جانب غربی کهنه بغداد در طرف سفلا و قلعه دیگر
در جانب جنوب و سمت شرقی و سیم چنین حصن استواری در کنار دجله قلعه حصن
جمعی را بمحافظت آنجا مامور و کشتیهای فلک رفعت علیحده ترتیب داده تفنگچیان قدر انداز آنها
سوار کرده در وسط شط لنگر انداختند و بهمه جهت راه آمد و شد بر قلعه گیان از روی آب
بسمت بصره و غیره تردد و توان کرد و در همان اوان شیخ عبدالعالی شیخ المشایخ بنی لام
که صاحب جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود و دارد درگاه معلی گشته مقرر شد که با والی حویزه
سلک جمعیت را انعقاد داده از راه ولایه حویزه متوجه تسخیر بصره شود از صادرات امور آنکه
تقی خان حاکم جهرم با امیرخان بیک قشار نایب فارس آغاز مخالف کرده از در خود را
در آمده و میرزا باقر کلانتر لار جمعی از اعراف قلعه عوض را که مسکن شیخ احمد مدنی بود

نگردید که قطره از آن بحر بیکران و ذره از پرده خورشید تابان گم گشته پس افواج نصرت
پژوه جوق جوق گروه گروه قبل از حرکت رایات ظفر آیات متعاقب و متوالی از نهر فرا
ول مشعلهای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه هشتم ماه صفر با بقیه افواج بحر امواج از
خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح به قشونهای پیش ملحق
و در آن طرف نیز کوکبه عسکر روم در کنار آب دجله نمودار گشته چون رومیه از حرکت کوکب
همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می‌آمدند بعینه آن دو بحر خونخوار در دو دریای آتشبار
قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته نامور و سمت غربی آن مجرد دجله جا
بود نصب خیام قرار و سه طرف دیگر را بمورچال مطریس استوار ساخته قلعه متین که
آتشین از عراده و توپ باره و بلیچ در اطراف مطریس بنا نهاده قوایم آنها را از زنجیر
گران بیکدیگر پیوند داده بمقام اقامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند پس شیران
ایشان بمقابله برداشته چرخ جیان لشکر جلادت اثر که همه مانند ستاره پیش
رو کوکبه خورشید انور زند بسهولتی که ترک نیزه گذار مهر سپاهی شام ظلمت را برهم
دهد یک حمله ایشان را از پیش برداشته به تیغ سیف و سنان برق حرکت هستی
جمعی از ایشان گشته بدون اینکه پناه لوا عسکری گریزند از همان دار الحرب

بجانب لشکر کوکب شتافته دلیران به اشاره والا مانند فوج نجوم بامداد چرخ جهان انجم
کوکبه قلب رومیه انداز هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری از دست داده بمطریس
خود که حصن حصین بسته از اطراف آن شروع بافروختن نایره توپ و تفنگ به لشکر می توپخانه
آتش فشان آغاز جنگ کردند زمان ممتد هنگامه گیرودار گرم بود تا اینکه حضرت شاه دربی بضبط
توپخانه آن طایفه میان همت بسته بیارگان تفنگچیان را از سه طرف مامور به یورش ساخته
خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و افواج [illegible] بر سر آن حصن آتشین حمله‌ور گشته چند نفر از رومیه
خیره سر را تارک و مغفر بضرب شمشیر برق آثار دو نیم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه
را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه مطریس ایشان گشته مقصود آنکه در همان روزگار ایشان
را بفیصل رسانند رایات عقاب پیکر نیز که قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار
داشت ببلند پروازی سرکردگان جلادت گشته بهوای ظفر از جیم زرین بیضه‌گاه
خصم افکنی بال و پر گشوده بدون امر قدر نمون از مکان بغرض پیش آمده سواره و پیاده
بیکدیگر آمیخته هر کس بتمنای خود و بی اعتنائی سمتی بر انگیخته زبان حرب
داوان طعن و ضرب از جا شکافته تا عصر شکست امتداد یافت چون موضع جنگ در سمت
شرقی معسکر رومیه از جانب دشت و نفاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه در سیم

شدت تموز بود و اکثر لشکر شدید الصولت صورت گرما و از جانب سپاه حلب
سوز عطش تجربی پاره کین را اشتعال داده که خورشید در زبانه فلک بریان چو عین الثور بر آتش تیز
دکانی شیران بیشه دغا کباب شد ز خورشید گردون مشوش همه که بود آب
آن چشمه آتش همه چنان آفتاب آتش افروختی که نان بر زبان در دهن سوختی چه مرغی شدی
در هوا جلوه گر ز تاب خورش سوختی بال و پر دل خاره کباب از تف زناب بود سر کوه
ز چشمه آب بود القصه ضیعهٔ همال در حینی که با فوج پیادگان در سر مطاریس مشغول گیر
دار بود دو نفر از پیادگان رومیه در زیر دستهای اسب زرین ستام آنحضرت آمده
بر جرخ شعله خورشید اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای
آن سرور ردار او ایستاده سکندری یافت پس چالاکی کرده بدستگیری تائید و عنان آری
رایض اقبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعشعه طلعت شهریار مهر گستر که در میان
آن جهان لشکر مشابه خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود مشهود دیده دردگشته غنیم
که ضیعه بحر مانند سمند زر آتش و شرر در روی تابد کرم گشته از اطراف آنحضرت
تفنگ پر خالی کردند اما حفظ الهی سرداری و عنایات باری نگهداری نموده گزندی
بذات مقدس نرسید و ضیعه همایون خیز در آن هنگامی که شعشعه عرش پادالی

تو ایلغار بامهیٔ بحر بود و در شعله آتش و دریای خون دست شناور بود چند نفر از سواران رومیه را از خانه
زین بنوک سنان جان رستان بخاک هلاک افگندند یک نفر را نیزه زدند که مرد و پنج مرکب
بهر دو لعبه برضرب آنحضرت سپر غلطیده از پشت پوشش نیز بر مرکب و پیکان آن
شخص خورده دو باره بسر در آمد جنگیان از جانب خاص پیش آمده آنحضرت پا از قدم
بر حلقه رکاب کشیده دلیران امتحان آن شد که مگر بزور کشور جداری را خشم گاه
دکل اقبالش در گلشن روزگار جهان موسم خزانی رسیده زمام اختیار از دست دادند
نسیم ایشان زخیل سیاه یساق چیان مریخ منظر نیز از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست بازداشتند
خدیو گردون توان ناچار از شاه راه جنگ گسستن عطف عنان کرده پس کشتن
کنار دو روی همایون اهالی قلعه جات از اطراف کوچ کرده موکب همایون ملحق گردید
و خود بجانب بحر توجه فرمودند در آن معرکه جمعی از دلیران از پی آن ایلغار کرده خود را
بآن دریای آتش زده جرعه نوش فنا گشتند و برخی دیگر از پی آن ریان خشک زبان تشنه لب
دجله روان گشته دست از آب زندگی شستند ملخص آنکه همه چهار نفر از سواران لشکر
و پیادگان نعلتی محلات و توپخانه عرضه تلف گشته توپخانه همایون نیز بتصرف رومیه در آمد جمعی
که در سمت شرقی دجله بودند الحاع اغاز کوچ کرده در بحر زیر کرد ایلغار نمودند چون پیش

از وقت یکنفر از رومیه گریخته این خبر را بعد از ورود جمعی از قلعه گیان برآمده جسر و جله را
قطع و جمعی که در جانب غربی جله و قلعجات آن سمت اقامت داشتند راه عبور را
بسته دیده جمعیت و از راه جلو و جگر با جانب طایفه بنی لام بلدی شیخ داود درگریخته
خود را از جانب عاقبت رسانیده سر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و دو سه روز درنگ
کرده رایت عزیمت بجانب کرکوک افراخت موکب همایون بعد از ورود بمنزل پیج
ابواب مشاوره بر روی سران و سرکردگان لشکر گشوده خبر بودند که این شکست آمدی
بود مقدار در پرده غیب مستتر سر رشته تقدیر نتوان پیچید و از حکم قضا نتوان رنجید بو آن
سایه بر زمین از خدای که دارد در این سایه منزل آسمان اشارت زنو کین
گذاری بما بشارت زنو جان بسیار بخل نداریم اندیشه از روزگار تن ما و تقدیر پروردگار
پس آنحضرت باخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده اخبره و دواب و اسباب و مایحتاج که در آن
سفر بمعرض تاراج در آمده بود بولایات قراین موکده در باب سرانجام آن باطراف
ممالک در قلم آمد و نیز بالکای لرستان فیلی و کرمانشاهان و همدان احکام قضا
اندیشه در امضای اخلاص پیشه تعیین کرده ایالت کوه گیلویه را بمحمد خان بلوچ که از زمان
استعمال داشت بعلاوه شوشتر و دزفول مکرمت و مقرر فرمودند که باتفاق امیرخان بیگ

در قلعه پنج فارس برای گذشته با مدت دو ماه تجدید یراق و ضایع سپاه خود کرده موکب والا ملحق شود
نیز امر همایون نفاذ مقرون شد که پیر محمد خان بیگلربیکی هرات با شش هزار نفر قشون مقرری
خود در هرات بوده بمحافظت حدود و قندهار پردازد و طهماسب قلی خان جلایر بر فشار ارکان
فراه و قاین و سیستان و تون و غیره شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر که تابع فرمان او بوده
در موعد مقرر در همدان حاضر شوند و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان که در ترتیب
بافقه رکاب کار آمدی خدمت خدیو با جناب بودند باستعجال وارد اردوی نصرت
اشتمال کردند و از خدیو عازم همدان و در بیست و دویم ماه صفر وارد آن خطه زینت
بنیان گشته چون قاجار برای کوچانیدن ایل افشار اردو ایشان چند هزار
تومان زر نقد محصلان موجود بود بسبب اینکه کار در سمت عراق اتفاق افتاده بعلیه
حدود عراق از ایلات و حشام بمقتضای مقام و مناسب وقت در آن هنگام نبود که جا گیرها
آن طایفه را تعویق اندازند آن مبلغ را بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع
و جبر نقصان سفر گذشته بدستور جوقه بجوقه سعود از خزانه احسان مکرمت کرده جیب
و دامان آمال ایشان را از نقود عنایت مالامال و هر یک را که اسب و توپهایی انقطاع
شده بود اسب و تومانی عطا فرمودند و همچنین اشتر و استر و خیمه و چادر

و سپر و جوشن و مغفر و باقی الات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ و دواب و ضربات
دیگر که بر وفق فرمان همدستی قدر از ممالک محروسه روز بروز وارد می شد فیما بین آن
گروه جلادت پرور قسمت بخش انعام و در عوض بخشیده و در جمیع اموری که موقوف علیه اثبات
ظفر فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج بی کثرت در میعاد مقرر متوالی
یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که ببحر زخار پیوندد وارد اردوی نصرت پرور
و داخل معسکر شوکت اثر گشتند از سوانح حیرت افزا که در ایام توقف موکب والا در سمنان
بوقوع پیوست آنکه تیمور پاشای والی حاکم وان بعد از شیوع واقعه بغداد از جانب عسکر
بافوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تسخیر ایالت تبریز گشته از سمت قراچه داغ کوس جلادت
جلوه داده تبریزیان باقتضای مامور بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور پاشا در صدد تخلیه
قلعه و شهر تبریز آمده آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیک نایب تبریز ممانعت پرداخته بود مفید
نیفتاده شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بدسگالی کرده لطفعلی بیک امیر روز تیشام با معدودی
از خدمتکار و ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صیانت
قلعه را با آن جمع قلیل در خور امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت و بعد
از آن رزاق خان مقدم که در آن وقت از جانب بندگان آنحضرت حاکم آن مملکت بود

در برروی لطفعلی بیک بسته راه بدبختی گشوده ناچار لطفعلی بیک عازم خلخال گشته حقیقت
حال را بعرض مالا رسانید پس از موجه شدن بعضی اعیان که منصوره بمحافظت
حدود دارالمرز مامور بکتاش بیک قرقلو عم آن جناب که در ایوان بود بخطاب خانی
و سرداری دارالمرز و ایالت استرآباد سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان بعزیمت
روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان را که بر هم زن هنگامه و لشکر اعتبار
لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا
بدست آورده در ازای این بدکاری تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعی
هم از اطراف آلات در دست شحنه تادیب کشته شدند و نیز طایفه بختیاری که در کوهستان
بود در اودیه شیش بیغوله تواری بودند از استماع حادثه بغداد سر از گریبان خمول بر آورده
یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون بعد ... ملا ... الان ... دیگر
بعد از فراغ مهمات ... بار حضرت شاه طهماسب الجالس سریر سلطنت ساخته بغارات
ارض و اسعد ... بنیاد ... کشورستانی را در هوای فضای اقالیم دیگر آزار
ساختند در ایام توقف که ظفر بغداد که کارهای صور نوعی و کسوت تکمیل ظاهری
یافته بود ... علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس

درازای تغییر

ساخته مامورین نیز در بیست و سیم ماه صفر آنحضرت را از مشهد حرکت داده در عرض راه بودند
که ساخته بغداد و حارث و تعویق مطلب را باعث شده چون مطلب او در ضمن جمیع وجهی که عزم
همایون ظل اللهی مقصود بانتقام و کین خواهی بود از مصلحت دور و عایق بعضی امور می بود
فرمان والا عز صدور یافت که مامورین از راه دانقان و موکب شاه طهماسب از راه مازندران
و مخدرات سرا پرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آن اوان سکندر افسر بنام او بود
از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه زینت بنیان را مقر کوکبه عز و شان
سازند و طهماسب قلی خان جلایر را بالحکومه همعنان احسان سربلند و زمام مهام عراق را بقبضه کفایت
او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را با جماعت مامورین و انساخته مقرر گشت
که ده هزار نفر دیگر از ایلات و حشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در محالات
عراق که در وسط ممالک محروسه است میان مستعد بوده از هر طرف که شورش جوانی سر کشی
کردن از فراز جمعیت خود ببرپیشه او پرداز و جمعی سیم بحدود سلطانیه معین و مقرر شد
که بکتاش خان سردار گیلان و طغی بیک با حکام قشار و مقدم و غیر هر یک از
حدود ولایات خود خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند هم
از فرازی خامه ... مانند در نظارت شیوه ... مذکور لشکرهای ... د
در مرتبه

در ترجمه حرکت رزمی موکب والا بجانب کرکوک بعد از استماع سپاه منصور در اطراف اسلام
و نسق امور در بیست و دویم شهر ربیع الثانی بعنان تایید ایزد سبحانی با شوکت اسکندری
بر قرار سلیمانی از قشلاق ملاقات عثمانی پاشای سر عسکر از بلده همدان رایت افراز لوای
کشورگشایی در مملکت عثمانی شدند و در روز ورود بکرمانشاهان با نهای منهیان اخبار بیان
خبر رسید که فولاد پاشای والی اورمش پاشای و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان
معتبر و بیست هزار نفر از جنود روم سپاه آن مرز و بوم از جانب سر عسکر که در قلعه کرکوک
توقف داشت در کنار رودبار التون قرشی زهاب بدرکان که بحجم شاه اشتهار دارد
نصب خیام اقامت کرده منتظرند که موکب والا اگر بجانب تبریز نهضت کند ایشان سمت
کرمانشاهان را بجلادت افراز نمایند چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پرداز
ضد و فریدون فر مجرد استماع این خبر بنه و عزوق را گذاشته با فوجی از یلان گزین دوران
ظفر قرین ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه روز بمنطای جبال و در هار ساخته
هر چند طمع نظر آن بود که روز را شبیخون بر آن طایفه نیز بساخته اما بنابر عدت لشکر
و تنگی معبر افواج کواکب خستر از جاده مدارات فلکی نور و زرگذشته تا بهنجه لوای سپید
روز گیتی فروز پس از غیور رکوکبه فیروز جلوه گر عرصه ظهور و بروز گشت آن نیز جهان افروز

سپهر کشورستانی که همه جا بند ظفر پشت اندیش شکر نصرت اثر بود در رهنمائی رای جهان‌آفتاب
پرتو بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و دیده بتحقیق ملاحظه فرموده آن دریای لشکر را
که در کنار آب بیاله بر اوج سپهر نیلگون موج میزد در لطمه اضطراب چون سیاه امواج رفیع جابجای
حباب نگونساران بحر پر انقلاب دیده دانسته شد که آن گروه از سبحان غبار در گرد که بر چرخ
تیز گرد رسیده بهت استیلاء وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب
نشناخته سراسیمه بر پشت توسن گریز بر آمده اند دلیران خون آشام بکشتار ه و دولا
جلوریز با آن طایفه شتافته اند حتی تا بتیغ فرسخ ایشان را تعاقب و سر و زنده بسیار و چهره
بشمار بدست آورده و جمیع احمال و اثقال و خیام و اسباب آن طایفه جای بحیطه ضبط
در آمد دلیران که از خستگی روز با است قیچی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای
بوادی تعب بوده مالک قطار و مهار شده آسایش گزین خیام رحت اساس
نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از ورود در سمان مکان خبر جرئت
افزای طغیان محمد خان بلوچ در حبا و از عرض راه بعرض والا رسانید تبسیط این مقال
انکه محمد خان بلوچ که در ضمن صادرات احوال افاغنه اشارت رفت باتفاق محمود غلجه
از قندهار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت بمستعان باشرف رسید از جانب او بسفارت
دوم ذی‌الحجه

روم مانکه نیت گردشش او بحب اشرف نیز گذشته بود محمد خان چون بساط خود را از زوال
دولت افغانی بسته یافت لابد از اصفهان و از آنجا بنامه و هدایائی که برای اشرف
آورده بود باقدام امیدواری باین درگاه والا شتافت خیر و فیروز رسید که درعرضه عبر او دولت
نادره آسمان مهر آستان نور باشی امر نشیب و فراز و پست و بلند است و از در عاجز نوازی برای آن
بایالت کوه گیلویه عز امتیاز بخشیده اند و بعد از معاودت موکب عالم‌آرا ایران بجانب ایشان
که درین میان عصیان دولت شاهی بظهار جوهر خود نمایی کارتیغ سینه تاب بنگ بیکباره
ظاهر ساخته در جنگ ایران بهمدان شاه شکست قزلباشیه و بعد بجانب شده
و در حسین روز مسعود کوکبه والا که تحقیق حال او بعرض همایون رسیده اگر چه خبر عزل نشین خانه
افول یافت لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان بجهان باب اعلی خانه
که در ذره بروی بساط خورشید علم و فروغ بخش ساحت احوال است و عالم است بنا
بدر سیستان تیز رونیک نشسته او را حاکم کوه گیلویه و شوشتر و دزفول ساخت بعد از وقوع
بغداد که امیر خان بیک نایب فارس و محمد خان با قشون کوه گیلویه و فارس ماموره گشته
برای اینکه آن ولایت از وجود شخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان که مدتی در آنجا
بفارس و قاسم خان قجر قاجار که در تربیه مهرداری سرافراز بود بحکومت کوه گیلویه تعیین روانه شده

در حینی که محمدخان خارجی با امیرخان بیگ بعزم اردوی معلی وارد حاجی قرا سبیلی شده سرپنجه تیز چنگ
بجحی گریبان گیر سال محمدخان خارجی از آنجا که بهای باطل خان در ربدم عزیمت تیز یافته
جوبیان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود روگردان و بهوای فساد رکاب
فارس روان و امیرخان بیگ با قشون آتشبار و بیرخم خراسانی که همراه او بودند تمام
در بار معلی گردید اگرچه در چنین وقتی که هنگام بهار و زمان خدمت گذاری بود صدور این گونه
فیف و آنگیز از اهل آذربایجان بخصوصیت تبریز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان
در موافقت محمدخان بالبته که در عزم قوی اساس مورث وهن و قصور و بیم خلل و فتور
گردد اما چون وقوع این گونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حکم
جنبش خار و خس در برابر لطمه زرف الطمات کیاه خاشاک در جنب بحر زخار
دارد مطلقا وهنی در عزم و تزلزلی در رای قرار نداده متوکلا علی الله با همت راسخ
و نیت ثابت بعد از شش روز که نمره اغرق موکب همایون شاهی ملحق شد بقصد
مقابله عسکر کوچ کرده در یازدهم جمادی الاول اردو در حوالی الیلاق خرسنگی
کوکگشتند روز دیگر که سلطان خاوری با سپه منجوق بر اوج عیوق افراخت شیشه باسی
لقای عسکر ظفر لشکر جهان جهان لشکر در حوالی موضع رسوم علمداری که در نجات

قلعه کرکوک همت بتسویه صفوف ظفر و تسویه جنود شوکت شعار کرده عساکر فیروزی مآل را بآیین
رزم و قتال فوج فوج و گروه گروه نظم و نسق داده طنطنه دلاوران و ولوله رزم آزمایان
اوج به کوس رویین و غریو نای رویین بر چرخ برین رسید و کوکبه جانبین از آن سلک
و نظم و فر و شکوه دلیران رای عزم شهود دیده ارباب رزم گردید که آسمان با هزار چشم
بنظاره آن حیران و زبان دوست و دشمن در عالم انصاف بنادره کاری آن همت بلند آفرین
خوان گشت   سلیمان باین شکوه لشکر نشست   چنین دستگاهی سکندر نداشت
کس این رسم و ترتیب آیین ندید   فریدون بآن شکوه آن ندید   عثمان پاشای عسکر
که بعد از معاودت از بغداد با افواج بیاماتی در استحکام در قلعه کرکوک خارج قلعه معسکر
لشکر ظفر شعار نصب خیام سلم قرار و رفع لوای قهر داد و اطراف اردوی خود را بحفر خندق
استوار کرده بود صحبت کارزار را در تعارض دیده از معارضه پهلو تهی کرده پهلو بر بستر توانی
نهاد و جمعی از سران لشکر روم بفرمان او پشت بقلعه داده بجنگ آورده دستی بلادری
باز نمودند از این طرف نیز دلیران روز جنگ بصولت شیر و جرأت پلنگ بدون تامل و درنگ
مهر کین مانند آتش بی‌زنهار سنان خون ریز و تیغ آتش افروز زبانه جنگ شدند
جمعی از آنها فوراً معرکه مانند گوی ازخم چوگان قوائم مرکبان غازیان فوجی بر سر خود درگرفتند

از همان او سمت از زبان اروم شتابان شتافته تهیه و قلعه تحصن جستند رایات منصور بتسخیر
شکستند سعی تا چنانک قامت قامت افراشته پنجه کوه شکاران گروه بران جبال کین شا
رت میکرد چون اثری از عسکر و سر عسکر بظهور نرسید در همان مکان ناکمه شستند و تراز بر وزنه
تراشیده همه سنگ کلوکی بجانب سر عسکر سلک تحریر در آورده مصحوب یکی از کردشاران
فرستادند مشعر براینکه شوق ملاقات جناب باعث دوری راه دراز را طی کرده آمده ایم
اگر از مردی نشان دارند بمعرکه حرب قوم رنجه ساخته تا مردانگی و جلادت عثمانی از حدود
حلال بسازند پس بانتظار جواب بان درنگ کرده از آنجا که دعوت باستدعای اعدا انگیز
عطف عنان ستم عزیمتشان فرموده دو روز دیگر بهمین منوال بسر قلعه رفته چون کسی با ایشان
در مضمار گیر و دار لنکه بدند قید بانجام کار را نجلشتیمه تسخیر قلعه سورداش را که محل وضع
آن ردو منزل کرکوک بر فراز کوهی بنا اساس و مقام جمعیت اکراد به در پناه سش مشحون
بذخیره و غایت تحقیق بود و جهت سپهر مماس ساخته از راه آن بر سر متوجه آنسمت شدند
که شاید این معنی محرک سلسله جرات سر عسکر شده از در مقابله در آید و در روزی که موکب جهان
کشای برسد والی آن مکان می افکند قلعه مزبور را بحیطه تصرف در آمده سمیلی را کرد الاعلائی
که از محال بعیده باستظهار متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوت جنود قاهره

پناه بان قلعه استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث قید اسار
گرفتار گشته بغنایم موفور ساحت امکنه آمال سپاه منصور که بفضای جهان برابر بود
انتقال یافت و چون محاصره بغداد و استهمار نهمار قوی نهاد بود و از امین مطالعه تعز نفاذ یوست
که امیر خان بیک با قشون خراسان و نقارت بیر کرمان که در ظل و قلم سلطان کرمانشاهان
منتظر فرمان بودند آمده و کنار آب دیاله در جهانساهه که آرامگاه اردوی ظفر اثر پادشاهی بود
رحل اقامت انداخته برج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردلان و کرمانشاهان
نیز با جمعیت خود رفته غلات شهر زور و توابع را برای ذخیره ایام محاصره بغداد
ضبط و از کردستان نواحی آن و ایالات اغ رفته غلات مزبور را نقل معسکر
امیر خان بیک نموده در برج انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آن مکان
افراشته از نموده در منزل اول و یوم مجمع کنکاش انعقاد داده در باب عزیمت سمت
بغداد و تبریز استشاره کرده فرمودند که اگرچه اهل خراسان را جمعیت بخش و بلاد
کرامت که بر دوش خویش گرفته اما هلال الاغرنا تیمیر و نفر ند هر بدر کامل گردد
و قطره نیسان با دل دریا نگردد با بحر ذخار دریا و ذره کوه شاه هوا از شود در این حالت
که اهل قلعه بغداد از معاونت عسکر مایوس و تشویش قحط و غلا نوس انبهرکا

این سیل خونخوار تخریب اساس قلعه بغداد ور[ا]ن و آن مکان محاط محیط لشکر بی امان
شود قلعه حکم خانه حباب و بنیان توانائی خصم کیان صورت نقش بر آب خواهد انگاشت

بازی ها گرچه اول خوار می آید بچشم   در عقب دارد تماشاهای رنگین بزم ها

پس همگی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است با طریق سربازی نخواهیم
کشید و در جان سپاری فرمان بری خواهیم کوشید بعد از این بکالمات امرا را
بعز صدور پیوست که اهل اردو دواب بار خود را روانه نموده غله یکماهه را حمل بار و بار نمایند که بعد از ورود موکب والا ببغداد به جهات ثقل معسکر ظفر نیاز نشود شهر زور

در بیان آمدن عثمان پاشای سرعسکر کلان فرار نبه و وقوع محاربه و تعقیب [illegible]

پس موکب والا وارد محل موسوم بقراتپه گشته اکراد ملاحظه کردند
که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله یکباره بار جمع آورده [illegible] نوای کشش کرده
گمان کردند که ضعف و قصوری بحال این طرف راه یافته امری در جانب ایران
حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت اقدس گشته سرعسکر را از این خبر آگاهی دادند
او نیز این معنی را قبول و بر ضعف حال محمول ساخته تیمش پاشای را که
از عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاد که همه جا در منزل متعاقب اردوی

همایون توسن جلادت جولان میداد و باشد چون قراتپه مقر کوکبه جلال بود و از آنجا تا بغداد
هفت فرسنگ مسافت داشت آنکه مکانی مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه
بود مأمن خود ساخته خیام اقامت برافراشت این خبر دلپذیر بانهای قراولان
بعرض خدیو کشورگیر رسیده روز پنجشنبه غره جمادی الثانی طرف عصر با فوجی که زیاده از
همچنین با سپاه که جاده غیر متعارف بود و نظر تعجیل از اطراف منصرف موکب اقبال را نیکو
ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که خارج از
اردو نشسته بودند از عبور موکب منصور آگاه نگشته هنگام صبح در وقتی که جهان را مهر
انور بدر رنبد افق کوکبه دمول افکنده   خدیو عدو بند کشورگشای   نوبه بند آوازه خروش
زرین لوای   نخست جمعی از جزایرچیان پلنگینه پوش تفنگچیان برق دست
رعد خروش از دو طرف بفراز کوه جاده و دهنه معبر رسیده شدند رومیه سراسیمه
تعبیه صفوف پرداخته از طرفین نیران قتال اشتعال و دست بازوی دلاوران بخصم
افکنی دراز و به اشتغال یافت از اتفاقات نادره آنکه عسکر بعد از روانه کردن
تیمش پاشا بخیال اینکه مبادا تیمش پاشا بحضرت نادری غالب آید و گوی نیکنامی
از میدان ربوده باید دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد او متعاقب روانه گشته در بین

کبود وار که بارقهٔ باد پیچ و تفنگ چشم مهر   خیره و گرد و غبار عرصهٔ کارزار روی سپهر
نیلی چهره را تیره ساخته بود طلیعهٔ رایت سرعسکر نمودار و سپاهی شکرش از محاذات
آق دربند بر جسمان مصدوقهٔ توقّعِ الّتی فی النّهادِ گردید هرچند که وصول کوکبهٔ سرعسکر
در رسیدن چنان فوج سپید و مرابی هنگام و بخبر معرکه که شور شر بالیست بر جوانب
رومیه و تفرقهٔ خاطر دلیران ظفر اثر گردد اما مدلول   بر نج رحمت الهی چه شد و ظلال گردن
گردکلهٔ توپتای چشم گرگ   آنحضرت این معنی را عین مدعا دانسته جنود غیبی امانت
آن داور جهان پرور کوکبهٔ ران ظفر شعار بعد هشتمین ساعت بربع فرسخ رسیده بود
که حملات متواتره و صدمات دلیرانهٔ افواج نصرت قرین صفوف رومیه را از پیش برداشته
بقلب سرعسکر رسانیده از مشاهدهٔ آن حال در احوال عسکر سرعسکر اضطراب و در سلک
قرارشان انقلاب راه یافته سر بر بال اسب گریز کشیدند سرعسکر باکمال شوکت که شان
در تخت روان می آمد ناچار جنیبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران بهم کمین
دیلان عرصهٔ کین متعاقب رسیده بپاشان در آویختند و چون حضرت نادری بعد از ورود بدیزه
فوجی را بلو دلیران افغان ابدالی از جانبین کوه بقلهای آن بند مامور ساخته بودند که بعد از
ظهور آثار شکست سرراه بر قطاع نیند ماموربن نیز از دو جانب بخصم فتنی درآمیخته

و سر و سینهٔ آنطایفه را حوالهٔ کاو تیغ و سنان ساختند قریب بده هزار نفر از آن گروه
عرصهٔ شمشیر و سه هزار نفر بن زنده اسیر سلسلهٔ تقدیر گردید سرعسکر را در اثنای آن حرکت
القدیر بنام کرایلی زمرکب هستی را بر سر دار سنان مظهر معنی سرداری ساخت
و جمیع اردوی مشیر پاشا و احمال اثقال و توپخانه و خزانهٔ سرعسکر بتصرف لشکر
نصرت اثر در آمد و چون اعزاز سران بر کردن سرداران لازم بود سر سرعسکر را
نعش ملحق مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران معرکه بود
باتخت روان روان ساختند که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا [illegible]
که مقر موکب عز و شان بود مظفر و کامران عطف عنان کرده بابا خان چاوشلو بیگلربیگی
لرستان را با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سر من رای سال وکلک بسته از دجله
عبور و حلهٔ نجف اشرف و کربلای معلی را بحیطهٔ ضبط درآورده و ذخیره را از آن طرف
آب بدر قلعه گیلان بسد و ساخته منتظر ورود موکب والا باشند چون اساس
خصم قوی برانداخته و ساحت ملک از دشمن چیره دست پرداخته باشد به
تنبیه تیمور پاشا که در میان رومیه بوفور جلادت مشهور بود عازم و با فوجی از بهادران
جریده و سپاهی بجانب آذربایجان عازم شدند بعد از ورود رایات جهانگشای

ارشاد و جبلاغ مکری خبر رسید که تیمور پاشا بمجرد وصول خبر شکست غوغا لاو پاشا که در
کنار رود باله قوچ بود بیوست تبریز را خالی کرده بدیار روان واگشته لطفعلی بیک نایب تبریز
که در این هنگام در قلعه مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را تصرف کرده چون بنجم
صورت تحقق یافت عنان عزیمت بجانب قراتپه که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف
داده از راه گیلان و ارض باکو گذشته و در آن مکان خبر اقتدار محمد خان بلوچ بتواتر مسموع و محقق شده
والا گردید مفصل این مجمل آنکه بنحوی که مسبوق گردید بعد از آنکه محمد افغان از جا بدر رفته بعزم
رایت استبداد بر افراشته و از اول بنای انشای خبرهای اراجیف کرده بقاسم بیک
که در قلعه دزفول بود بمقتضای سرشت زشت دروغهای مکرآمیز نوشت قاسم بیک از ناحیه
حال مکاتیب و خطوط و نوشتجات او استنباط آثار نفاق کرده از دزفول عازم شوشتر
گشت میر شوشتریان باشاره محمد خان او را [illegible] قاسم بیک روانه بهبهان گشته بعد از
چند روز محمد بسر او رفته با اتباع بدست آورده محبوس کرد و ابوالفتح خان حاکم سابق
شوشتر خویش محمد علیخان قوللر آقاسی را بحکومت شوشتر فرستاده اهالی آنجا مقدم او را
مغتنم شمرده جناب استکمال انشاط بر هوا انداختند غافل از آنکه آسمان بحضرت این هوا را
از سر ایشان بیرون خواهد آورد و بچار داشتن این خیال خام آتش طرفه بچه در کاسه ایشان خواهد

کرد

کرد اعراب و مشایخ حویزه نیز با او از در موافقت پیش آمده است تابعیت او نمودند و حویزه
را بسید عبدالرضا برادر سید علیخان و کوه گیلویه را بشیخ فارس ال کثیر تفویض نموده
آهنگ شیراز کرد و در یکفرسخی شیراز احمد سلطان مروی با جمعی از قشون خراسان و غیره
که عددش بسه هزار نفر میرسید بمدافعه بر آمده مغلوب گشته بقلعه متحصن گشت و بعد از سه
روز که در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات
گشت محمد خان قبول کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه بر آمده روز دیگر او را با رفقا
تاراج و در مجلس ناکامی پهلو نشین قاسم بیک ساخت اهالی و اعراب بنادر جمعا با او
موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی و شیخ جباره که روسای آن قوم بودند هم از بیم
در وفاق او زدند رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافته عدد لشکریانش به
هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بغداد محتاج بجمعیت زیاد بود
محمد حسین خان بیگلربیگی استراباد را بسرداری خوزستان و تنبیه مفسدین اعراب تعیین
سید علیخان والی حویزه مامور و با قشون استراباد و غیره از راه جسان و بادرائی روانه و اسمعیل
خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کوه گیلویه سرافراز و بحربیگی از ولایات فارس حاکمی جدا
گانه از روسای خراسان تعیین و ده هزار نفر از عساکر فیروزی اثر بمرافقت حکام مزبور

روانه فارس ساختند و حکم والا نفاذ یافته شد که طهماسب قلیخان جلایر که صاحب اختیار عراق بود
از سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه‌گیلویه با حکام و جنود انجم احتشام
در دشتستان جمعیت به یکدیگر ملحق شده بدفع آن فتنه پرداختند و رایات جهانگشا از منزل
خرماتو عازم سر من رای گشته شرف‌اندوز زیارت آن مکان فیض نشان شدند و در آنجا
عریضه بابا خان چاوشلو بنظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از محصوری اوجاقیه
از حوالی کهنه بغداد بانتظار آنکه شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نمایند یک شب کرده چون
قلعگیان را از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود سکته خورده بود از خوف کمی جرأت از
کارزار انور در برگرد بابا خان بجانب مقصد روانه شده اهالی و اماکن مقدسه تمامی باج کدا
راه انقیاد شدند و موکب جهانگشا از سر من رای عازم بغداد و در بیست و ششم جمادی
الاخری سکنی قدیم مقر کوکبه فیروزی بنیاد گشته سرادقات جلال بجایگاه پیشین
موکب اقبال از بری برتر با فرخنده اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام
عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه عتبه [illegible] فلک
مدار فرستاده اظهار عجز و [illegible] از دولت علیه عثمانیه در باب استقرار صلح و منوال قدیم و در
رواج شارعهای کفالت دارا از فرمان کالت نمود و بعد از ذکر معاهده که چند روز این

عهد ملتمس زبان نیاز معروض حضرت خدیو عاجزنواز میگردید کار خسروانه پذیرای التماس
و تمنای او و در پیشگاه رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرامین موشح بخطوط شریف بقانون
عثمانی بپاشایان گنجه و شیروان و ایروان و تفلیس در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود
و همراهی محصلان این دولت روانه کرد و آنچه در باب برآمدن خود از قلعه که منافی قانون دولت
عثمانیه بود معذرت خواست اما پیشکشهای لایق گذرانیده و گرفتاران این طرف را که در جنگ
همدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در کنار آب شط بتصرف رومیه در آمده بود
مصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت تقدیم رسانید و از
این طرف نیز تمامی روسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا
در قید و بند گرفتار کمند دلیران ظفر پیوند شده بودند خلع و مرخص شدند اگرچه در سفر اول
منظور نظر آن بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی در
یابند آن سعادت میسر گشته بود درین وقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عازم زیارت
کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله در نجف طواف مشهدین شریفین فایز گشته عطف
عنان فرمودند در بیان توجه موکب همایون بمملکت فارس بجهت دفع محمد خان بلوچ و شکست محمد
خان و وقایع آن [illegible] ئیل رایات جهانگشا روز پنجشنبه

رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده توپخانه از راه خرم آباد فیلی روانه
اصفهان ساختند چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بنحوی که ایمائی شد بنیل رسوائی
بر جبین و خط البطلان بر صحیفه بنیاد او کشیده از جانب محمد خان قلعه شوشتر ضبط کرده
مشایخ حویزه نیز با او همداستان و نفاق اندیش این آستان گشته طایفه کعب و بنی
تمیم هم حوالی دزفول را غارت و فساد و شرارت کرده بودند و کار سردار حویزه معلوم
نبود و بکجا منجر شده لهذا از راه باغشائی لوای گیتی ستائی اهتزاز یافته بعد از ورود بقلعه
بیات بنه و اغروق را روانه دزفول و جمعی را بر سر شوشتر تعیین نموده خود با فوجی از
بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حویزه گشتند محمد حسین خان
سردار که تا آن روز گوشه کلاه جلادت بر شکسته در میان قلعه بنسبت با عراب مطیع زینهاری
میکردند به چشمه فارس آل کثیر که در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تمکن داشت مأمور حشم
و سه روز نیز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند
در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول آوازه توجه موکب همایون بشور و حیرت
افتاده جز اطاعت چاره ندیده اند پس خدیو ارجمند وارد آن قلعه سپهر پیوند گشتند
روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوت سرای افق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گشته

بر مسند فیروزی فام فلک قرار گرفت فرمان قهرمان قهر بقتل ابوالفتح خان و تاراج
شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن بد اختر حاکمی از رؤسای خراسان
با نولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بنحوی که ایمائی بان شد در کوهستانات سر بخودرائی
بر داشته بودند بابا خان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان
و بیست و چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری ایشان بتنبیه آن طایفه مامور ساخته از راه
و هدشت که دار الملک کهگیلویه است متوجه شیراز گشتند بنه و اغروق را در
رام هرمز گذاشته مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه
شود در یکمنزلی بهبهان خبر رسید که طهماسبعلی خان از اصفهان و اسمعیل خان
خزیمه بیگلربیگی کهگیلویه از مقر حکومت حرکت کرده اند که بیکدیگر ملحق شده و بدفع محمد
زند و محمد نیز با جمعیت خود از شیراز از بعد با فوج می آید لهذا باستعجال از بهبهان گذشته
وارد خیر آباد و امر والا باحضار خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر گردیده ماموران
نیز در محل موسوم بدو گنبدان با اردوی ظفر نشان پیوستند و در آنجا معلوم شد که محمد
در رنبد شولستان توقف و جمعی را مقدمه الجیش خویش ساخته پیش فرستاده قراولان
این طرف با ایشان دچار و با زبان نیزه و سنان بهر عضوی از اعضای ایشان

شرح در رجدائی را انکار کرده جمعی از قراولان بتر غنائی کرده خبر ورود جنود مسعود
را بدر رسند سامعه محمد رسانیده محمد چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت آن
فوج بلا را طلیعه سپاه سردار تصور کرده باستحکام در بندو عقاب خود مغرور گشته
اطراف کوه را بتفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور لشکر منصور
بست آفتاب شد و خبر ورزمند در نیم فرسنگی رسید توقف در سنگاه بعزم دفع او علای
لوای جهانگشا کرده با ضجر گلان بر تیغ صولت و نیزه داران سماک سطوت در
محاذات در بند رایت سعادت افراخته شدند بحضرت خراز چیان بهرام کین و تفنگچیان
جلادت قرین را از جانب شرقی و غربی کوه بیورش مامور ساخته فرمان براین
بموجب امر والا از دو طرف با بره کین افروخته مانند شعله آتش که میل بگرگ کنند
آهنگ صعود کرده هرچند تفنگ چیان محمد خان از فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ
فرو ریختند دلیران از قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهساری
تصور کرده بتیزدستی قدم برتر گذاشتند و بپای استعلا بران قله بلند که سر بسپهر مینا
دست استیلا افکندند یکساعت کامل از جانبین نوایر شورش اشتعال داشت تا آنکه
محمد بعزم نظاره لشکر نصرت اثر به بالای کوه برآمده هیبت حقیقت زمرز نکار همایون

شمه‌ای از آن افتخار گشت دیده اقبال را کور و چراغ زندگی را بی‌نور دیده دانست
که تو سن بخشش بی و مرحله عمرش طی شده این المفر گویان شعبه کریز را بهمیز
انگیز داده و دلاورانی که مانند تشنه بخون او تشنه بودند بحکم والا فوجی از راه و فیلبانان جمعی
از راه تنگ کنز بتعاقبش پرداخته تا دو فرسنگ اشهب دلاوری را عنان در ربودن
و بستن و کشتن و افکندن سپاه آن روسیاه دست از قبضه تیغ و سنان باز نکشیدند چون
محمد از بیراهه بدر رفته بود هنگام شام صرف زمام بمقر مقام کرده سه هزار نفر از
تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته در فراز کوه بحکم اضطراب جنگل بگریز میسر دند تمامی
دلاوران را از گریوه هستی بمطمورهٔ نیستی روان گشتند و جمیع اسباب و مایعرف آن
فتنه جو لشکریانش بمعرض کسب در آمدند و ازینجا بمکان طهماسب قلی خان سردار را
با فوجی بتعاقب او مامور ساختند آقا محمد از راه جلیه و بر چند تن از اعوان خود را
بکوه کشیده شب همه جا از خلاف جاده از راه بایست و بمسنی که باز دار و شیراز
شده زنان خود را که در شیراز نهاده بود برداشته از راه جهرم عازم لار گشته سردار
نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا اجمال و اثقال خود را با جبه‌خانه و آذوقه
وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته بود مستحفظین

ارباب استیمان درآمده قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را از
حبس مرخص ساخته بملازمت سردار رکاب بستند سردار یکروز با انتظار جمعیت سپاه
مکث و بنا بر تعاقب او بایکه تازان گزین کوس عزم را ازین کرده روانه شد لیکن
محمد خان بعد از ورود بحوالی لار یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده
کوتوال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته محبوس و محمد را به پیغام تیر بعثک از اعانت
قلعه گیان مایوس نمود محمد ناچار بجانب گرمسیر شتافته متعاقب آن سردار که با خطه
لار ضبط زمام [illegible] کرده بود وارد شده گرفتاران را روانه دارالبوار ساخت
رایات نصرت شعار بعد از شکست محمد آقابل عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان
وارد شهر و اردوی همایون نیز که از رام هرمز جدا گشته بود در ششم ماه
صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد بسمت گرمسیر بعرض خدیو گردون سریر
رسید امر همایون بعز نفاذ مقرون شد که طهماسب خان عساکر نصرت شعار را
در فسا و جهرم گذاشته خود بچاپاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در هیجدهم
ماه وارد و با امر جلیله و سفارشات بهیه ارشاد یافته مامور شد که با سعدا
کامل رفته از روی فرصت تنبیه محمد بدفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان

اعراب گرمسیر و قلع و قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز عریضه از جانب سرکار
حویزه رسید مشعر بر آنکه سرکشان و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند
با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمت گشته اند مقرر شد که مشایخ مذکور را
با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه استراباد ساخته خود با عساکر
منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود و در آن اوان شاهزاده نصرالله میرزا
که بر وفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز و بتقبیل بساط
گردون مناط اقدس سرافراز گشت گفتار در بیان وقایع سال فرخنده فال
اودئیل مطابق سنه ۱۱۴۷ در چهاردهم شوال در هنگامی که خطه دلگشای
شیراز مقر موکب ظفرطراز بود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر منوچهر با ایوان حمل
خرامیده بر تخت جم سپهر برآمده و کوکبه سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت
نمود و طفل غنچه از مشیمه گلبن قدم بعرصه ظهور گذاشته در مهد بستان از پستان
دایه ابر بهاری شیر نوشین نوشیده و برید صبا نرگس شهلا را از بن مژه چشم
روشنی کهن ضاد رشکان دی که رخنه گر قلعه باغ بودند بحکم قهرمان قضا از بند
هستی قلع گشته و خاقان گیتی ستان قوای ربیعی بعزم غنچستان لاله و شقایق

یکران سبکخیز صبا و شمال را جولان داد و قلعهٔ شامخ قلّه حشامجه را که از آنجا که خود
تطاول شباط بود بهجوم جنود خرداد مسخر ساخت و لکزیه کوه نشین بهمن را
از داغستان کوهستان براند و جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سران سپاه
و امیران لشکر بخلاع زرتاری آراسته پیکر و از شعشعه لباس درخشان زربفت بهادرش
آفتاب انور شدند از جانب احمد پاشای والی بغداد که بوعده دو ماه برای
آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانیه استمهال کرده بود خبر صحیح و جواب صریحی نیامد
و بوضوح پیوست که اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس امر امضای صلح
و استقرار آن را بدفع الوقت میگذرانند لهذا قبض و بسط مهام خوزستان
و بنادر و فارس و کرمان را بطهماسب قلیخان سردار موکول و انجام مهم محمد شیخ
احمد را بلوچ و میرزا محمد تقی شیرازی را که تا آن زمان باستیفای فارس سرافراز
داشت بنیابت آن ولایت سرافرازی داده و خاطر از انتظام امور آن سمت
جمع کرده در چهاردهم ذیقعده بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف رومیه و روسیه بود
رایات نصرت طراز از خطهٔ شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت و در منزل
آسپاس من محال یزدخواست چاپاری از خراسان وارد و خبر بهجت اثر ولادت

نوباوه بهارستان دولت و جلال شاهرخ میرزای خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی
میرزا را رسانیدند که روز یکشنبه یازدهم شوال مطابق ۱۱۴۸ بعد از انقضای سه ساعت
و کسری از بطن مطهر مخدره سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه
سلطان حسین قدم بعرصه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بهجت شمیم این مژده روح پرور
گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفههای شگفتگی در حدایق دلها شکفته گشت و مطلع این
تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر فی الفور در حضور اقدس مستقبل حال فرخنده
مآل آن غصن برومند حدیقهٔ اقبال را بقرآن مجید تفأل نموده این آیه آمد که
كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ
غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و حسب الامر همایون بضبط
این آیه مبارکه مامور شده و از منزل مزبور در کمال بهجت و سرور نهضت کرده در بیست
پنجم ذیقعده صفاهان را مقر کوکبه جهانگشا ساختند و اهالی اصفهان بگرمی هنگامه نشاط
پرداخته میدان وسیع نقش جهان را آراسته بازار آن خطه دلنشان را از دروازه
تا جوالی طوقچی بچراغان و آیین بندی بساط گلدوزی کشیدند و اهل نغمه و ارباب طرب
فوج فوج در هر جا مشغول رامشگری و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند

و در همان اوان عبد الکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشا سر عسکر دیگر
و نعش پاشای مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی
با نامه اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف
داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر برین بود که عبد الله
پاشای کوپریلی اوغلی از دربار قیصری بسرداری مامور و بصلح و جنگ یا ذون و در داد
بکر توقف دارد معتمدی نیز از آنطرف نزد پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون
بمصلحت دولتین باشد طی نماید هر چند که بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که غرض اولیاء
دولت علیه عثمانی از خبر دفع الوقت که شاید رای جهانگشای از این قصد منحرف
ساخته بهانه اظهار دوستی گشته ممالک از خود را درست نمایند اما چون آنجناب
میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح تدبیر سازکاری مفتوح شده تضییع نفوس و ممالک
دمانمدعای بحصول پیوندد و برای اتمام حجت احدی را باتفاق افندی از راه بغداد
نزد عبد الله پاشا روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات آنطرف ارس است
اگر تصرف دادند فبها والا مهیا و مهمان پذیر باشند که با خود انشاء الله تعالی بملاقات
ایشان رسیده بنای کار را میگذاریم و چون قبل از این که عثمان دولت روسیه

کیلانات را بموجب اشاره آنطرف خالی کرده سپرده در باب تخلیه بادکوبه و دربند
با استرآباد و استرداد قلعه ایروان استمهال کرده بودند در اصفهان کنیاس معتبری از جانب
پادشاه والاجاه روس بسفارت مامور وارد دربار معلی و مقرر شد که بهمه جا در رکاب
همایون باشند در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بجانب همدان و وصول کرمانشاهان
شیخ احمد مدنی و محمد خان بلوچ و وقایعی که در عرض راه و کوشش روداده
و قایع سنه بعد از انتظام امور اصفهان یاردهم محرم سنه ۱۱۳۷ لوای عزیمت
از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسبقلی خان سردار
بعد از مرخصی از درگاه جهان پناه بتسخیر قلعه خنج و قلعه عوض که مساکن اعراب بند بود
پرداخته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون قلعه گلشک
متعلق بشیخ احمد مدنی و مومی الیه از اسل از رئیس مخالفان بنی بود و جمعیت کامل از اعراب
سیلقانی و افغان در جزیره داشت محمد خان بلوچ که در این اوان در قلعه و شتی میبود
از ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم گلشک شده در بلوک بنجی
آن با جمعیت خود که عددش به پانصد نفر میرسید رحل اقامت افکنده سردار
ازین معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ و گوشمال طایفه یاغی تعین نموده

خود با فوجی بر سر محمد آیلغار و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد
با معدودی بسمت سواحل فرار کرد و چون شیخ احمد از مباری حال اهمیه منشاء اختلال
امور سواحل و بنادر و مفاسد کلیه ازو صادر میشد سردار به تسخیر قلعه او عازم گشته اند
روز بیست و سیم به قلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن
آنجماعت که در بنادر معمور و تصرف جنود مسعود درآمده سردار بفرمان والا قلعجی که آشیانه
فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد مذکور
را با چند نفر از رؤسای اشرار بدربار سپهر مدار فرستاد که در روز ورود بار روی
مسعود لذت سیاست چشیدند و سر بگریبان نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعه
که راه چاره مسدود یافت بجانب سواحل شتافته از آنجا بکشتی نشسته بجزیره قیس
که مسکن اعراب هوله است رفت شیخ علاق ولد شیخ راشد هوله گرج او در بندر
مخیلان گرفتار غازیان شده بود محمد را با رفقا اسیر کنند و بهره دست آویز نجات گرفتاران
خود ساخته در ازاء این خدمت بنوازش احسان و حصول مطلب بهره مند گشت
و سردار محمد را بر وفق فرمان مقید و روانه اصفهان ساخت چون مکرر حضرت نادری
از تقصیرات او اغماض عین فرموده منظور نظر عنایت و صاحب مملکت در ولایت خ

بودند در اول

بودند در اول وهله که از اصفهان عزیمت بغداد نمودند او در غیاب کوکبه نفیس کرده
روانه میان خشند و در آلاتاق پوکنا هان او در رکیک با وشمرده فرمودند که اگر یکدفعه
مصدر خیانت و شور بختی شوری چشمهای تو نمک گیر این جاقی خواهد شد از سرگذشت
قبول بر دیده نهاده مرخص شد و درین وقت که این فساد و خیانتش ازو بظهور رسید
بعد از ورود او باصفهان باشاره همایون در همانجا که این عمل رعیة عمل آمده بود چشمهای
او را عبرة للناظرین از حدقه برآوردند چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده
بود جزای عمل را بچشم خود معاینه دید و بفاصله دو سه روز بکوری قدم براه عدم
گذاشت و در بیست و هشتم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده
بود که عاشور خان بابالو که در آن اوان حاکم اورمی بود ده هزار خانوار از افشار
اورمی را کوچانیده در صاین قلعه که محل عبور موکب منصور است حاضر نماید
مشار الیه بر وفق فرمان عمل کرده رایات جهانگشا از راه سنتج دار
آن مکان و خانوارهای مذکوره را تدارک دیده روانه خراسان ساخته
و از آنجا عازم مراغه و دهخارقان گشته چون معتمدان احمد پاشای والی بغداد که
با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات رفته بودند پاشایان بحکم غرور ایشان

را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند و در روز ورود موکب والا
بمراغه خوی فشان خجالت سعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف دریافته رخصت انصراف
یافتند و پیکتاش خان قرقلو سردار دار المرز را با جمعی از خوانین حکام
مامور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکری مامور بمدد گشتند هر یک با جمعیت خود
در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امر مجدد باشند و چون
جمعی از طوالش که در صدد رد آستارا در جاهای سخت و بیشه‌های پر درخت مسکن گرفته
از راه زبونی بخت در اوامر خاقان فیروز بخت مخالفت گونه بظهور میرسانیدند لهذا
احکام آستارا و اردبیل و کلیات جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان جلو
چسته و پیچیده ایشان معین گشته آن گروه را که در پیغولهای جنگل و کریوه‌های کوه کمین
و جهة اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند و در نوزدهم ربیع الاول خطه ار
دبیل مفخر کوکبه جلیل گردید در بیان نهضت بشیروان و غارت قموق و شمخیه لکزیه
داغستان و فرار سرخای

هنگام موکب جهانگشا از اردبیل تا تارجایار از جانب عبدالله پاشای سرعسکر
وارد و عریضه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف

داشته بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات را
طلب نمایند تا اولیای اندولت در برابر قرال فرنگ بی نزاع و جنگ رفع
منت کرده ولایات را بسپارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده از طرف
را تا رسیدن جواب حبس نظر کرده اند و سایر پاشایان هم بنحوی که بسمع رسید
یافت بفرامین قیصری قبولی اعتنا نکرده فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو نداده
اند و بدستیاری جانبکستان سعی میکنند که رخنه این گفتگوها در کنگره دماغ بلند سرعسکر
و پاشایان دیگر جای گیر نشده قلاع سخت بنیان قلوب ایشان بهجوم جنود نصایح
رخنه پذیر نه چون از جمله پاشایان مزبور که فرمان معنون بخط شریف بالاسم ایشان
موافق قانون دولت عثمانی اصدار یافته بود سرخای لکزی که در آن اوان
از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را در حوزه اقتدار داشت
موسی خان حاکم آستارا را بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود
برای سرخای ارسال و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطائل که
بر دهان حوصله اش افزون بود به موسی خان نوشته در آنجا درج کرده بود
که مملکت شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزیه مسخر کرده ایم احمد بعد از

و غیر او را چه صلاحیت که از مقوله امور روم و در وادی اظهار این مطلب قدم زند
لهذا نخست تار و پود آن خیره سر را چشم نهاد ضمیر انور و شیخ شیروان را کلید فتح
الباب قلاع دیگر ساخته در بیست و پنجم ربیع الاول در روز در موکب همایون یکبار
رود کر را عبور گشته سرخای از آوازه توجه آن دریای خونخوار در ظلمات جهان آشوب آن
بحر زخار که رو به دیار شیروان کرده بود درخت استقلال در خرابستان کشید و در بیست و نهم
ماه مزبور را بیچه لوای جهانگشا پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلی
خان سعدلو حاکم اردبیل بایالت آن مملکت سربلندی یافت و چون بعرض رسید که جمعی
از لکزیه و اشرار که در محل موسوم بچلبی که در سه منزلی شماخی واقع و در صعب مواضع است
سلسله جمعیت خود را انعقاد داده در کمین فساد و فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان
تعیین نموده پانصد سر و زنده و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمد بنابر خطا پوشی شهریاری
باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروان آنها را بدستور خدیو فلک سریر
بصاحبان و اصل ساخت و چون بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور
فارس امر متوکد صادر شده بود که طهماسب قلی خان سردار فارس با بعضی از خوانین
بختیاری وارد دربار سپهر مقدار گردد بشارالیهم در شماخی شرف آستان بوسی

اندوخته و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی کثیر از لکزیه در قبله جمعیت
کرده لوای فساد را متعلا داده پس شهریار کشورگیر بنهب و غارت قراباغ شاهزاده نصرالله
میرزا را در قلعه شماخی گذاشته چون غازی قموق که در پانزده منزلی شماخی واقع
و مشتهای اغستان است در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور
خودرای بود برای اینکه او را بچهار موجه اضطراب اندازند تسخیر و تدمیر آنجا را
وجهه همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو در دوازده هزار نفر
از بهادران رزم آزمای جریده و سبکبار آهنگ قموق کرده طهماسب قلی خان کوشت
که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز با دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بعزم
تنبیه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بمعاودت موکب الا دار مجدد
گشته از فارس و سیستان روانه هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری
آن ناحیه را مخصوص خویش بداند و در یک منزلی قموق که من اعمال داغستان است خبر رسید
که سرخای در موضع دیوه بابن که مابین قبله و شماخی واقع است با سر در حبک
کرده شکست فاحش یافته روانه قموق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از
واقعه شماخی جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد ساخته وارد قبله و در آنجا لکزیه

جارو تیله را جمع و از علی پاشای والی گنجه و اسحق پاشای والی تفلیس استمداد نموده
اسحق پاشا بنا بر مخالفتی که با ولی زادهای گرجستان داشت از اعانت او پهلو تهی کرده اما علی
پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و تور پاشا و قپلان کرای سلطان تاتار و هشت هزار
نفر از رومیه و تاتار به معاونت سرخای ارسال داشته به همه جهت بیست هزار کس از عسکر
سرخای فراهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده به محالی
پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در مکان موسوم به دیوه باتن که از یک سمت به کوه و از یک
طرف به بیشه اتصال دارد و دلیرا راه جنود منصور تعیین نموده پشت ایشان را به وجود فوجی دیگر استظهار
داده و از طرف پیش تازان سپاه سردار جمعیت اول برخورد و چون میان جنگل از جمعی
خصم خبر نداشتند به تصور آنکه قراولان غلام سرخای است که به مقابله پیش آمده دلیران
ایشان به ستیز و آویز پرداختند و ایشان را مغلوب و منهزم ساختند به نوعی که از شکست
آن گروه لوای فرار افراخته بودند در آن جنگ لشکر بیرون از ظن آنکه کوکبه نادر پرست که با
جرات بر سر وقت ایشان رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی بر تافتند و از شکست
آن گروه قلب لشکر سرخای با ایشان بهم بر آمده سلک قرار ایشان از هم گسیخت و جمعی
کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ گشته رومیه به سمت گنجه و سرخای با معدودی به جانب غازی

تموق گر

تموق گریخت و تمامی اردو و اسباب ایشان به تاراج سپاه دلیران ظفر نصیب گشت و از
آنجا غازیان رفته جاجم را که احداثی سرخای و مکان بس معمور بود به نهب و غارت کرده
آتش زده خاکستر ساختند خدیو دهر بعد از وصول این خبر جمعی را به سر راه فرار ایشان
سرخای چون از عزیمت موکب همایون به سمت تموق قرار داده در نشیب و فراز آن راه دور
و دراز بنا توانی قدم فرسای حیرانی بودند و چار لشکر منصور گشته گردن بیصدان
به زیر خم شمشیر و حلقه کمند خصم افکن در آمده در هنگامی که سلطان بلند چتر مهر از خنگ سپهر
پلنگ نزول کرده موکب اعلا در آن هنگام گذشته بعد از لحظه درنگ فوجی از بهادران
نیزه گذار و جزایرچیان خون خوار به تعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریا نورد تیز رفتار را
در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که از ایشان و گریزان طی مسافت می‌کردند
قرین هلاک و دمار ساختند و تمامی اهالی و اغنام را که در کوهستانات سر راه بود به تصرف
لشکریان در آمد القصه در عرض راه ده روز پانزده منزل صعب المسالک راه
کوهستانات صعب را با توپخانه طی کرده در اکثر منازل توپ و آلات عراده را به دوش
بارکشان از قبیل فیل به تعقیل نقل و تحویل شده و بر پیچ و تاب و در فرسخی کنتری اتوق گشته
به وزیر دیگر جواد باد رفتار زرین ستام به جانب تموق آغاز خرام کرده در عرض راه

سرخای شعر بر بستند علای تقصیر و صدور زمشور را امان بتاخیر حرکت موکب نصرت توامان
رسید چون ورود از نصرت طبیع همایون بقدر روی انداز دو حرف اوقابل استدعا قبول
نبود الحکم والاصدار شد که در صورتی در بنا بعفو بخشایش فرخ اهی بود که جبین سای عتبه پیشکار حضور
شری والا راه این سیل پر آشوب را انجار رحس انکونه جیل شوان بست با فرمان
و فرمانها از زم این فوج از در مهابت افعی سنان شوان بست تا سرخای با تمامی
لکزیه و داغستان بعد جمعیت نموده در کنار رود خانه کمفر سیخ قوی قوچ حسیبه بسته و پل را
که معبر منحصر در آن بود شکسته مهیای دفاع و جدال بشستند و آن رودخانه است
از بیان در تهس عمیق جاری که آتش موج در روی آتش چهره نمای تشنه است و التعمق
قعرش کار غواص اندیشه در تباهی بعد از زمانی که شعله آرا شلیک و نفور توپ و تفنگ
از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرد غنی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان مامور بعبور شدند
و بسی بسیار را راهی دیگر از مژگان دیده مور پیدا کرده چون نور بصر در طرفة العینی
از رودخانه گذشتند سرخای با لکزیه را از ملاحظه این حال زمام قرار از دست رفته
روی بفرار نهادند و کوکبه منصوره تعاقب افغان تا آخر عبور کرده تا رسیدن لشکر موج
با آن گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان جان نثار زمین نجات کرده

ازین

رخت بدریای عدم کشیدند لکن سرخای که سر رشته بود بعد در روی کوچ و کلفت خود در اسبابی
و جریده از قبوق بر داشته بدریا را آواره و چون پس آواره شد پس آن دریای لشکر
پر شور رشد در خانه و سرا و ساحت و فضای قبوق موج زن و قصور و بیوت عالیه
اساس انگشت نیکنج گاری خنجر سعی دلیران زمین آن وادی هر راز نهفته و سر سربسته
که در درون پنهان داشت آشکار کرده خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا را آنچه
در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشت و حاضر و لا خان ملک عادل کرای
خان شمخال که بزرگ داغستان بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت
قرین گشته بمنصب عالی در خلاع فاخر سر بلندی یافت و متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیر اهالی
آن سرزمین گردید چون عبور بهمین دریای رکاب وصول شد و مسکنای جبال طرف مانع عبور
و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل آن سازند بعد از آنکه همه
که مال آن وادی برانداخته جمعی از لکزیه را در قید اسار گرفتار بودند او آنان با شمخال
بخشیده رقم عفو بر جریده آثام اهل قبوق کشیده صرف زمام کردند و بعد از ورود بمنزل
جی رود داغستان معلوم شد که لکزیه انجا سر طغیان پیش گرفته پل رودخانه سمور را
که معبر کوکبه منصوره است شکسته قلعه کوه در اتفاق کرده انجا بر کمین اند آن روز در آن

در آن سمت رود فرود آمده به جمع کردن چوب و اسباب پل فرمان داد و تا وقت
غروب پلی در کمال استواری بر آن بسته افواج منصوره را فوج فوج مامور بعبور
ساختند هنگامی که مهر زرین لوا از رود نیل فلک گذشت رایات جهانگشا بر سما
الانجم کوکبه عبور در دامنه کوه نزول نموده روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از
کوه افق تیغ کشید بعزم تسخیر سقناق آن گروه صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه فرمود
کوه زرین قرار گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بموضعی که زنان و نسوان آن طایفه بجهة
تحصین در آنجا شده بودند روانه ساختند آن جماعت را پای تحمل از جای بر رفته
آغاز گریز کردند و آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته آن روز
از صبح تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را
از شعاب جبال بمغاک هلاک افکنده و جمعی کثیر اسیر کردند تتمه لکزیه اطفال شیر خوار
و هیچ و کشش شالها را از فرط وحشت در میان آبها و دره‌ها انداخته نیم جانی
برای جور معتنم شمرده خویش را بقله قاف نجات کشیدند زمانی که خسرو شیر سوار
خورشید از این قله بلند رخت بمنزل غروب کشید خدیو کشور گیر بعزم آسایش از آن
کوه توان بزیر آمده بمنزلگاه رجوع چون سبب عزیمت کوهستانات آمدن اردوی

همایون

همایون از آن راه تعذر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه و اغروق از راه
سکیچه و شاه داغی البرز روانه شوند و روز دیگر آنحضرت از راه خاچمز
متوجه قبله گشتند و آن راهی بود در غیر سلوک که سرهای بعضی از مواضع کمر کوه
را از سنگ درشت دیوار بروج بر آورده بودند راهی کرده که پیاده یک یک
یک با کمال وحشت و خطر از آن میگذشت و سه فرسنگ مسافت آن راه را
آنحضرت با بلند همتان رکاب تمامی آن کوه را پیاده طی کرده به همدستی فتح
همت گره از رشته سر در کم آن راه پرپیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی ا
لاول بمحل موسوم بقوتقاشین من اعمال قبله را بمخیم بهشت قدم قبله‌گاه
امم ساختند و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروزی که از شاه داغی می‌آمد باردوی
بزرگ و بنه و اغروق که در شماخی بود برحسب فرمان بموکب نصرت نشان
پیوستند و چون طهماسبقلی خان که بسرداری قندهار اختصاص داشت
بعد از شکست سرخای پنجو نفر را از شماخی عازم هرات شده بود و غنی خان حاکم
ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در هرات
طهماسبقلی خان ملحق شود و در منزل مزبور عریضه از ظهور رشد میرزا

سر بر گردون ولد نظرعلی خان والی اتی و علی میرزای برادرزاده او بعنوان [illegible] رسید مشعر بر اینکه در حینی
که سرخای بسبب جنگ قبله از پاشایان گنجه و تفلیس استعانت کرده بود اسحق پاشا
والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده بمدد سرخای می آمده والی زادهای مزبور
با فوجی از گرجیه جمعیت در عرض راه کاخت بر سر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه قتیل و اسیر
در سلک جمعیت آنجماعت تفرقه پذیرفته پاشا در حفظ خود را سازی بجانب قلعه تفلیس
فرار نمایند والی زادگان را در ازای این خدمت بخلاع مهرشعاع و از انواع نوازش مخصوص
بهره یاب ساختند و بعد از نهضت روز از قشلاق بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند

در بیان حرکت موکب والا از شیروان بصوب قلعه گنجه

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیه داغستان فراغ حاصل شد در بیست و چهارم
جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه پرچم کشورگشائی گشوده بامر والا در محاذات
ارس جسر متین ترتیب یافته کوکبه عز تمکین با فوج ظفر قرین عبور داده در روز چهارشنبه ششم جمادی
الاخری در سمت ملک گیتای گنجه قباب بارگاه عز و جاه بذروه مهر و ماه افراشته شد علی پاشا
که در آن اوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب بود با منگلی سلطان تاتار و جمعی از رومیه
و تاتاریه بمحافظت قلعه مأمور بود شهر را خالی نموده بنا بر تحصن و قلعه داری گذاشت

خدیو سکندر مقام کمیت فلک سیر فلک لگام را بجانب قلعه سبک خرام ساخته مکان
تسخیر اطراف قلعه را بدیده دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که
تا پای حصار تخمینا پانصد قدم مسافت داشت بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان خون آشام
را در سیبه بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر مورچلها تعیین و مقرر گشته هر فوج
بسمتی بر سر کرده مکانی اختصاص یافت و جمعی از جزایرچیان که در اندازه منارهای مسجد
خارج قلعه را که مشرف بقلعه و در تیررس آن حصن متین واقع بود حواله کار ساخته از سر
منارها قلعه نگاهداری نموده نخست توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلوله شرار
بار آتش دستی مهابت در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان این طرف
منارهای میان قلعه را که رومیه سرکوب سیبه داران ساخته بودند نشانه توپهای
صاعقه بار در اندک روزی رایت افزای [illegible] ساخته برات حیات
بالانشینان آن بزم جان بازی را حواله قابض ارواح کردند و آن فوارهای آتش
را که از جویبار خونخواری سر بفلک کشیده بود از جوش صاعقه بازی تسکین دادند
بعد از آن حوالهای بلند سیبه مینمودند که تا از منزل نزول [illegible] بودند در خارج
شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شبها پای قلعه کشیده سرکوب قلعگیان می

ساخته شد اما چونکه ان قلعه‌های چوبین قامت استعلا علم میکرد از بروج قلعه اساس
سربلندی انها را بصدمهٔ توپ گران سنگ از پای درآورده چنان جنات عظیم
را نمونهٔ عظیم رمیم میکردند پس منجنیقهای گردون توان مرتب گشته از زبان منجنیق چخماز(?)
آیات و امطرنا علیهم حجارة بر قلعه کیان فرو میشد و فرمان پذیران کوه کن پیشه
هر روز جزو سیبه کوشیده از طرفین بکندن نقب داد از فرهاد درستی میدادند و سه دفعه
از جانب سیبه ایران نقب پای حصار رسیده آتش زدند خاک انبار حصار را جمعی
از مستحفظان با دفنا رفت یکدفعه نقب شعبهای مختلف بنا کرده نقابان ایرانی
نهمان خانه یکی پی برده باطل نمودند اما آتش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من باروط
بکار رفته بود غافل شدند حوالی فجر که مستحفظان ثوابت سیار برفراز این قلعهٔ بلند
با فروختن مشعل نور و ضیا سرگرم کار بودند و لا الحکم [illegible] نقب را آتش زده از
اطراف قلعه ولوله و یورش بر کاخ فیروزه گون فلک زلزله و شورش در افکندند
قلعه کیان را تصور آنکه همان یک نقب بوده که از شرار آتش تسکین پذیرفت از حرکت
یورش بر برج حصار ازدحام هجوم عام کرده همینکه فرا از آن قلعه استحکام
استقرار یافته [illegible] که ریشه [illegible] از آتش جان سوز نقبهای دیگر در گرفته از انجا

درینجا قلعه افتاده خمپارهٔ شصت من از حصاریان بر بروج باکوا اکبر [illegible] علی [illegible]
والی گنجه [illegible] افتاد از طرف مترس دمیده در دو دفعه نقبهای سیبه آورده [illegible]
شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل ایشان گشاده از آتش بیرون تاخت [illegible] حصار [illegible]
چهل تن از خراجیان سیبه دار گردید و چند دفعه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در
همان شکنای نقبها کار در خنجر و طپانچه دست گریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عزم
رفتن که مستحفظان در پشت سیبه مشغول جراحت بودند [illegible] با خمپارهای [illegible]
[illegible] از قلعه بیرون ریخته خمپاره‌ها را آتش داده بجانب سیبه ایرانیان [illegible]
با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شده اهل سیبه را تا منتهای میدان [illegible]
[illegible] از طرف سپه ایران [illegible] دلاوران جلادت نشان با تیغهای کشیده
بر [illegible] آمده جمعی [illegible] خاک [illegible] شده همه را از سر سیبه دور کردند
چون شهریار تاجبخش کشورگیر هر روز بر سر سیبه‌ها توجه [illegible] کرده بکار رهبری
از کار [illegible] فرمان پذیران [illegible] قلعه کیان [illegible]
وقت [illegible] توپ و تفنگ [illegible] مشغول میباشند که اگر خرم خدیو اولو العزم
دستی [illegible] شعلهٔ آن [illegible] شود [illegible] بیاری [illegible]

روزان طریق جان سپاری آن آتش جان سوز در میگرفت و در دفعه چنان اتفاق افتاد
که در وقتی که ضیوکردن خود از پشت سیبه روی توجه آورده بهمدستی اقبال ابد پایدار
سر رشته کار بدست کارفرمایان شیار رسید از گلوله توپ سر شخصی را پرانید و بغزد
خون سر آن شخص در سر و صورت و لباس آنحضرت پاشید که همانجا تجدید جامه کردند
دیگر دفعه نیز در سیبه چهار برج قلعه که آنحضرت از سر سیبه روزها بانجا آمده آسایش میکردند
گلوله خمپاره از قلعه بمیان مجلس افتاده یکنفر از غلامان زانو را از پای در آورده بهمین نهج مثل [illegible]
جنگ التهاب داشت از هیچ طرف تقصیری بظهور نرسید و واقع نشد و اکثری از رعیت
و اهل قلعه را بگلوله توپ تفنگ و خمپاره و سایر اسباب هستی فرو ریختند از آنجمله قوچعلی پاشای
حاکم گرگشاط بود که در سر حصار بضرب گلوله توپ از پای در آمد دیگر ولد علی پاشای بود
که باتش تفنگ سوخته پدر را کباب کرد و از این طرف نیز علیخان توپچی باشی که در سر توپخانه سیبه
می بود بگلوله خمپاره قلعه گیان را فنا پیش گرفت تا غره رمضان از رفات شعبان از روزی
صرف بران گشته خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سیبه را
از خندق گذرانیده بر پای شیر حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف و بدان بر پای
سیبه تلاشی شده و توده خاک شده دست از بریدن سیبه باز داشته زنگ [illegible] دیگر

براب

براب ریختند بدین نهج که سمت پایین مشرق و جنوب قلعه را که آب میگرفت سدی
ترتیب داده اب نشسته دیوار شیر حاجی با حصار و برج آن سمت انهدام یافت و نصف
قلعه را آب فرو گرفته عمارات روی آب نمونه خانه حباب شد اما محصورین باستظهار
امداد عبدالله پاشای کوپریلی اغلی که در اوان بسر عسکری منصوب و آوازه آمدنش در روزه می
آمد پشت بدیوار امیدداری داده دست از دامن قلعه داری بر نمیداشتند و در این چند ماه
آنچه لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمد از آنجا که کلید گشایش امور در دست
کارفرمای قضا و مفاتیح ابواب مقاصد در کف تقدیر الهی است تسخیر صورت نمی یافت
چون یورش صبحگاه و راه و رسم ضد کشور گشا نبود فوجی از دلاوران خون آشام عسکر
بهرام احتشام را بسرکردگی چند نفر از خوانین کرام و رؤسای انجم احتشام باطراف قلعه
مامور و در انحصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته جمعی را بسرداری صفیخان بغایری
روانه تفلیس فرمودند که باتفاق والیان داران گرجستان مشغول محاصره قلعه تفلیس باشند
چون تسخیر قلاع مزبوره بزور سرپنجه اقبال بیزوال خسرو داور در سال بعد میسر گردید مجاری
حالات آن در داستان انشاء الله العزیز در ضمن وقایع آن سال نگاشته قلم صدق نگار خواهد
شد [illegible] دیگر ارتباط قوت [illegible] زمستان را ایام محاصره گنجه [illegible]

همایون در تبریز رسن نیز سانح شده بود رستم بیگی در برابر خیمه خسروانی شنیدند که تیر مراد
اوتچیان تفنگ می‌آمده باشند از اتفاقات در خیمه حرم محترم روزی در بستر آسایش آشفته
بودند عزم دیوان سرای همایون کرده همین که از جا برخواسته راهی شدند به ستون خرگاه که در ایام
محاصره هرات اتفاق افتاده فی الفور از قلعه توپی انداخته شد که گلوله در پهلوی مسند مبارک به
زمین آمد که آن پشتی نگهبانی حفظ الهی از ذات بی همال گذشت **در بیان شورش بختیاری و سرکوب**
جماعت مذکوره و بیان جلادت امرای رزم آزما از جمله وقایع آنکه در حینی که رایات جاه و جلال
در خارج گنجه توقف داشت جمعی از رؤسای لکزیه جار و تله وارد دربار شوکت مدار گشته تبعیت
پیشه و تعهد کردند که جمعی ملازم برسم سابق در رکاب خورشید اشراق حاضر شوند
چون در آن موعد اثری بظهور نرسید جمعی از خوانین و حکام سپاه نصرت فرجام را که در
صدد و انتقام آتش مستعد و منتظر فرمان بودند به تنبیه آن طایفه تعیین کرده فوجی هم از معسکر
فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از طایفه گرجیه کاخت بسرکردگی علی میرزا ولد
امام قلی خان از آن سمت رودخانه کر باین امر مامور گشته و ماموریت بعد از انقضای جمعیت
متوجه مسکن آن جماعت گشته آن طایفه نیز از قلاع و مساکن خود در جهت تحصن بقله کوهی که
همیشه فرزند دوران البرز بلکه البرز در زیر دامن چترش برکشیده مانند گروه کمر بجنگ

نمودند

بسته دست بجنگ گشودند و علی الغفله با سواره و پیاده خود بمعسکر فیروزی اثر
هجوم آور شده اردوی انجم حشم را آماجگاه گلوله تفنگ ساختند اما خود را آماج
تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان بمعرض تلف در آمده روی بر تافتند و بتعاقب خود
شتافتند پس سرکردگان بمقصد پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند
از پا در آورده بکمند و گوسفند رفته رو به آن ناحیه پر رفتند و تمامی قری و مکان
ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و خسارت کردند
و اناث آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند
و چون موسم زمستان رسیده و خیل سرما کره زمهریر را اکرم سیر شمرده به ییلاق
امکان رخت نزول کشیده راه آن نیز منحصر بیک معبر بود که آن نیز اکثر به برفهای
عظیم و چوبهای قوی سد و مسدود آب بسته بودند هر چند که از یخ بند تنگ صعب گشته
بود اما یورش صورت آن مکان نمی نمود و لله الحکم و الاغاز یان برگشته جمعی هم از اردو
آن گروه که در اردوی نصرت پژوه بودند بسلسله حبس و قید گرفتار آمده انجام کار
ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعرض رسید که جمعی از طوایف بختیاری اظهار
سرکشی و آشوب کرده اند بحکم کامل علی بابا خان چاپشلو بیگلربیگی فیلی به تنبیه

آن طایفه خیره سر با مور گشته در محلی موسوم بزرد قسلة کوهی که سغناق آنجماعت بود پیاده
از اطراف کوه یورش برده بعد از کشش بسیار آن طایفه مغلوب و جمعی از ایشان از رو
دخانه آن ناحیه غریق و جمعی هم بیارقه شمشیر صاعقه بار دلیران حرکی گشته تمه عیال
و اطفال دستگیر شدند و باشاره والا بالوار سکنه خلیل آباد کوچیده روانه
خراسان و در حدود جام بهلوشیس الیت رفقا گردیده و همچنین حکام کرمان ارزان
با فوجی از تیپه بلوج و بزرگان مامور ساخته بودند با نهاء عرایض حکام مزبور معروض
عتبه علیا شد بپای مردی بخت فیروزمند قاآنی سرکشان آن ناحیه را قرین خذلان
و حرمان و جمعی را به بلدی تیغ کج راه راست عدم روان ساخته قلعه ایشانرا
مسخر کرده اند در بیان وقایع اعتلال سال [illegible] ١١٤٨ و التقاء معامله روسیه و استرداد قلعه
بادکوبه و دربند بجانب [illegible] همان دی ماه چون قرقستان آتش شد
که در دار الملک بساتین قلعهای شکوفه در باغین که در تصرف لشکر بیگانه دی بود بهجوم
سپاه ابر آزاری و قلعه گشائی جنود نسیم بهاری کشور گشته از زر و بار رفوقه پابسته آب
رفته بجوبار عروق اشجار آمد و بنی الاصفر بهمن که غارت گر کلهای ارض خرم گلشن
بوده بدیار ناکامی شتافتند سلطان بختیار کان روز سه شنبه بیست و پنجم شوال ١١٤٨

علم افراخته بخطه حمل گشته باب الابواب لاله و گل را گشاده شیش بند نقل و تحویل
او با بشر از خروش پیام ربیعی برروی باغ و بستان گشاده و عساکر شتا که عرصه
میدان را از کوکبه فروردین خالی دیده سه ماه متوالی از قلعه فارس کلزار مخالفت
سنجی فرار و برق قهدار افراشته بود از خلاف جرنکان برگ بید شرمخورده قلاع اربعه
ربع مسکون و حصار اقالیم سبعه تسخیر مسخر داود و لعل افسر گل خدیو نامور رسنبل گشته
دشمن بانخی باغی از شوکت نا بهره بهره و نیز مجلس خسروانی که گلزار بهار رستعاره آب
و رنگ ناران گلشن نیکمن باغ ارم اکتساب نزهت از آن حدیقه خلد آیین بیکرد و غنچان
لاله و شقایق داغ اشک بر دل میسوخت و سرخای گل سرخ از خجلت صفای آن رقبا
ناخن خار بخار برید و داد و سمن غنچه از غیرت کبود گشته سر بزیر بیفکنده حیرت چیره شمشون
بانواع خواسته و برو دو دوش وساده سران سپاه از اذناب گلگون و قلاع زرنگار
گوناگون آراسته گشته بهارستانی دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی ترتیب
آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده در آن روز فیروز تخت [illegible]
قلعه گیری باسترداد ولایات دربند و بادکوبه گردید مفصل این مجمل آنکه سابقاً سمت ذکر
یافت که کسی ایلچی که از جانب پادشاه اروس بسفارت در صفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیه

علیا گشته از طهران رکاب همایون میرود چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع
قلعه دربند وغیره که در تصرف روسیه بود از ضمیر انور میگذشت ایلچی مزبور از عزیمت خاطر
اقدس آگاهی یافته در انجام آن امر سه ماه باستمهال و بدولت روسیه بیان حقیقت حال
کرد پادشاه خورشید کلاه نیز چون دانست که اهمال و تعلل در این امور سوی عاقبت کار را انتهی
نیست دربارهٔ تخلیه ولایات فرمان فرستاده کناسرا بدادن ولایات مأذون ساخت
لهذا در آن روز میمنت اندوز عقد مصالحه فیمابین و تعیین بوقوع پیوست از این طرف
قرین اشرف حکام بولایات دربند و بادکوبه و سالیان تعیین و روانه و مقرر گردید که اسیری
که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت و ولایات تا قلعه سولاق که راس الحد ممالک
جانبین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند
مأمورین بنحوی که مقرر فرمان بیگزشته ولایات را بحوزه ضبط درآوردند و بعد از طی مرحله
این مهم چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده بود
دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار میتوانست شد همت والا بتغییر مکان آن
تعلق یافته بوقوف و بلدی دیده در آن صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی محلی
موسوم باقسو که مابین دو کوه و شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیازی داشت معین

و مقرر گشته بدستوری را لاابتلیان جسارت پیشه و جهنمیان در رستا اندیشه بانجام
آن بنای خیر فرجام دست استحکام باز بدره در اندک روزی شهر و آن حصن متین را
همدوش قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده
در آن مکان نزهت نشان مسکن و آن قلعه را دار الملک حکام شیروان قرار دادند
و نیز از اخبار بهجت پرور اینکه ایلبارس الیخوارزم حسین وکیل مورث را با سه هزار
نفر از ترکمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده انجماعت در وقت گذشتن از روی
بحر لکا بهانه و فوجی بسمت آلاداغ و سملقان که مسکن اکراد شکرتک است فرستاده
که انطایفه مشغول کوتازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت
کامل بسر وقت ایشان رسیده جمعی کثیر را عرصه شمشیر ساخته در ازاء این خدمت
بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند در بیان حرکت والا کیفیت قارص و عزم
محاربه عبدالله پاشای سرعسکر و بقتل آوردن سرعسکر در فارج ایروان
چون متلی که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز و بوم
از روان بقارص آمده هر چند آمد آمد موکب سیل کوهساری مبادرت و اقدام
اما گره کار جا از نهضت موکب کرانجانی بعادت منکسر شد بعد از نوبر سلطانی

پا گرند عازم تفلیس شده اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه
لوای [illegible] اقامت گشاده منتظر انصراف موکب اعلی باشند بعد از ورود رایات جهان گشای
بسه فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای تفلیس [illegible] از انجا
مراجعت کرده آن حضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور [illegible] از راه
غفلة بر سر قلعه قارص [illegible] که در نواحی قارص واقعست [illegible] جمعی از رومیه
است [illegible] طایفه را [illegible] نمایند با وصف آنکه در آن زمان [illegible] قطره آب
در دره جات [illegible] کوهها و دره ها [illegible] برف [illegible] که کوه
از دشت و چاه از راه تشخیص نیافت آن حضرت پیاده [illegible] در کوهستان بکوه
چیدن برف مامور ساخته روز و شبانه روز از آن فوج [illegible] قدم [illegible] سعی
سپاه [illegible] خواه [illegible] که از آن [illegible] کوه [illegible] بردند
پامال نمودند که [illegible] عبور [illegible] جنود منصور [illegible] میسر شد و چند [illegible]
مامون [illegible] بیار [illegible] دریای بیکران [illegible] چنانچه [illegible] شد
که بجهت پاره از استخوان [illegible] کنار [illegible] پس عطف عنان کرده در قلعه
لوری باردوی همایون ملحق شد و از آنجا عزیمت ضمیر مقدس بر صوب

۳۰۰

که ایام محاصره گنجه امتداد یافت و سرعسکر سر از گریبان خمول بر نیاورد فوجی
را [illegible] بتاخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت
سرعسکر گشته از قارص متوجه گنجه شود سرعسکر تجاهل پرداخته از تعارض اعراض
کرده پس عزیمت توجه بآن سمت در خاطر والا تصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان مهابت
و نیزه گذاران رامح صلابت بسرکردگی چند نفر از خوانین بتشدید طرق و ضبط مداخل
محاصره گنجه مامور ساخته فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در [illegible] توقف کرده
هرگاه لکزیه جار و تله با زغستان که همیشه در کمین میدان خالی اند [illegible] نمایند بتکالیف
شیروان و حکام آن ناحیه بتنبیه ایشان پردازند و گروهی نیز برای محافظت
[illegible] بجانب نخجوان تعیین نموده بعد از اتساق امور و انتظام کارهای
[illegible] روز جمعه [illegible] طرف عصر از حوالی گنجه [illegible] اردوی همایون
[illegible] و آن دریای بیکران [illegible] آمده در منزل [illegible]
[illegible] بعرض اقدس رسید که تیمور پاشا [illegible] حاکم وان [illegible] از
عسکر روم و اکراد [illegible] روانه تفلیس است خدیو جهان پرور باستماع این مژده
[illegible] با فوجی از دلاوران [illegible] آزما [illegible] سر راهی بر [illegible]

یکی از گرفتاران رومیه بسر عسکر نوشته او را از توجه موکب منصور باین سمت آگاهی داد
بار دوازده هزار نفر از عساکر نامدار و یکه تازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره
ماه محرم بکفر سیمی قارص را مقر اردوی انجم حشم ساختند سحرگاهان که زر
پرچم موکب بزرین کوس کوس رحلت شب اوازه ای رعد غریو کرنای غلغله در چرخ
برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات اژدها پیکر سر بفلکه سماک رسیده افلاک در تخت
ضابطه و آیینی که مهابت در فر و شکوه بیمی که شایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده
پرچم اعلام زرنگار گشوده چون سر عسکر پیش ازین وقت با اعلام خدیو جهر از نهضت
کوکبه ظفر وقوف گشته حصار قلعه را با من فتنه ساخته را استحکام درون و بیرون شهر
پرداخته خود در آن قلعه توقف و عسکر رومیه را که شمار آن فوج بیشمار یکصد و بیست
هزار میرسید با تیمور پاشای والی بخارج حصار فرستاده بود که از روی حزم پشت
بدیوار قلعه آن ز روم نمایند بقصد مقشه جدال در رزم سازان در شور اکبری باج ببازان سعی
و تلاش فرشد که شاید انطائفه را از حصار بند قلعه دور و رو هم آورد لشکر منصور کردند مفید
نیفتاد چون وسعت مسلحه قارص نزد نصف آن عسکر پرشور و شر نبود از نقایف جمعی
از ایشان بر فراز تلی مرتفع که مشرف بقلعه بود بعضی خیام قرار و در اطراف آن بر طرف کلیس

اتفاق

و خندق و کس استوار کرده بودند لابد توپخانه های جلو را بامر همایون بحوالی قلعه کشیده
بعقب معسکر بیرونی ایشان بستند و بعد از آتش فشانی ان اژدرهای ثعبان زبان
نوبت کارزار چشم تیغهای آخته بیکدیگر رسیده سواران و پیادگان با سیف و سنان
صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته بمحض تهاجم ایشان رومیه روی بر تافته
فوجی دیگر از همان خارج قارص بجانب دران و ادبار ان الروم شتافته تتمه
خود را بقلعه کشیده بار تحصن گشودند و چون شب سیاه خیمه اطلس سکفام ظلمت
را از برای آسایش طناب درکشید خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب سرادق
سپهر بنیان کرد و در روز دیگر آن مکان را مقر کوکبه گردون احتشام و تمام اراجی
قارص را پامال سم سمند جنود ظفر فرجام ساختند و مکتوب مشتاقانه بحضرت عسکر
نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده او را بمیدان جنگ
دعوت و ترغیب کردند جوابی نیامده معلوم شد که بنای کارزارش بر تغافل است
چون قلعه گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و همت والا محاصره قلعه ایروان مقصود
بود صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید سر عسکر برسم امداد یکی
از حصارهای محصوره جلوه گر میدان ظهور شود کوچ بر کوچ جغتا اوچ کلیسیا

بافراختن قبه بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روزی بیکفرسخی ایروان
نزول کوکبه جلال فرمودند حسن پاشای والی ایروان بقلعه داری پرداخت و جمعی
از دلیران رزم ساز بموجب حکم سرور گردن فراز بقلعه بایزید رفته بعرض تاخت [illegible]
ساختند عثمان آقای حاکم آن مکان را دستگیر و با سر و زنده بسیار بپایه تخت
گردون نظیر رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر سپاهی تجربه اندوز گذشته
بمفاد اِذا جاءَ القَدَرُ عَمِیَ البَصَر انصراف موکب نصرت اثر را از ضعف حال
دلیران و شیوع حادثه وبا در ایران محمول داشته مجدداً جمعیت آن لشکر شکسته
را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر روسیه [?] و تقریر محمد آقای ذخیره
چی که در محاربه بدست آمد هشتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده ینگیچری بود عازم ایروان
شد و بعد از عبور لشکر روم از آرپه چای این نوید دلپسند و مژده بهجت پیوند بگوش
خدیو خدمت ارجمند گشته برای سبکباری عنان بنه و اغروق را از روی [illegible]
روانه کوکبه ظفر ساختند موکب والا که عدتش پانزده هزار رسید بقصد استقبال
حرکت کرد و سرعسکر که با هزاران کوکبه فرخی آمده در محل موسوم به [illegible] در روی عال
[illegible] چون درست اندوزی عزم شنیده بود اشتیاق آن گروه انبوه در [illegible]

کوه فرود آمده کوکبه والا نیز بنه را که در دو فرسخی آن کوه در جنب قریه آق کنبدی ایروان
واقع و بین العسکرین میدان مسطح بود برای نزول احتشام فرموده سرعسکر که طایر هوش
در هوای خیال معارضه از آشیانه عارض می پرید بحاجبین ابروت در قله قاف
بلند پروازی قرار گرفته آن شب هر یک از شیر شکاران رزم اندیش چراغی رهبر دلیری را
گرفتار کمند اندیشهای تصور ساخته اما حضرت شهریاری که کوه پا برجای جهان پهلو و لنگر کشتی
دریا دلی بودند آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از عطایای حضرت کردگار دانسته با
دل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت ژرف تا صبح آن شب بانتظام امور
پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی بودند آن شب در عالم واقعه دیدند که جانوری عجیب
که بگاومیش و اشتر و پلنگ شباهت داشت در میان خیمه رشیدی که مخصوص آنحضرت
در منازل زده میشد رو بآنحضرت کرده خدیو شیر صولت نیز با او حمله ور گشته قصابی
کردن او را اراده فرمودند آنجانور هم شروع بتلاش کرد او را محکم کشیده بزانو در آورد
اما پایهای جانور قایم بود آنحضرت قبا در آورده لشکر را که در آنجا حاضر بودند با
مدد اشاره کردند [illegible] ایشان اعانت بظهور رسیده بود که آنحضرت بقوت
بازوی شیر افکن او را از پای در آورده [illegible] سرخیلان سپاه را

احضار کرده اولا جام کوشش و ساغر هوش ایشان را از باده لطیفه این بیان سرشار ساختند که
دشمن سرمست می غرور و جمعیتش پر زور است که در پیش نشسته و دو طرف اردو نیز قلعه [illegible]
و زنگی چایی پیوسته اگر فتوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت
بسته خواهد بود و بعد از آن خواب شبانه را پایان کرده دلیران از انجمن فلکی و دلداری
و بفتح و ظفر امیدواری دادند مقارن آن رومیه از قلعه بر آمده از پشت سرداری [illegible]
کنار زنگی چایی را فرو گرفتند که هر گاه کوکبه والا از بالای تپه بمقابله سر عسکر پردازد
ایشان معسکر نصرت اثر را در یزند و از دمی سر عسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده
همینکه با کوکبه والا از ازدحام بر راه ایستادند خدیو بلند اقبال که با افواج خونخوار آشکار و آراسته
مهیای کین و کمین ایستاده بودند در فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون
سیل کوهساری جوشان جنگ آتشین کرده و لشکر رومیه آورد و سر عسکر
روم توپخانه خود را دو دسته کرده یک دسته را بجانب بیار و دسته دیگر را به تپه‌ی
که در فضای میدان واقع بود قرار داده خود در ساحل ایستاده از دو طرف آغاز
شدند جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه بار ساخت شهریار کشور گیر نیز فوجی
از غازیان جیحون [illegible] صولت بر سر توپخانه بالای تل که سر عسکر آن را پناه خود کرده

بود و

بود و یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه‌های ایشان بجانب چپ مامور ساخته توپ
همایون را بر سر قلب لشکر رومیه در حرکت آورده توپخانه‌های جلو را بر ایشان بستند
نخست جزایرچیان بهرام کین پیشکی و اقبال ظفر قرین متهاجم گشته توپخانه‌های
روی تل را متصرف کردند تفنگچیان پایداری قلب سر عسکر از صدمات [illegible]
گران در هم شکسته رو بوادی انهزام آوردند که تازان جلادت آئین و نیزه گذا
ران ظفر قرین که طرح و کمین بودند باشاره سرور رو بروی زمین از میسره و میمنه
بتعاقب سواران پرداخته فوجی بیورش روی پیادگان در آمده آن جماعت
های بدام افتاده در جرگه که دار احاطه کرده بسر افشانی دست باز یدند کار بجایی
رسید که یکنفر از یکصد تن ینکیچری پلتن را زنده پیش انداخته می آوردند
راه لشکر تا کنار آب به جایی از عقب ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار
نفر متجاوز از آن گروه عرصه تیغ هلاک و اسیر خم فتراک شدند و عبدالله پاشای
سر عسکر را رستم نام قراچه لوی [illegible] گشته زنده می آورد جمعی او را
شناخته چنانکه عادت ایشان [illegible] با بود در آن حین پاشای
توران هجوم کشاکش ایشان را [illegible] غلطیده [illegible] آمده

بیم جان گشت رستم قراچورلو چون رسید خود را بزخم بسمل بید او را ذبح کرده سرش
را نظر رسانید و چون نعش او در محافظت آن بدرک بنازکاری کرده بود بهوش
کامل سرفرازی یافت و ساره مصطفی پاشای الی دیاربکر را که بمصاهرت سلطان
محمود خان پادشاه پنجاه روم اختصاص داشت جلیل بیک [illegible] خراسانی
از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت نعش
او را باردوی ظفرقرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر میران
بهمین نهج سر بر سر این ستیزه رای گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال
و خیام و دواب و آلات و اسباب سرعسکر و لشکریانش فزون از حیطه حساب
بعرض کتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه ۱۱۴۷ هجری
اتفاق افتاده اما تیمور پاشای [illegible] در هنگام اشتعال آتش جنگ با اکراد وان
سبقت بهزیمت جسته از جانب اوچ کلیسا و قوچ حصار از راه کرکی گشت عازم
فرار شدند ارمنیه دهات دره حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفته ارمنیه
از بس بزخم چوب و سنگ و دلیران از تفنگ و تیر و تفنگ اسباب هستی ایشان را زایل
داده چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان پا از دره پایین فرستاده مردم مرکب

سپاه ساره عدم شتافتند الحاصل دو روز برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای
جوایز و عطایا در آن مکان فیروزی نشان مکث در آن مکان را هم از جهت سوم
نعش سرعسکر را همراه ملحوق ساخته مصحوب محمد آقای [illegible] زنجیرچی آقاسی
و نعش ساره مصطفی پاشای را مادر بقلعه ایروان روان کردند و جمعی گرفتا
ران را رتبه راه خرجی داده بدرقه همراه نموده روانه اوطان فرمودند و چندی [illegible] را نفر از گرفتاران
برای نقل این سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان فرستادند پس بهمعنانی
فتح و ظفر و همرکابی تایید ایزد داور کوکبه فیروزی اثر بجانب ییلاق ایروان نهضت
یافته [illegible] تحماق خان را مقر موکب نصرت پذیره و بشوکت آسمان فرسای کوه
البرز شکوه ساختند و بابا خان چاوشلو بیگلربیگی [illegible] را که بعد از واقعه فتح
بموجب امر والا باردوی معلی پیوسته بود با شش هزار نفر از بهادران [illegible]
گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده جهانیان
میرزا که با حرم محترم از ارض اقدس مامور بدرگاه معلی شده بود وارد و بشرف
تقبیل بساط اقدس فایز شد در بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان
و رفع [illegible] آن [illegible] بهجت [illegible] ن   چون شاهزاده

داور که بست و گشاد امور حصن حصین جهان در قبضهٔ قدرت جهانگیر قلعهٔ متین چهار
ارکان در دست قدرت اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید
دار الملک مطلب بدست می‌آید و رخنهای کشور از شش جهت بسته گشته دربهای بسته
از هر باب گشایش می‌یابد مصداق این مقال مقدمات قلاع مزبوره است که درین چند سال
نهال پا برجای رومیه در آن سرزمینها ریشهٔ تصرف دوانیده بجدی شاخ و برگ
سرکشی افراشته بود که کشاکش از ره آمد و رفت ایلچیان و در هر حرف و خوض
سفر را بهیچ وجه از پا در نمی‌آمد و درین چند وقت نیز که این همه را از سرکشان رومیه
پیمانهٔ غرور جلادت سر در پای قلعه گذاشتند و دست از قلعه‌داری برداشتند
و درین وقت خبر قضیهٔ سرعسکر گنجه بموسی علی پاشای والی آنجا میرزا پاشا نامی
را با چند نفر از سپاهیان ایلچاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده و طالب [illegible] این
مسئول از حضرت نادری متوقع قبول یافته عبد الباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان
با فرمان امان روانه ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشار الیه
در نهم صفر قلعه را تخلیه بموجب اشارهٔ اقدس با توپخانه و جمیع امرای ایرانی تسلیم
نموده مستسعد گشته که فتحگرای سلطان والی‌زادهٔ تاتار کام دل از تقبیل عتبهٔ علیا

دریابد و از حصول این سربلندی بجانب مقصد شتابد مقرر شد که پاشا و فتحگرای سلطان
ایلچاق عبد الباقی خان روانهٔ دربار سپهر بنیان و جمعی از غازیان نیز رومیه را از سرحد امان تا آن
جایی که تعدای سنور است گذرانیده معاودت نمایند پاشا و فتحگرای سلطان بعد از
ادراک سعادت زمین تسلیم و شرف پابوس و تقبیل پیشکشهای لائقی گذرانیده بمراد
نوازشات خاص عز اختصاص یافته علی پاشا متعاقب لشکر با ایل خود از راه فارس و فتحگرای
سلطان تاتار که ولایتش دار الملک قدیم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیمود و بعد از
تخلیهٔ گنجه اسحق پاشای والی تفلیس نیز بهمین نهج مورد عفو و امان گشته در بیست و دوم ربیع
الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با امرای ایرانی و کرجی و توپخانه و زنبورخانه بتصرف
سرداران این طرف داده خود با رومیهٔ قلعه عازم [illegible] گردیده اما حسین پاشای والی
ایروان در سپردن قلعهٔ ایروان جهل بود و در استمهال بکار برد چون این تعهد از پاشای [illegible]
بعمل نرسید لهذا تسخیر قلعه را بعهدهٔ مامورین نموده در روز دوم ربیع الثانی از ییلاق [illegible] خان
فارس برای لشکرکشی افراخته و در دهم ماه مزبور بجانب [illegible] فارس که معبر از زمان
ارز روم است مخیم اردوی کیهان‌پو گشته تیمور پاشای حاکم وان که از معرکه برآشفته
جنگ ایروان سپاهی بسیاری سعی و تیزدستی کرده [illegible]

فارص بپاشایان بقلعه داری پرداختند و در کنار آب چای ارزن الروم تمامی قری و مزارع
و توابع آن مرز و بوم عرصهٔ غارت شد چون بعد از قتل سرعسکر ثانی احسان دولت عثمانی
احمد پاشای والی بغداد که بتهمت تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بود
بسرعسکری منصوب و بجنگ و صلح ماذون ساخته او نیز در ان اوقات در ارزن الروم
توقف داشت عریضه فرستاده و متعهد انجام این امر شد پاشایان و اهالی قارص و ارزن الروم
نیز عرایض ضراعت آمیز بدربار معلی فرستاده و تعهد کردند که کار ایروان باصورت پذیرد
مشروط بر اینکه ضمیمه بهمال فتح عزیمت آن دیار کرده پیرامون ایزاد و ضرر ایشان
نگردد چون همت انصاف گزین آنحضرت که از علو طبع خطا جزیر خاقان چین بکیرد خوی حاتم
قیصری وزیر روستان پدیده داشته بار رجای عاجز وزیر روستان ملتمس ایشان را
پذیرفته نقیب الاشراف و قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از روسای اوجاق و ارز
قارص و باتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان آزاد
ابر واکن شد حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت اما چون قلعه داری را
میسور ندید آن منشور عاطفت و احسان را حجت نجات خود ساخته شروع بتخلیه
قلعه کرده و دیار بازرخیم بسباو بی اولی الامن حصن سپهر مانند را با توپخانه و ذخایر

اولیای

این دولت بازپیوند سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید
و حکم والا بعز نفاذ پیوست که بابا خان بیگلربیگی ارستان و سایر سرکردگانی که مامور
بمحاصره قلعه بودند آمده در شمس الدین لو توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند از
وقایع این ایام آنکه جمعی از لکزیه و داغستان بهوای فساد انگیزی سر از گریبان
ضمیر بدر کرده بشرارت و نفاق دربند و قلعه قتبه را محصور ساخته بودند قاخو
لاد خان شمخال از ان طرف حاکم دربند از ین سمت با جمعیت کامل بدفع ایشان
شتافته سیصد سر و زنده از ایشان بدست آمده بقیة السیف راه هزیمت پیش
گرفتند و شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند بنوازش و انعام سربلندی
یافتند و هم در آن اوقات که شمخال آمده در دربند بود جمعی دیگر با فوجی از لکزیه
بر سر قلعه ترغو که مسکن شمخال است آمده با اتباع شمخال محاربه کرده او نیز
مزبور با جمعی بمعرض قتل در آمده تتمه بدیار فرار شتافتند و آنرا بعد از استیصال
آنکه بند سلطانی مرکه بنا بر مصلحت ملکی در دربند طغیان سیل آشوب تا بنیه و سر
فرو برجب حکم والا انهدام یافته بود چند دفعه به بستن آن امر فرمودند ای
کار بنا نظهیر دوله ابراهیم خان که بامر بستن آن گماشته بود بند

بقلعه جاری ساخته تشنه کامان مزارع و بساتین آن سرزمین از زور دوران او سیرابی
و کامیابی اندوختند و بنزکناس ایلچی روس منهجی که سبق گزارش یافت در اصفهان شرف
اندوز خدمت ساقدس گشته در موکب همایون میبود در حینی که رایات نصرت آیات
از ییلاق ابروان عازم فارس شد او را رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری ملقارا
بسفارت تعین و بابیک زنجیر فیل و بعضی هدایا مرافقت او روانه فرمودند در بیان

وقت موکب سعید از فارس بجانب تفلیس و دربند و اعلام او ضاع گرجستان و سلطان داغستان و تعیین اشرف روز عنان معاودت بمقر دار السلطنة و استرداد قلاع ثلاثه

بعد از استرداد قلعه جات ثلاث چون نظم و انتظام امور گرجستان شهنشاه را خاطر اقدس
بود در بیستم جمادی الاول از فارس عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر داشتند که
سرداران تفلیس با طهمورث میرزا و سلیم زاده و سیصد نفر از تا و لیدان ... ...
کارتیل کاخت برای نظام گرجستان روانه در بافتن کیسیان شوند و با میرزا
در عوض او ادرام اخاکبوسی آستان عزت درجات فرموده هرچند طهمورث میرزا بتعویض مراتب کرجی اولی
درحق مملکت اداری لیق بود اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام در آمده متعد
محمد میرزا در جنگ سلطان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود و والیگری کارتیل بعلی

کاخت بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرفراز و با جمعی از دلیران ملازم
ساخته مقرر فرمودند که طهمورث میرزا الحال ... ملازم رکاب بوده در
ظل جناح همای عاطفت خسروانی بسر برند و در دومنزلی تفلیس از مکان ... طهمورث
میرزا مرخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت بیاورد طهمورث میرزا که توقع تفلیس
والیگری با اسم خود داشت و در مقدمات استحقاق پیشا خدمت کرده صاحب شمشیر
بود چون دید بعضی از توقع بفعل نیامده مایوس بود در بارروسای گرجیه توطیه کرده بدون
آنکه وارد تفلیس شود بخانه خود شتافت و جمعی از زنان و اولاد نیز از همان منزل
فرار و کوهای خود را گرفته و ضمیمه قزلقخان و روس چرکس که از کهنه معبد الملک
است بدر رفتند و فوج بهادر بعد از ورود منزل ... ... نصرت بنیاد
نوح فوج ساخته هر فرقه را سمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین
و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب قباب پرتو وصول الساحت تفلیس
افکنده و از آن جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته سرگرم
بعرض مراحمت در آمدند و شهنشاه از خانواری ایشان را کوچانیده روانه عراق
ساختند و بیست روز تفلیس مقر موکب نصرت ... گشته از آنجا بعزم ...

والی قریم رایت نهضت بجانب دربند افراشته پیش از این مقال آنکه در حینی که عبدالله
پاشای کوپریلی اوغلی از دولت عثمانیه بسر عسکری منصوب و عازم حدود
ایروان گردید فرمان ذیشان قیصری بنفاذ اقتران یافته بود که خان قریم
سلک جمعیت خود را از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه سولاق دربند متوجه
ایروان شود و بیهمال بعد از استماع خبر علیقلیخان [illegible] بیگلربیگی شیروان را
با حاکم قشون استراباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مامور ساخته که اگر
از خان قریم اثری ظاهر شود در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه و جنگ را
برو را موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه نیر اقبال نیر آزال و سطوع اشعه [illegible]
ظفر اشتمال باشند در تفلیس معروض شده و الا شد که خان مزبور عساکر غیر محصوره را
سولاق که سنور مملکت ایران و روس است وارد گردیده و آقا پاشاه
سکندر جاه روم بعد از آنکه اطلاع یافته که در ولایات خواهی نخواهی از تصرف [illegible]
بیرون رفت آید دفعه نوبت حواشی مملکت روم خواهد [illegible] پاشای ایلچی را که
از خدمت مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه
ساخت که بعد از اطلاع سر عسکر [illegible] سنور را بدستور قدیم مابین الدولتین استقرار دهد

دوهانی

دوهانی هم بخان قریم بخط شریف نوشته مصحوب [illegible] گرای سلطان برادرزاده
خان مزبور که در دربار قیصری [illegible] فرستاده اعلام داشته
که چون حال در میان این دو دولت بنای صلح است آمدن خود در اینجانب ایران
موقوف دارد و اسلام گرای سلطان در عوض او سر عسکر را ملاقات و سر عسکر
نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز بدرگاه معلی روانه کرده کیفیت حال
و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض شده جلال ساخت
سلطان و فرستاده سر عسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر منظر گشته
سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه والاجاه روم ارجمند منت
همایون خدمت ملتمس شد چون مضمون اخبارات از خان قریم آتش افروز مراحم
مقدس گشته بود مانع رفتن سلطان مزبور شده فرمودند که ما همیشه بآب شمشیر
شرر آتش فتنه را فرو نشانیده ایم و خصمان شور انگیز را از شمشیر آبی که در میان
ساخته اند شربت فنا چشانیده ایم برای برگشتن خان قریم شفاعت فرمان
قیصری در کار نیست و این حکم را چون تقویم پارینه اعتبار نه پس سلطان
مزبور را روانه گنجه و عید [illegible] خان زنگنه را مامور ساخته که در تفلیس توقف

کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه تعیین آمده بگنجه برده منتظر فرمان مجدد
باشد و رایات جهانگشا در روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت
و از راه جار و تله عازم مقصد شد که بعد از عبور از آب قانق چون لکزیه جار و تله
را نیز که شمال در کار بود از روی هجوم همایون را در حوالی آب که گشته اعلام
قبیله انجماعت شده و ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه
البرز که در رفعت و صعوبت مشهور عالم است عشاق نموده بودند با شاه و
والا علیحضان جزایرچیان از اطراف کوه بیورش بر احتشام کوه فلک شکوه
صعود و بآتش افروزی تیره جزایر و تفنگ قسطله ر مهربری کرده نامور که
سمت عشاق را تصرف کردند لکزیه چون آن فوج بی امان را با خود در دست و گریبان
در خلاف عادت بلا را از سر زمین جای علو آسمان دیدند شیوع فرزند ایشان
جبال متفرق گشته خود را بجانب داغستان کشیدند و جمعی کثیر از ایشان مقتول و اسیر
و بیوتات و منازل ایشان احراق یافت پس کوکبه والا از راه اشکی و ارس
بسرعت و یلغار عازم اردوی نصرت شعار گشت بعد از ورود بشماخی خبر رسید
که خان قریم که بجانب گنجه رسیده بود و آوازه توجه موکب جلال را شنیده

عثمان

عثمان عزیمت بر تافته در دو منزل یکی کرده بجانب قریم شتافته لهذا حکم والا نفاذ
پیوست که اسلام گرای سلطان که در گنجه توقف دارد از همان راه معاودت
و فرمان قیصری را برده بمبنای آن دولت والا سپارد و چون خان مزبور بعد از
بحوالی دربند رسید از تمامی اشخاص اردوهای سابق با شمخالی داغستان منصوب ایالت
شیروان به سرخای و حکومت دربند را با احمد خان اوسمی تفویض و دو هزار و پانصد
نفر از ترکش بند شیر و کورک در طرح باو داده سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر لکزی
بهمراهی خان تعیین و بعضی از شهر از نظر آسایشه هم عرصه را خالی دیده با خان هم از رفاقت
زده بودند هر چند که تعداد و زمستان و جبال داغستان را تماما برف فرو گرفته بود
عبور از شعاب آن بآسانی مقدور نبود اما حضرت نادری که بدست بلند جهانگیر
مانند آفتاب تابان بر نظر اهل زمستان مشمار زند بعزم بند هم تا جنسند معید
بستی راه و هشتاد اشتا نخسته تقیه نطاقیه کم فرصت ر ایشان نهاد خاطر اقدس
ساخته از راه آلتی بجانب شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل دربند کندی جان
همایون نصرت قرین شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل
سر اعمال طبرسران بکشد و مشغول جمع غلات بشتند و بعد و نجد و تاق

وادر موکب شاهزاده رضاقلی میرزا از راه شابران روانه و خود با فوجی از لشکر ظفر
اثر اولا عازم تنبیه اشرار بدوق و خنالیق گشته شش هزار نفر از افواج منصوره را از
سمت [illegible] و قوزباره و آلتی پاره و خنسی پاره بتعین و جمعی را هم مامور ساختند که از سمت قبر سرا
بر فراز ایشان بشتابند و بعد از آنکه [illegible] از قتل و نهب [illegible] و ادر پی باره نظاره با تعجیل
آمد عطف عنان کرده در منزل کلبا رفته باردوی ظفر قرین پیوستند و در نهم رجب بیست
شمالی قلعه رشید مضرب خیام سپهر پیوند گشت چون بعرض رسید که الیداران
شمخال جدید و اوسمی و سرخای در محال غازی قموق [illegible] جمعیت را منتظم ساخته
اراده دارند که بر سر خاص فولادخان شمخال بروند لهذا رایات جهانگشا از آن
شبگیر کرده وارد مجالس که خان محمد ولد اوسمی در سر آنجا توقف [illegible] گشته بود
خان محمد نیز با لکزیه سر در ته مجالس را فرو گرفته غبار ستیز و جمعی از ایشان قتیل تیغ تیز
گشته تتمه راه گریز پیش گرفتند و تمامی آن محال با مال و غلات و ذخایر تصرف
لشکر فیروزی مظاهر در آمد و روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج
و قتل و نهب و اسیر و احراق قری و محال لکزیه واقع میشد تا وارد قریه کیندن
که متعلق بخاص فولادخان شمخال بود گردیدند لیکن سرخای و اوسمی الیداران [illegible] نزول

دیگر [illegible]

کوکبه منصور گشته هر یک سر خویش بر گرفته [illegible] فرار کردند و خاص فولادخان
باتباع خود در کیندن بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه سائی آستان عرش نشان
سرافراز گشت از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق
اهتزاز یافته در نهم شعبان بدوراه جهت فرسخی قموق وارد و سرخای که جمعیت
موفور فراهم آورده و قلل جبال را سنگر کرده [illegible] که معبر [illegible] بود
بود فرو گرفته بعقیده خود معبر راه بر آن سیل بلا بسته بود [illegible] از چهار
طرف مامور بیورش ساختند اولا دسته [illegible] فراز کوه را از دست لکزیه [illegible]
آتش جنگ تیز و احداث شور رستاخیز کردند هنوز افواج دیگر از دامنه کوه بکمر
صعود بودند که لکزیه تاب مقاومت نیاورده فراری گشته تازیان [illegible]
تعاقب پرداختند تیغ تیز را بر ایشان جاری ساختند و سر زنده بسیاری
بدست آمد چون [illegible] دقت و ضیق معبر عبور عسکر نصرت پیرور روز آن
در آن روز از آن [illegible] میسر نبود [illegible] زحل تمثال را بصیانت قلل
جبال مامور و همان مکان را محل نزول کوکبه منصور فرمودند و از این جانب الیداران
لکزیه [illegible] جمعیتی منعقد ساخته از سمت دیگر بمعاونت سرخای می آمدند

لا شکست سرخای واقف نبود جز ابن چپان سر کوه را که نه سرخای تصور کرده در کمال

اطمینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمد خود را با اجل دست در گریبان یافت

ناچار آغاز زد و خورد کرده با اندک کرد فری راه یاران خویش پیش گرفته جمعی که

از همراهان سرباز روش بود گردن زیر تیغ نهاده یکبار بدیار عدم شتافتند

روز دیگر رایات جهانگشا بجانب قموق شقه افراز نهضت شد که مقارن آن سورت

معتبرین قموق وارد اردوی همایون و طالب امان گشته بعرض رسانیدند

که سرخای کوچ خود را متعاقب پیش از این بجانب آوار فرستاده خود نیز با اولاد

بعد از مقدمه شکست بسمت آوار در حرکت گریخته و ماندگان خود از اینسال گذشته

آزاد کرده عفو شده احسان خدیو جهانیم چون فرار سرخای بسر حد تعیین پیوست

و اهل قموق را نیز از انسال پیش سور را امان ساخته بودند لهذا اینکار را نیز

برداخته بعزم تنبیه احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند

در حین وقت توجه موکب همایون بجانب غازی قموق قاضی آق قوشه [illegible]

آنجا در سر راه از در استیمان در آمده بعد از گذشتن کوکبه منصور در مقام تجاسر

در آمده جمعی را خفیه با خانه سرخای فرستاده بودند این معنی موجب هیجان

نایره غضب خاقان آتش گشته جمعی به تنبیه قاضی و جماعت آقا قوشه مامور و قاضی جمعیت

خود در صدد جدال در آمده شکست فاحش یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهل آقا قوشه

غارت زده مقهور شدند روز دیگر قاضی بعذرخواهی ایام ماضی شمشیر ندامت

را آویزه گردن شده کمک ساخته باردوی عالی فرستاده مستدعی عفو تقصیرات

خویش و متعهد امتثال حکم و فرمایش گردید لهذا از تقصیر او در گذشته [illegible]

سمت دوتوز باره و نیز هزاره به عنوان پیشکش [illegible] به رسم کرده

همچنین کدخدایان طبرسران هم [illegible] فراشی [illegible] این امر سر [illegible] متقبل

خدمت و [illegible] گشته بودند و امور [illegible] هر جهت صورت انجام یافته بود

خاص فولاد خان شمخال و باقی سرداران [illegible] را که [illegible] بود

بنوازشات شایسته بهره مند و [illegible] خورسند [illegible]

و طبرسران را امور [illegible] ساخته زمام [illegible] عزم [illegible] از راه [illegible] بجانب

صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند [illegible] شرح جلوس خدیو عالم

[illegible] عالم [illegible] ایام [illegible] دولت [illegible]

در هنگامی که سر [illegible] شان [illegible] با استیلا [illegible] برگی

گذاشته از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر برافراخت و هجوم سبزه بیگانه
ریاحین پژمرده و نوای اکثر گلستان را در میان گرفت عنان پی اندیشه بستان
پیرای غفلت پیشه از پیرایش باغ بنوای نغز زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشته اگرچه خدیو گردن
فراز را انتساب سلطنت صوری فرو دمی آورد و رشته نهاد در الا آن بود که بعد از استرداد
ولایات مغصوبه این باغ را با آن باغبان ارزانی دارد و ملک ایران را با قلاع مفتوحه
دربسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات ابیورد که مسکن مالوف آنحضرت است
از زنشسته بپادشاهی عالم معنی پردازد و درین اوان که بقوت سرپنجه تایید الهی و نیروی
بازوی سعی غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست
آمده بود و اقبال همایون فال ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ در آورد
سرزنش مترونج غبار رشته شمشیر بران عزم بلند از سر این فرقه ملامت کش کوتاه کرد
برای کنکاش این امر خطیر چون حوصله وسعتگاه هیچیک از بلدان توقف مرکب گردون
بسطت را در نع (?) فتح الکای مغان که عرصه دلپذیر رود ورود کر و فور آب و علف
و وسعت صحرا و نزهت مکان بی نظیر بود بقشلاقشی مقرر گشته فرمان مطاع بجمیع ممالک
محروسه عز صدور یافت که حکام و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان

هر ولایات

هر ولایات در پاییز هم جدی در صحرای مغان در پای سریر فلک مسیر تقبیل بساط حاضر
شوند و نیز حکم همایون نفاذ صادر شد که نزدیک بمجمع آب در مکانی که رود کر و ارس
بهم می پیوندند دوازده هزار دست رواق و منظر و سرای نزهت پرور از چوب و نی
برای خاصان و رؤسای لشکر با انضمام حمامات دلکشا و مساجد روح بخشا و رباطات
با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارات عالی نظر مشتمل بر دو سرا و چوبات
که شایسته چنان خدیو کیوان بسطت باشد برای نزول آنحضرت با چوب و ستون با قبه
بی ستون برافرازند و در ینوقت که از تنبیه سرکشان و انتظام امور دغستان فراغت
روی داده عطف عنان فرمودند بعد از ورود بحصن قلعه سی معدودی از غزو جهاد (?)
اردوی همایون پیش قطار و نشیمن منزل صعب المسالک را در یک شبانه روز طی
کرده و از قلعه اقوش نشده و از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان
مقر رایات جهانگشا خسته و علی پاشای والی موصل که از دولت عثمانیه بطلب
صلح آمده بهمراهی عبدالباقی خان در گنجه توقف داشت در آن اوان گذشته شرف
... ساکی آستان ... یافت و مامور بیلابات هم آغاز آمدن کرد
هر روز فوج فوج سر افرازی از تقبیل سده آسمان اوج بر اوج آسمان

میسور نبود و در معاودت سفر رجعت کامل که در عدالت ایشان بصد هزار به رسید درگاه
سپهر اشتباه انتظام انعقاد پذیرفت پس آن طایفه را انعام‌ها بدرگاه جهان پناه احضار و مطلب
معتمدان مکنون خاطر اقدس ایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس
هر دو پادشاه و پادشاه‌زادها ایشان در عهد و سریر تقابل جلوس ننمودند ایشان را با هر کس که بر او فخر
فخر سروری دهند بر پاس سلطنت بر دارند اما آنچه حق کوشش بود در این چند سال که
آورده‌ایم و در باب ایشان را با امرای ایشان از دست افغان و ارس و روم خلاص کرده
حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینیم که گوشه عزلت میخانه و خوش نشینیم بعد از آنکه
این پیام همگی آن جماعت دست بر دامن عجز و ابرام زده عرض کردند تا میخانه و جام نام
نشان خواهد بود سر ما در قدم پیر مغان خواهد بود امروز پادشاهی حق آنحضرت
است که با شمشیر آتش‌بار خاک ایران را از دشمن بادپیما پرداخته و برق تیغ صاعقه‌بار
آتش در خرمن هستی اعدا انداخته هرگاه حضرت نفیس دیده از گنهکاران بر گیرد ما دیده
از خاک درگاه او برنگیریم از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت در این سرا
و گشایش در این درست آنحضرت فرمود که ما را هوس تاج و هوای خسروی در سر نیست
این نوع سخنان موقوف دارند که منافی رضای خاطر و دور از اندیشه باطن و ظاهر است

تا یکماه که بیان این مطلب در کشاکش سر رشته گفتگو می‌بود چون مبالغه از حد بگذشت حضرت نادری
فرمودند که در زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر
خلافت شده‌اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قائلند و در ایران هم تا
همین مذهب رایج و متداول بوده خاقان گیتی‌ستان شاه اسمعیل صفوی در بادی حال بنا
بر صلاح دولت خود آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و سلوک ساخته بعلاوه
آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه فساد است در السنه و افواه عوام و اوباش ایران
و جاری کرده شرر شرارت بچخماق دوربینی برانگیخت و خاک ایران از انجمن فتنه و فساد
آمیخت و مادام که این فعل مذموم شعار و پیشه باشد این مفسده از میان اهل اسلام
رفع نخواهد شد هرگاه اهالی ایران سلطنت ما را طالب و آسایش خود را طالب باشند باید
این ملت را که مخالف مذهب اسلاف کرام و آبا و اجداد عظام نواب همایون ماست
تارک و بمذهب سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر ابن محمد باقر علیهم السلام
ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران بمذهب آنحضرت آشنا است او را هم
مذهب خود شناخته در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند ایشان
نیز متفق الآرا این حکم را بسمع رضا و قبول داشته کلمه حصری این مذهب خمسه را

از آتش سنان روزگار ساخته شد و وثیقه برای ترکیه و سنقر از این مطلب مرقوم و مهر کرده
اعتقادی مختوم ساخته بخزانه عامره سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را بدیرای
قبول و گلشن آرزوی ایشان را برسم حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه آسمان جاه
روم خادم حرمین شریفین است این عهد که از جانب شما بعمل آمد منهم بحضرت پادشاه
ایلچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف صوری و معنوی
از میانه امت محمدی گشته من بعد رسم الفت مابین روم و ایران مسلوک باشد اول آنکه
چون شما از عقاید سالفه نکول و طریقه اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق که از ائمه
حقه است شعار خود قبول کرده‌اید قضات علما و فقهای کرام روم اذعان بصحت آن
آن را خامس مذاهب شمارند دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه
اربعه تعلق دارد و همه این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده بآیین جعفری نماز
گذارند سیم آنکه هر ساله از طرف ایران تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام
بکمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر
حاج ایران نیز بدستور امیر حاج مصر و شام مسلوک شود چهارم آنکه اسرای دو مملکت
نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرای ایشان روا نباشد

پنجم آنکه

پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را برفق مصالحه فیصل میداده
باشند اهالی ایران نیز در ازای این مواهب خاص سر بزمین عبودیت نهاده نقش جبین گلگون
را ساختند شکرگذاری ساخته بدعاگویی دولت بیزوال پرداختند

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

بوقوف رصد بندان دقیقه یاب و مهر شناسان بطالع مسعود شب روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد و چهل و هشت هجری مطابق توشقان ئیل که دوازده روز بعید نوروز مانده بود برای جلوس همایون معین گشته کارکنان قوای بنائی در صحن چمن سبز فام سبزه گسترده زمین قبایان ریاحین روش بدوش بزم گلشن صفا را آگردید [illegible] فراشان اشجار از غنچه و ازهار تاج و تومار بر سر گذاشته در لباس شجر و بوته دار در حاشیه مجلس گلزار زانو بزانو نشستند بزرگان چنار دسته‌های تاج زرنگار زرده پیش کاه چمن مهیای کرنش شدند بیساولان سرو آزاد دو رنگ بر دست به بندگی بر پا

ایستادند همیشه گشتگان گلهای همیشه بهار بر لب جویبار صف کشیدند و چنار چمان بلند آوازه
عرعر و صنوبر و تو نیز دست شمشیر از بار خویش بر دوش گرفتند ریحانیان چون مجنون بکلاه قوری شلاح
دار و قبای کوتاه و دهن شلخ سرو بر آراسته شدند شقایقان ابر آزاری تیر دستی بهر صحن
چمن را تا زیور ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را بسکر وجی از خار
و خس وی پرداخته شد پس فراشان با فراشتن بارگاه انجم از تار جهره طناب
و آراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کارنمائی از آستین بر آورده
از رنگ گوهر نگار شهریار جهان زار در صدر انجمن بجلوس فرقد اساس ساختند سران
سپاه و عظمای بارگاه و خدمت گذاران جاه سپار و حجاب و خدمت پیشگان دربار
رخصت باریافته نشستند بحمد الله بر در آن آراسته شدند در آن روز فیروز بعد از انقضای شش
ساعت و بیست دقیقه طالع کشش بر جمه سد خدیو گردون وقار فرق فرقد سا را بافسر
گوهر نگار آراسته بافر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانبانی گذاشته
زبان حال را باین مقال گویا فرمودند   نوبت بمن فتاد بگوئید که دوران   از آتشلی
نو بکنند سنجم را عزم تهنیت از نقاره خانه و طنطنه مبارکباد از کوس گورکای شادیانه
بر خواست و شسته هائی که بر ایران بر خواسته بود و فرونشست بجلوس نتیجه الهی دست

و بازوی قدرت کشورد و دست آشوب زمانه را بر پشت بست   افسر سلطان گل
پدید شد از طرف چمن مقدمش بارس بسیار کباد و بر بیرو چمن خویش بجای خوشتن برای
نشست خسروی تمام شنید هر کسی اکنون بجای خوشتن   بر رس بنا بر وجوه زمانیز
بنام نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر زینت و فر یافته و انوار آفتاب جهاندار ایش
در و دیوار شبستان معموره جهان یافت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی الحسینی فیها وقع را
تاریخ جلوس یافت چون عزیز قلی بیک را خواهان خبر در عمال بلخ از خشار تبه آنجا بود
در ابتدای حال بارض اقدس آمده از سلطان ابوای جهانکشا و بعلی مردان حاکم اندخود حکم
ارض والا قاید شده بود که در عالم ایلی کوچ و اویل را برداشته بارض اقدس ساز د و علیمردان قزل
این امر بسر باز زده بود و این معنی بر طبع او گران آمده شبیه النصب العین ضمیر انور گشت
در ینوقت که آغاز بهار سنبل استان دولت بر ومند هنگام پیرایش باغ و گلزار
سلطنت از شوک شوکت سرکشان فتنه در پیوند بود از تمام تنسیق و ضبط امور خراسان
بسر پنجه فتنه ارشاهزاده رضاقلی میرزا تفویض و جهت سیار مهمات آن سرکار را ابراهیم
خان جلایر که از معتمدان این دولت ابد بنیان بود عنایت و با فوج از جنود ظفر نمود روانه
و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تهیه استعداد و تدارک جمعیت کرده از راه بادغیس و هرات

چاق بعزم تنبیه چلمیروان متوجه اند خود و سپهسالاری و اختیار کل ممالک آذر
بایجان را بظهیرالدوله ابراهیم خان برادر والاگوهر عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان آذر
بایجان از حد قپلان الی آرپه چایی و سرحدهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند
و ایالت هرات بتغییر پیر محمد خان به بابا خان چاوشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی شیرازی
با ایالت فارس و مهدی بیگ خراسانی یوزباشی زنبورکچی با ایالت شیروان و بمنصب
خانی و امیرالامرائی سرافرازی یافتند پس علی پاشای والی موصل را که بطلب صلح
آمده بود مشمول عواطف خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته عبدالباقی خان زنگنه را
که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی صدر و ملاعلی اکبر
ملاباشی با نامه همایون و پیشکش نفیس روانه دربار فلک مدار عثمانی
و خبر جلوس میمنت مانوس همایون را با صورت ماجری باعلیحضرت پادشاه و خنکار
روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بتشیید و حصه مذکوره فرمودند و ایلچی نیز برای تبلیغ تهنیت
بجا باری نزد پادشاه خورشید کلاه روس تعیین و شاهزاده رضا قلی میرزا و ابراهیم خان را
مرخص و روانه مقر حکمرانی ساختند و همگی حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک
محروسه هم که شرف تقبیل سده والا دریافته بودند بخلاع و انعامات فاخره گشته رخصت انصراف

یافتند [illegible]

ورود سلطان نوروز [illegible] سیچقان ئیل مطابق هزار و صد و چهل و هشت هجری

دیگر باره جهان از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز
بهار دلگشا از کامرانی نشاط افروز چون روز جوانی خسرو گردون سریر
اعظم بتاریخ روز سه شنبه هفتم ذی قعده بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه
هفت دقیقه از نهان خانه حوت بتختگاه حمل خرامیده برای زینت جهان آرائی
نشست گلبنهای ربیعی بتاثیر قوت نامیه نشاط برخواست طنطنه کوس نوروزی
و غلغله فیروزی بر فلک اثیر پیوست بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته گشته چهار
سریر فلک مسیر بشکوه طلعت خدیو ثریا منزلت مهر سپهر برین شد و صنادید
ملوک و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری
سر و بر را با اثواب رنگارنگ و خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و بغل را از
نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پر زر سرخ شد و بعد از انقضای مجلس که هنگام
شکفتن اردوی بهشت دولت والا و آرایش گریبان بوستان و نزهت خیابان طرفت

علیا بود و تیمناً استفتاح کار و افتتاح سخن تید بر تسخیر قلعه قندهار فرموده فاتحه را که تمهید
استحضار را شنیده حضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر را
استفسار و رؤسای لشکر را مامور بتهیه و تدارک آن سفر خیریت اثر ساختند چند
روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی داد بارگاه فلک مماس سلطانی را که شقه ربیع
طبع بهمت قرین بود همدوش خیمه زنگار گون فلک نموده آسمانی دیگر بر روی زمین
افراخته شد و چرخ معظم را که جاری این نیلگون قباب بود محوی کهکشان طناب خیمه
در صد بندان اختر شناس را از تعد افلاک اطلسی در شعبه حیرت انداخته شدند بوصف
آنکه شراب مخالف مشرب آنجناب بود دران چند روز برسم تقلید و ابکار عیش
هر روزه دران بزم سپهر بسطت بکرشمه اقداح راح ریحانی پرداخته شدند در
سرای مغان رفته بود آب زده نشسته پرده صلای شیخ شباب زده سبکروحان
همه در بند کیش بسته کمر ولی ز ظرف کله چتر سحاب زده شعاع جام و قدح نور ماه
پوشیده عذار غنچکان راه آفتاب زده صحرای مغان چون سرای مغان شده
خبر گذشت و طبع جوانان چون دم سپیده نشاط انگیز و در ردیم و در نتیجه آن سال فرخنده
فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جرلکای مغان در اهتزاز آمده از راه

از راه گرم رود و دشت مغان و اردبیل که بر فور آب و علف شهرت دارد بنواحی
قزوین و فرمان همایون بعز نفاذ قرین شد که ابراهیم خان در منزل قرچمن که ملتزم
محال گرمرود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود بعد از ورود
موکب مسعود بقرچمن ظهیر الدوله نیز بسعادت رسانده و از خدمت گذشته چون طایفه قرزون از رقیماس
بلباس که متعلق بمحال رکروم است بقصد بعضی حرکات زشت باعث شده بودند
فوجی از حکام کرام سپاه انجم احتشام را بسرکردگی نصر الله میرزا و جناب ظهیر الدوله
از راه ساوجبلاغ مکری برسم یساول تاخت آنجماعت مامور ساخته با وجود آنکه
در عرض دو شبانه روز چهل فرسخ راه طی کرده و از رسیدن آنجماعت گذشته هزار
خانوار از آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بیع کرده بر احدی ابقا نکرده
و بقیه ایشان در موضع مشهور بکرکس من محال مکری سر کوه را استحقاق کرده است
بر کرکس جلادت زده مهیای مدافعه شدند دلیران نصرت قرین از اطراف کوه
یورش برده استحقاق ایشان را که مکان ایمن صعب بود بتائید یزدانی در کمال آسانی
بحیطه تصرف در آورده هزار نفر متجاوز از ایشان با دو سرکرده معتبر طعمه شمشیر
گشته تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند ابراهیم خان با عساکر آذربایجان

روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکابی عازم موکب والا گشته در روز ورود اردو
همایون بتبریز باردوی ظفر قرین پیوست و از جهار مسرت افزا که در خلال این احوال
معروض سده سپهر مثال شد فتح بحرین بود و تبیین این مقال آنکه در سنی که محمد تقی خان
بیگلربیگی فارس در جولگای مغان از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف حاصل کرد
حضرت نادری در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ
جباره هوله بود بلفظ مبارک تاکیدات بلیغه فرموده بودند و محمد تقی خان بعد از ورود بشیراز
فوجی از قشون فارس را بعزم تسخیر بحرین بقلعه نادریه فرستاده خود نیز در عقب
حرکت برآمد چون قبل از ورود بیگلربیگی مشار الیه شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته
قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب او بعد از مجادلات متواتر طاقت قلعه داری
را مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرف کرده کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال
داشت و در ازاء این معنی بخلاع خاص اختصاص یافت و ولایت بحرین ضمیمه بیگلربیگی گری
ضبطی او گردید و نیز در اثنای آن حال عریضه از جانب لاور یا منشی مشعر بر اظهار رشادت
و دستبردهای محمد تقی بپایه سریر گردون مسیر رسید توضیح این مقال آنکه مشار الیه از قدیم
الایام با ایلات بابینی در محال جاجرم من اعمال زمینداری و سکنی داشته در ایام استیلای

افاغنه

افاغنه بنابر زیاده سری سر باطاعت ایشان فرو نیاورده خود داری میکرد و بنابر آنکه
بعد از ورود موکب والا بهرات بنحوی که مذکور شد در منزل کهسان با جمعی بمعسکر
ظفر اثر پیوسته بحکومت اوبه و شافلان سرافراز گشت و بعد از تسخیر هرات که اکثر ایلات
اکثر اویماقه بنابر ضابطه ملکی مامور بسکنای هرات شدند و باره او نیز همین فرمان
یافت و بنابر استیزانی که داشته بطهماسب علیخان سردار و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات
بعد از عمل کرده چون از آنجا شد که ناخن کافر نعمتی سر زیاده سری بخار رونابد سیاری
قبایح مدار او را گوشمال نمیدهند براه ادب نمیگذارد او را با هشتصد نفر از ایشان
او گرفته محبوس کردند و لدان ولاور که در اوبه و شافلان میبودند بمجرد استماع این
خبر کوچ و بنه او را با ایل و اتباع خود برگرفته بسمت جغستان فرار کردند و حینی
که موکب والا مشغول محاصره بغداد بود ولاور از الکم والا بدرگاه معلی وارد
را که هزار خانه از ایشان در دست بودند بجنوشان روانه ساختند بعد از ورود
مشار الیه موکب همایون بنابر ملاحظه حق خدمتی که در سفر هرات در آمدن برکاب
مستطاب داشت او را از امور بخشایش و شمول نوازش ساخته تشریف خلعت و
اسب متحمل با زین و ساخت طلا با عنایت کرده رخصت مراجعت داد و بعد از آن

متعهد شد که در ازاء این موهبت بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ خود
و اولاد خود را آورده در هرات سکنی دهد هرچند که از خط جبین او نقش تسویلات
درونش معلوم و خوانا بود لیکن برای اینکه بر ظاهر بینان عالم صورت که از کنه معانی
بیخبرند حالت آن بیزور درون روشن گشته وقوع آن نوع سلوک را حمل بر نقض
مروت نسازند او را روانه هرات ساخته بسردار دوبکاریکی مقرر فرمودند که
آنچه از مال و اموال او معرض تلف درآمده باشد رد نمایند تمامی اهل او که در هرات
در خوشان باشد مرخص سازند که روانه غرجستان شود و سردار الیهما حسب فرمان
عمل کرده دلاور نیز بدستور سابق با اهل و عیال کوچیده روانه غرجستان شده در آنجا
دست از آستین جرات و سر از گریبان خودسری برآورده تحت با فوجی بسر
او به آمده نایب او به را با شصت هفتاد نفر از متحصنین آنجا علی الغفله بقتل رسانید
و در آن اوان سردار مامور بفارس گشته بود و حاکم هرات با فوجی از غازیان
بتعاقب او برخاسته دلاور را از غرجستان بسمت کوهستان [illegible] گریخت حاکم
هرات از ضیاع و عقار آن طایفه [illegible] بتصرف در آورده مراجعت کرد دلاور باز
عود بمکان خود نموده مقارن آن سردار نیز از تمام کار فارس فارغ شده بر

از راه کرمان وارد هرات جمعی را با دو نفر سرکرده روانه سبزوار ساخت
که با حاکم سبزوار بمحافظت آن ناحیه پردازند دلاور بمجرد اینکه از سبزوار رفته در کمین
فرصت نشسته آن دو نفر سرکرده با حاکم فریب [illegible] از قلعه برآمده همینکه در بیابان
از دامن قلعه گسیخته دلاور از کمینگاه بیرون تاخته هر سه نفر سرکرده را با جمعی از [illegible]
از شمشیر گذرانیده و از آنجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخت
دلاور پای ثبات بند نکرده بسمت بلوچ و هزاره گریخت سردار چون در تعاقب او سودی
ندید برگشته جماعات غرجستان را که همیشه بسرکشی کردن [illegible] عصیان می افروختند
گوشمالی بلیغ داده از آنجا بجانب [illegible] رفته آن محال را غارت [illegible] هزار
خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از آنکه دلاور بطرف
بلوچ و هزاره گریخت افاغنه قندهار با اعانت او آمده او را در محل موسوم [illegible]
جنگل که در [illegible] فرسنگی زمین داور [illegible] سکنی [illegible] چون [illegible] غلجیه [illegible] وقت
میرزا حسین [illegible] دختر او را [illegible] ساخته دلاور نیز [illegible] قبول این معامله
کرده حسین از این جواب برآشفته جمعی را تاخت و تحسین نموده [illegible] روی
ندید با زن فرار کرده بغرجستان آمد و از آنجا شاهزاده [illegible] میرزا را شفیع [illegible]

ساخته عریضه عبد از آستین بدرگاه معلی فرستاده بنابر آنکه رایات جهانگشا عازم
قندهار بود کار را حواله بوقت گذشته جوابی از رقم قضا شیم علی اصدار نیافت در بیان توجه
... بجانب کوهستان بختیاری ... حضرت ... سابقا کیفیت احوال طایفه
بختیاری نگاشته کلک وقایع نگار شده که بعد از تنبیهات مکرر محال جانکی و لنگر
بسکنای آنجماعت مقرر گردید مجدداً جمعی از رسته دیگر آن طایفه که در زوایای جبال
من حول متواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از علاء زمان ... ایشان نیز جمعی طمع در آرام
ایشان پیوسته علیمرادی نام میبوند قاید راه روسیاهی و پیش آهنگ طریق گمراهی
ایشان گردیده تا از دربار معلی جمعی به تنبیه ایشان مأمور گشته در محال ... گریخته
مغلوب شدند و ثانیاً بابا خان چاوشلو با جمعی از حکام بدفع ایشان مأمور گشته با ایشان
محاربه در غالب آمده علیمرادی با معدودی سالک طریق فرار گردید و بعد از آنکه بابا
خان حسب الامر مطاع مأمور بدربار سپهر ارتفاع شد علی رضا فرصت جسته ...
جمعیت ترتیب داده در سمت کوهستان دست بدزدی و فساد گشاد و بعد از آن
سلطان ... بیک ... و ... بیک شیراز باشی با فوجی باتفاق حاکم شوشتر
و نایب کوه گیلویه مأمور گشته ... که شمال ایشان گشته در پای کوه مشهور به سالم

نزول و چون به سرحد وضوح میرسد که علی قلیه کوه را که سر به سپهر برین میزد مشاق
خویش ساخته در آنجا تحصین جسته قشون شوشتر و کوه گیلویه در پای کوه توقف
و سلطان ... بیک و ... بیک ... پای کوه ... آهنگ فراز کوه کرده بعد از آنکه آن
مشکل صعب را بالقدم سعی طی کرده نیمه راه رسیدند از طایفه جمعی از جانب قلعه و
از کمر کوه ایشان را در میان گرفته بانداختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته سر دو
سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند بقیه سپاه که در پای کوه مانده بودند سالم
مانده روانه ولایت خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه
ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت ... میشد در آن وقت که کوکبه همایون از
قزوین حرکت کرده وارد محال جالق ... گردید علیمرادی سر ...
نامرادی کلاه گشته جمعیت خود که فضلات ... از غول بیابان ...
در محل موسوم ... که صعب المسلک ... بختیاری است مشاق کرده ...
پس همت والا عازم تنبیه آن سرگشتگان بادیه ضلالت گشته فوجی از غازیان
رکاب را با قشون فیلی و داروغه ... همدان از جانب ولایت ... که متصل
بکوهستان فیلی است و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را با سپاه شوشتر و ...

شاهان از طرف دشت گرگان و نیاب بازیه و فرقه عظیم از افواج قاهره را اخذ
ماروت و گروهی از بنوه عساکر کوهکیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب هزار چشمه
بختیاری مامور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود در آورند چپاول و چغولهای کوه
را بپای سعی در نوشته جسته و گریخته شهر را اگر شرار آسا در میان سنگ باشند
بر آرند و بنه و اغروق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چرپاسی ورود
گذاشته خود بسعادت و ظفر در هشتم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۹ از منزل مزبور عازم کوهستان
گشتند و همان روز به حوالی کوهی که جمعی از آن طایفه سنگر ساخته پای قرار استوار کرده
بودند وارد گشته جمعی از اکراد و افاغنه را بدفع ایشان مامور ساخته آن طایفه بنیان
مکان مغرور گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و شب از آن جا صف سنگر
لیروک که قلعه و معقل اصلی ایشان بود شتافته از آنجا جمعیت خود را بر کرده از آب
لیروک که بنزول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور
مامور بودند که از راه چشم از طرف رودخانه آمده ضبط پل بردارند مامورین
اگر چه در وقتی که خبر آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیدند اما
بالمجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسیر در آوردند و دیگر

کوکبه مسعود نیز وارد سر پل گشته فرمان پذیران باشاره والا باساختن پل پرداخته
موکب اقدس عبور نموده از کوه غار نشان بقصد خیمه منصور گردید و در آنجا عساکر فیروزی
را منشعب ساخته دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال
تعیین فرمودند و مامورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه و مغاک بچنگ هلاک
افکنده بقدر بیست هزار خانوار از بقیه اسیر گرفتار نمودند و از آن مکان بمحل موسوم بدار
متوجه گشته فوجی را بکوه مالی که آنجا حکما گشته از آنجا بکندرگاه ملاب روی توجه آوردند
و در چمکان فوجی را با قشون لوارچال ارمیو ندتا حدود واستان مامور ساخته باز
سالم و غانم بعطف عنان بجانب کوه بسالم فرموده به منزل اردو و محل منصور شدند با نظام
ضابطه مامورین آنجه در پرداخت و هر ساحت میرا در اطلاع ما همچرا است خورشید آرا
از آنجا به منزل و ارد و ملاک گشته از موارد اتفاقات قبال چرس اتفاقات آنکه علیمراد
در سمت گوگرش که با ولکای فیلی پیوسته است در چغوله کوهی پنهان گشته چند تن از
رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و عرق ریز شتافته که بپای آن گروه که از جمعی
از غازیان که گشته کام جستجوی او بودند در چار گشته او را با کرج و عیال و جمعی دیگر
بحضرت اقدس آوردند پس از فرمان قهر تقطیع رشته پای کنند چشم او را

گشته دو روز در صحرای سستی بیدست و پا و دست و پا بسته در پای جهان بعضی از اولاد امیر قلیچی
از ایشان که در روابای کوه از این خطاکاری سر بر سنگ میزدند بالتماس استدعای
رؤسای بختیاری که در رکاب همایون مقلد قلاده جان سپاری بودند بعز و شفاعت
و ادا احتشام و بهتر سایر طوایف خود مأمور بسکنای جای خود گشتند و بجهة جهت نگاه
کوهستانات آسمان پیوند بختیاری سپر شهب خورشید خرام خدیو گردون سریر
از آنجا وارد چشمه زنده رود و باردوی مسعود پیوسته رایات نصرت آیات را
بجانب صفاهان نهضت داده در نهم جمادی الاخری خاک صفاهان تا تیر مقدم آنحضرت
سرمه دیده مهر و ماه کردند و چون شب سیه و تدمیر سرکشان بلوچستان مطمح نظر انور
بود میر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و الماس خان بیگلربیگی سابق تفلیس را بسرداری
بلوچستان تعیین با توپخانه و مستعد او کامل روانه ساختند و در غره هم ماه جیبه از صفاهان
از راه ابرقو و کرمان و بیابان کرک لوای گیتی ستانی بجانب قندهار افراشته شد
و در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو حاکم دربند با سبب سانحه قتل مهدیخان
بیگلربیگی شیروان مقید بدربار فلک اقتدار آوردند که چون بسامع رسید تفصیل آن
اجمال آنکه در حینی که موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد چشمه

گردید بعرض رسید که مهدی خان برای انتظام بعضی امور بجانب دربند رفته
بود مراد سلطان استاجلو که در آن اوان بحکومت آن ولایت سرافراز و آن
بنابر سابقه نقاری که فیما بین او و مهدیخان بود ره امر حمایه را است فرستاده
ساخته مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهره از ولایی و بادیه پیمائی معتاد
بودند در خفیه تحریک بشورش کرده مهدیخان را بقتل رسانیده اند قصد رواج اشرار
اهالی دربند و ایمن از آتش غضب خدیو و زنگشته سردار سکن قراقوتوچی باشی خلخ
چش وارا بایالت شیروان تعیین با فوجی از جزایرچیان به آن مکین روانه و حکومت دربند را
نیز بنجف سلطان قراچورلو عنایت و مقرر فرمودند که کار خان مزبور با تمکین ایدیست او در
و گوشمال کامل را بنجف سلطان محمل ساز دو در صفاهان چند نفر از رؤسای دربند
وارد درگاه معلی و معروض شده و والامیا خشند که بعد از آنکه تنبیه مهدیخان کرد
اهالی دربند گرشته آنان که باقی این بزم و مجلس این قصد و عزم بودند از مستی غفلت
هشیار گشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان شکسته خواهد گشت در حساب
شحنه باز خواست خدیو جهان رسته مراد ایشان را بر قفا خواهند بست فرار کرده بجانب
خان و قیطاق و جسته بعضی هم گریخته بارگرک قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهالی

در بند که در این امر سر از رفاقت ایشان پیچیده بودند ایشان را از ارک بنارین قلعه هم
روانه ساخته و مراد سلطان ایتر که سرمایه فتنه بود گرفته در بند دارند فرمان جهانگیر
خطاب با دسمی مزبور از موقف اعلی عز صدور یافت که حسبی اکه با او ترس جسته اند
مقید ساخته نزد سردار خان روانه نماید و اسمی بروفق فرمان عمل کرده سردار خان ایشان
را با بقیه اشرار که کوچه گرد شهرستان بودند بر سر بازار سیاست از پای در آورده
اجساد ایشان را طعمه کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم والا
کوچانیده بقلعه جدید شیروان فرستاد و طایفه مسر مسور را از شیروان بجای آن طایفه
آورده در قلعه در بند سکنی و بخت سلطان را در امر حکومت مکین داده مراد سلطان
مقید بدربار سپهر مدار فرستاده که مشار الیه در روز ورود به تیغ تیز سر بر آستان
تسلیم گذاشت و بعد از ورود کوکبه گیتی ستان بسیستان حرم محترم و ذخیره و اغرق
را بسرکردگی امام ویردی بیک قورقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات سرافرازی
داشت و جمعی از تفنگچیان رکاب ظفر انتساب در سیستان گذاشته در روز دوم ماه
شوال الغیروزی فرقتال از سیستان رایت فر افزای همایون فال گشته از راه
دلگشا در دل آرام روانه و در پنجم ماه مزبور بخارج قلعه گرشک رامنصور خیام

سپهر احتشام

سپهر احتشام ساخته فاغنه آن مکان از زور قلعه داری بر آمده کوچتان فرنگی نژاد
آتش دست باشاره همایون توپهای کوه توان را از توپخانهای والا باطراف قلعه
کشیده رعد آوا و صاعقه بار ساخته زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند
قلعگیان از بیم جان بر دامن استیمان آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان افشار
و الله یار علی بیک را بسرداری هزارجات و زمینداور مامور و جمعی از لشکریان را
بتسخیر قلعه بست تعین و با توپخانه و استعداد تمام روانه و در بیست یکم ماه مزبور کوکبه منصور
از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب محسم رفستان صحرا ما خالی از علف و ریحکی غلات را
حسین پیش از وقت تعلگه شیده تتمه را آتش زده و بعضی را تلف کرده بود لهذا از کوکبه
بخود ما زم شاه مسعود گشتند که در دوات ایل اردو رفته از هزارجات غله حمل و نقل
معسکر فیروزی اثر نماید شاید این شهر حسین جلوه گر میدان جلادت گردد و ده
دوازده روز در آنمکان معسکر کوکبه عز و شان گشته از آنجا کنار ارغنداب محاذی مزار
بابا ولی مضرب خیام دلیران عرصه یلی گردید و در آن شب حسین با فوجی از لشکر خود بک
جلادت را العزم شبیخون آیین کرده از گذرگاه آب تیر و ستی چون سیل بهاری
بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکر فیروزی اثر شورش هجوم در انداختند

طلایه داران خنجرگذار که مانند مژگان از عین بیداری در اطراف افتاده و تیر
دستان بر کف صغیر صف پیوسته و میان دیده انجم و چشم طرفة العینی از جهات
نظر نبسته بودند با ایشان در آویخته جمعی را از آنجا که هلاک انگیختند و بقیه خایب
و خاسر بجانب قشقه ها فرار کردند اگرچه آتش حوالی بر روی کیهان پری ها
و صوبی بلند شد اما همت سجانان که پنجه خورشید از روی کار شب برداشت معلوم
شد که حسین بیگ که بقصد شبیخون آمده بود پس از رایات نصرت آیات از همگان
در اهتزاز آمده چون آن خسران آبهای طغیان در اشت سرو بلند جهان طلب
معبر اشهب گردون خرام را در لجه سعی شناور ساخته براهنمایی حدس وقت
از برابر کوکران دو فرسنگی قشقه ها رهگذر پیدا کرده از لشکر انجم حباب یا به در سیلاب
سالما از آب گذشته و از شیب کوه لکی که بیکجانب قلعه برفراز آن واقع است
آغاز عبور کرده اگرچه توپ قلعه پس لشکر نصرت اثر رسید اما خدیو ثریا جناب
رعد و برق توپ به صدای زنبورک انگاشته بدون آنکه چین جبین صفوف فوج
خونخوار دریاموج دران بحر جهان آشوب ظاهر شود در آن حال شوکت و وقار گذشته
در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه غرور شان پایه زمین را بر آسمان رسانیدند

در بیان وقایع

در بیان وقایع نوروز فیروز سلطانی توی ئیل سنه هزار و صد و چهل و دو هجری

در شب پنجشنبه نوزدهم ذیقعده الحرام بعد از انقضای پنجاه و هشت دقیقه دارای خاور
مقام شرقی اساس یعنی آفتاب عالمتاب به تخت زمرد شاه فلک قرار گرفته
جنود قوای نامی به محاصره دار القرار جسمی به احاطه قلعه گلشن پرداخت و از سمت عامات
بهمن دی را از نشیب رسیده افواج عسکر ریاحین از نسیم فروردین فاتح قلاع غنچه
و فتوح شگوفه گشته عرصه جهان را از هجوم لاله و ریاحین شکرصفا ساخته بحکم
زمین داور مجلس خلدآیین برای جشن نوروزی در آن حال فتح و فیروزی تزئین یافته آن بزم
مینو مثال از طبقهای زر سرخ و سفید گلزار شده چون لاله عباسی گشته سران دلیر گردنکشان
لشکر از جامه خانه همت سرشار بخلعتهای گران مایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر
فتحعلی خان افشار را که چرخچی باشیگری لشکر فیروزی سرافرازی داشت با فوجی از جار
سواران جنگجو بتاخت قلات مامور ساخته در شب سیم اسیری از قلعه فرار و خبر آورد
که حسین از رفتن غازیان بجانب قلات خبردار گشته هنگام شب سیدال را با چهار
هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روان کرده خدیو جهان فی الفور پانکچی
و نسار را جلفه چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی از دلیران کینه خواه نام

افغان گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور آنکه فتحعلی خان تاخت کامل کرده با یکی سپاهیان
و فراوان نخجوان چند اول سر دامنه کوهی رزول کشوده سید الخ متعاقب وارد
و چون غازیان از اندیشه حزم عاری و خواب غفلت برای ایشان طاری دیده بود
بقصد آنکه عالی الغفله بر ایشان تاخته نظم جمعیت ایشان را از هم انداز و در کمین کین
بحر و سازی پرداخت مقارن آن طلیعه رایات ظفر آیات آشکار گشته افاغنه اسیر
فرار کردند دلیران متعاقب ایشان مرکب خاک نورد آتش سم را با دو رفتار ساختند بسیاری
از آن گروه را عرصه تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه بدامنه کوه متفرق و بقیه با سید ال
بدیر انتقالات رسانیده تحصن جستند ... بسیار نمودند خدیو نامدار ظفر منصور که کامکار عاطف
شان معتقد ار کرده سیر مزبور را که این خبر آورده بود موسوم برسول امس ایکال ابو را
لبریز شفقت و حصول فرمودند و در هشتم ذی حجه الحرام از مکان مزبور نهضت لوای منصور کرده
عزتنشان در مکان سبز و خرم که بالفعل نادر آباد اشتهار دارد رشا در رواق ابراج آسمان
افراخته شد و در آن مکان رفیع نشان بمعماری برای زرین مهندسی طبع سعادت قرین
قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چهار سوق و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد
و قهوه خانه طرح افکنده آب تور لوک را که در لطافت آبروی کوثر بود جاری ساختند
[illegible]

بنایان چابکدست که از اطراف ممالک محروسه در عسکر ظفر اثر جمع آمده بودند دست
و بازوی اهتمام بازیده آغاز کار کرده و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت
و استحکام صورت اتمام پذیرفته و عمارات آن بر وضع دلنشین سمت انجام یافته شهر
معمور خلد مثال که سواد آن طعنه بر غره بیضای شهر شوال میزد بعرصه ظهور آمده مانند ماه
نخوبی طاق و نخجست نمای آفاق گشت و بنادر آباد موسوم گردید و در شب پنجم ماه
مزبور را شرف سلطان غلجه که در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه به پدران او مخصوص
داشت از قلعه فرار و صبح به سامی ربار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت شد
و متعاقب آن معروض شده و الا گشت که فوج از غلجه بعزم دستبرد بخار ارباب اعتبار آ
برآمده اند جمعی از دلیران بدفع ایشان مامور گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را
بزلال سیف آبدار در آب طلبیدند چون چند روزه میدانی تابیان برداده شده
بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر
از سر گریبان خمول در نیاورده به پرداری متانت حصار بخود داری پرداخته
پس بمقتضای الامحاصره قلعه فرشد تامقصور گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند بفاصله
ربع فرسنگ قلعجات محکم که دایره محیط آنها شش میل فرسنگ شد ترتیب داده هر قلعه جمعی

عنایت شد
و متعاقب ان

مامور دور هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج جمعی تفنگچی بحراست نامزد گشت
و ثانی الحال چون بسیار دکان افغان در ظلمت بعنوان دزدی از میان برج جابجا بیرون شدند
و ما بین هر برج و برج دیگر بنا گذاشته راه آمد و شد بکلیه قلعه کیان مسدود ساختند و هر یک
ازیشان که بتحصیل آذوقه و غله مانند دانه سر برجی آوردند مستحفظان برج ایشان را بضرب
شمشیر چون خوشه از پا درمی آوردند و در بیستم ماه محرم سنه ۱۱۳۰ عریضه از جانب عسکر کرمان
که مامور بتسخیر قلعه بست بودند رسید که توپ و خمپاره بقلعه بسته افاغنه آنجا از در استیمان
درآمده قلعه را سپردند از مرتضی علی حاکم برای ضبط قلعه تعیین شده عسکر فیروزی
اثر افاغنه قلعه را بر گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شدند و در حینی که بتعاقب سیدال
از جنب شهر صفا عبور کوکبه منصور واقع شد توپخانه همراه نبود بکاران چراغ چشمه بودند بعد
از مراجعت فوجی از توپخانه و استعداد بتسخیر شهر صفا نامزد گشته در چهارم ماه مذکور بهر
واقعا عجب شبه علیا شد که مامورین آنجا نیز توپهای کوه توان خمپارهای آتش ...
را برق خرمن جان قلعه کیان ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را
دو گمان ... جمعی از دلیران بصیانت قلعه مذکور ... لشکر با انصراف ...
و در آخر ماه مزبور حرم محترم و بنه و اغروق که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال

و امان

جدا مانده چندی در سیستان و از آنجا آمده در فراه توقف داشتند بحکم اقدس اردو
ارود عالی شد چون سیدال که قبل از این زفته ها بر آمده از صدمه دلیران ظفر
شعار فرار و بقلات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین جمعی از رؤسای افغان
در قلات می بود فوجی از بهادران آن عرصه وغا را لبریز کرده امام وردی بیک قرقلو مامور
بتسخیر قلعه مزبور مامور ساخته امام وردی بیک بعد از چند یورش برج ... را که سمت
شرقی قلعه واقع بود تصرف افاغنه بارک تحصن جسته مدت دو ماه بخود داری پرداختند
چون دیدند که سیلاب ... زمانه کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا در آرد
از باب استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند و امام وردی بیک بشاره اقدس جمعی
از تفنگچیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین با سیدال رؤسای افغان
که در قلعه می بودند باردوی معلی فرستادند چون سیدال ... که در ... صادرات
اصفهان و هرات دیگر یافت ... هنگام طلب بود باشاره والا دیده کج
بین او را از حدقه برآورده بصیانت جان محمد حسین پرداخته شد بیان رجوع ...

[illegible]

که از اصفهان پیر محمد خان ... قلمش خان را بسرداری ... تعیین با توپخانه ...

موفور به تنبیه اشرار خاران مأمور ساختند بعد از آنکه ساحت شورابک مقر اردوی
عزّ و اقتدار گردید محمد علی بیک بساریلو نایب ایشیک آقاسی باشی را در پنجم ذیحجه به تنبیه اشرار
بلوچ و بلوچیه شورابک که در مقام شورانگیزی بودند روانه فرموده در روز ششم بیک مذکور
طایفه بلوچ از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده عساکر فیروزی مآثر آغاز ستیز
و هفتصد نفر ایشان عرصه شمشیر گشته اسیر و اشتر بسیار به حیطه ضبط و کسب در آمده و بعد
از استیصال آن گروه چون طایفه شیرخان که مابین مکانی و نشکی سکنی دارند بر روباه بازی
در آن نواحی کار و تازی میکردند شیر شکاران به تنبیه ایشان ایلغار و حوالی محل مهمّ
که چرخ ملک از خون هنوز دم گرگ را از کنام رفتن اظهار نکرده شیرخان در کوشش فیل خواب
خرگوش کرده بود و به پای جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان
سر کرده آن جماعت از پا در آورده منافی ساکن اماکن ایشان را به معرض نهب
در آوردند حکم والا بغر نفاذ پیوست که محمد علی بیک با مأمورین رفته در چاقی خاران
ران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار آنجا عازم شورابک و تسخیر قلعجات آن نواحی پرداز
و در سیم ماه محرم سنه هجری امیر محبت خان را امیر ایلباز و لد عبدالله خان که حقیقت حال
در زیرگاهی از نسبت این دولت ابد پیوند سابقا نگاشته کلک اجمال شد و از روز

سپهر مدار و بنجاه داب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجدداً به
محبت خان برتبه ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت شورابک به محراب
سلطان که بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان
مأمور گردید که محافظت قلعه و ضبط غلات خوبیه شیخ بر دارد و دو دسته هزار
نفر از فرقه کاکری و ترینی جمعیت کرده خوبیه شیخ را محصور و از بی ظرفی فوجی
و ذهنت محراب سلطان رفع اشرار مأمور گشته جماعت اشرار راه فرار پیمودند اگر
چه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند این بود که قلعه چاقی را
که بنیان حصار شکسته داشت پی ره بجوزه تصرف درآوردند اما چون
محمد خان که سردار بزرگ بود مردم کم عقل یاوه سر نبازی و را
مخمور بغض لجاج از اسلمش خان جدا گشته بر سر خاران زرفته غازیان را به تنگ
و کوه و مهالک خطیر انداخته جمعی از لشکریان را از تشنگی و بی آذوقگی تلف و دواب
و اسباب ایشان از اطراف نباشته بود لهذا فتحعلی خان چرچی باشی و محمد علی بیک ایشیک
آقاسی باشی بحکم والا به یاری رفته پیر محمد خان را گرز زده سر او را با تشون های
منزبوره بار روی معلی آوردند ذکر تسخیر اندخود و مروچاق و ...

سابقا صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا از موقف عالی مأمور به تنبیه
علیمردان خان حاکم اندخود که از آلکاوران کوچ عزیز قلی بیک الادخواه در باقی افشاریه آنجا ارباب
امتناع در آمده بود گردید بعد از آنکه آن ساحت مملو از بعد ابوابه نصرت شعار شد شاهزاده
دو هفته در خراسان بتدارک توپخانه و استعداد و سرانجام احتشام از راه بادغیس
متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که معظم ممالک بلخ بود و بسکنای ایل افشار مخصوص
داشت بورود کوکبه مسعود شاهزاده بدو منزلی افشاریه آنجا علیمردان خان حاکم
اندخود را گرفته دست آویز عهد ساخته باستقبال موکب شاهزاده بیرون شتافته کلید
قلعه را سپردند همگی به شمول غفران خیر چون طایفه جلایر بودند در عالم اهلی زبان عجز
در آمده رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آن ولایت علی
مردان خان را با چند نفر از روسای آن طایفه روانه دربار فلک مدار ساخته خود متوجه
اقچه شده اهالی آنجا نیز شرط خدمت بجا آورده به حشم و استعداد تمام رایت توجه
بلخ افراشته طلیعه سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر از میان باغات ظاهر گشته
چون جمعیت ایشان الیه موفور و نهرهای عمیق سر راه مانع عبور بود شاهزاده افواج
منصور را آراسته دسته پیاده کرده در میان آن نهرهای شکسته و باغات متراکم

بستیز و آویز مشغول ساخت مخالفین رو به هزیمت نهاده بالای برج و حصار بر آمده
بمدافعه پرداختند دلیران سپر جلادت بر سر کشیده قدم بر فراز حصار گذاشته بضرب
تیغ خصم افکن و زخمهای بسیار از زبیه از شهر بند هستی دور نموده دروازه را متصرف
گردند سید ابوالحسن و روسای بلخیه بارک متحصن گشته بمحافظه داری پرداختند از طرف
نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره را با ارک بسته شبانه
روز رخنه افکن بنیان حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنه میبودند تا آنکه قلعه
گیان بالکلیه سلب صبر و توان گشته از روی عجز [illegible] اهالی ساوات
و اکابر و اهالی از روی عهد اجمیعا بدربار شاهزاده والا تبار شتافته قرین عجز و شکستگی
و همگی سران و سرکردگان ازبکیه و طوایف بلخ زانوی عجز فرو چه بموکب عالی پیوسته مشمول
نوازش گردیده و جمعی از خوانین که بعد از شکست روی بتاخت متفرق نامور گشته بودند
و اکثر محال را عرصه نهب و اسیر ساخته به حصار شادمان و قلعه ها رو نمودند از احاطه تسخیر
آوردند اهالی قلعه ها نیز که در بیست فرسخی بلخ واقع است تا حد و حصار [illegible] را آورده
غلبه قهر و سپاه ظفر دستگاه و رسیده در انقیاد در آمده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه
گردیده و در هفتم ربیع الثانی آن سال خجسته مآل چاپار از جانب شاهزاده کامکار روانه

دهم خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگرچه شاهزاده خزانه و خلاع
و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق سزاوار باشد همراه داشت لیکن بعد از انجام
فتح نمایان دو الف چهل هزار نادری نقد که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان
بوده باشد با سیصد دست خلعت و چند راس اسب مکمل با زین و یراق طلا از دولتخانه
ارسال داشته که فراخور خدمت به هر یک از سران و سرکردگان سپاه عطا نماید
اما در باب عبور از آب آمویه امری از نظر فرمان جهان مطاع شده مقرر گردید که اوضاع بلخ
را منتظم و آذوقه وافر سرانجام کرده و تدارک بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید
شاهزاده نامدار حسب الامر در ضبط بلخ و رانی الحال انتظامی داده از آب آمویه گذشته
از راه قرشی عازم بخارا گشت از آن طرف نیز ابوالفیض خان پادشاه بخارا از ملاحظه رسیدن
خاقان الی خوارزم استعداد چهل پنجاه هزار نفر از ازبکیه و ایلات ترکستان آورده
جمعیت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند که تعداد لشکر ظفر اثر
زیاده از ده دوازده هزار نفر نبود اما بمفحوای الشبل یحکی عن الاسد شاهزاده بهمت
خصم او در برابر آن فوج نصرت اشتمال مانند فوج غرابی در جنب شهباز تیز چنگال گشته
منهزمانه نکوشش پرداخت پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته

از عهده

در قلعه قرشی متحصن شده و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و رزم بسمت هزیمت
عزیمت نمود پس شاهزاده بقصد قلعه شلدوک که در نزدیکی قرشی واقع و در
سر راه سپاه نصرت پناه بود در ساعت فرخنده از چهار جانب طرح یورش
انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عرصه شمشیر و آن سرزمین را بکلیه
مسخر در آورد لیکن با خان چاردشلو که از روسای لشکر بود در هنگام یورش ضرب
گلوله در راه هستی نمود و از اتفاقات در همان اوان که از کار قرشی فراغت روی
داده بود شخصی از اشقیا قمشه جوی از زنگبار جوئی و از یکان دست ملعش خنجر
غفلة بعزیز قلی بیگ داد خواه رسانیده او را زخم کارگر از پا در آورد و حاضرین
نیز فی الفور با او در آویخته او را در همانجا پاره پاره و تیغ خونخواره از دیار هستی
او آواره کردند چون خبر بعرض رسید لامی داد خواه یعنی خدیو داد گر رسید فرمان همایون
خطاب شاه افراسیاب جناب بخارا و بزرگان ترکستان عز صدور یافت
مشعر بر اینکه چون آن سلطنت بسلسله چنگیز خان و وصله خاندان گورکانی
است مقرر شد که شاهزاده بکار بخارا نپرداخته و از آنجا که در عالم ایلی‌گری او
برادر ننگ سلطنت منظور نظر اقدس میباشد چند نفر از روسای آن

دیار را برای نظام کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر مقتدار نماید و نیز
حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور مراحم عنایت برای شاه والاجاه ارسال نمود و
خود معاودت بلخ نموده بانتظام مهام امور آن مملکت بپردازد و هرگاه اهالی توران
راه فرمان با اقدام اهتمام او و نعمان پیمودند فهو المراد و الا بتایید الهی از دست جنود قضا
گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده بحکم همایون رانی الحال برای شاه والاجاه ارسال
و زنگ محاصره ترشی کرده از رود آمو بعبور رسانده متوجه بلخ را منغر کوکبه منصور ساخت
اما حقیقت حال مین و اورنک که قبل از این مرقوم کلک وقایع نگار شد که در حین مرور کوکبه
مسعود سرداری مین را در بهزارجات بکلبعلی خان کرسه احمد لوغانی گذاشته با توپخانه
و سنعدا و تمام روانه ساخته شده مشار الیه مدتی نخواه بمحاصره القلعه پرداخته کاری نساخت
و در اواخر کار یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش را که در عسکر او
بودند از دو خویش طلب داشته با ایشان عهد و معهود نموده بودند که رفته افاغنه را که مستحفظ
بودند با خود همداستان سازند که در حین یورش برج و دروازه را تصرف دهند آنجماعت
با این بهانه رفته قلعگیان را خبردار و همگی را در وقت معهود آماده کار ساختند بعد از آنکه غازیان
از بیرون در شب معین بعزم قلعه‌گیری دامن جلادت بر میان زده و سر بپای برج کشیدند

باقدم تهور

باقدم تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چندین گلوله جانسوز دیده به
را مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون جرکه کلک به تفرقه از ان حرکت بی هنگام قتل
رسید لهذا اسرار در ازای این سوء حزم و قصور معزول بدرگاه معلی طلب فرموده
برای اصلاح حالش حکیمانه چوب تادیبی که بحکم چوب حسینی است مراق مزاج او بیاید
بکف پای سر دستی بر او گرفتند هر یک از چاکران را که سر بر فلک رسیده بود
او را پای بر فلک رسید الحاصل پیران قلی بیک قشار علمدار باشی را باتفاق یارک
سلطان توپچی باشی با ان خدمت نامزد و اسباب و کند و کوب آلات یورش را
ساخته مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و بدن سیبه پرداخته در دهم شوال
آن سال خجسته مآل نذر خان قزغان که از جانب حسین خان بحکومت قندهار منصوب
بود ندای امان بگوش نامزبان رسانیده بعزم استیمان بپایه سریر فلک نشیمان
فرستاده قلعه را تسلیم کردکان نموده برحسب حکم همایون با افاغنه که مستحفظان حصار بودند
باتفاق یارک سلطان بدرگاه معلی شتافت و از جانب عال الخشش فیروز چون
افاغنه قشد ها زچند سال را که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری کوشیدند
بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان استظهار تمام داشتند بیرار طغیان

در پناه حصار قلعه داری تحصن گزیده شدند تا مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت در نهم شوال
عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم یافته اول الحمله بر سر بازان معارک صلادت سبحه جهانی
خارج قلعه در حیطه تصرف افاغنه بود مامور گشته بیک یک ایلغار جنگ ضبط و تصرف در آورد
و از آنجمله برج عظیم که در فراز تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه با چند توپ محافظ آن برج
بودند آنرا به تایید الهی مسخر کرده تمامی محافظان را زنده بدست آوردند و بعد از آن تسخیر
برج سنگین پرداختند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چهل زینه در قله کوه بسیار
بلندی واقع است که بقلعه چند بار شرح داده شد دلیران الحکم همایون این جلادت
ربیان رهپای مردی عزم بلندان برج را با چهل ده برج دیگر که از برج فلک
افزون در فراز ان کوه سپهر نمون طعنه زن چرخ نیلگون بود سیصد نفر از افاغنه
قادر انداز بمحافظت آنها اقدام داشتند یورش برده نصرت یکمند اقتدار بر شرفات
تسخیر آن قرار گرفتند و افاغنه برج تمامی معرض قتل و اسیر در آمدند و چهار روز ماه شعبان
دهان توپهای کوه توان را که گلوله هر یک بوزن هشت من بود و حیرسان راهی
صعب که پیاده را عبور را از آن بسهولت ممکن نبود با جر ثقیل بالا کشیده بر قلعه کیان برج
مشهور به برج ده که از جانب جنوبی قلعه چند ماه مهیا شد بستند و اکثر محال آن شکسته

از این امر غریب در وادی حیرانی و شکنای سرگردانی بهر کس آن را هنگ صاحب شعور
برج و خم و آنکوه سپهر شکوه آسمان توام را برای العین دیده باشد یقین خواهد دانست که
بالا بردن توپهای کوه مانند آن چنان بمکانی که عنقای فلک پر در هم از تصور قاف قله اش
پر میریزد و مقتضای امر پادشاهی چنین حکمی البته تعالی حکم الهی خواهد بود القصه از برج سنگین
توپ و خمپاره را بر رجال قلعه کیان بمظهر فحوای وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ساخته
بسکه مهیولای برج ده از صورت جمعیت منهدم شدند و بعد از آنکه بنیان قرار برج ز زلزل فتور
چون جماعت خمپاره اندازی که بامر محافظت آن سمت اقدام داشتند بمرور اطلب شده
اذن یورش خواستند از طایفه مزبور و اکراد چمشکزک و قتال لو ابدالی هر کدام سیصد نفر
در شب یکشنبه بیست و دویم ذیقعده بامر همایون مهیای کارزار گشته هنگام طلوع فجر بجانب
آن برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته مهیای دفاع بودند قریب
دویست نفر از دلاوران مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید
پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند ذکر فتح قلعه قندهار بدست اقبال ظل اللهی سنه ۱۱۵۰
هنگامی که شهر سنانیان سپاه و سفید لیالی و ایام شهر ذیقعده الحرام را ماه طالع
از غره لیلخ بوست نور روز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از

انقضای شش ساعت و کسری داور زرین فسر مهر بر رسم شبیخون عزم تسخیر دار الملک
جهان کرده به برج حمل در آمد افواج سبک روح صبا و شمال بصاحب رائی سرو سهی رتبت
افزای بهار چهره در جستن از رهیهای یکسر شکسته یکجانب دار الملک گلشن رو
آورده و بلبل با صولت تمام قدم بر فراز کنگره چرخ بلند گذاشت و زنبق بر سر چار برج چهار
چمن رایت منقش بر افراشت فغان غراب و کلاغ بنغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت و ناله
جغد در بوم چمن بصفیر تذرو و شارک معاوضه شد و طوطیان شکرخا که از شور
انگیزی دی تلخ مذاق بودند در قند بار شیرین لبهای شکر فشان شدند و افواج
زاغ و زغن که در عرصه چمن مسکن گرفته بودند وطن اغراب البین گرفته در حسرت آشیان
مانند فاخته کوکو زنان گشته در هنگام صباح که خسرو گیتی ستان قباب نیلگون ظلمت
را مسخر نمود دار الخلافه جهان را منیر و چهره خود را مستور ساخته چون هندوی انجم و کواکب از بعد آتش
برج راه فراری گزیدند و ممالک نیک نهار نوروز و قلعه ظفر بر روی ایشان گشاده
گشته قلع قلعه بهمن از دلیران پادشاه و مضاف به بهار و بلاد سنبل و حصار فیروزه
سبزه و قلعه چنار و گلشن بجایگیر بخش باقی مقرر و معین گردید و فراشان باد فرش
بافرشتن بار بر کاه آسمان بارگاه اقتضای ارتباط بوش خسانی فلک عرصه غبرا

ظاهر فرمود و پایه زمین را بر آسمان افراشته و مجلس آرایان محفل ارم نگار از جلال
فروز بشتقلم و ترتیب بزم نوروزی دست شادی زدند و در راههای شکر و کبرای عسکر
نامدار از عظمای کامکار را از جامه خانه همت سرشار مانند زرین کلاه انجم و چتر و لوا
لباسان ثوابت و سیار بخلعتهای طلا باف البسه زرتار و بود و کش استه
آن محفل مینو شاکل فرا خور رتبه ایشان خورسند ساختند و کجوران کامل عیار آن
انطباق برج شمیمن شعار آن بزم میمنت قرین ساختند و بعد از گنجینه بخشائی باغ و گلزار آراست
قلعه گشائی اقبال بر مدار گشته در همان روز نفیر و زنبور تهیه اسباب یورش گشته
و چون طالعه بختیار دری در اول حمله دار ملک گشته کاری ساخته بودند باز ایشان را این
امر مامور و رسته چهار هزار نفر از دلیران جوخوار و سرباز از عرصه کبیر و دلاور را انتخاب کرده
در شب دویم ذیحجه همراه برده در طرف قلعه در مغولهای سنگی نزدیکی کوه و حفایا
حصار در کمین گاه نشسته خود و سرباز آتش بجانب برج حمل زینه در نهاده کره در جائی که از
نظر قلعگیان مستور بود رتبه ظهور طلیعه سلطان روز زرینه کرده تا هنگام ظهور آن آیه
بدون آنکه قلعگیان ادراک این معنی نمایند در مغولها توقف نمودند و در اول ظهور که
اعدای حضرت دولت زوال دیم سر پیچ و فرار ظاهر ساخته و استعانت از زینه ها کرده

در هنگامی که سلطان نیز از برج بزیر آمده و رهینه مجاز غافل از شعبده انگیزی چرخ شعبده باز بود
بخت از جانب برج ده دوه سوراخ انداخته شورشی آتش در افکندند چون سینه آتش
بی اختیاری تعلق داشت آن گروه بی اختیاری کرده قدم برون از سلم مقصود گذاشته برج را
تصرف کردند و از آنجا بجانب شهر بچار برج بهجوم آور گشته تا سلطان از آنجا بخود می پرداخت
برق استیلا در آن مکان درخشید افاغنه سه مرتبه بثبات مجموعی کتائب چار برج را نهب و هجوم
گشته لازمه خیرگی تقدیم رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتش را
دسپروا از ان خنجر گذار و مریخ توام برسم کومک بدلیران قلعه گیر رسیده هر دو دفعه آن طایفه
از خیره دستی جنود قاهره سرکوب بلیغه یافته روی بریت نهادند بهادران نصرت قرین
نیز که در کمین بودند از اطراف قلعه زور آور شده نردبانهای ارتفاع از زیر پا نهاده که ترتیب
یافته بودند بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و برج کرده قلعه را بحیطه تسخیر در آوردند
حسین با قلیلی از افاغنه فرصت جسته بعضی از زنان خود را برگرفته بقیه الی که از جانب جنوبی
قلعه که در فراز کوه واقع بود در گریختند بقیه آن طایفه را کور او نا تا عرصه شمشیر دلیر کنند تقدیر
کشتند پس پادشاه والاقدر جهانی را که در بالای کوه در برج و حصار قلعه بود از قبیل
بسته از آن آوازهای رعد خروش انهدام اساس دولت و قصور شکوه حسین را بار

انبار واز غفلت

انبار و از خواب غفلت خواهی نخواهی بیدار کردند روز دیگر که شمس جهان خورشید آسمان
لیل حجاب از تدبیر پرده حجاب برآمد غنیم نام خواب بزرگ خود را که عاقلتر او بود با چند نفر از
سرکردگان غلجه برسم ستوات که باصطلاح افغان عبارت از دخیل باشد بخدمت
اقدس فرستاده فرمان امان از مرحمت عفو جهان خدیو را حاصل کرده روز بعد
با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی رؤسای افاغنه از منشور نجات
تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه در زرین قبالی که در کنج
دروازه بابا ولی مخصوص نشیمن آنحضرت بذروه عیوق افراشته بردند شرف پابوس
بلند و نوید جان بخشی و مرحمت بهره مند گشتند و همت بحر خاصیت الا نظر قبول بالکلیه
قلعگیان که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون نه خواهند همگی انها را بدلیران خاک نشان سپاه
عنایت حسین با اولاد و اقربا و زنان عمام و مالی که مالک بودند روانه مازندران
و سکنای ایشان را در آن ولایت مقرر ساختند و چون ذوالفقار خان ابدالی را
با احمدخان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده آمده بود محمدحسین گرفته قید نموده
محبوس میداشت در روز فتح قلعه ایشان نیز از مجلس حبس نجات یافته بدارالامان
عنایت ظل الهی توسل جستند لهذا مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مازندران

و از بابت دیوانی وجه معیشت بقدر کفاف در وجه هر یک مقرر فرمودند و چون

غلیجه مشتمل بر دو گروه میباشد که یک گروه موسوم بهوتکی متعلق بحسین و فرقه دیگر توخی

منسوب باشرف سلطان بودند چون اشرف نسبتی که بسبقت گریبان در احراز گوی

سعادت سبقت جسته در بندر بردن زور مرکب دولت ابد پیوند بقندهار شرف اندوز ضبط کارکنان شده

بود حکومت ایل توخی را بعلاوه قلات با وتفویض و قلعه قندهار را که سمت غربی آن در فراز کوه

کلی واقع و فی الحقیقه در حکومت اساس تثلیث بنا که خسار دیار را حصار بود بحکم والا برابر

و با خاک تیره یکسان ساختند و همان نادرآباد را دارالملک مقر حکومت حکام ساختند

و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام و هندی را گرفتار قید اسارت نسازند اردوی

لشکر و قافله های اسرای قلعه را بایصال آنها بصاحبان اصدار یافته ایالت بلاد

را بعبدالغنی خان حاکم ابدالی که سالک طریق اخلاص ورزی و خدمت سکالی بود و جهت

دیگر شکست بوجه شمشیر نموده او نیز از روسای ایل ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمد

غلیجه را که سان دیده و نخبه شده بودند ملازم رکاب ساختند و در نادرآباد و توابع را مسکن ایل ابدالی

که در نیشابور و باقی محال خراسان توطن داشتند خاص داده مقرر داشتند که ابدالی گر

جیده آمده در آن مکان توطن و غلیجه در جای ایشان در مشهد و نیشابور سکنی نمایند و رخت آنها

دولت علیه

درسیم و چهارم ماه صفر بود از بغداد گذرانیده روانه مکان مقرر شدند ذکر بیان ورود

ایلچیان پادشاه اسکندر جاه روم به تهنیت فتوحات ابد پیوند ببارگاه شیخ

سابقاً تحریر پذیرفت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه

باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان قدر بهمراهی علی پاشا

بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرفین الشرف پادشاه اسکندر

دستگاه روم هم از وزرای عظام نسبت بایشان ... و مصطفی پاشا که از اهالی کم

از وزرای معتبر آن دولت بود باتفاق عبدالله افندی صدر اناطولی و خلیل افندی قاضی

اردو به ایلچیگری تعیین و بمعیت سفرای این دولت از راه بغداد و اردو اصفهان گشته از

کرمانشاهان عبور و بارض اقدس ارشد شدند و در روز ... هم محرم ۱۱۵۱ که پنجاه روز از نوروز فیروز گذشته

بود سفرای دولتین وارد نادرآباد و بعد از دو روز بار یافته پیشگاه حضور اقدس یکزنجیر

اسبان کوه پیکر تازی نژاد و تحف بسیار و هدایای نفیسه که پادشاه والاجاه روم گذرانیده

روم بنیف مجلس عالی بمصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ رسالت

سالی و سفارت شایانی گشته باعطاء گوهر کیسه و اسبان بازین و یراق طلا سرافراز

حاصل نموده زیاده بر معمول سلف شمول اعطاف خسروانی شدند چون نامه پادشاه

والاجاه روم در باب مذهب حضرت امام جعفر علیه السلام اذعان صریح نکرده در
خصوص اختصاص رکنی از ارکان مسجد الحرام با همه این مذهب تمسک بعذر گذشته اعلام
نموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق ازمنه بیکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است
تغییر آن موادی بمفاسد میگردد و در رفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام نقض عهود نوشته
است خواهش کرده بودند که مقرر گردد که امیر حاج از راه نجف اشرف هر سال حجاج را
بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران از راه نجف اشرف پذیرفته شد
بشرطی که محافظین بغداد آن راه را آباد و بکتاب حاج را هر ساله حاضر و آماده سازند
و ایلچی با فندیان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بندگان درگاه و این امور را
باشان [illegible] و بر وجوه شرعیه اقامه دلایل و براهین کرده از بغداد [illegible] اسباب ضیافه
برانچه در سر الفخان با ایلچیان روم عطا میشه باشان مرحمت چون بغداد [illegible]
و تعیین رکن که از دولت عثمانیه بمعاذیر شرعیه و محاذیر [illegible] موکول شده بود رکن
اعظم بنیان مصالحه بر داشته ابرای [illegible] علیمردان خان [illegible] تعیین [illegible]
مصطفی پاشا و فندیان ساخته در غره ماه صفر سنه ۱۱۵۰ [illegible] روانه دربار گشت
مدار عثمانی فرمودند [illegible]

[illegible]

گزارش وقت — قبل از این نیز چون که نگارش یافت علیمردان خان شاملو را از روز
هندوستان و بحضرت پادشاه والاجاه اعلام فرموده بودند که چون شیوه افاغنه
شده ما طمح نظر همت ناظم صوبه کابل آن نوع مقرر گردد که سد راه فرار ایشان گردد
پادشاه نیز در جواب نوشته بودند که در این خصوص بصوبه داران تاکید و خزانه
و فوجی ارسال گشته در سر راه بقدری که [illegible] نمایند و بعد از رجعت علیمردان خان تجدید یاد
آوری محمد علی خان قرلار آقاسی [illegible] خان را که عمده امرای ایران بود بسفارت مامور
پادشاه والاجاه همان جواب سابق را اعاده و عذر گوی ساخته بود و در این ایام که افاغنه
آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای سد راه ایشان [illegible]
بجانب قلات و غزنین مامور گشته تاکیدات بعمل آمده که نظر بدوستی قدیم که ما بین خانواده
تحقق دارد از حد مملکت تجاوز نکرده [illegible] از [illegible] محفوظ داری
حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند سرکردگان لشکر منصور منزل کلانک
[illegible] قلات راه های [illegible] آن ناحیه [illegible] و از آنجا [illegible]
قریب سه هزار نفر از افاغنه غلجیه را که در آن نواحی [illegible] تیغ هلاک ساخته مال ایشان
بسیار از ایشان بدست آورده تتمه بسمت کابل و غزنین فرار نمایند و در خلال این حال

معلوم میگردد که از دولت علیه گورکانیه کسی بسر راه مامور و مانع عبور و مرور ان فوج
معهود نیست غازیان نجابت نشان که ماذون نبودند که از مقام تعرض قدم فراتر گذارند در آنجا
و چگونگی را بعرض عالی کفات عتبه خلافت رسانیدند و بعد از وصول این خبر محمد ترکمان را بامر
سفارت برای استفسار علت خلاف وعده و تعیین روز بیست و دهم محرم سال قبل برسم ایلچی
از راه سند روانه دیار هند فرمودند اما ضمنا اشارتی در باب ولایات کابل و غزنین که بکار
رفته امر موکد نیز صادر و پیوسته که محمدخان زیاده چهل روز در ان ولایت مکث نکرده زود
جواب بخبر خاقان بحر و بر رساند محمدخان از راه هند و ابلاغ نامه همایون بپادشاه دوران
از جواب تجاهل از غرض ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد چون بحسب اجل
از رفتن محمدخان منقضی شده در اوایل محرم سنه ۱۱۵۱ هجری بعد از فتح قندهار فرمان شد که
محمدخان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف رخصت گرفته بهر نحو که از درگاه
علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و حکم همایون را مصحوب سه نفر جلودار
بچاپاری از راه سند روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت کوهستانات غزنین
و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر که ایلچیان روم را رخصت دادند در روز
فیروزمند رحیم الوفر ظفر ارایجانب غزنین نهضت افزا یافته از چشمه مجزر که حد ممالک ایران

و هندوست

و هندوستان است عبور و منزل قراباغ که شش فرسخی غزنین است موکب منصور ساخته از انجا شاهزاده
نصرت لوا نصر الله میرزا با شش سپاه افاغنه بغور رسیدند و باسیان مامور فرمودند باوجانی
که حاکم غزنین بود از خوف سطوت آمد آمد موکب همایون مغلوب وحشت گشته فرار و قضات و علما
و روسای غزنین بلدی قطع قلعه سالار سرحد و بنابر بابستگیهای اتکی و امیدواری بر
بارعام خانواز آورده مشمول عنایات خدیو گردون فر افتخار شدند و موکب والا از منزل
قراباغ رخصت بجانب غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مذکوره اعلام جهانگشا
که قباب قباسمش را از ان بیکر ضیاء بخش ساحت غزنین ساختند و در حین حرکت
موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین شش سپه هزاره و الکی امرای
ترکی و باقی هزارجات که در تقدیم خدمات و لوازم سالک طریق نافرمانی شده
بودند مامور گشته غازیان تمامی مسالک و اوطان ایشان را پایمال سم ستوران
بسیاری از رجال امقتول و نسوان را اسیر ساخته این مرتبه را بعرض والا
رسانیدند حکم محکم بعز صدور پیوست که هر از مطلق العنانی ساخته فوجی از ان جماعت را
برای ملازمت رکاب نصرت انتساب حاضر نمایند و همچنین افاغنه و هزارجات
کوهستان غزنین که بسرکشی گردن فراخته شدند نیز بروی ایلغار زدی شوکت قاهره از پای

درآمده هر یک که پا بجادهٔ نقبار گذاشته سرافراز و خوشحال بوده بنوازش شده واز
انجا لوای توجه بجانب دار الملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل برود منزلی طریق
استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبهٔ سعادت پرور و بشرف خلعات فاخره پیرایه شرف
در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه پسیان
کابل از جادهٔ نقبار نکول و شیرزه خان و رحیداد خان کوتوالان قلعه در ساحهٔ
نادانی درآمده بقلعه داری پرداختند روز شنبه بیستم ربیع الاول که پیشخانهٔ
موکب همایون پیشخانهٔ والا بحوالی قلعه رسانیدند جمعی از قلعگیان از رخنه
های جلادت بیرون گذاشته آغاز معارضه کردند حاملان پیشخانه چون پاس جنگ
نمودند بحال ایشان نپرداخته بعضی سراوقات گردون شکوه و وضع جاه ارکان
انجم گروه در اولنگ سمت شرقی شهر نموده کوکبهٔ جهانکشا نیز روز بعد از
آن مکان گذشته روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه
سیاه سنگ آهنگ و التقای بازیهای روز پیش باز رجال تمام از قلعه بر آمده
مبادرت بجنگ و شروع توپ و تفنگ کردند و این معنی مهیج غضب خاقانی گشته
جمعی را که در آنوقت در رکاب اقدس حاضر بودند به تنبیه آن جماعت اشاره

فرمودند مامورین سبب از گسیخته شمشیرهای آتش بار ایشان در آویخته با پایمال
سر فشانی کردند و همان روز عزم بلند خدیو هفت کشور بتسخیر قلعه گماشته اطراف
شهر از خود و منصور محصور ساختند از یکطرف حکم والا توپهای قلعه کوب را از
کوه کشیده برج مشهور بعقابین که هم پرواز نسر طایر و همآشیان عقاب زرین جنگ
چرخ دوار است هدف گلولهای برق آثار و از یک جانب ابر خطر خمپاره را
بر حال قلعگیان بصاعقه بار ساخته زلزله در بنیان ثبات برج و حصار انداختند
قلعگیان انداختند چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده میان شعله شور و شر
بر خویش پیچیده چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه
دوازدهم ماه بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مبانی و بزبان
نادانی با وای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا اعتراف بقصور نافرمانی کرده
قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر گذرانیدند و خزانه و جباخانه
و فیلخانهٔ پادشاهی که در ارک قلعه بودند بضبط سرکار خاصه تعلق
پذیرفت نصر الله میرزا از زیبا تقار از منزل قراباغ به تنبیه سرکشان ضحاک
ربا میان و جور رهنه مامور گشته بود متمردین را تنبیه و قلعه جات ایشان را فتح

و آن جماعت را بحوزه اطاعت در آورده در بیست و چهارم ماه مذکور از اردو
چاپاریک کامه شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گشت مقارن آن عریضه
محمد خان بوساطت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه از رتبت
کردگان نه نامه را جواب بسته‌اند و نه او را رخصت جواب لهذا احدی
از امنا و ولات دیوان بچاپاری تعین نامه همایون پادشاه والاجاه گیتی‌ستان
نافذ مشعر برین مضمون که قبل ازینکه علیمردان خان و بعد از محمد خان بسفارت
روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شد در خصوص سد راه فرار اشرار اوباش
ادبار شعار و از جانب آنحضرت نیز تعهد این مطلب نیز بعمل آمده بود بنابر عهد
آن پادشاه دینپناه و کوکبه عز و جاه وارد قندهار گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد
ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره روانه ساختیم یکسال متجاوز شد که او را هم نگاهداشته جواب
نامه نیز نفرستادند اولا در نهایای وعده کردن و ثانیا خلف وعده بعمل آوردن
و علاوه آن ایلچی را بر خلاف قانون نگاهداشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق
گذاشتن همانا ناشی از مخالفت یگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح
و تسخیر قندهار چون در حین قصوری که از افاغنه بایران صدمه ریخته بود زیاده بر آن

الملک

بر ممالک هندوستان واقع شده بود مضمون آن بود که البته بشیمه آنجا بنوعی مرضی
طبع اقدس شاهی میباشد و این دولت را هواخواه یکدیگر میدانستیم تنبیه
آن جماعت کنیم مردم غزنین از باب آداب در آمده مشمول نوازشات گشتند
اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بابت ورود رایات نصرت آیات را مغتنم
شمرده در عالم اتحاد دولتین لوازم خدمتگذاری و اعانت بپردازند در
سعادت بر روی خود بسته با افاغنه اتفاق و با بندگان ما اظهار مراسم نفاق و شقاق
کردند چون این حرکت منافی طریقه ادب و سپهداری حرمت موکب ظفر کوکب بود
از راه یگانگی که مابین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه در آمدیم بالفعل
الحال که بجهانی فادیناز روی اهتیه بدربار معدلت مطرح آزردند بیشتر از اینجا
بر خاطر آن پادشاه دینپناه مراد عفو و شمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی
متعرض حال اهالی ایشان نگردد و ما را از سابق حال الی الان سوای تنبیه افاغنه
منظوری نبود و باز همان دوستیها منظور نظر میباشد و چاپار مزبور را چند نفر از
همان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه روانه شاهجهان آباد ساختند که
ول بوساطت نامه همایون مرقوم بیان که ایلچیان نیز زبانی حقیقت حال را انهی نمایند

سلیمان جمال ساز زد و بعد از ورود کابلیان به جلال آباد حاکم آنجا که شاهزادگان را مانع
و به پشاور رواج ساخته پشاور را که بیچاره بی برفت ولد میر عباس نام افغان عرض
را به قتل رسانیدند چون غله و محصول آن ولایت کفاف باحوال سپاه نصرت شعار نمیکرد لهذا
فوجی از افواج منصوره را به محافظت قلعه و ارک مأمور ساخته در روز دوازدهم ربیع الثانی
به مراتب نامیه یزدانی عازم کوهستانات چهار ریکار رودبار و صافی که موضع حاصل خیز و آبادان
معمور و پر آب و علف و مساکن طایفه افغان است رسیدند که هم کوهستان سرکشان از حیطه آمدند
ذو تسعه در معیت زبان بهم رسید افاغنه آن سمت قلل جبال حصن و پشته ولبر ازدحام
از ماحکم والا کوه نورد و دشت پیما گشته شغاق مساکن ایشان پامال سم ستوران آمد
لگدکوب و کرشان را معمور و منکوب ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک
بیکران صدمات آن فوج و صفات خونین را مستغرق لطمات امواج دریای آتش
موج دیدند بجوری جود خدیو بحر و بر که کشتی شکستگان طوفان حوادث را فراز کاه لنگر
امان بود و توسل جسته بکنار عافیت ساحل امن پیوسته و هکی سرکردگان رؤسای
آن طایفه بالعبد الله ولد محمد ولد ساجیو اقوام او بدربار معلی شتافته خدمت رکاب
اقدس را حلقه گوش غلامی اولاد خود ساخته جمعی از آنقدر پیشکشی این آستان بوسی شاهزاد

لشکر

از آزادی رسانیدند و بیست و دوم روز در آن مکان خرم پایه سریر همایون چتر بر که
بزم سپهر رسم همایون ایوان ماه چهارشنبه و بیست و سوم جمادی الاولی لوای نصرت نگار
گندمک که در خوبی آب و هوا و وفور نزهت و صفا طعنه بر گلزار جنت میزد
افراشته شد افاغنه آن سرزمین جمعیت کرده در قله کوه با استحکام بی اساس خود را در اکر
پر دهشد دلیران نصرت نشان امر اقدس باتفاق ایشان مامور شده از
چون دشت و کوه را در زیر پای بکران تیزتک تا زبان یکسان دیدند طالب امان
رؤسای ایشان وارد دربار فلک شأن و مشمول عفو خدیو جهان شدند و افواج
بحر امواج که مامور به تنبیه هزاره جات بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی
از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان نظام در بیست و ششم ماه مزبور وارد دربار
غیور جاه گشته و از آن مکان جمعی بضبط قلعه جلال آباد و نادر پسر ولد میر عباس افغان
که مرتکب قتل پیاول ایران شده بود مأمور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان
شده بود فرار و باقی اهالی دیار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه هشتم جمادی الاخری
به قدم استقبال پیش آمده قلعه را متصرف راندند چون ولد میر عباس پیش از ورود
فرار کوه سبقت جهانی و به پشته آن نیارهای قوی اساس بستیاری سرپنجه ترکت

قاهره در هم شکسته تصرف و رجال ایشان را عرضهٔ تیغ هلاک و زنان را
با همشیره و نسوان میر عباس اسیر و قزاق ساخته بدرگاه معلی آوردند
و بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سعادت که در این چند فرسخی جلال آباد دولت
انجمن آرای قدوم فروردین اثر رشک بهار و هر گلزمینی زار آن وادی را زینت سبزه زار
روزگار ساختند ذکر بیان ورود رقیمهٔ همایون بنام شهزاده و سرافرازی او در فرمانفرمائی
و وزارت ممالک ایران حفظ ... والا ... چون در آن
اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید بهانه پیش نهاد
همت خاقان گیتی ستان بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانهٔ کامکار شاهزاده
کان آزاده نامدار بدارائی و فرمانروائی ممالک ایران از خاطر اقدس سر گذشت
لهذا از کابل امر همایون بنفاذ پیوست که رضا قلی میرزا که اکبر و ارشد و در آن
اوقات بر سریر حکمرانی ... ولایت ... را به بدرخان افشار
هرات و چپ باشات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از غازیان را بمحافظت آنجا
گذاشته و ضابطهٔ آن مملکت را منضبط ساخته از راه ضحاک و بامیان
وارد اردوی نصرت نشان شود و چون بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز گنبد

همایون در نادرآباد توقف و شهزاده امیر والا نامدار شده بود که
در ایامی که افواج ظفر شعار از کار رزم و پیکار پرداخته باشند توجه قندهار گشته
امور آن ناحیه را منتظم سازند شاهزاده بر وفق فرمان رایت افراز توجه بآن
ولایت گشته یوسف نام ... که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت
با سایر سرکشان آن ناحیه تاب توقف نیاورده سالک طریق فرار گشتند
و شاهزاده آن ولایت را خالی از ضد او و عاری از فتنه و فساد و حوزهٔ
قندهار را بتصرف درآورده در همان آن حال امر همایون شاهزاده واصل گشته
چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار نمود و احکم مبارک باحضار او صادر
یافت شاهزاده راه نورد طریق ... گشته بعد از ورود بکابل ...
و آغروق را در کابل گذاشته در بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو
کامکار گشت روز دیگر حضرت ظل اللهی بملاحظه عساکر بلخ که در موکب شاهزاده
آمده بودند پرداخته چند روز در آن جماعت ... از نظر ...
سان گذشتند و چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ معرض سقاط
در آمده بود بهای اسبهای ... زری ... وسیله عنایت و ... دارائی

ایران و جهت بنا رعزل و نصب بیگلربیگیان و فرمان‌دهان را شاهزاده
کامکار تفویض و روز جمعه غرهٔ شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او
و شاهزاده نصر الله میرزا را از پرتو فخر سربلندی داده مقرر نمودند که در عهد
شاهزادگی جیقه را بسمت چپ زده بعد از آنکه بادشاهی بهر یک از اولاد کرام
قضا الفعلی کبیر جیقه بدستور ملوک بطرف راست بزنند و در روز یکشنبه بیستم
ماه مزبور رضاقلی میرزا را مرخص و با شوکت شاهان روانه ایران ساختند روز
چهارم لوای جهانگشا بسمت جلال آباد نهضت یافته و در دهم ماه از جلال آباد
عبور و بجانب شرقی بفاصله نیم فرسنگ قباب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته
شد و در آنجا دوازده هزار تن از یلان چابک بر رسم منقلای مقرر فرمودند که
در منزل پیشتر رایات افراز شوکت و فر باشند و شش هزار کس نیز بر سبیل کشیک
مرکب همایون اختصاص یافته شدند در بیان توجه موکب والا لقلع و قمع
ناصرخان و تسخیر پیشاور چون از دولت علیه گورکانیه صوبه داری کابل و پیشاور
با ناصرخان مفوض و بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ممالک از حوزهٔ تصرف گورکانیه
بدر رفت ناصرخان در حدود پیشاور بسلک جمعیت رزم اسباب ساخته مشغول

خودداری شد و در حینی که کابل باذن همایون جازم شاهجهان آباد شده
منشور عنایات از موقف اقبال در باب روانه کردن ایشان باسم
ناصرخان عز صدور یافته بود ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت ابد
پیوند راه امتثال بفرمان همایون بسته در حضرت سلطنت گورکانی
بوصمه جنبانی دامن تحریک بستیز کردن آتش جنگ پرداخته بعلاوهٔ جمعی
بیست هزار نفر از افاغنه خیبر و پیشاور را در ناحیه جمرود اجتماع داده
بمحافظت دربند خیبر اشتغال ورزید روز دوازدهم که منزل موسوم به
سرا روقات انجم اوتاد خیمه طناب گشته بنه و اغروق را در بوک
نصر الله میرزا در آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه مشهور به
چوبه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از جانبازان
جرار و دلیران نیزه گذار سپاهی و جریده بعزم تنبیه ناصرخان بیغار صبح
روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی فرسنگ راه طی کرده از مرحله
بسر وقت آنجماعت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعهٔ همایون خبردار گشته
تهیهٔ جنگ برخواست و صفوف لشکر آراسته پیشتر از آن سپاه جلو ریز

جمرود

برقلب ایشان ریخته و در طرفة العینی سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمیع
کثیری عرصهٔ شمشیر آبدار و ناصرخان با جمعی از رؤسای هندیه زنده دستگیر گشته
بقیه راه فرار پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب ناصرخان لشکریانش بحوزهٔ ضبط
دلیران اشتغال یافت و بعد از سه روز که آن مکان بمقر کوکبه فیروز بود بنه و اغروق
موکب والا پیوسته متوجه پشاور شده آن ملک دلگشا و عرصهٔ نزهت پرور از توجه
ماهیچه الویهٔ ظفر رشک هاله قمر گردید و سانحهٔ ملال افزا که در پشاور بمعروض سمع اولیای
دولت قاهره رسید آنکه چون جماعت لکزیه جار و تله که در البرز کوه سکنی دارند بنا بر آنکه
مساکن ایشان مشتمل بر کوهستانات و جنگل پر درخت و راههای بسیار سخت
است باستظهار جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی بیرون می آمدند ظهیر الدوله
ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته اولاً شعله
سیف درخشان غازیان سایه پرور ارشتی اهل شقاق و مساکن ایشان انحکر
شور و شر دلیران احراق گشته مغلوب شدند و ثانی الحال جمعی از ایشان فراز
کوه را کمین گاه کین و قرارگاه تفنگچیان کرزین ساخته بودند از اطراف
آغاز جنگ و ستیز کرده رزم دلیران را آزمایش کرده ابراهیم خان

بحکم قضا هدف گلوله تفنگ شد پس موج منصوری از این قضیه پرشور زیان
عزم ملوکانه را راه نداده امیر اصلان خان قرقلو را با ایالت آذربایجان و صفی
خان بغایری را که سردار گرجستان بود بسرداری آذربایجان تعین و برقرار
و مقرر فرمودند که با عساکر آن سمت تقید را استکان تبادیب آن طایفه و تخریب
آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب مسعود باشند و در پانزدهم ماه
فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت انجام بجانب شاهجهان آباد برافراخته
پادشاه امر همایون بعز صدور مقرون شد که رود اتک را بجسر متین بسته
افواج قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر کهکشان مثال گذشته
کوکبه منصور نیز متعاقب عبور کرد و اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که
در هیچ موسم از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی میسر باشد اما
برهنمائی قاید اقبال خضر پی در هر یک از این رودخانها که نمونه بحر زخار و
دریای خونخوار بود معبر و گذر پدید شده سواره و دواب با بار و اسباب آن
گذشتند و هیچ شخصی از کسان سپاه لاهور در ظرف آب زیرآب دیگر
وکیل قلندر خان قلعه کاچه سر را مأمن عافیت ساخته رایت خودداری افراخت

بودند قراولان موکب همایون بدافعه ایشان پرداخته در اندک فرصت آن
مشت خاشاک کار سیل بی امان کرده کوکبه والا نیز متعاقب از آب
گذشته در آن سمت رود نصب سرادقات سپهر نمود نمودند مقارن آن
فوجی کثیر از جنود هندیه بسرکردگی زمینداری که بسلسله جمعیت تفنگ داده بود
ذکریا خان ناظم صوبه لاهور می آمدند در ملک پوره شش کروهی لاهور بشهود
قراولان گشته فیما بین کار ستیز و آویز انجامیده ایشان نیز بیاران گذشته
پیوسته شدند مگر معدودی که باقتضای قضا از حلقه دام کمند دلیران رهائی یافتند
بعد از ورود موکب همایون بحوالی لاهور که باغ شعله ماه منزل کوکبه عز و جاه
گردید ذکریا خان چون معارضه خود را با فوج منصور از قبیل معارضه ظل با نور
دید کفایت خان وکیل مهمات خود را بطلب امان بدربار ربع نشان
فرستاد و روز دیگر بجبهه سائی آستان فلک بنیان فایز گشته بیست لک از — خود نیز
و چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس و هدایا دیگر برسم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانید
و لوازم خدمت و انقیاد و تقدیم رسانیده خلاع چهره خسروانی و دستار ... نوازش یافت
با ساخت و زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع با دعنایات و نوازشات دیگر و از

او مسند ول

او مسند ول و ایالت لاهور بدستور با او محول و موکول گشته فخر الدوله خان ناظم
صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر و ادای اطاعت نبودند
سر و سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک سرافراز ساخته
روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار را که از جمله گرفتاران و در رکاب نصرت
اثر ان بود بصوبه داری کابل و پشاور سربلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت
معبر و ضبط کشتیهای پنجاب پرداخته متردّدین را از روانه اردوی
ظفر قرین نماید در بیان وقوع جنگ سلطانی ما بین اعلیحضرت معروف فردوس ... و حضرت
محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاهجهان آباد و وقایع آن ایام عجب
عجیب بنیاد بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه تسخیر در آمد بعرض بندگان اعلی
سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه والا جاه هندوستان
از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت
پناه است رایات جهانگشا نیز روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت
و از رودخانهای ثلاثه عبور و روز دوشنبه هشتم ذی قعده وارد نهر
شدند و در آنجا بسر حد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار از مردم

دو و هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدها دهان برق آهنگ و اسباب
و اثاثهٔ رزم و آلات جنگ وارد محل موسوم بکرنال که شصت و پنج فرسخی شاه جهان
آباد گشته و چون رودخانه قبل که علیمردان خان آب آن را بشاه جهان آباد جاری کرده
از جنب کرنال روانه و اطراف دیگرش بجنگل پیوسته است در آن مکان حصین
دفور خان متین ترتیب داده توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله
توقف دارد خدیو جهان شش هزار نفر از سپاه خون آشام را بقراولی تعیین
نمودند که تا حوالی اردوی محمد پادشاه رفته دستبردی زده تحقیق احوال او نموده
چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه ساختن ایشان موکب شاهانه روز
سه شنبه هشتم ماه از سرهند حرکت و وارد منزل راجه سرای دوازده کروهی و چهار
شنبه نهم وارد قصبه انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت دارد گشته
حرم محترم و بنه و اغروق را به سرکردگی فتحعلی خان قشار جرچی باشی و جمعی از سرکردگان
در انجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت و پانزده کروه راه طی کرده شاه آباد را
محل نزول اردوی ظفر نشان ساختند و قراولان نیز شب پنجشنبه قریب بحوالی
اردوی محمد شاه رسیده و موافق کمین سپاه گیری در گوشه کمان کمین نموده

بسهم دلیری در سر توپخانه او جمعی را قتیل و چند نفر را زنده دستگیر کرده بسرای
عظیم آباد هشت کروهی ثانی سرگشته توقف و شب جمعه یازدهم دو ساعت
از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند که
تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد پس معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و قرا
ولان اعلام فرمودند که در همان سرا توقف و جمعی از یکه تازان جلادت نشان
در آن حوالی از روی حزم و ثبات عزم بقراولی پردازند و چون از سرای مزبور
تا کرنال شش کروه مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل و مشتمل بر یک راه و دیگر
دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه و راهش هموار بود سرکردگان شیر شکاران را
دو دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک
سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان
جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد بخبر موکب والا رسانیده و روز شنبه
دوازدهم رایات جهانگشا از شاه آباد متوجه ثانی سیزده کروهی گشتند و روز
یکشنبه سیزدهم هنگام صبح از منزل مزبور لوای آسمان سا نهضت یافته
فوج همایون را بشاهزاده نصرالله میرزا تفویض و جمعی از خوانین امرای یمین

بنابر تعالی لوای همایون فال شاهزاده ساخته خود با فوجی از دلاوران عرصه غیرت
نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی
بود که سنگ و آجر بر آورده بودند حاکم زنباله با اهالی آن مکان باستحکام آن قلعه و رباط مغرور
گشته بسرکشی پرداخت بحکم والا توپ بحصن آن جماعت بسته همگی ایشان از بیم جان طالب
امان گشته بپابوس همایون سربلند شدند و در آنجا سرکردگان قراول با دو نفر شترباشی حاکم
مجددا هر یک سر و زنده که از اردوی محمد شاه و از دست دیگر افراد لان با بدان حصن گریزان
گشته بودند همان مکان که جای محکمی است پاس مجاورت ساخته شترباشی نهان بزرگ ملاحظه جهت
شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف جهت پانی پت
مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت همنگ آن قابل میدان جنگ است باشند چون راهی
که باردوی محمد شاه میرفت منتهی بجنگل صعب میشد و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت
اراده کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پت کرنال و شاه جهان
آباد وسعت در میدان وسیع و عرصه هموار در هنگام روز نصرت کوکبه فیروز و رقم رایات
عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازند والا از همان راه رایت نصرت
بسمت شاه جهان آباد افرازند موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع

فجر از منزل مزبور حرکت و از رودخانه فیض گذشته در دو فرسنگی اردوی محمد شاه
سکان همه المستطیلی ویده خیام فلک احتشام را در مقام افراشته خود با چند نفر از دلاوران
ظفر فرجام تا نزدیکی معسکر محمد شاه جائی که علمها و بیرقها و توپخانه ایشان نمودار بود
بادپای جهان نورد را صبا رفتار ساخته و بلشکر و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته
بمقر دولت باز گشتند هنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان که
صوبه دار چند مملکت و معظم امرای هندوستان بود با سی هزار نفر قشون و توپخانه
با استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه ظفر پناه
بمقابله او مامور شدند اگرچه همانجا بفاصله نیم فرسخ اطراف اردوی محمد شاه جنگل
کاه سپاه نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما فوجی را بهمان
بر سر معسکر او فرستادند صبح روز سه شنبه پانزدهم از آن منزل حرکت و چون خانه
فیض که بشاهجهان آباد جاریست تا دریای جیحون یک فرسخ نیم فاصله دارد و صبح که کوکبه
جهانگیری آغاز نهضت کرده قشون نصرت نمون آراسته قول مرتب شاهزاده نصرالله
میرزا را تعیین فرمودند که از جانب شمال دریای جیحون تا حوالی کرنال آمده رایت فیروزی
افراز و شهر با گیر پانی پت و دفعه چون اسیر گیران کرده نظر ساخته با جمعی برای

کشور

ملاحظهٔ جای یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند و در عرض راه خبر از آدمی
که شب پیشتر برهان الملک سعادت خان مامور شده بودند و اردو خبر آوردند که
سعادت خان در نیم شب با سپاه خود را باردوی محمد شاه رسانیده و خزاین او
بعقب اردوی او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت
نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات معسکر محمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او را
بفاصلهٔ یکفرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و برحسب امر اقدس نصرالله
میرزا نیز بقول همایون در آن موضع نصب لوای قرار کردند در این اثنا از آنجا سعادت خان
آگاه میشود که پیشتازان جنود منصوره بنه او را تاراج کرده اند حوصله تحملش این معنی را
بر نتافته از راه غرور آمادهٔ جنگ گشته خان دوران سپهسالار هندوستان
با مظفر خان برادر و قشون خاص پادشاهی و جمعی از خوانین عمده که در کرنال بودند با عساکر
او از جا برآمده قشونهای خود را دو دسته کرده با توپخانهای سنگین [illegible] بعزم
آهنگ جنگ نمودند یعنی محرک عرق حمیت محمد شاه و نیز با نظام الملک که صاحب اختیار
ممالک دکن و اعظم امرای آن دولت بود و قمرالدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و صوبه داران
و جمعیت از حد افزون و فیلان مست و بانس و توپخانه و اسباب آتش خانه به نیم فرسخی

که میدان جنگ برآمده تا یقورخان خود پشت به پشت توپ صفوف نموده بعزم حرب [illegible]
و لشکر پر دو رخ شده و همچنین طول سپاه آن گروه نیز نیم فرسخ بنظر می آمد و کثرت لشکر [illegible]
که آرزومند چنین روزی بودند فی الفور جمعی از صاحبان اردوی همایون مقرر
و برابر آراسته و معبر ساخته بر شهب گردون خرام سوار و قول همایون [illegible]
صولت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته توپهای کوه توان که میدان جنگ تحمل آن
شان آن تاب برق آهنگ آمیخته و رخت لوای شاهزاده والا تبار [illegible] شد
و در حیات آیهٔ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ در عرصه رزمگاه آشکار شد خود
با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و توپخانهای جلو متوجه میدان نبرد و عازم
رزم و ارزم گشتند زیرا تعداد لشکر بیکران بود سرانگشت که اکثر خونچکان بود و بیرون از
از نجوم صف کشیده ذره [illegible] بود شد از آمد شد مردم سپاه غبار [illegible]
گاو و ماهی فلک چندانکه دامن بر زر سپید سر انجم بنوک نیزه دیدی غریو [illegible]
و ولوله بر چرخ هشتمین انداخت و چشم رایات گلگون پر شد ساحت سپهر [illegible]
ساخت بخت [illegible] طرفین مانند چرخ [illegible] مبارزان
جرار و بهادران خونخوار دست باستعمال آلات حرب گشادند سرهای دلیران [illegible]

کوی در خم چوگان قوایم اسبان غلطان شد و در اوس سرکشان مانند حباب در دریای
خون سرگردان هر شبه که سوار ماشه تفنگ می‌شد چابک سواری از مرکب هستی
پیاده می‌ساخت و هر اژدها توپی که دهان آتش‌فشان می‌گشاد زبانه شرر
برق هستی خشک و تر می‌گرفت القصه از ابتدای ظهر تا انقضای چهار پنج ساعت
نایره حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال سیف و سنان و تیران
سرفشانی و خصم افکنی اشتغال داشت تا آنکه سعادت خان لشکر هندیان
روی برتافته یکبار رو بجانب انهزام شتافتند و سعادت خان و نثار محمد خان
برادر زاده او که در هودج فیل قرار داشت بهمان نحو با اقربا و اتباع خود
زنده گرفتار و خان دوران که سپه سالار و مدار المهام سلطنت هندوستان
بود زخمدار گشته یک پسر او با برادرش مظفر خان مقتول و میاعاشور خان و الله
ویردیش نقید اسار درآمده خودش نیز روز دیگر بعلت آن زخم که کاری
گرفتار بود درگذشت و صلابت خان سردار قشون خاص پادشاهی با شهداد
خان فغان و یادگار خان و میرحسن خان کوکبه و شرف خان و عبد الستار
خان و عاقل بیک خان و علی احمد خان که از امرای معتبرین بودند با قرب صد نفر

از خوانین

از خوانین و عظماء و دیگر و سی هزار تن از لشکریان ایشان عرصه شمشیر تیر
گون گشتند و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاران پیوستند و محمد شاه و نظام
الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قرب باردوی خود نشسته صفوف و اعلام
اعلاء صولت نمودند بمعسکر خویش بازگشته دست بر ذیل تحصن زدند
و خزاین بیحد و مر و فیلان کوه پیکر و توپخانه‌های پادشاهی و دیگر اغنام
بسیار و اسباب و اثاثه فزون از شمار بحیطه تصرف درآمد و تا محشر
عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و جای کشتگان مشحون گردید بعد از
وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف قصور عساکر خود در امور جنگ خندق
و توپخانه استحکام داده خسرو گردون شکوه سپاه انجم را از پی ترتیب او
از چهار طرف بمحاصره اردوی او مامور ساخته قید راه فراهم شده بر آمد جمیع
چون کار محمد شاه باضطرار انجامید رو به تسلیم خلع سلطنت از خود کرده
قید سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام وارد درگاه جهان احتشام
گردید و حینی که پادشاه و سپاه عازم دارالامان حضور اقدس بود از فرط غایت
بستگی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده

نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال
شتافته هنگام مسعود آنحضرت نیز تا بیرون خیمهٔ مبارک راه و رسم اعزاز
نموده از آنجا که دستگیری در چنین مقام شایستهٔ آیین سروریست دست
آنحضرت را از روی لطف گرفته در مسند همایون هم نشین ساختند و در
حقیقت کلید فتح ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادری
درآمد محمدشاه چاشت آن روز در خیمهٔ مقدس مهمان آنحضرت بود اکرامی
که از جانب چنان میزبانی در خور چنین مهمانی باشد بعمل آمده باز محمدشاه
بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما افواج منصوره بهمان نهج دست از ضابطه
محاصره باز نداشته محمدشاه روز ثانی امرائی که داشت از اردوی خود
کوچ کرده عازم اردوی ظفرشعار و بملاحظهٔ پاسداری حرمت آنجناب والا
تبار خیمهٔ نشیمن پادشاه والاجاه و سراپردهٔ حرم محترم او در حوالی معسکر نصرت قرار
یافته عبدالباقی خان زنگنه که از اعاظم امرا بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همراه
رکاب آن پادشاه والاجاه نموده بلوازم مهمانداری و خدمتگذاری
پردازد و از آنجا روز پنجشنبه غرهٔ ذیحجه رایت جهانگیری بجانب شاه

جهان آباد افراشته و از آنجا نهضت کرده روز چهارشنبه هشتم ماه باغ شعله ماه مقر
کوکبه عز و جاه گشت روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمدشاه برای
تدارک لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و در روز جمعه نهم از باغ
مزبور سوار و غازیان از ابتدای باغ تا در دولتسرای خاص پادشاهی
بسان بسته پا اندازهای فرشی از زربفتهای گران بها و قماش نفیسه از سرکار
پادشاهی انداخته شده و قلعه که از نشیمنهای مطبوع پادشاه بعد از خاقان شاه
جهان و دارالخلافهٔ سلاطین والا آیین هندوستان بود و مقر کوکبهٔ دولت حضرت
محمدشاه و در آن روز در میان همان قلعه جا داده بودند در روز دیگر کوکب اقدس جهانبانی
محمدشاه بعزت و افتادگی در بزم ضیافت گسترده خدیو جهاندار بعد از انقضای
مجلس بجلوس آنحضرت پیرو آراسته فرمودند که موافق عهدی که روز اول قرار
یافته سلطنت هندوستان از جانب اعلیحضرت شاهی تعلق دارد و آنچه شرط اهدای
رسوم وداد است بمقتضای رابطهٔ یگانگی دربارهٔ دولت ابد پیوند گورکانی
بعمل خواهد آمد محمدشاه مراسم تکریم و تسلیم تقدیم رسانیده بشکرانهٔ این
عاطفت که تاج بخشی علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر و خزاین و اثاثه

پادشاهی و نثار سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود بتفصیل حشم
بمعرض عرض در آورده برسم نیاز نثار بیشمار کرد هر چند که همگنان صحابت
بحر نوال خدیو بیهمال نظر اعتنا بر آن کنوز و خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی
زمین عشری از اعشار آن برابری میکرد نیفکنده و دامان نیاز زنندی از قبول آن تا
در چیده اما بنابر مبالغه پادشاه و ابرام آنکه این مسئول قیصر بقبول گشته معتمدان
امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند **ذکر وقایع و حوادث سال**
هزار و صد و پنجاه و یک هجری چون افواج جنگ آزموده رومی شتا فتنه
و سپاه سرد زمستان که با دیماه بان عرصه چمن بهوا داری اسفندیار سفند
بسوی فوج آن چمن که در دار الخلافه گلزار از هر طرف چو بیمار بر بار نزول گشوده بودند رخت
بادیه شاخ و شانه اشجار را شاخچه و در هم شکسته و در زد و دار باتش بهمن
در محلات خیابان چمن دست تطاول افروخته عقیقه گل را از جهت های گلکاری
چاک چاک و کلاه قبایان چمن را از لباس بار و برگ عریان هلاک ساخته
از نهیب غنچه همیان زر در او درنده شده و هم درخچه که عهد نوروز ضحی
مقارن هفتاد و برج سرد و زرین فسر نصب و دفع مهمه شتا از نور تسراج

بسرای خاص حمل خرامیده نو خواستگان قوای بازوی قومی را بمعنی ایعم کرایچ صبا
و شمال نهب اشجار خار گیر یعنی دولت و فرمان او نابت قدمان اشجار را از غنچه و سبزه برگ
عمود و سپر بر گرفته و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب عنبرت چهره بر افروخته
از جای جسته و تیغ بندان درختان از شاخهای تیز تیره و شستار برآورده بسان
سبزه جریده بسته فوج دستان چنار بکف شمال فوج بر فانجوی زمستان
ساز و برگ خویش گرد آورده بلان صاحب شوکت گلبنان دلیران سپور اوامی
عرصه گلشن افروخته سپاه را بسوی ملک زار فصول ربیعی آورده خس و خاری که خوده
سلطان دی بوده از غلبه و هجوم لشکر بهار خود از روز از جای خویش بجنگ
مانده حریف زمستان چنار را با آتشی که خود بر افروخته بود در نشسته یعنی شکوفه ها
آتشی بود ازو نهاد سرد و درویی زمانه در آورد و روز سه شنبه طرف عصر خود را
محمد شاه و ریهه دم سمت شهاب رشک بیت الشرف آفتاب ساخته
و شام آن روز و هر روز رنگ فرشته عجیب ریخته و نقش طرفه بر انگیخته تفصیل این
آنکه درست یکشنبه باز هم بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره یا از فرق
معارف تحریکی واقع شود دو از ده نشسته و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام

واوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده بعضی از جنود منصور که در اسفل شهر
نزول نموده بودند در آویخته مراسم دست درازی کوتاهی نکردند و چندین از لشکر ایرانی
را تیغ نادانی و خنجر قربانی ساخته خوان ایشان را احشای شهید و خضاب
اسید نموده سرپنجه دلیری از مهمانان کشی رنگین کردند و از آنجا پای تهور بر سر اهل خون و زر
شاهی فتنه قبلان نصرت گشتند حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران در سر درب
محلات مانند خیال نجوم که پاسبان محلات و مدار است فلک اند با منجنیقها دیده از
خواب بیدار ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پای از منزل
داری بیرون گذارند تا فردا آنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع قتال کی
قهرمان قهر آلود صبح مهر از دل بدر کرده بقصد انتقام تیغ از نیام بر کشید و خلعه
شفقی آفتاب از سر کین سر و بر را بلباس سرخ شفق گون آراسته تا جبهه
برافروخته و عارض تابناک برق خنگ فلک بر آمد خسرو بیهمال با سپاه
خشمگین و صولت سهمگین سوار گرگ آهن سان هیجا و خنجر گذاران نیزه دار و بهرام ارکان
کیوان اساس رساله بارکاب آسمان گشته مسجد میان بازار را بقدوم اقدس سجده گاه خاص
و عام ساخت و در آن مکان بعد التحقیق اینکه حرکات ناشایسته از کدام محله و چه جماعت

صادر شده دلیران فوج فوج بتنبیه آن گروه تعین و امر بقتل عام آن جماعت فرموده
شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد فی الفور در و دیوار عمارت هر محله
نقش علیها سافلها گردید مساکن صحاب شان صفت خانه زنبور پذیرفت بنای
دلکش منازل و اشیاء شراب نادانی عوام سست خراب افتاده ذکور رود ها
سلسلها مانند زر و ماده زنجیر شیون در گرفتند سراهای که طعنه بر قصور جنت میزد
بصد سیخ کنج کاوی بلان قصور یافت حوضها که از چشمه سار الطاف کوثر اسنیح د
فواره جوشش خون شده و بازارچه‌ها با بصر آفات از رسته بازار و دکاکین تجار
و ارباب مکنت یغمای اسواق شهر بحیطه یغما در آمد عمارت آن گروه یا حجرها
با آتش خود سوخته و از دیوانگی مانند شیشه مجنون آویخته و از دستان کشته شیرازه
این شرارت دود و از دود دمان نهار بر آمد و سوز آه دلهای مجرم و مسکین چون شعله دود
خشک و تر سر بر فلک کشیده اکثر اهل از دروازه احمد آباد و در مسجد جامع چنید
محله دیگر صغیر و کبیر عرصه شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
زبانه این شعله پر شور و شر زبانه بر کشیده در کندن کرب و برف و بر در قتل
و نهب و اسیر کسی تقصیر نشد هنگام شام نصف آن جمعیت ورده کلید کرب خرد

و آتش جدال عوام برق خرمن زندگانی سی هزار تن از خرد و بزرگ شده و بوالها
آنجا در مقام استیمان پادشاه دراگاه بوساطت نظام الملک و قمرالدین خان صدر در
شفاعت درآمده التهاب آتش جان سوز غضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرو
نشست و فرمان دارای فیروز شاه بر یغماگران لشکر پرشور و شر بست در اسرای که در
لشکریان بود ثنای استرداد با اولیای ایشان تسلیم شد چون از شب شورش شنبه نهم
خان و امام و قمرالدین خان و شاهنواز خان که از اعاظم هند بودند بر سر قتلغ رفته
و ملک قتل فیلبان باشی و ترقیبات شده در خارج حصار شهر در جائی محبس شده بود
عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا مور گرمش
ایشان گشته سروی البهار را با چهار صد و هفتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر کرده
که همگی عرضه تیغ سیاست شدند و از وقایع بهجت افزا آنکه مخدره سراپرده گورکانیه را
بحجله شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده تهیه اسباب سور و آرایش بزم بر
بروج خجسته کنار رود جمنا محاذی ایوان خاص را از شمع چراغان مطلع صد هزار بدرها
یک هفته ایام و لیالی عشرت از رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساخته
هر روز رقص فیلان کوه پیکر و کارزارهای فیل مظفر و شیران اژدر مهابت و روبهای

جمهور

صاحب صلابت بجنگ انداخته روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده
بدیدن شاه دراگاه رفته بعد از انقضای مجلس سواق آب و این آن سلسله
علیه خشان مروارید و زرین بجواهر شاهوار زیور رقاب شاهزاده والاتبار گشته
چند قطعه الماس نیز برسم تکلف و سه زنجیر فیل با پنج راس اسب با ساخت مرصع
برای سواری شاهزاده به پیشگاه جلو کشیدند و شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور
مقارنه سعدین واقع شد الحاصل و عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات
از انجام شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اوانی و آلات
مرصع بجواهر ثمین و خزاین نفیسه چندان بحیطه ضبط درآمد که محاسبان اوهام و دفتر نویسان
افهام از حصر و حساب آن عاجز آمدند از آنجمله تخت طاوسی بود که کنوز کیکاوسی و خزاین و دفاین کیخسروی
روی جواهر شاهواران بهای شایسته و در ایام سلاطین سابقه هندوستان دو
و هر لک کرور جواهر که باصطلاح اهل هند هر کروری صد هزار لک عبارتست از صد هزار اشرفی
صرف ترصیع آن شده بود و سیصد لآلی غلطان و الماسهای درخشان که نظیر آن در خزاین هیچ یک
از ملوک و سلاطین عهد وجود نداشت بخزانه دولت نادری منتقل شد و امرا و خوانین
و اعیان دار الخلافه و رایان خود رای و صوبه داران ممالک آن هر یک نذر گردند و الکها

از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش به بارگاه حضور ساختند
و سعادت خان در آن اوقات وفات یافت و بعد از فوت سعادت خان محصل صوبه اوده
و لکهنو زر نقد و یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلان و ... از آنجا
بیکران از صوبه مزبوره که متعلق بسعادت خان بود بخزانه عامره رسانیدند و در ایام توقف
آنحضرت سلطنت پیشکش امرا و صوبه داران و روز بروز یکسان روی ... کرده و در سرکار
پادشاه و در آنجا که ... بر روی ... عامره گشاده
نظام و ... که بصد رضا ... شده بودند انعامات شاهانه باعث ... نعم ... اعلام
ظفر ... مساوی ... که از دیوان ... شده و بجهت ... اردوی همایون ...
نفری شصت روپیه و صد روپیه برسم انعام مرحمت که دید از خاص و عام ... شام خورد
و بزرگ ... بضرب ... جام ... فراخور رتبه و حال از خزینه ... جهان خدیو ...
ادراک حظی ... در یافت ... نموده چه ... اما ... از زر و سیم ... مال ...
ساخت و از انعام و مرحمت انجام ... ایران ... و ... جهات ... اهل
ایران ... تخفیف ... گشت و روز ... سیم ماه صفر ... امرا ... دولت ...
خلاع فاخره و شمشیر و کار ... مرصع و اسبان تازی نژاد ... مجلس خسروانی آراسته

بیت مبارک ... شاه ... افسر سلطنت بر بلند و بتقدمات خاص ... ساخته چند رشته
مرصع زیب ... فرموده و ... ابرو ... جواهر گران بها چنانکه ... سلاطین ...
زینت داده ... و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را که ... بحضرت ... کرده ...
بعد از آنکه ... سروری ... کرده که چون بالطاف خسروانه ...
صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان ... شده ... ممالک ... آن ...
و دریای سند از ... تا جائی که آب دریای ... بدریای محیط اتصال می یابد
بعلاوه ولایت ... و ... و قلعه جات تابعه برسم پیشکش ضبط و ممالک ...
باید چون ... ممالک ... شمال ... غربی آب اتک ... غزنین و کابل ... اهل ممالک
خراسان شمرده ... آنحضرت نیز قبول ... و قدرت فرمودند و در همان
مجلس ... امرا و اعیان ... که ... رضاجوئی خاطر ...
و ... آن ... ارضاع شفقانه که بکار ... دولت ... و ...
آورده ... پادشاه و اعیان ... ساخته که در سرا ... هندوستان
تا ... کلاهای محمدی ... محمد شاه را ... طاعت نموده ... خطبه ...
آن زمان در ممالک هندوستان نام نامی شاهنشاهی جاری سازند و احکام مطاعه ...

بخدمت و شعار آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و رجهای کهنه از رفق
اعلی عز صدور ارسال یافته محمد شاه را باورنگ دارائی تمکن داده جمعی از سروران
و ارباب صنعت هندوستان از ملازمت رکاب همایون معزز ساختند و در روز شنبه هشتم ماه
صفر بتسخیر ظفر آثار شاه جهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله مار را مقر قوایم سریر عزت و جاه
فرمودند و بهمه جهت پنجاه و هفت روز توقف رایات جهانگشا در شاه جهان آباد اتفاق افتاده
و بعد از وصول کوکبه همایون بسرهند راه از آنطرف خاسته همه جا رودخانهای پنجاب و اتک را
جر بسته از دهنه کوهستان بنت بسیار آنکه ملاقات داشت متوجه مقصد و در بیست و هشتم ماه صفر
کنار رودخانهای جناب مشهور بوزیر آباد مضرب خیام سپهر اشتباه گشته بعد از آنکه نصف سپاه
از آب گذشت و چون موسم برسات و شدت طغیان آب بود و حوصله حسن تلاطمات آنچنان
ژرف را نیاورده گسیخت بحکم والا کشتیها را از اطراف جمع و افواج قاهره بآن کشتیها گمی
بمرور آغاز عبور کرده چهل روز موکب فیروزی را در اطراف رود باشتغال گذشتن جنود مسعود
لنگر توقف انداخته و در هشتم ماه ربیع الثانی با ناخدائی لطف خدائی خود و دیگر بخشی نشسته از آب
گذشتند با وصف آنکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد اکثر جاها
نجدی شستند او دو شسته که از شدت آن مرغ نفس اطیران بازمانده و جوش این در

دریا

دلیران شهید شدند و ذکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان تا سر رود جناب به رکاب فیروزی
انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت و چون پیشنهاد خاطر
اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم فتح و تسخیر
و آشوب خراسان پرداخته لهذا از شاهجهان آباد بنجاربای بامر کشتی
سازهای صاحب وقوف از داخلیع و مقرر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود
آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد آنجا شود ابوالفیض خان پادشاه
از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته بتقریب استحضار حالات موکب همایون حکیم
بوقاشی نام معتمد خود را برسم سفارت با عرایض [illegible] بدربار رفیع شان روانه ساخت
و فرستاده او در هشتم جمادی الاخری وارد [illegible] بمضمون فرمان همایون که آب
از نفاذ متصرف گشته احدی از ملازمان دربار را با او رفیق ساخته بنزد پادشاه توران
روانه و اعلام فرمودند که چون آنسلطنت مآب از خانواده قاآنی و نقاوه دودمان چنگیز
خالی است ممکن او در حریم ممالک منظور نظر اقدس و توجه جانب ترکستان مقصود ضمیر منیر
میباشد هرگاه با اعاظم توران بقدم فرمانبری پیش آید فبها و الا آنچه در مشیت الهی
گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل حسن آباد من اعمال اتک مکنون خاطر

از آن بود که برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی ستان ایلچی روانه
ممالک روم و روس نموده در عالم قرب و جوار از جواهر و نفایس آن ولایت بهدیه
پادشاهان ذیشان آن دیار فرستند مقارن آن چاپار و عریضه از جانب احمد پاشای والی بغداد و مشعر بر ورود
علیمرادخان قبلی ایلچی روم و روسیه و توقف ایشان در بغداد بانتظار صدور امر مجدد بنظر و اقبال درگاه
فلک مماس رسید لهذا حاجی خان چمشکزک چرچی باشی رسول را بسفارت روم و سردار بیک قرخلو
توپچی باشی جلو نصرت پیشرو را بممالک روس تعیین و مساوی دو هزار تومان که بحساب اهل ایران
دو الف و چهل هزار نادری باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم ارمغان تحفه
اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال و
در بیستم ماه رجب ایلچیان عازم مقصد گشتند و نیز از اخبار بهجت افزا آنکه در اواخر ماه ربیع
شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت موکب والا
بجانب هندوستان آگاهی یافته سید از اغالی التصور کرده جمعیت موفور از اوزبکیه و ترکمانیه
خوارزم فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد طرق و در حینی که شاهزاده
از خدمت اقدس رخصت گشته عازم مشهد مقدس بود در هرات این خبر را شنیده با فوجی
از غازیان بعزم مقابله او وارد خراسان و ایلبارس خان نیز از طرف طرق به پنج فرسخی سرخس آمده

[illegible]

بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورده دو سه تن از لشکریان این طرف دستگیر اوزبکیه شده از قرار
تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلبارس گشته دیگر پای جرأت پیش نگذاشته
بسمت ابیورد روانه و قلعه موسوم بقلا خلاز که در پایین ابیورد واقعست محصور و طرح
یورش و افکندن شورش اساس آن قلعه محکم بنا را گرفتار تیغه شر و شور ساخته اگرچه اهالی آنجا در قلعه
داری میکوشیدند اما همان وقت داروغه آن محل در شهر ابیورد بوده برای خبرگیری حال قلعه با جمعی
عزیمت سمت قلعه نموده از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد جمعیت داروغه بنظر ایلبارس در آمده
بتصور اینکه گرد موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسیده بزورق دود آتش غبار از دماغ اقلا
سراسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از اوزبکیه که با آن
نواحی دست تطاول گشوده و بسمت نسا رفته بودند که بجمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرصه شمشیر
آبدار گشتند پس رایات جهانگشا بجانب مقصد عالی نهضت و بحکم همایون بود و بک راه بسته عبور نمود
فوج فوج عبور و مرور کردند چون کوهستانات آن ناحیه مسکن الوس افاغنه یوسف زائی اختصاص
یافت و آن طایفه صاحب جمعیت بی فور و قدرت غیر محصور در جمهور ساقینه بمقصد را از اوقتن
دشتر و یاور شمال مایل بشمال سلف از جمله ایشان بشرف معترف بقصور بودند پای جهان آرا تاب
الجمع داوری شکست و حسنی خصال که در حوزه ممالک محروسه کشتند تعلق یافته انواع قاره

گروه گروه بمساکن ایشان جبال آسمان‌سای شان تعیین فرمودند اگر از آن طایفه پای سلسله پیش
عمل کرده چیره‌دستان آن گروه هم‌آغوش تیغ اجل گشته بقیه روسا و سرخیلان بپای راه
انقیاد و اطاعت گذاشتند و فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت رکاب ظفرانتساب امتیاز یافته موکب همایون
از راه پیشاور و چنپر و جلال‌آباد در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل و در آنجا نظامی
کردگان و خیلات افاغنه آن ولایت شرف‌اندوز جبهه‌سائی آستان گردون‌بنیان گشتند
و بجهت آنکه از ولایت سمت غزنین که بدون علیقه و ذخیره احتمال داشت چهل هزار نفر از
افغانان پیشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات که در سلک ملازمت انتظام داده
روانه هرات کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سرانجام ضروریات و مایحتاج و استعداد
آن جماعت باشند تا رایات نصرت‌آیات وارد هرات شود و بعد از شش روز در کابل نزول
سرادقات خلافت گشته بانتظام امور آن نواحی پرداختند و جواهرخانه و خزاین روانه
سرکار خاصه و احمال و اثقال اردوی همایون را با فیلخانه و توپهای بزرگ روانه هرات نموده
صوبه‌داری کابل و پیشاور را در آن هنگام بناصرخان قرار داده او را با جمعی از خوانین نامدار
و عساکر ظفرشعار مامور بانتظام پیشاور و تمامت آن نواحی ساخته عازم سمت سند شدند

در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایارخان عباسی

و وقایع آن صوب و جزئیات نحو خدایارخان عباسی زمیندار سند در ایام توقف موکب
همایون در آذربایجان و همچنین در نادرآباد که خطبه جهانگیری و دبدبه گیتی‌ستانی آنحضرت
در اطراف آفاق اشتهار داشت همیشه عرایض بدربار معلی فرستاده اظهار دولتخواهی می‌نمود
در زمانی که هند و هندوستان مسخر گشته و ممالک سند بعلاوه بعضی ولایات باین دولت روزافزون
منتقل شد بایست که سنگ کفران را از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبله جهان آورد
اما از غلبه خوف و هراس و هجوم تشویش و وسواس خیالات عبث بهواس نجاطر راه داده
از جبهه‌سائی درگاه سپهرمماس سر باز زد و چون مجال شد از ولایات که برسم ...
ضمیمه ممالک خدیو کشورگیر گشته برسم بر شتافتن از آغاز سر در روی ... فصل اقتضای سفر
گرم‌سیر بنگاه و عزیمت آنحضرت بهادر خاطر شده فرمان همایون بنفاذ پیوست که
محمدتقی خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه‌گیلویه و بنادر و حکام بنادر که در آنجا
متعرض بودند از راه خشکی و زواید قشون با غرابات و کشتیهای ایرانی از روی دریا
وارد سند شده و تنبیه او پردازند و پس از آن در بیست و ششم ماه رمضان از کابل حرکت فرموده
... از راه بنگش و دیرجات روانه شدند و در بنگش وکیل و وزیر از برای ضبط ... خان
و ولایات صوبه ناصرخان و کردش ملازم و ملاحظه ... قشون او تعیین و الحاق ناصرخان

روانه پشاور فرمودند و همه جا موکب همایون کوچ بر کوچ برسم استعجال راه نورد طریق مقصد
گشته با وصف آنکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگل و کوهستان صعب بود بعنایات الهی در بازی
همت شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم ماه شوال
دیره اسمعیل خان گشتند و آن ولایه بقلعه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر
سطوت خدیو فریدون قدر ندید از قبیل معامله بت‌شکن با بتهای ها رو اهالی آن سرزمین را
مانند گیاه علف دراس تیغ آتشبار یافت با روشامی بره بدایره طاعت در آمد هر چند که در کنار
دریای اتک که عبور بست سند مقصود ضمیر جهانگشا بود شش هزار کشتی در آنجا بملاحظه حزم
از تفاصیل بشکافه تحمل فیلان که چون که دهم همراه آورده بودند که در حین ضرورت پیکدیگر اتصال
دهند اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع و سفاین
را از دو بار بهم پیوسته توپخانه همایون بحمله و استحفاظ توپخانه را با کشتیهای از سوی دریا روانه
و از منزل مزبور لوای جهانگشا را بجانب دیره غازی خان نهضت داده در یازدهم ماه مذکور دیره
مزبور را مرکز دایره دولت ساختند غازی خان و سرکشان آن دیار روی نیاز بدرگاه فلک
اقتدار آورده تمامی قلعجات آن نواحی و عرض راه که از زمان سرکشی معتاد و
خودسری و استبداد بودند بقلاع قلاع الغیاد گشته مورد عفو و امان و اسمعیل خان و غازی خان

یا ملکی

هر یک بدستور سابق بزمینداری ولایت خود فایض شده و مشمول عواطف خسروانی
شدند از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی حال اشتبه کریمه آن بود که سالکان طریق
ضلالت را اولا بنهج طاعت و دلالت نموده بعد از اتمام حجت تنبیه و بر دارند و الا
از شامت سرکشی آگاه سازند فرمانی بخطاب خدایار خان صادر گشت که در باب
خود را در بدر و رعایای ملک را گرفتار ورطه شورش نساخته حکم مبارک را تعویذ بازوی
نیازمندی و هیکل گردن امیدواری و سربلندی ساخته بدرگاه معلی شتابد در هشتم
ذیقعده محل موسوم بلارکانه مخیم سرادقات سلطنت گشته چون در آنجا بعرض رسید که آتش
آیه نجات در گوش خدایار خان از نفاد ما نفعکم نصحی خبر داده و باغوای تسویلات نفسانی
بسمت گجرات و بندر سورت روی فرار نهاده اند بتنبیه او مصمم گشتند و بنه و اغروق را
با شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده و سبکبار در
شنبه بیست یکم مزبور بتعاقب او نهضت و کشتیها از دریای سند عبور کرده با یلغار تمشی
روانه شدند با وصف آنکه اطراف سند جزیره و بیشه و صعوبت طرق خار راه اندیشه بود
در هشت روز با یلغاران مسافت بعیده را طی کرده وارد شهداد پور و در آنجا عریضه
و پیشکش از جانب خدایار خان بدرگاه معلی آمده بوضوح پیوست که ترک شیوه روان و اصلاح

بدین جهت عمرکوت نام محلی را که در زمین بی آب و آذوقه واقع و بحصانت مشهور و سی فرسخ
از آب و آبادانی دور است تصور آنکه موکب جهانگشا از ورود بچنان سرزمین عاجز خواهد بود
از راه دیگر که آبادی داشت بکمال مزور رفته آن قلعه را پناه خود ساخته خدیو جهان بتاریخ روز
شنبه هشتم آن ماه سپاه منصوره را ببرداشتن آب و آذوقه امر کرده هنگام صبح بربلندی لطف
الهی از شهداد پور سوار و از روز آب ایلغار نموده روز یکشنبه نهم ساعت از روز گذشته
بحوالی عمرکوت رسیدند با وصف آنکه خدایار دنی بود که رخت همت بقلعه مذکوره کشیده همه
جواهر و خزاین خود را در چاههای بسیار عمیق که طنابی هم بقعر آن بمشکل رسیدی مدفون
ساخته مهیای فرار بود و حالت منتظره برای او باقی نبود چون شیشه سرپنجه نایره آتش
مخالفان دولت را گرفتار کند تقدیر ساخته خواهی نخواهی بدست شده خدایار از قلعه کوه
تیه حیرت و مجلس غفلت شده بعد از آنکه موکب فلک کوکب غبار دیده مراد پیش گشته استیلاء ورود رایات
عقاب پیکر نموده مانند مرغ پرکنده و طایر بال کنده از فضای قلعه بر گوشه بام فرار جسته آغاز پر
فشانی نمود که شاهبازان اوج دشمن شکاری که شیاران لشکر جلادت اثر بودند از جا بر
باو رسیدند مانند صعوه شکسته بال تیر پر رسته دیده خود بقلعه رسانیدند و بعد از لمحه بغیر از آنکه
از صدمه چنگال شاهین حوادث باشیان حفظ خانگی گریزد بجائی برای خردگان بکرده با

باقی

باسران طایفه و سه پسر دامن استیمان زده بپابوس اقدس سرافرازی جست و تمامی جواهر
سیم و زر و مشدات لالی و گوهر که در زوایای زمین پنهان داشت بحیطه ضبط درآمد
بهرچند نیک کرد و بتحویل گنجوران کنوز عامره انتقال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذیقعده
از عمرکوت عطف عنان کرده خدایار خان هم برسم جنس همراهی رکاب نصرت انتساب
مأمور گشته در شانزدهم ماه مزبور بنا بر خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند

در بیان وقایع جشن [illegible] سال مطابق هزار و صد و پنجاه و دو هجری

سلطان زرین افسر نیر اعظم روز جمعه بیست و یکم ذیحجه سنه [illegible] تیغ نشین تختگاه حمل گشته
عندلیب باغی که از ضد آباد چمن مانند مرغ آشیان گم کرده سرگردان کوی حرمان می بود
باز با هزار نو خلعت کامرانی در اطراف باغ بلند آواز مساحت و فاخته زار که در حسرت
دار الملک گلشن کوکو زنان بسکه تبوق بندگی سرو گردن آزادگی برافراخت رسول
نسیم بهار با تیمه هدیه مشکبار از جانب دارای فریدون فر فروردین بار رسول بپایه تخت گلزار
کشوده و سلطان یاقوت افسر گل بر تخت زمردفام گلبن تکیه کرده بزم خرمی و شگفته طبعی
روی جگر گوشگان گل از نشیمن ملکوت بیمار غنچه قلعه خود را بر بوی لشکر ربیع کشوده از خزینه
فشانی مستقل مال و خراج کرده بمساحت گلزار از رستن گلهای لاله عباسی نبدر

عباسی شد و وزران زمین جهان بر کنار خود و نواحی تابعه به تصرف قزلباش کلا درآمده چند
از سیاه روی که غارت گران صحن چمن و ینمائیان دار الملک گلشن بودند سر به پای کشیده
و از بلبلان تنگ چشم شکوفه و ازهار پیچکاری کوشیدند گلهای نافرمانی فرمان بر جبین آ...
کردند و از آنکه صحرانشین ریاض و چمن دست بسته روی اطاعت به دربار سلطان بهار آوردند
چون از ابتدای شعله عالم افروز این دولت پایدار و از پرتو آثار تایید الهی روشن بر نصیحت
حال جهانبانان نامی گشته طریقه مرضیه چنان است که هر یک سازکردن فراز آنکه با بخت
خداداد سر به سرکشی برآورده عاقبت بزور بازوی اقبال شاهنشاهی از پا درآمدند ...
باز از غایت مروت دستگیری کرده به صدد رکاب مالی جانب رسیدند در آن وقت که خدا یار خدایگان
دارای سلسله تقدیر شد عاطفت خسروانه که در کام بختی دولت و دشمن بر سر بهانه ...
با او از در اهانت درآمده بحکم قوت ولایات شد و تنها را بقسم انتقام داد و تنها
با بعضی از رجال شد بخدا یار رحمت و او را شاهقلی خان مخاطب و سرافراز جهان
و یکسمت شد را که به بلوچستان اتصال داشت بحیثیت خان حاکم بلوچستان عنایت
و شکارپور را با بعضی از مواضع شد که در جانب علیا واقع شده بود بخوانین
داود پوتره بتعویض وقایت ایشان از انخلاع نوازش و اصطناع آن شد چون

جبات امه با زمان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان و در سفر شاهجهان آباد در زمان
رکاب اقدس بنیابت ولد خود بصوبه‌داری ملتان فتح بزور دانه ملتان گشته بود
در آن اوان وفات بموجب فرمان همایون مجدد او را لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر کوه
نیز طریق ملازمت بحمود و دو حسینی کمربرک منصور را از لارکانه عازم عمر کوت شد
فرمان همایون باحضار زکریا خان اصدار یافته در این اوان که انصراف کوکبه والا از عمر کوت
اتفاق افتاده زکریا خان بموجب حکم اشرف مشرف اند و زلطیم (?) عتبه سعادت
شمول و مطالب و مسئولات ایشان در حضرت خسروی بعز انجاح بوصول گشته در باب
خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه ایشان تاکیدات موکده و سفارشات بلیغه در حق آن
احمد خان که سند عالی علامی نموده بود و مخاطب شاهنواز خان گردیده رخصت انصراف
یافتند و در آن هنگام عریضه از جانب تقی خان بیگلربیگی فارس رسیده آنکه سند
صورت تقیر (?) بندر رفته وارد کیج و مکران و در آنجا ملک دینار حاکم آن کل در مقام
قلعه کشی برآمده مشار الیه فوجی بر سر او تعین نموده بر او تسلط و او را بحلقه اطاعت
درآورده و بنا بر احتیاط از انقضای موسم دریا غرابات را از راه دریا به
بندر عباسی برگردانیده خود در کیج و مکران توقف دارد و حکم والا قدر شد

که چون کار سند بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته مشغول امر خوش ساخته باستعجال وارد درگاه سپهر تمثال
شود چند روز بنظم مهمات آن سرزمین و انجام امور آن عرصه سپهر تزئین پیچ و شد هرچند که
کامیابان میوه کام رس جهانبانی که کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقتدار
ایشانست هیچ گاه از لذت اندوزی میوه‌های رنگارنگ مستلذات بستانی دلبستان برگ
شتهات نفسانی فارغ نمیشدند اما و چون غنچه انتشار خطوط مرغوب طبع این خدیو کامیاب
میباشد از جنس فواکه خربزه است که با آن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد
مکرر از کارپردازان هرات که فالیز آن را رتبه فردوس نظایر نثار بلاد است خربزه به بغداد می‌آمده
اوانی که رایات عالیات که در ممالک هندوستان میبود از بلخ و هرات و مرادین قافله جلابت
و در راحله‌های کوه پیکر انبار خربزه‌های نفیس آن بوم و برگشته چاشنی بخشی ذائقه دوران و رکاب
بندگان درگاه بوده دیگر آبدار گزارشش که پیوسته مرضی و دلپذیر باطن نکته سنج طبع همایون میباشد
و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه و معلوم دور و نزدیک گشته فرمان روایان اطراف اصبهان
تازی نژاد و در ابرش خرام کار روان بگسنهای خوش ساخته با یک دسته بخت راه تقرب
میپیوندد و بابستان خوانین سجده گاهش توسل میجویند در ایام توقف موکب والا در سند
فرستاده پادشاه والاجاه محمدشاه با تحف و هدایای مرغوب وارد درگاه جهان پناه گشته

چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال آنحال اسباب ممتاز زوال بلخ و تاراج خزینه از بلخ
برسم پیشکش النفاذ خدمت شد بوکر دو فراز نموده بود چند سر اسب کوه توان با دوست
شتر خزینه بلخ بجهت سرکار پادشاه والاجاه ارسال فرستاده و آمدن را معروض حضور
رخصت انصراف داده‌اند

در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بلاد ترکستان و تسخیر آن ملک نصرت نشان

بعد از انجام کار سند و فراغ از نظم
مهمات سند بیان همت به تسخیر ممالک توران بسته فرامین قضا آئین نفاذ پیوست که از جمیع
ممالک محروسه اسب و اسباب اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود بجهت غازیان نصرت نشان و
تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضاقلی میرزا که به نیابت
سلطنت ایران فایز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران که وسط معموره است توقف
داشت که هم ایام قشلاق را در آنجا بنهایت رساند و هم مهام ملکی را بپذیرای انجام گر
داند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات بموکب والا بپیوندد شاهزاده
و کارکنان را برای ملاقات ارفع اقدس همراه بیاورد و در بیست و دوم محرم سنه ۱۱۵۳ مطابق
پیچی ییل اعلام جهانگشا بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارکانه آسمان سا گشته از
راه سیوی و دادر و شال و قوشنج من اعمال بلوچستان عازم نادرآباد و روز پنجشنبه

هشتم ماه صفر چمن خوبلی را که در یکفرسخی نادرآباد واقعست مضرب خیام عزوشان ساختند
بهر جهته از غره ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه و یک هجری که موکب جهانگشا از نادرآباد
روانه شده زمان ذهاب و ایاب تا روز ورود بنادرآباد دو سال هفت روز اتفاق فتاد و از
شاه جهان آباد نیز که بجانب ایران مراجعت فرمودند ایام ایاب یکسال کامل بود که از
رود چمن خوبلی کوچ دیدند چون نهضت همایون که ... در حین توجه رایات نصرت آیات
بجانب هندوستان پیشاور و خبر طغیان افاغنه چارزوله رسانید که مرحوم ابراهیم خان
بعرض اقدس رسیده و در آن وقت عزم انتقام و تنبیه آن طایفه که منظور خاطر مقدس بود لهذا
در روز حرکت از لاهور بنادرآباد رضی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد و از قشون ابدالی از
ترکستان بمعاونت مقرر فرمودند که از ... میزان از نادرآباد روانه شهر و ...
سوم ترکستان که کوه البرز را بر فتح و گرفته راه بر آن طایفه تنگ نموده و دیگر دو ...
پرواز نمود و همچنین فتحعلی خان گوشه احمدلو که ... رچرچی باشی با جمعی از خوانین و حکام و نوزده
هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان با این امر نامزد و حکام کرجستان و آذربایجان نیز
بر وقت همراهی ایشان مامور ساخته شد پس در روز دوازدهم صفر موکب ظفر از نادرآباد با
فراغ گذشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و چولگاهی که هستان

ماندنی

بیک فرسخی شهر بقرالوبه کبیر سنستان کردید چون بسبب بعضی مشاغل ملکی تاخیری در ورود
شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست حکم والا قدر نفاذ یافته که شاهزاده
و کان نامدار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علیقلی خان ولد اکبر ابراهیم خان که بپایه
ارض اقدس سرافرازی داشت مقید بوده و رضاقلی میرزا انگشته زده و ... وارد هرات
شود و رضاقلی میرزا از راه روزآباد و در غراتبه با دیس بموکب همایون ملحق گردید شاهزاده
و کان ... علیقلی خان را نیز همیشه هم وارد خدمت خدیو آسمند و بشرف تقبیل بساط مقدس
سربلند گشت و چون تخت طاوسی که در ایام سلاطین سالفه هندوستان صورت اتمام یافته
بود بعد از فتح شاهجهان آباد بجواهرخانه همایون منتقل گشته لهذا امر بتعلیم صنعتکاران شاهنشاهی که
اورنگ نه پایه فلک را پست ترین پایه درجات شان خود دیدند بران تعلق یافت
که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن تخت باشد بسازند خاصان شاهنشاهی فرخ تخت
باشد بکلی بجواهر آبدار و لالی شاهوار ترتیب دهند و بعد از حرکت از شاهجهان آباد
بحکم همایون استادان صنایع کار و مهارت پیشگان جواهرنگار هندی و ایرانی بسر انجام آن
تخت و خیمه گوهرآگین پرداخته در مدت یکسال که ایام راه بود تخت مزبور را بهمت خسروانی
والی غلطان گوهرهای درخشان که هریک باخراج اقلیمی برابر و در بها و صفا با گوهر شب‌چراغ

ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و فر ترتیب داده و خیمه نیز در خور آن بکلی مروارید
آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام ساختند و بتخت نادری موسوم گردید و دیگر آن خیمه
و تخت را با تخت طاوس نصب کرده چند روز مجلس نشاط برروی شاهزادگان آراسته جامهای
گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود بشاهزادگان عالی
تبار و علیقلی خان عطا و دار السلطنه هرات را چون تختگاه خاقان شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکان
بوده بسبب همنامی بقرة العین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا که مهین فرزند رضاقلی میرزا
بود عنایت و سکه دار النصرت هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند و بعد از طی این مقدمات
شاهزادگان گرامی را با نصر الله میرزا مرخص و مقرر ساختند که شش ماه در هرات مکث کرده
در هنگامی زمان که هوا اعتدال یابد روانه ارض اقدس شوند پس رایات نصرت آیات
در بیست و پنجم ماه مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهمتنی از جلگای کهندستان حرکت و در کارزگاه
که از منزلهای مشهور ولایات است نزول و در روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قریه بادغیس شدند
و در روز ورود موکب جهانگشا رضاقلی میرزا نیز با سپاه آراسته در سر راه بآئین شایسته استقبال
تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر که دسته دسته و جوقه جوقه در کمال نیکوئی
و استعداد صف بسته بودند یک یک از نظر انور گذشته خدمات شاهزاده کامکار را موقع قبول

و استحسان با قبضه و بازوبند که بهر نگار سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار بآن گنج
گوهر صدف سلطنت عنایت کرده و بیست روز برای انجام مهام سپاه در آن منزل
مکث و از راه مارو چاق و چچکتو و اندخود عازم بلخ شده در هفتم جمادی الاول موضع مشهور
بقوشخانه بکفر سنگی بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز قلی بیگ داد خواه سابق حاکم بلخ
و قدمت خدمت درین دولت ابد مدت داشته و در شولدک با خلاص کیشی تقدیم جان آماده
بود لهذا امتیاز محمد توخسکی برادر او بالکری بلخ سرافراز و بخطاب خانی بهره مند گشته حکومت اندخود
بکدای سلطان ولد داد خواه عنایت گردید و بحکام و عمال بولایات تابعه تعیین و در دوازدهم
ماه مزبور بسیر بلخ و عمارات که از مستحدثات طبع زرین شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون
سابقا هزار و صد عدد کشتی که هریک دو سه هزار من بار برمیداشت سرولی با بهمراهان
ترتیب داده و در روی آب آمویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده
از کنار و الا را تیز نقل کشتیها نموده آن دریای آتش را با غله و ذخایر بچهار اندرود بی برای
ساختند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها نیز
روی آب معبر کلیف رسیده فوجی از غازیان با کشتیها از آب عبور و مامور شدند که هر جا
از آن سمت آب مخالفی اردوی همایون را نورد وادی مقصد باشد و در بیست و هفتم

ماه نزول کوکبه همایون بمنزل کرکی که معبر بخاراست اتفاق افتاده و در آنجا ولد حکیم بی اتالیق که
در زمان سابق و در آن اوان عمده امرای توران بود حاکم حصار و حکام اوزبکیه که پیشتر
روسای اطراف آب آمویه وارد اردوی معلی و بشرف آستان بوسی فایض و مستسعد
گشته بخلاع فاخره و انواع نوازشات اختصاص یافتند و از منزل مذکور رضاقلی میرزا با هشت هزار
نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم منقلای همه جا دو منزل پیشتر رفته در چهارجو توقف
نماید تا موکب همایون وارد شود و علیقلی خان نیز بسمت شرقی آمویه مأمور ساخته مقرر فرمودند
که از محاذات معسکر شاهزاده دو مرحله پیشتر از الکات و اعمال آن سمت هر کس در مقام ایلی و رعیت
باشد صیانت و متمردین را تنبیه نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی از ایلات که در بلغاده نشیمن
نهاده فوجی که از جاده صواب انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند معرض قتل و نهب در آمده اسیر و
منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلی شد و رضاقلی میرزا که بسمت چهارجو مأمور بود چون
سکنه آن ناحیه پیش از وقت بسمت زرم و بخارا کوچیده رفته بودند معدودی از آن طایفه دیدبان
شیر شکاران معسکر شاهزاده در نیامد و در چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاخری خارج چهارجو
مقر اردوی کیهان پوی شده بحکم والا در عرض سه روز جسر نشیمن بر آب آمویه مرتب و افواج قاهره
آغاز عبور کرده فوجی بمحافظت چهارجو و صیانت سر جسر و ضبط و جمع محصولات آن نواحی مأمور شدند

و در چهاردهم ماه آنحضرت با غلامان خاصان کشتیهائی که نجاران هنرمند هند و ایران مشتمل
بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت و مهارت ساخته و مخصوص موکب مقدس شهریاری طراحی
پرداخته بودند سوار گشته از آب عبور و حکیم بی اتالیق که وزیر و مدار الیه کارخانه سلطنت توره
ران بود با جمعی از نقبا و اعیان بخارا در آن روز وارد اردو بهر عز و شرف و تسلیم عتبه علیا
مشرف و بخلاع فاخره و نوازشات خسروانه بهره مند گشته یکروز در آنجا مکث و روز دیگر حکیم
را با رفقا مرخص ساختند که ابوالفیض خان را مستظهر باشفاق شاهنشاهی ساخته بدرگاه معلی
آورده و موکب همایون از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و یکشنبه نوزدهم ماه چهار
فرسخی بخارا مضرب سرادقات جلال گشته چون ابوالفیض خان قوت معارضه را از خود
مسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه را که در انتهات از اقصی ممالک خود فراهم آورده بود
در جنب خیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت جز انقیاد چاره ندیده با حکیم اتالیق
و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و امرا و اعیان خود بجمعیت تمام از باب اطاعت
و خدمت پذیری روی امید بدرگاه سپهر احتشام آورده یکفرسخی اردوی معلی نزول و روز
دوشنبه بیستم طرف عصر اذن گزارش یافته بتقبیل عتبه فایض و نگین افسر سلطنت که سپرده چون
از خاندان چنگیزیه و دودمان ترکمانیه بود در حضرت جلوس در مجلس بهشت مثال یافته بتقبیل تقدمات

خدیوانه زنگ زدای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند و بعد از آن جمیع روسا و نقبا با رفقه
پیش کار حضور اقدس و جبهه سای آستان گردون شان مقدس گشته رخصت انصراف
یافته بخیمه و منزلی که برای خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت کردند و در روز چهارشنبه
بیست و دوم ماه موکب عز و جاه از آن منزل کوچ کرده بنیم فرسخی بخارا مخیم حشم اردوی
معلی گشته ابوالفیض خان بخلاع خاص و بالاپوش طلاباف و خنجر مرصع و اسب تازی نژاد با
زین طلا سربلند و امرا و اعیان او نیز قطعا بخلعت و شمشیر و خنجر و انعامات شایسته بهره مند
گشتند و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان آنچه لازمه خدمت و فرمان بری بود
بتقدیم رسانید و جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و ازبکیه بخارا و سایر ممالک توران را
سواره و پیاده آورده از نظر انور گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان
رکاب نصرت انتظام یافتند و امر والا نفاذ یافت که ایشان را پیشتر از توجه رایات همایون
بخراسان رسانیده و چند نفر از بیگلربیگیان عظام و خوانین را با فوجی روانه سمرقند فرمودند
که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص داده از راه چهارجو روانه خراسان
شوند و بهمه جهت بیست هزار نفر از ترکمانیه و ازبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از
کامیابان خدمت رکاب و شرف اندوزان ملازمت اردوی همایون نصرت گشته بسمت

خراسان

خراسان مأمور شدند و در پانزدهم رجب بنازکی بر و دوش ابوالفیض خان بخلعت شرف
طلعت زینت اعتبار و عنبر افزود و فرق دولتش بافسر گوهرنگار زیب افتخار یافته انحصار ممالک
سمت شمالی رود آمویه و ماوراء النهر با و مرحمت و چهارجو و باقی محال جنوبی آب آمویه ضمیمه
ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ولایات تابعه آن بدولت علیه نادریه تعلق باشد و چون
سلاطین سابقه توران را عمدتا بخطاب خانی مخصوص بوده اند از فرط مکرمت تارک نام ابوالفیض
خان را نیز بخطاب شاهی سربلند ساخته و حکام تمامی ولایات ترکستان تعیین و جمعی که از ترک و
نقبا در درگاه سپهر پناه آمده متعهد خدمات شده بودند بار دیگر بسیاری از خوانین ممالک چگونگی
تمکین دادند چون علیقلی خان که بشرف برادرزادگی آنحضرت سربلندی می فرمود در آن
سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود در خاطر اقدس منظور گردید که دره از صدف دودمان
خانی در سلک ازدواج او در آید ابوالفیض خان این معنی را بمبابات دانسته بقاعده و قانون
توران سلطنت و راه و رسم ترکمانیه و دوشیزه مقصود بشبستان حصول پیوست و دختر دیگر که
در حجله عفاف بود بجهت حریم حرم حرمت و سراپرده عصمت مقرر گردیده در سفر خیر اثر
خوارزم آن مخدره خاندان چنگیزخانی در سلک پردگیان حرم انتظام داشت چون معروض
شده بود که در حدود کابل بعضی از افاغنه آنجا قدم از جاده صواب بیرون

کذشته اند لهذا طهماسب قلی خان جلایر را که چاکر قدیم الخدمة این دولت ابد پیوند بود بسرداری
تعین و زمام اختیار ممالک سمت شمال آب اتک را با حد تهته و سند و پیشاور و [illegible] که از
هندوستان وضع و باین دولت خداداد انتقال کشته بود باو تفویض و جمعی از بیکلربیکیان و حکام
و فوجی از غازیان بهرام انتقام را باو مأمور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته قشون
ترکمانیه و اوزبکیه حصار و قراولیان را که سرکردکان طایفه متعهد انجام آن شده بودند ملازم
کرده روانه خوارزم از انجا عازم مقصد کشته ترکمان [illegible] و بصوبه دار کابل و
حکام آن ولایات فرامین مطاعه صادر شد که بدستور سابق در شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی او
باشند و مقرر شد که زکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان از ان طرف آب اتک و سردار مذکور از این طرف
با هم رسم اتحاد و طریق موافقت مسلوک داشته آنچه متضمن خیریت دولتین باشد بعمل آورند

در بیان توجه موکب اقدس بجانب خوارزم و تسخیر آن بار دیگر بازوی حزم چون در ازمنه سالفه
خراسان اکثر اوقات دست فرسود تطاول و پایمال تصادم حشود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم
شده آن ولایات خراب کرده آن گروه قصد قصاص و انتقام از آن جماعت مکنون ضمیر خدیو کشور
گیر میبود خصوصا در این اوان که ایلبارس والی آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاد
تی بر آورده بعزم دست درازی قدم بحدود خراسان گذاشته بود دمی [illegible]

تسخیر و تدبیر آن ممالک کمال تعلق داشت بعد از انتظام مهام ترکستان در شانزدهم ماه رجب
موکب فیروزی حسب الظاهر بنجارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بچهار جوی
قلعه که تا سر جسر دوازده فرسخ مسافت داشت بانهای مستحفظان خبر بمسامع علیه رسید که تمامی
ترکمانیه خوارزم بسرکردکی محمد علی اوشاق با [illegible] اوزبکیه آنجا اتفاق کرده بجهت [illegible] تمام
شش فرسخی چار جو شده اند خدیو بلند اختر بمجرد شنیدن این خبر بنه و آغروق را مامور ساختند
که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور هنگام شب سوار و بادیه پیمای وادی
ایلغار گشته یک ساعت از شب گذشته از جسر عبور و آن روز را بانتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه
چار جو توقف و روز دیگر که پنجشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد بعزم تنبیه آن جماعت علمهای جهانگشای [illegible]
[illegible] کرده بعد از ظهر آن روز که علامات کرد و سیاهی جمعیت سپاه خوارزم معلوم قراولان گشته
خبر رسانیدند مقرر شد که غازیان شیر باشتران که مقدمه جیش معسکر نصرت اثر و مبشر [illegible]
فتح و ظفر بودند با آن جماعت در آویخته ایشان را از روی صرفه و حزم بدست بازوی [illegible] مشغول
سازند تا آنحضرت بسر وقت ایشان رسیده دستبازی آن گروه و بسربازی آنجا [illegible]
پس خدیو بیهمال از قوایمها بر چد گشته با فوجی از یکه تازان گزین و جانبازان [illegible]
قرین مقابله آنگاه و را انگیز عرصه تهور شدند که در میدان [illegible] فاصله مانده بود که حصار [illegible]

و قرار نظام یافته مانند دیوار شکسته که بهوای لطمهٔ سیل از پا درآید بزور صدمهٔ توجه آن سیل
بی زنهار شکست یافته روی بهزیمت نهادند دلیران جرار تیغ آبگون فرمان شاهنشاهی بتعاقب
ایشان پرداخته جمعی از ایشان را از تیغ شمشیر تابناک خس و خار زندگانی در گرفته و جمعی
را حلقهٔ کمند دلیران بهم آغوشی در بر گرفته سر و زنده بسیار به پیشگاه عرض رسانیدند بعد از آنکه
تیغ تیز دلیران آن طایفه گردنکش را از سر وا کرده روز دیگر در همان منزل که تا چارجوی شش
فرسخ مسافت داشت برای ملاحظهٔ سر و جرئیه توقف روز سیم عطف عنان کرده
وارد اردوی همایون گشتند و چون رضاقلی میرزا از شوق دیدن نصرالله میرزای برادر
کامکار خود که از هندوستان آمده در هرات توقف داشت طالب ملاقات او در کار
بودند لهذا مرخص گشته با علیقلیخان از راه مشهد مقدس بزیارت جهانگشا با انتظار رجوع بقیه
افواج منصوره بنه و آغروق که در عقب مانده بود پنج روز دیگر در آن مکان توقف و هزار و صد فروند
کشتی که قبل از این بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتوپخانه و سایر غله و ذخیره
از حد افزون که خوراک دشمن و دوست بود مشحون گشته از آب آمویه روانهٔ حدود خوارزم
و کوکبهٔ والا روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه با رویهٔ خسروی از کنار آب آمویه کوچ بر کوچ عازم
مقصد گردیده و روز شنبه دهم ماه شعبان بموضع مشهور بدیه بوینی که تهیه اول معمورهٔ خوارزم است

حضرت میرزا و قات دولت گشته ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیه و ترکمانیه
دشت خوارزم و آرال را جمع و در قلعهٔ هزار اسب که تا دیهٔ بوینی سه فرسخ مسافت
داشت مستعد جنگ و مهیای قتال گشته بودند و در روز ورود بدیهٔ بوینی ملک الموقع شد که
ایلبارس از قلعه بالعرصهٔ جنگ گذار و سر بیگرفت دیه بوینی را قورغان ساکن گشته بماند و چون
زاید و آغروق اردو را در آن منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب هزار اسب نهضت
و نیم فرسخی قلعه را مضرب اردوی ظفر نمون فرمودند معلوم شد که والی مزبور بپای جلادت پیش گشته
سر قلعه کشی پیش آورده چون قلعهٔ مزبور مشتمل بر خاکریز محکم و حصار استوار مستحکم بود و آب آمویه اطراف
آنرا احاطه داشت و یورش بردن بآن قلعه دور از روی حزم بود لهذا خدیو کشورگیر بکار قلعه
نپرداخته روز دیگر لوای ظفرنشان را بجانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم و وسط مملکت بود
نهضت داده بودند که شاید این معنی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد بعد از آنکه کوکبهٔ مسعود
بمنزل حرکت کرد ایلبارس نیز از هزار اسب بر آمده از کنار آب آمویه عازم آن سمت شد خبر
که از سیلاب خوف از کنار آب آمویه دور گشته جرأت مقابله نکرده اتالیقیه موقت که زیادتی
ترکمانیه آنولات که از کم خردی زیاده سری معتاد بودند بعزم دستبازیهای جرأت پیش گذاشتند
آنحضرت نیز میمنه و میسره و قلب و قول را بهمان ترتیبی که ذکر شد از قرار یاسا ترتیب داده خود بسعادت

با فوجی از جانبازان بسیاران جلادت پیشه و شیر شکاران درست اندیشه سر راه آن جماعت گرفته بسیر
بسیاری گرفتند و بقیه از ضرب دست دلیران گردن فرار بر خویش گرفته با الپارس پیوستند
الپارس از همانجا بالا کشته و زنگ خود را بقلعه خانقاه که از قلاع حصینه خوارزم و مابین هزار اسب و
خیوه است رسانیده لشکر خود را از خارج قلعه فرود آورده بنصب خیام اقامت کرده و در توپ که سپاه آن نواح دور
در همان جنگ بکار آمده کشته و روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت کرده دو سه ساعت از روز گذشته
حوالی قلعه جلوگاه شهسواران غازی دلیران گشت الپارس نیز با تفنگچی زیاده از حد جمع آورده
در تکانیه و توپخانه که داشت با چارا در دست ستیز و آویز در آمد غازیان بیکبار بیک اشاره اقدس
جلو ریز بجنگ آن گروه نکوهیده شتافته بغارت بسیاری و قتال بی زوال جانداری آنها بعد را از
پیش برداشته جمعی از ایشان را طعمه شمشیر تیز روانه دیار فنا کردند و بقیه آن جماعت که در احاطه آن
تا خیری بود داخل قلعه گشته از همان راه فرار قرار بر نصرت نمودن ایشان از اتفاق نموده جمعی را
در تنهای گریز عرضه تیغ هلاک و سر و زنده بسیاری آویزه نیزه و بسته فتراک ساختند و الپارس
با ازبکیه بقلعه متحصن گردیده پا و کان کامیاب سپاه بولی زیاده از طرف پیش روی نیابان آنها مورکشتن و انفرد
تمامی خیام و توپخانه و اموال و غنائم ازبکیه و جمعی از سپاه بر عجب شیان را که در سر جاجی
در خارج قلعه خیمه نشین توقف بودند بدست آورده سر جاجی را تصرف کرده در پس حرکت‌های

الکمال فی

آسمان رفعت ترتیب یافته توپهای رعد آوای اژدر دمان و خمپاره‌های صاعقه ریز آتش بنیان
را شبانه روز برق خرمن صبر و توان و خانمان سوز حال قلعه گیان ساخته و نقابان چابک
دست از چند جا نقب کافتن زمین و حفر نقب پرداخته شده و دیوار قلعه بضرب توپ قلعه کوب ویران
و نقبها با برج و حصار دست و گریبان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین تهیه
یورش کرده بودند اهل قلعه چون خود را از شش جهت در ورطه بلا دیدند با کفری از روسای ملک خود
از باب آستان پناه در آمده در بیست و چهارم ماه وارد درگاه جهان پناه و الپارس را بخت نگه
کشتی خود را تباه و روز دولت را سیاه دیده بعد از عجز خود در ضلالت باقی بود در آمد و تعلل
بسوز زبید روز دیگر باشاره اقدس رفته او را با رؤسای ازبکیه که با او اتفاق داشتند خوار و حقیر
از قلعه بر آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که مرحمت شاهنشاهی اقتضای عفو و اغماض
کرده اجرای تیغ سیاست با ردشمن ندیدند و نومید شدند تا چون در حسین تقرب که بهمایون درگاه
شاه ابوالفیض خان شاه از سیاست خاقان گیتی گم و الاخیدن از معتبرین ... والی خوارزم فرستاده
او را براه ایلی و اطاعت دعوت نموده حسین علی بیگ ایشیک آقاسی با خوارزم از آنجا رخصت شده
نفر از خوانین آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور رفته بودند و موسی ... به تیغ شمشیر
پامال ساخته بود لهذا قهرمان قهر شاهی بحکم عدل از در خونخواهی بر آمده او را با ...

از رؤسای اشرار که در جمیع مواد هنگامه آرای فساد بوده اند بیاسا رسانیدند و والی گری بطاهر
خان نواده ولی محمد خان چنگیزی که با سلاطین توران بنی عم و از خدمتکاران این دولت ابد توام بود
عنایت و اتالیقان و ایناقان بمواقف معمول ایشان ممالک تعیین فرمودند و از سر آنکه بارجیف
حکم نهب قلعه و رسیدن اردو منتشر گشته فوجی از رجاله و سایر الناس اردوی همایون خود سر بجانب
قلعه شتافته آهنگ تاراج خانقاه کردند همین که این معلوم رای جهان آرا گشته سی نفر را در درگاه خانه
همایون بحکم والا گردن زدند و چون سابق بر این ایلبارس بقزاق و ارال کس فرستاده استمداد کرده
ابوالخیر خان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و اوزبکیه ارال بقلعه خیوه که دار الملک ولایت خوارزم میباشد
وارد گشته بود و چون حال بر این منوال دید عریضه اخلاص آمیز مشعر بر اظهار بندگی و وفاق مصحوب چند تن
از معتبرین را روانه خدمت خدیو آفاق و بعد از ارسال عریضه و آدم فرصت جسته کوس کج رزم زده
انفراد و تماما لا یطاق زده بجانب قزاق شتافت این خبر که بسمع اقدس رسید رایات جهانگشا
بجانب خیوه نهضت نموده چون قلعه مزبور بمتانت مشهور و در آن قلعه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود
و اوزبکیه آنجا پیش از وقت تردستی کرده اطراف قلعه را آب بسته باعتقاد خود راه بر غازیان جلادت
پرور که از دریای آتش و گرداب آب شده تا از صرصر سیلگشته سد و در کرده بود لهذا ابواب مخالفت
گشادند پس خارج قلعه بنظر خیام سپهر احتشام گشته اطراف محصور و مقرر شد که نهرها حفر کرده

آب ارکن

آب ارکن قلعه بصحرا اجاری سازند مامورین بانجام این مهم دامن همت بر زده در عرض سه روز
اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعگیان خشک ساختند و حوالهای که دور شکوه انجام یافته روز چهارم
گلوله توپ و خمپاره را از چهار سمت بقلعه فرو بخشیدند و دود از نهاد قلعگیان بخشید چون آن طایفه خود را
بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان گردیدند
و مشمول عاطفت گشته و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر از اوزبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسه خوارزم
اسیران دیده اعتبار و ملازمان رکاب نصرت انتساب خمسه بخراسان مامور و محصلان تعیین
از موکب جلال تعیین و تمامی اسرا را که در عهد سلطنت از ولایات خراسان برده بودند و کورآونها
جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی از نقالیه
گرفتار قید اسرا اوزبکیه شده بودند ایشان را نیز تنخواه و زاد و راحله مرخص کرده روانه مقصد ساختند
و عدد اسرای خراسان بهمه جهت دوازده هزار نفر منتهی و رسید که از آنجمله چهار هزار نفر از آنها در
قلعه خیوه بوده اند بار دیگر دولت کجیه ایشان بهر انجام و چیره و ماکول و روجه ایشان تعیین و ایشان را بارکوه
خراسان ساخته در قلعه که در چهار فرسخی ابیورد در موضع موسوم بچشمه خلیجان بمعماری همت بلند بهمه
کاری حینئذ از جنید آنحضرت احداث شده بود سکنی داده قلعه مزبور را بخیوه آباد موسوم گردانیدند
و چند روز بانتظام امور خوارزم و انجام مهام آن ولایت پرداخته چون کوچ و رحلت لشکر زیاده ... ولی عهد

تحصیل سکنه و اهالی می‌شد لهذا تمامی رؤسای خوارزم متعهد تقدیم خدمات انولایت و متقبل
ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو بیهمال نیز والی را بامعدودی از ان ممالک گذاشته در
هفدهم ماه مبارک صیام از خیوه صرف عنان نصرت فرجام کرده در چهارم شوال وارد چهارجوی شدند
و بعد از ورود الویه منصوره بچهارجو حکیم اتالیق که سردار و معتمد دولت شاه ابوالفیض خان بود از جانب
شاه والاجاه فرزند را با عریضه و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و عنایات
خدیوانه مباهی گشته رخصت انصراف یافتند و از آنجا رایات جهانگشا بجانب مرو نهضت نموده
در مرو و بنا زمحمد خان والی بلخ با حاکم اندخود و کار بر و اعیان ان ممالک حسب الاشاره چهره سای
نیاز و در باب ضبط و ربط امور ملکی و مراتب علیه ارشادات بهیه از موقف اجلال بدانها گشته مرخص گردید
و موکب والا از راه کلات و میان کوه بکان که مسکن قدیم آنحضرت بود متوجه مشهد مقدس گشته بعد از ورود
بکلات هر چند سابقا بحکم همایون عمارات علیه و ابنیه رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود مجددا هر
بازار و چهار سوق و حمام و مسجد و رباط و در آنمکان بخجسته حکم معلی نافذ شد که کارکنان در تمام
آنها سعی جمیل بظهور رسانند و از انجا بمکلر بیکی و عمال خیوه آباد و تعیین و برای هر یک سرای که انجا
که بکثرت اسرای خیوه بودند سررشته معیشت معین و الکا و ولایات را منتظم ساخته از راه خبوشان
آباد و خبوشان وارد رادکان و چند روزی بسیر نزهت سرای آنمکان پرداخته در اواخر شوال

وارد ارض اقدس

وارد ارض اقدس و شرف اندوز طواف مرقد مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصعی که
در قبه مینائی سپهر رفتار قندیل طلای مهر و ماه طعنه میزد و همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلائی که بهر آگین مرصع
بجواهر ثمین ترتیب یافته   روضه رضیه رضویه گشته بودند وضع هر یک در مکان موضوع فرمودند و
از وقایع اهم توقف این که قبل از ورود موکب والا فرستاده از جانب پادشاه والاجاه هندوستان
با خلاع نامه تحف و هدایا و چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز بار یافته بپایگاه
حضور و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده نوشته تفویض پرگنات و محال متعلقه بصوبه تهته و
معارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریای اتک واقع و موافق عهدنامه بین الطرفین
به پادشاه والاجاه هند داشت رسانیده تبیین این مقال آنکه بعضی از پرگنات واقعه در سمت شرقی
دریای مزبور از قدیم سابق بمصارف و اخراجات کابل مقرر بود و در حینی که در ولایات طرفین تعیین حدود
فیما بین دولتین محدود و معین می‌شد پرگنات مزبور چون شرقی اتک و در صوبه لاهور واقع بود
شمول باین دولت ابد افزون حواله شد که بعد از مدت مذکوره باز بدولت علیه گورکانیه
متعلق باشد و همچنین بعضی پرگنات آنطرف آب سند متعلق بصوبه تهته و سند می‌بود ناظر خان ها
ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض و استدعا نمود که پرگنات
متعلق بمصارف کابل بطریق بود و دستور بدولت علیه نادریه قرار گیرد و مسئول او در حضرت شاهنشاهی

موقع قبول نیافته این خبر بانهای معتمدان بعرض پادشاه رسیده بود و از آنجا که آنحضرت نقاوه دودمان
بزرگی و حق‌شناسی بودند در ازای حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابدپیوند
گورکانیه بعمل آمده بود همگی را مغتنم دانسته برای التیام بصوبه‌داران لاهور و تهته نوشته‌ها رسانیدند
نوشته مقرر داشته بودند که پرگنات مزبور را که صد و بیست هزار تومان متجاوز مالیات آن مدخل
آنهای شد از ممالک هندوستان موضع بعلاوه تهته و بنده و غیره داخل بوده بقدرت شاهنشاهی
ضمیمه حوزه مملکت ظل اللهی دانند و همچنین از جانب قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان
بصوبه‌داران لاهور و ملتان نوشته‌های ایشان بدربار فلک‌نشان آمده و فرستادگان ایشان بنوازشات
خدیوانه سرافراز و رخصت انصراف حاصل کردند و نیز از جانب ناصر علی خان سردار کابل که مأمور بگرفتن
بقیه قشون توران بود عریضه ملحوظ نظر و فحوای عریضه جلال گردیده که اوزبکیه خاقان سکنه کولاب او الکا
اطاعت را کلید باب تزویر ساخته از در حیله درآمده بودند سردار از حیلات باطله ایشان پی برده
ایشان را تنبیه بلیغ و جمعیت ایشان را طعمه تیغ بیدریغ ساخته ملازمان رکابی رسید آنحضرت بقرار انتظام انعقاد
داده روانه رکاب و خود از راه ملتان روانه کابل گردید **در بیان معاودت رایات کشورستان**
از ارض اقدس بجانب داغستان چون بسبب قضیه مرحوم ابراهیم خان تنبیه لگزیه چار و تله
داغستان منظور نظر همت آنحضرت بود بنهجی که نگارش یافت از نادرآباد علی خان ابدالی بیگلربیگی آنجا را

بافاغنه

با افاغنه ابدالی مأمور به تنبیه لگزیه چار و تله ساخته شد و در این اوقات خبر که از تسخیر خوارزم و غزات
روی داده فوجی کثیر با سرداران و خوانین نامزد گشته که قبل از کوکبه همایون وارد شیروان
و دربند گشته با فر و حشمت پاره گیرودار هنگامه کارزار گرم سازند تا موکب والا وارد شود
لشکر اوزبکیه توران و خوارزم پیش از توجه موکب گیتی‌ستان بحکم والا فوج فوج بهمراهی امرای نامدار
آهنین سوج روانه اشکس شدند و در ماه ارض فیض قرین مقر کوکبه عز و تمکین گشته
بعد از انجام بزم عشرت و نظم حرکت سپار امور ممالک خراسان شاهزاده نصرالله میرزا
تفویض و روز چهارشنبه بیست و ششم ذی‌حجه هنگام غروب با بهجه رایات جهان‌گشا از
ارض اقدس طلوع نمود و چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه و دار اوزبکیه توران و خوارزم
غلات راه انشا بوده و از مصرف سپاه [illegible] غله در اکثر ولایات [illegible]
و غله در ولایات سر راه کمیاب [illegible] از راه خبوشان و اسفراین و مازندران عازم
مقصد گشت و در دوم ماه محرم سنه [illegible] منزل [illegible] خبوشان [illegible] گردیده
در بیان [illegible] شب [illegible] سیم محرم بعد از انقضای ساعت [illegible]
تا گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر برای [illegible] کرده [illegible]
انجم [illegible] طبقهای سیمین افلاک چیده [illegible] از [illegible] گشته [illegible]

مسافت که ده چند روزی در جانب شمالی رود گرگان و سمت دشت نصب خیام ظفر اعتصام گشت
تا دو اب رکاب رفته بجال آمدند و در آنمکان عریضه خوانین و سرکردگان که مامور بکار زولبه بودند بنظر اقدس
رسید مشعر بر اینکه سر پنجه اقبال و بازوی قوی نیروی بخت بی زوال خدیو بیهمال آن طایفه را گوشمال
بلیغ داده و ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشاده و توضیح این اجمال آنکه اگرچه جارولبه تفاوت بسیار و
لفصاد ذکری موصوف و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آنکوه از مشهور جهان در
بلندی و رفعت سر کوکب چرخ گردون است مجملاً این سرکردگان بعد از آنکه از سر وقت علی قره شته
بروند در یازدهم ذی الحجه وارد کنار رود خانه قانتی شدند که آن طایفه سر موضع موسوم بیاد و جارو
هنگام در هر یک سر راه بر غازیان گرفته بجنگ پرداختند در سنگر اول که جا ربود غازیان دراز گشته
جمعی از آن طایفه ناچار بجوار رفته در سمت شرقی کوه در تصرف آن طایفه بود آن طایفه تاب مقاومت نیاورده
جار را خالی و بخارج رفته بنا بر پرخاش جنگ گذاشته بعد از چند روز که در خارج محاربات عظیم و جنگهای
متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان بقتل رسیده خود در سنگر سیم که در فراز کوه واقع و بصعوبت واضع بود
کشیده مشغول جنگ شدند و آنجا نیست بسیار سخت مشکل پیوسته و درخت که در قله کوه بر اتفاق افتاده و یک
راه انحصار دارد که مشهور بدنبه اغرلی بر اگر پیاده که مرد و خورشید بر فراز آن هنگام صعود کند بیست قدم
ساز و اگر یک سریع السیر باد در قله آتش انداز بالا روی نماید جو در از درخت بار انداز و دو لاو ولایت

بگوش زد و سی اسباب تحمل گلرا پامال سیل طراوت ساخت و چراغ نسیم بهاری خرمن گلرا به
وجود تخت نشین سریر زمرد فام چمن یعنی لاله را که از بندق ژاله در یافته بود التیام داده خدیو نوبهار
بعزم انتظام دولت عشرستان لاله و شقایق مرکب صرصر نژاد صبا را از برگ شکوفه زین کرده در باغ
غبار انده و وی را که در دلهای بوته گلها گرفته بود زایل نمود جشن نوروزی مرتب ساخته نهال
سرو سهی که بزرگ دولت عشرستان چمن بود بتمکین قد برافراشت و سرخای گل سرخ خار جار از خاطر برانداخت
و اوسمی سپاه اندرون لاله را فساد کرده در دل گل کرد و مارد دوی ظفر شعار مانند گوکبه سلطان بهار
خیمه بر دامن دشت کهسار زده عازم مقصد شدند و از ورود بلبلان انقلاب در مزاج هوا راه
یافته شروع بباریدن و آنچه در چشم سر بسته بود آغاز تراوش کرده فقدان ذخیره و علیق نیز علاوه علت
باران ناسازی هوا گشته چون سبزه و علف پا از دامن صحرا کشیده فراغ برای جنود سلیمانی تنگ
مورد دوام میکرد تا شهر گرگان که تا پنج شش منزل بود ده دوازده روز طی چارپای بسیاری از فرط
گرسنگی از رفتار باز مانده و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از آبها با قطار قطار از آنجا
که هر شدت را رجائی قرین و خزانی را بهاری در آستین میباشد بعد از ورود به شهر گرگان یکی
که دامنه صحرا چون دامن گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود اردوی همایون را افاقه حاصل و ایام
عسرت زایل گشته هر روز خدیو صف شکن اسلام پناه حرکت را یکمنزل ننموده گذاشته تا خطه

سمت قرقان

دو طلک شیده شد جا کرده اند پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند هنگام روز طرح جنگ افکنند تا شام از طرفین
بمعرض قتل در آمدند و همیشه باشند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند پا بر مرقی جلادت افراز صعود کرده
هر چند لکر به تغلطاندن سنگ و انداختن توپ و تفنگ مبادرت نموده پرده جسد دلیران و پای ارسنگ کرده
پای جرأت پیش گذاشته اگرچه صد تن از ایشان مقتول و زخمدار گردیده اما بتایید الهی لشکر نصرت قرین
در سمت شمالی کوه رسیده و در طرف فرار ایشان تنبیه شده بود جمعی از قطاعیه سراسیمه از کوه رسیده بمغاک
نیستی افتادند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدودی که از ایشان کم از میانه بدر رفته و تمامی اماکن و ساکن
قطاعیه از صدمه هجوم عسکر عالی بنیاد سافلها گشته اثری از آبادانی در آن نواحی باقی نمانده و در ازای این فتح
نمایان دویست هزار روپیه بصیغه انعام و خلعت بها بسر کردگان نظام زیاد عنایات و فرمان عاطفت مشتمل بر تهنیه
و عطایای مجدد از موقف اعلی خطاب بسرکردگان عز صدور یافت و بفاصله دو سه روز تعلیقه مجدد
از سرکردگان مزبور رسید که بالکنته بلند برجا دله و از قطاعیه تسلط ایشان آنکه از آب سمور و تحمل سرما
بقصد تعاقب جمعی از ایشان از آب گذشته به جبال و اطفال ایشان را بقید اسر در آورده و جمعیت جا ریله
را که سکنای قطاعیه بود ملکیت از وجود قطاعیه پرداخته اند اما در حین مراجعت بحکم قضا برف و دمه و صاعقه روی
داده قریب دویست نفر از غازیان در میان برف تلف شده پس سرکردگان چلکت از کنار رکان حرکت
و از خارج حسن ابدال عبور کرده وارد اشرف و سه روز از اسکان دلپذیر و بسط عود تشرف گردیده از آنجا

از راه سواد کوه عازم مقصد گشته و از سوانح حیرت افزا آنکه چون ولایات مازندران تمام جنگل بیشه بود در
زمان سلاطین سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده همه شارع منتظم تا آن خیابان آثار
حضرت شاهنشاهی در او نیست که جنگل زار نموده و با مرحومی متنازل فرمودند جمعی از خواجه سرایان و غلامان
و همیشه کشیکان بفوروق جنگل راه چوب شده آن راه را نیز بطریق معهود طی کرده در محال سواد کوه از پل سفید
گذشته پایین زیر آب نزدیک قلعه اولاد که از مواضع قدیمه و در شاهنامه نیز مذکور است نزول گشته
هشت هشتم صفر که تحویل شمس و قرین واقع و هشت روز قبل از آن تخمین نفاق هشاده بود در رو
سیاهی بسیته گشته تخت در پشت درخت در کمین کمین نشسته و در حین عبور اقدس شاهنشاهی از آن
گلوله تفنگ ساخته از جائی که تخمینا بیست قدم فاصله داشت تفنگ را گشاده از آنجا که حفظ الهی در همه
حال حافظ و نگهبان وجود همایون می باشد در گشته زیر بازوی راست ما تقدیر یک انگشت عبور شده
درگذشت و دست مبارک از آنجا بر گردن اسب آمده اسب را غلطیده و جا قلی میرزا در آن روز در سواری همراه
بود خواجه سرایان و غلامان یوزباشی و همیشه کشیکان برکاب از اخبار ایشان سراسیمه و شتابان به کوه و کمر
و بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته تا خبر دار گشتن خود و بارکاب اقدس تا هنگام فروداری جنگل بیشه
زده بدر رفت چون آن راه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری از او بظهور نرسید از آنجا که فراموش کار فرمای این کار
کارخانه خداوند یگانه است تا حال یکبار از این گونه سهام حوادث از شست تیر انداز قضا گشاده یا

داری الطاف ایزدی آنحضرت گشته و صرصر تعصب اعادی را به بود داری فنا نوشته حمایت سبحانی غباری

بدامن شمع جهان افروز دولت حضرتش نشانده یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ

القصه بعد از ورود بطهران رضاقلی میرزا بعزم جلادتی از رکاب اقدس مرخص و مامور بتوقف طهران

گشته مالیات طهران را باخراجات سرکار شاهزاده مقرر کرد و ایلغار موکب همایون از راه طرح و آدل

وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراجه داغ و بروج دامنه سبلان و از آنجا از راه اشتهارد متوجه قصد

شدند و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف لگزیه که در شعب جبال البرز اماکن صعب المسالک

داغستان ماوی داشتند بشرف پای بوس سرافراز گشته در صدد اطاعت فرمان بی در آمده هر یک بسر

انجام لازم و یورغه مال رسید خود پرداختند و در غره جمادی الاخر غازی قموق که منتهای داغستان بود از موکب

همایون گردید و از قضایای سانحه که در آن مکان بعرض شهریار الاکبر رسید منقد آنکه انقلاب خوارزم و قتل

طاهر بیگ والی آنجا گو یعنی آنوقعه که سابقا در حین توقف رایات جهانگشا در خوارزم جمعی از شهر ارلو

زکبیه و طایفه ارال که در سمت شمالی خوارزم متصل بقزاق می‌باشند و شمشیر از صدمات جیوش ظفر شعار فرار

اختیار نموده بودند در آن اوقات نور علی ولد ابوالخیر خان والی قزاق با طایفه اتفاق کرده آمده قلعه خیوه را محصور

و بعد از چندی بقلعه مسلط و طاهر خان را با بعضی از رؤسا که دم از هواخواهی این دولت میزدند بقتل و متعلق

قلاده والی گری گشته بعد از استماع این خبر نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان افواج قاهره خراسان تعیین

شهر خوارزم و انتقام آن مملکت مامور و محمد علی خان قرقلو و حاجی یوسف الدین خان بیات را از

دربار معلی صاحب جمع سپاه و بیوتات سرکار شاهزاده ساخته دستورالعمل مفصل که قانون کشور کشائی

سلاطین آفاق تواند بود بدیشان داده روانه خراسان فرمودند و تهیه و تدارک آن سفر را پرداخته در

روز نوروز از اردبیل در رکاب شاهزاده ارجمند عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یک ماه در

غازی قموق مکث و خاص فولاد خان شمخال و سرخای قموقی و احمد خان اوسمی قراقیطاق با جمیع عظما و اعالی

داغستان ملازم اردوی معلی مشرف انده و در وقت تقبیل خیمه عطوفت نشسته بهره یاب شفقت شاهنشاهی و خلاع فاخره

و عطایای اسب با زین و یراق طلا با بیکران سرفراز گشتند و در اثنای توجه عزم تنبیه شرذمه آوارکه مسالک ایشان

در منتهای داغستان است واقع و بجهة دو صد کس اتصال داشتند که در بندر صعوبت و سختی اماکن آنجا حیرت

نه بحدی است که پای مردی ثمره علی و اوزی و صف آن تواند شد در تمام آن مرز و بوم که از نهد اولو

تا نهاد دوازده روز راه قطعه زمین مسطح که دو نفر سیاده پهلوی هم توانند رفت بصعوبت پیدا

شود قطع نظر از آن بحدی مسافت دارد که در تابستان قلل جبال آن هیچگاه از برف خالی نیست و کهر او

فات تابستان آن در تابستان یکمه و بکر اوقات میزند پانزده روز دیگر در آن نواحی سپه گشت ایشان

و شهر را پرداختند از سوانح اتفاقیه آنکه جمعی از خرجیهای لشکر که فرار نموده ساخته بودند چون

جز اختیار سپاه زانا بلدی بد رفتن راه بود و در مقام شاهین که آغاز جنگ کرده جمعی از غزیان

فوقفوا فی الجنة و فوّقوا فی السعی بمعرض هلاک درآمدند چون موسم عقرب و فصل خریف بود و نزول
برف و باران و شدت سرمای نوعی شد که شیر طاقت آن نیارد که بر در چپغ بعمل آید لهذا از منزل حرکت و عطف
عنان فرمودند و هر جائی نیز با کوچ خود از قوق حرکت و در موکب جبسایون روانه دربند گردید چون احمد خان او
سمی را در حین توجه موکب همایون بجانب آوار از قوق با جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن خانوار بحکم آنکه
قره قیطاق ساخته روانه فرموده بودند امر همایون صادر شد که غازیان مامور نیز حرکت کرده در دربند بموکب همایون
ملحق گردند و در عرض راه در حوالی چراغ من اعمال ... به عرض رسید که در حینی که غازیان از قره قیطاق ...
در جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند و فوجی از اشرار لکزیه قره قیطاق ... اوسمی از زبان جنگل ... گرده
شروع بشلیک تفنگ نموده غازیان در تنگنای جنگل چون ... در جمع ... شدند که در آمده بعضی از اسباب
و دواب ایشان بتصرف لکزیه در آمده جمعی هم بقتل رسیده بودند در وصول این خبر موج دریای ... غضب
و دامن نائره سطوت شاهنشاهی گشته عزم جهانگشا تصمیم یافت که چندی در صدد و در دربند و ... ستان
توقف نموده و الی که ... آن سرزمین ... طبع و معاندت ... لوای توجه بسمت ... زند و حکام ...
... در باب محصلان تعیین شد که از تفلیس الی تبریز و خلخال اردوبیل که از خالصجات ...
غله تجهیز سیورسات غازیان ... و دواب حمل و نقل اردوی معلی نموده باشند ...
آب. در ... شعبان ... و روز چهارم آن ... اردوی معلی را که ... با فوجی ... محال

موقف

و قرجاقی که ... از دربند و ولایات شیروان همه جا بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعجات محکم ترتیب و تعمیر ...
تعیین فرمودند که تمامی آن محال در تصرف غازیان بوده و هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد در تنبیه ایشان کوشند
و در دهم رمضان المبارک ... سمت ... تنگاوری سه فرسخی دربند را که جائی آب و علف بوده برای قشلاق
اختیار و حرم محترم و بنه و آغروق باقیه اردوی ... و در دربند حصار ... مقرر فرمودند که هریک از ...
خانه ... سر از چوب ... ترتیب داده ... ساختمان اسباب ... از ... قبل که در اوان
توقف موکب ... اردوی والا ... که ... بوده که در جنگل ... یکان ...
بودند چون چند نفر از جماعت ... که در همان اوقات توقف اقرار کرده بودند ... بیرون ...
آن جماعت تعیین و قراولان مزبور را در صدد ... آورده معلوم شد ...
دلاور ... باغوای آقا میرزای ولد ... بقصد ... رضا کشته بوده آقا میرزا را در ازای صدور ...
... در آمده چون ... شده بود او را ... چشم کور کرده ... در ...
آدم از نزد محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان با تحف و هدایا ... از ... وارد ...
خاقانی ... سر ... حصول ... حاصل نموده ... افندی ... از دولت علیه
عثمانی بسفارت مامور و با ... ایلچی روم که از ... عثمانی ... حاصل کرده بودند
در ماه ذی القعده وارد ... معلی و نامه پادشاه والاجاه روم که ... از قبول ... تصدیق ...

جعفری و تفویض رکن چهارم به او رسانید جواب حضرت ثانی اکرم مرقوم شد که پادشاهی ایران میان سلاطین
ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه ممالک آن طبقه بود و بعد از آنکه باقتضای
تقدیر سلطنت ایران زمین به سلسله صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ و توابع به تصرف اوزبکیه و کابل و توابع به تصرف
سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از آذربایجان به تصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه [illegible]
و حدود شوشتری هم فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین پادشاه سلیمان تمکین قرار یافته معلوم می‌باشد
و درین اوان که بنا به تائید الهی جلوس ما در اورنگ سلطنت ایران مرا اتفاق افتاده منوی و متعهد گشته که ان شاء الله تعالی
موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است استرداد شود سوای ممالک متصرفه قیصر روم که اولا
آنحضرت به القبول تکالیف خمسه تصدیع داده بودیم هر گاه صورت حصول یابد فهو المطلوب و چون غرض اصلی نظم
سررشته الفت است البته در باقی آن راضی نخواهیم بود و [illegible] فیما بین جدائی نخواهد داشت هر گاه به عز
قبول نرسد و مکنون ضمیر آنحضرت به اصلاح حال ساز نبود در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمسه چون
متضمن صلاح حال مسلمین بود و آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند به وجه اتم و اکمل فیصل یابد آن خود در عهده [illegible]
ماند چون در میان ورود نزدیک حرفی گفته ایم المطلب [illegible] خود عازم روم و متوجه آن مرز و بوم می‌باشیم که ان شاء الله
تعالی بعد از ورود بان سرزمین در عالم مهمان نوازی از طرف قرین الشرف آن دولت علیه امر مستوجب دریغ نکرده
آنحال احمد خان [illegible] خود را با دو نفر از همراهان خود در سلک [illegible] چند نفر از [illegible]

[illegible]

فرستاده کار رضا خان نیز قریب به اتمام بود و فرزندان او فرخ ساخته با جواب نامه روانه نموده و از جانب [illegible]
خواص جناب مالک الملک لایزال انتساب خجسته مآل آنکه در چنین موسم زمستان که برف و باران به کثرت [illegible]
[illegible] لاینقطع می‌بارد و [illegible] آبی و رضای [illegible] از اطراف ممالک محروسه
غلات حال اردوی معلی گشته جمعیتی را که زیاده از عدد نجوم و کواکب [illegible] آسمان است [illegible] نصرت
کفایت می‌نمود و هر چند که در صحرای مغان [illegible] واقع شد [illegible] عالی
ایران گروه ایشان عزم صمیم [illegible] شده بودند اما درین اوقات [illegible] برای [illegible]
حکم موکد و فرمان شد که خطاب به یکی اهل ایران [illegible] مضمون صادر گردید که
[illegible] حکام کرام و سادات عالی مقام و علما و فضلای [illegible] احتشام و اماثل شرع مبین و قضات
ممالک [illegible] که خدایان [illegible] و سرکردگان [illegible] قاطبه جمهور [illegible] ممالک محروسه
شاهنشاهی و سلطان قیصر مغفور دولت ابد مدت [illegible] آل عثمان [illegible] مکارم [illegible] خاقانی [illegible]
امیدوار بوده [illegible] که چون شاه اسمعیل صفوی که در سال نهصد و شش خروج کرده جمعی از عوام کالانعام را با خود متفق
ساخته به جهت اغراض نفسانی و ریاست دنیای فانی در میان اهل اسلام قدح [illegible]
سب و رفض [illegible] صحابه [illegible] نزاع [illegible]
آسایش گزین شده خروج [illegible] سلاطین [illegible] جمهور انام [illegible]

نامی و خاص و عام ایران از زوایب [illegible] بتهمای قبول المرام پادشاهی میکردند با ایشان تکلیف فرمودیم در صورت قبول
ایشان بقرون [illegible] خواهند شد که ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل
ایران شیوع یافته نکول [illegible] خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را که مذهب آبای همایون ما بوده [illegible]
میمون [illegible] بوده [illegible] اذعان و قبول کرده از رفض و [illegible] برای ایشان [illegible] و برای اینمعنی ارکان
اخیار و فضلای [illegible] که ملتزم رکاب ظفر شعار بودند [illegible] آثار بوده [illegible] استفسار فرمودیم همگی
بعرض اقدس رسانیدند که بعد از حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین هر یک از صحابه راشدین که در ترویج
دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال [illegible] احوال [illegible] الاسلام [illegible]
و علما را [illegible] قرار داده [illegible] صحبت [illegible] جناب رسالت مآب [illegible] تشریف [illegible]
هر آیه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان کرده اند [illegible]
[illegible] جناب سید المرسلین بنای خلافت با اجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد بودند خلیفه و ثانی اثنین اذ هما
فی الغار صدر نشین مسند خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بعد از آن [illegible] جناب [illegible] فاروق اعظم
زین المنبر و المحراب عمر ابن الخطاب بعد از آن جناب ذی النورین عثمان ابن عفان بعد از آن حضرت اسد الله
الغالب مظهر العجائب و الغرائب علی ابن ابی طالب قرار یافته و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت با هم
سالک طریق وفاق و معرا از شوائب خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و ائتلاف مرعی [illegible]

[illegible]

مبین را از تطرق شرک و کین [illegible] مصون و محفوظ میداشتند و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم
باز اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگرچه [illegible] در تصاریف ایام و شهور بجهت اختلاف علمای اعلام
در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب [illegible]
بکذب حضرت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب [illegible] فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل همین
دستور مستمر بوده ایشان نیز بمضمون حکم اقدس و ارشاد [illegible] رفض نموده [illegible]
آن چهار رکن ایوان دین مبین [illegible]
داده [illegible] فرمودیم [illegible] خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین [illegible]
اسکندر ذی القرنین پادشاه اسلام برادر والا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام [illegible]
[illegible] برای [illegible] که مقدمات [illegible] در شرف انجاح و وصول [illegible]
[illegible]
[illegible] خاطر حقایق [illegible] از علامة العلماء ملا علی اکبر ملا باشی و باقی علمای کرام که در رکاب نصرت [illegible]
[illegible] انوار [illegible] ظاهر بودند در مجالس و خلوات استعلام فرمودیم [illegible]
[illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] شاه اسمعیل بوده [illegible] اهل اسلام در

مناهج جمهور بطریقه ثابت مراسخ بوده بناء علی هذه المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از
موقف عز و علی شرف صدور یافت که بنحویکه در مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل تمکین اسامی خلفای ثلاثه
بر اطلیعه علی التعیین ثبت نشده اند بهمان دستور بر یک خلیفه بحق نوشته انتخاب و بر جمیع منابر شناخته خطبای کرام و نقبای کرام
عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان
را بخیر و دعا یاد نمایند و علاوه جهانی علامة الفضلائی الکرام میرزا محمد علی نائب الصداره ممالک محروسه را که
خاقانی سرو امر فرمودیم که مضامین حکم همایون را بجمیع مرزبوم و نزدیک را اطلاع ایشان تبشیر تسمیع قبول و اذعان مضا نموده
تخلف از مدلول آن را موجب عذاب الهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی شمرند در بیان وقایع ایام تحویل
مطابق سال هزار و صد و پنجاه و پنج شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالم
تاب ببرج حمل واقع گشته اوسمی بیک بسم دی که به نزدیک جیحون در باجمیع بکار زنگ سبز افته کلاوی قاطع
بان کلاه از دار ایلبسی برکت بار عاری ساخته بود از ظهور طلیعه سلطان بهار با لکری بر دوت از غنجان
کوهسار رزاه غرار نموده شده بی برگ و نوای چمن که در توران زمین چمن و صحرا را از قوت آتش خوی
کلهای آتشین خالی و بدو لوای احمد او بر افراشته بود از هجوم گوکبه قوی ربیع و دواع و بایستی نموده و روی نگ
حسن نموروزی ظفر و فیروزی در کمال بهروزی و بحشرت اندوزی تقدیم رسیده ای نقش فتح سنی ارشت
همایون مجتمع و معهود بود که بعد از فراغ امور روم و تفتاق آفرز و بوم سلطنت ابراز ایلچی ارشاهزادگان کرام

بعو تقی خود را بعض

ذنجوم و در کلات که محکم خجیم سعادتمند است بنای کوه شرقی که پادشاه عالم معنی از آن نگذارند لهذا اسعادتمند از
پیشه و هنرمندان درست اندیشه و سرکاران سخت کوش و کارگذاران بصاحب بخش تعین فرموده که در کلات عمارات
عالیه و ابنیه رفیعه که در رفعت و عظمت همدوش ایوان سپهر برین و بخت طاق قدس رواق سمع از مغتنمین باثبات
و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبارهای کوثر شیم سنجار و در و بر کهای زمزم مزاج آبشته بر نود و بنا و ند ارک و شمال آن
زینت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلد آیین که حصن حصین جهان و رکن رکین بعموره امکان است نمایند و موکب نصرت
اشتمال روز پنجشنبه بیست و سوم شهر ربیع الاول که اوسط خوارزم پالیز و هوا مار را موسم اعتدال ربیع و الانفس تبریز
طبر سراران و در واحیه جنت ساحته از سمت دشت کافری حرکت و آنچه لازمه بود از بند و بست بیچی و حرف
اماکن و مساکن و جز نهدین مزارع و محصول نطالبه بعمل آمده و در آنجا بار واز آن آبادی اثار باقی نماند نشسته و از آنجا عطف
عنان بجانب ایالت مجال و عمستان کرده دلیران سپاه در دهات و قرای بستان و قلاع نطالبه کار آتش و نهب و ... کرو
در ربه و سیل در امنیه کردند مشغال و سرخامی در اکثر آن ز غمرزمان بکام سعادتمند بوده و در اسم حدیث ...
نکردند اما احمد اوسمی با پانصد و خیانت کلی از او در مقام خشت و دهشت تاب و بحصار قلعه و مکان حصوت معاد
مستظهر گشته بقلعه قریش که در بالای کوه فلک شکوه واقع و اطراف آنکوه تمامی بیشه و درخت مستحکم بکراه و بابکت
بسیار سخت بود متحصن جسته بعد از فتنه و طاعت با مقتن کرمان و اشرار کوه نشین و عمستان و انتظام مهام آن
نواحی و نظم و نسق امور او را منوجه فتح قلعه او گشته سه روز دلیران جلال و خصم افکن و بهادران شیر صولت ...

شکن در سر آن قلعه‌های جلادت افشرده بجلادت شدید و صدمات عنیفه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر مانند مشغول شده راه تسخیر آن جا
ترک قلعه حصار و ایل و دیار کرده فرار اختیار و آواره سمت آوارگی و قدم پیمای صحرای ادبار شده و بقیه قلعه گیان بامانی
و اطلاق روی نیاز بدرگاه خداوند آفاق آورده از روی عجز خواهان خیمه‌های موکب شاهنشاهی شدند و بقصر آن
بعفو مقرون شده که آن قلعه استوار را که از سنگ و آجر پرداخته بودند ویران یا کوه ملک نما را با خاک یکسان کردند و
و کرباف که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و قبیله‌ها پس والی اسپانق طاهرخان چنگیزی بولالگری نقض عهد گشته بموکب
عازم خراسان شده بود و در ایام توقف موکب مسعود در دولت شان بعرض اقدس رسید که اشرار ارال خوارزم عنان
همت باغوای ابوالخیر اتالیق و اتفاق از قسوف نیاق سر مخالفت برداشته پا از جادهٔ صواب بیرون گذاشته
طاهرخان والی را مقتول و ولد ابوالخیر را بوالالگری قبول کرده اند چون صیت این حرکت از اهالی خوارزم و ارال بسمع
مروت عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در اوقات جهانبانی بایشان مبذول شده بود بالکل فراموش
و کمال حق ناشناسی بود و نصرالله میرزا که نافذ الحکم ممالک خراسان بود با فوج از خراسان و توپخانه و مستعد اکمال
مامور به تنبیه اشرار خوارزم مقرر فرمودند که بعد از نوروز عازم آن سمت شود و ارسوق نیاق با اهالی عنان
و ریش سفیدان خوارزم از توجه موکب شاهزاده و انتشاء باده سرکشی که در سر خمار رو بعقب داشت
هشیار گشته از روی اضطرار زمام پشیمان و خایف و هراسان عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت شاه
زاده پیوسته مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت پیرون نجنه اسرا و داوون فوجی ملازم جدید شدند شاهزاده در مرو و

و بعد از عرض حصول

و بعد از عرض حصول اذن و رخصت از حضرت شاهنشاهی سلیمان حشمت بسبب آنکه چهار کس از اوزبکیه خوارزم
در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمتگذاری از روی اخلاص سالک طریق سربازی و جان سپاری بودند
از دربار خلافت مدار بر اعات حقوق خدمت و ضعف حالی ملاحظه پس نیازمندی و شکسته بالی ایشان تقصیرات
آن طایفه با اغماض مقرون و والیگری را بطبق سئوال آن جماعت با ابو محمد خان ولد ایلبارس که از زمان
تحت الامی نصرت عنایت شاهزاده و نامدار بود عنایت و بالتقی والی مزبور را با یوسف اتالیق
مرحمت و ابالتقی مزبور برادر خود را با جمعی از قزلباش روانه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرموده که شاهزاده
والی مزبور را مخلع ساخته روانه و مجدداً فوجی قزلباشیه برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کارآمد ارال
و خوارزم گرفته روانه دربار معلی و بقیه اسرا را مرخص ساخته تتمه خانواری که وجوب آن ولایت که بمرو و اقتضا
کوچیده و مانده اند تماما کوچانیده روانه خراسان ساخته رونمای آن طایفه بر وفق حکم همایون متعهد و رخصت انصراف بکوارزم
حاصل نموده شاهزاده بجانب خراسان منصرف در سنه و تتمه جمادی الاولی بارض فیض نشان کربد

در بیان سوانح بلخ و ظهور زور و بشاره اندیشی آن ممالک با وجامی سلطنت و بال کار او از سوانح

امور آنکه بعرض اقدس رسید که در اواسط ماه شوال شخصی مجهول الحال از او بماقات آمده بشاملان
درویشی وارد اندخود و از آنجا عازم بلخ گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که تربت ملک بلخ است و تعای امامت
و اظهار معجزه و کرامات کرده جمعی کثیر از ترکمانیه چیچکه و قبچاق و سعید سیوغالی و اکثر اهالی

باو کرده در اندک روزی ده دوازده هزار نفر بر سر خود جمع کرده و از اطراف تمام اوزبکیه حسینی نیاز خان والی از
عقل خالی از روی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته و خاک قدمش را ایجاد و سرمه کشان رفته بعد از آن قرشی و شهر [illegible]
درویش مزبور بالا گرفته والی خایف شده جمعی از امرا او را در شهر [illegible] و فیما بین جنگ واقع و قشون او شکست
یافته و کیل بلخ با جمعی در میان مقتول و قشون اوزبکیه زیر و زبر [illegible] آورده در بیرون و درون شهر بلخ
از مردم خراسان را بقتل رسانیده و والی در ارک متحصن شده و بعد از رسیدن این خبر بعرض اقدس جمعی از
غازیان سرحدات خراسان بسرداری محمد حسین خان چپشکزک بیگلربیگی [illegible] و اسمعیل بیک و محمد قاسم
بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای رفع این فتنه تعیین و درویش مزبور با توپخانه و جمعیت تمام بحوالی بلخ
و مقارن این تاریخ یوم جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه خبر رسید که در شاهی مجادله با طایفه درویش [illegible]
گردیده [illegible] مزبور که از جانب درویش پادشاهی [illegible] بگلوله تفنگ [illegible] از [illegible] بعضی
زوال در احوال مریدان عقاید [illegible] درویش مزبور در آستانه شاه مردان متحصن [illegible] بعد
از دو روز [illegible] آستانه مزبور دست یافته با جمعی از غازیان درویش [illegible]
مقید چاپار [illegible] آورده جمعی که مانند هوای باطل در سر داشتند متفرق و از شرار [illegible] فساد بودند
جمعی دستگیر شده بعرض سیاست در آمدند و همایون [illegible] که سرداران [illegible] سر رشته کار از دست داده
بهمان ضابطه [illegible] عازم مقصد [illegible] جمعی [illegible] همگنان [illegible] گشته

مراجعه

فتنه برانگیخته اند مشغول و گروه را [illegible] نمایند چون [illegible] که پیش از این ذکر یافت احمد اوسی بجانب آق [illegible]
گشته قلعه [illegible] ساکن او با خاک یکسان و تمامی محال غرجستان قریه بقریه و محل بمحل پامال سم ستور دلیران گشت
و سود و طاول غازیان که [illegible] و سرخای که بزرگ غرجستان بودند جمیع [illegible] از غایت [illegible]
و مراسم خدمت و اطاعت گشته تمامی [illegible] و [illegible] که در هیچ عهدی در فرمان والی خود
اند قلاده [illegible] بگردن گرفتند و نیز در خلال آن حال از جانب سلطان محمود خان پادشاه والاجاه روم نامه
مشعر بر آنکه از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص آن مذهب باشد عذرخواهی نموده اظهار
کرده بود و در ازای این دو مطلب امر دیگر از آنحضرت خواهش شود و در پارسال گذشته در حینی که افندیان از دربار
عثمانی برای عذر این معنی آمده بودند بتوسط ایشان نیز به پادشاه والاجاه روم نوشته شده که هرگاه خواهش
باشند که بعد از انجام غرجستان متوجه روم و عازم آن مرز و بوم خواهیم شد در این وقت نیز در جواب نامه مزبور
همایون مرتبه نگاشته قلم تصریح و اعلان شده بود که پادشاه والاجاه مزبور را از توجه موکب همایون [illegible] آگاهی بخشیده
پس محمد علی خان قرقلو را به ایلچیگری تعیین و جمعی از غازیان را با اطاعت او مامور ساختند و در یوم دوشنبه بیست و هشتم
ذی الحجه از سمت غرجستان [illegible] شدند چون از روز یکه موکب همایون [illegible] حرکت کرد
برخلاف ایام توقف که هوا در کمال گرمی [illegible] شده [illegible] باران [illegible] شروع کرده [illegible] انقطاع از بروز [illegible] آسمان
آب [illegible] عرصه غبرای [illegible]

حمایل به گرد سینه بسته صحن چمن آب رود و فتح جنگ مغربی نگار ازین گونه آهو دشتی و نگار ارشته های اوج
سنبل سنجابی پیدا کرده در انهار و آبار هر جا بال زرگون سنجابی بود و گلستان باد و بید او و ساحت خاک عالم آب
کشته [illegible] پهلو بچه حر رو چرخ خضر سبز و دوات اسباب بهاری اکثرت لالی گل و ول برف و باران
و شدت سرما عرصه بساط و نظافت از درستیاکان گرگ گرده منزل و در عرض چهل روز کشته در حرم
حوت بود و کنار گرد واقع گردید **در بیان نوروز خجسته و جلوس سلطانی به در سده ماه جشن**
شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام بعد از انقضای یازده ساعت و دو دقیقه که خلیفه شب لباس سنگفام عباسی رو
و کاهل فرقدان را در سر در هشت سلطان سیاره کان که از شدت به و در خیمه زوی بر زوی فلک که فوقی بود قبای شد
از نهانخانه حوت به برج حمل خرامیده بهشر ربیع انسیم از جانب گلزار آرای بهار ورود الملک گلزار باد
کشای کف و هوا با نفحات عطر بار گشته فرمان برای فرمانی نامیه قزل او جاق گل سو برابر در چمن چمن بر افراخت
و لشکر جانگداز اردی بهشتی خجسته ممالک باغ و راغ از جا در آمده محاصره حصون ساتین و قلاع کهسار پرداخته شان
طبایع برای رفع نمایه بر دولت که فیما بین ضمیر و بهمن شکست و نشاط و دارایی اسکندر حشمت آرا با جا صل کوه و دل
صبا شمال از بهجه شد و افتد بادن اعلام سرو صنوبر نطع نخل خلاف و اشجار شاخ جوه برخوشه سند و سلاوت
سبزپوش شد و نارون وصف تاب مجالس سیاه نیاشکوفه و نسترن که از صد شستان ایوان پیدا شد و در روح
فایض الانوار گلزار اسپحل نزهت و صفا کاسه گل گون شد و حبوش به خانجو کی گلهای صوری مرگ شیشان

شتار کدوم

شتار که دشمن خانگی دلکش می بود و سوک سپاهان شکست شده بعد از انقضای ایام عید از دو فرسخی جار
عبور و صحرای مغاز افراگاه و کوکبه منصور سپاه خرمی پیوم و در آن مکان خیام توقف افراشته باد و دو
اب بکمال آمده از راه منزل و دو فرسخی بهشت و از چهار فرسخی تبریز عبور کرده عاشور خان بابا را و ایلات
تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز و شش هزار نفر از لشکر ظفر اثر را در حوزه جشبار او مقرر کرده
امر فرمودند که با چهار یکبان در بند و شیروان تعلیم و اتراک مفرا امام و قفتار هر یک با قشون نهای خود کام
با این تهیه و مستعد بوده با اتفاق سردار حسین خان و رتبه اعانت یکدیگر پردازند و چون بعالم امیرزا
که در ارض اقدس توقف داشتند مامور شده که پادشاه زادگان کرام ابراهیم میرزا و امام قلی میرزا النعم ظلها
بهی و اردو در باب عمل شوند در چهارم ربیع الاول در منزل مریوان اردو شرف اندوز ادراک سعادت
اقدس گشته و فرستاده پادشاه والاجاه هند که سیصد تخته ایکران را که از آنجمله کشتیهای قزل او خاق
چوب صندل بود که با صطلاح هند نگر کویند استادان ماهر در کار نقاری آن بکمال تصنع و مهارت بکار
برده بودند در موکب شاهزادگان باردو رسانده شاهنشاهی پیش کش بند گردیده و منزل بمنزل اعلام گیتی
آسمان سا گشته و از دو چهار فرسخی مستقیم شده چون از قبا دو چال اعتماد حاجب ایشم از راه بغداد و در ارض
اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که توپخانهای فلکوب از راه همدان و ایشم از ماهان گذشته در زمانی که
حضرت بغداد اشکسته نمایند احمد پاشای والی بغداد از ارادۀ ضمیر اقدس واقف گشته آغای که خدای خود را با

نازی نژاد و پیشکشهای لایق به درگاه آسمان جاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد و در باب سپردن قلعه
بغداد و نا انجام کار عسکر که از دولت عثمانی تعیین شده بود استمهال کرده خدیو جهانگشا نیز مسئول او را قبول
و فوجی از عساکر فیروزی اثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و حکومت رماحیه و توابع
کن رود بالا و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و قوجه خان شیخانلوی چمشکزک را به سرداری جانب بصره سرافراز
و با جمعی کثیر به حویزه و حکام شیروان و شوشتر و دزفول و الوار آنسمت تسخیر بصره مأمور و مقرر فرموده که
غرابهای که در ساحل حویزه تیار شده از شط العرب عبور و بانجام امر مقرر پردازند و از همان منزل در نهم
جمادی الاول نصرالله میرزا مشمول نوازشات خاقانی و رخصت انصراف ارزانی گشته [illegible]
پنج لک که کلی به اصطلاح اهل هند عبارت از تومان بوده باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاص جدا و
صد و یک زنجیر فیل کوه اندام برای پادشاه جمشید جاه مصحوب میرزا محمد محسن بیک [illegible] شهزاده
سعادت خان روانه و جمعی از ارباب طرب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشته چون جمعی را
قانون ساز زندگی و فنون نوازندگی بطریق هندی آموخته که در رقص و رامشگری ماهر ساخته بودند لهذا
ایشان را نیز رخصت ساخته فرستادند چون منظور نظر اقدس آن بود که سلامتی و حصول بغداد به عمل آید فرمان
همایون بتعجیل نفاذ پیوست که غلامان شهرزور و چمچمال و قتل بغداد شوند پس اعلام جهانگشا از راه شهر
زور و قراچوالان نهضت و از آمدن خالد پاشا حاکم بابان و شهرزور فرار اختیار [illegible] بیک بنی عم خالد پاشا

بنهب

باتفاق [illegible] و سایر عظمای اکراد و دوار در باب خلافت بعد از کشته شدن خالد پاشا و ایالت آن ولایت سربلندی یافته
و تمامی آن مرز و بوم و کردستانات روم بحوزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته در چهاردهم
شهر جمادی الاخری ظاهر کرکوک مضرب سرادقات دولت گردید اهالی آنجا باستحکام قلعه مغرور شده راه ثبات
بسته در مخالفت کوشیدند چون توپخانهای [illegible] که از راه کرمانشاهان [illegible] بود [illegible]
طی شود [illegible] روز بعد از [illegible] که توپخانه [illegible] قلعه را از چهار
طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده [illegible] روز از بام تا شام آن آتش بلا را نازل [illegible]
ساختند عصر آن روز دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور قلعه گیان از تف آن آتش جانسوز بجان آمده از
تاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپارهای [illegible] تاب و توان [illegible] آمان شده [illegible]
خطاپوش قاآنی ارباب [illegible] درآمده [illegible] خلعت عفو و بخشش [illegible]
نیز بضبط قلعه اربیل که از قلعه های معتبر آنسمت بود تعیین فرمود آن [illegible] گلوله توپ قلعه
کوب آتش [illegible] خمپارهای جانسوز بحیطه تسخیر درآمد [illegible] چون محمد آغا
کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطلب معهود و مبانی مصالحه روانه اسلامبول شده بود منظور
نظر اقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود و در آنجا سواد فرمانی از پادشاه والاجاه روم که طبق
فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از خارج بنظر رسید مشعر بر اینکه قتل [illegible] طایفه ایران

مباح و مذهب ایشان مخالف اسلام است و بنای دولت عثمانی الفرمان بر اصحوب عبدالله افندی مفتی موصل
فرستاد و چنین پاشای والی موصل مأمور ساختند یعنی محرک عزم ثابت گشته روز چهاردهم جمادی الآخری
بجانب موصل فلک فرسا و در روز پنجشنبه بیست و نهم ماه مذکور ورود موکب ظفر کوکب بیکی از نواحی موصل
واقع شد و فوج پاشای حاکم کوی که از مخالفین قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تیغ ز میدان رانده
بمقابله پیشتازان موکب منصور در آمد جمعی از ایشان علف شمشیر گشته بقیه فرار و بمیان عافیت تحصن جستند
و روز شنبه بیست و پنجم ماه مزبور شهر مطلع طلیعه شوکت و جوار مرابض شرف حضرت یونس ابن متی علیه
سرادقات اقامت گردید اولا یکدو نفر از علمای موصل را برای افهام مدعا بار جعلی طلب
فرمودند پاشایان مزبور فرستادن ایشان تحاشی نمودند بقلعه داری بر خاستند پس حکم همایون به
قلعه یافت که شد فرمان پذیران از دو جانب قلعه چپر کهکشان بیوند بر دو خانه در موصل شنبه نوبهای شاهها
هیبت و رزم خلیل و چراغ چپانی بهرام کمین ظلاوت جسمی فوج آغاز محصور کرده سرانجام اسباب
قلعه گیری و بردن سیبه دفن نقب اشتغال ورزیدند و بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه گردیدند شب
هشتم شعبان هنگام سحر شلیک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپاره‌های آسمان آهنگ رعد و قیامت
بر قلعه گیان آشکار کردند گلوله توپ و خمپاره دود از نهاد خانه‌ها و گرد از سپاه خانمانها بر آورده چند
روز همین فتح ... قلعه گیان بشعله جوالۀ خمپاره و گلوله توپخانه روشن میکرد تا آنکه پاشایان

بقلم هم

چون دیدند که عزم فلک فرسا هرگز روی از سر مطلب باطل طلب بر نخواهد گشت جمعی از علما و اهالی
کرام و ریش سفیدان و جاقو ابا سپاهان تازی نژاد کوه شکوه بپیش‌کش‌های لایق بدربار سپهر رواق حضور گشتند
که جمعی را بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را بنحوی که دلخواه اقدس است بین الدولتین
صورت انجام دهند که اظهار شرمساری و شکستگی بشعله صدور منطبع نظر انور سپهر و قبول این
مسئول فرموده ایشان را بپیرایه پوشش کسوت امان و شرائط امداد و تشریف عفو و اطمینان
سرافراز ساختند پاشایان مزبور قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از سران عشایر عثمانی روانه استنبول نمودند
بعرض حال پرداخته شد مقارن آن محمد آغا که از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود وارد و خبر
آورده که پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده بالمشافهه فرمودند که در عالم دوستی و برادری
این توقع را داشتیم که جناب نادری از حد و سنور تجاوز نمایند هرگاه مدعای ایشان انجام
مدعا است و در رسم تحدید مملکت یکنوعی طلب نمایند امر معهود مقرون بحصول خواهد شد اما
چون تحلیس مذهب هم حد و شش عام و موجب ... این دولت ابد فرجام است مجدد از خط
خامس در گذرند و احمد پاشا را در امر مصالحه مأذون و مختار ساخته بودند لهذا در دویم رمضان
عطف عنان بجانب کرکوک فرمودند چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر بود بعد از ورود
بقراتپه و جولگاه مخالفین شد اردو و غاز باز اگذاشته با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند

و در منزل شهروان سلیمان پاشا که فدوی بغداد با محمد آغا و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا
پیشکشهای لایق اردو با عطایای کرخجر جمع و خلاع فاخره و انعامات وافره رخصت آن گشتند
و محمد آغا برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً از
دربار قیصری گردید اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره کاظمین ع سعادت
اندوز گشتند بکشتی هائی که احمد پاشا در کمال زینت و زیب در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور
و ادراک زیارت مزار کثیر الانوار امام حنیفه نمودند عنان منصرف بعتبات شرفه و زوار دیگر از آنجا
دیگر باز از راه حله عازم نجف اشرف گشتند و چون تمامی علمای ایران و افغانستان و بلخ و بخارا و سایر
بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند همگی بر علمای معروف پایتخت او مذهب اسلام و رفع
شبهه و نزاع از میان امت حضرت سید الانام بود و علمای مشهد مقدس و حله و نواحی بغداد [illegible]
احضار رو در آستانه مقدسه علویه و عتبه علیه غرویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد و در آن مقطع نزاع
ابتدا علمای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از انعقاد که مشرب عذب ملت
محمدیه را از لای شکوک و شبهات تصفیه دادند و مژده مشعر بکیفیت ماجرا را رقم حروف
مرقوم و بمهر همگی افاضل و فضلا مختوم گشته نقلی از آن در خزانه مقدسه غرویه ضبط و بهر کدام
از آن انفاذ یافت و شرح وثیقه مزبور آنست غرض از تحریر این وثیقه و تدبیر این بیم آنست

بعالم فرمود

که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین ص و آله اجمعین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین
بذل نفوس و اموال اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره پیرایه پوشش تشریف نزول آیه
وافی هدایه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گردیدند بعد از رحلت جناب
سید الابرار بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار بوده اند بخلیفه اول
ثانی اذ هما فی الغار صدر نشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق و بعد از او بنص صریح
فاروق اعظم مزین المنبر والمحراب عمر ابن الخطاب و بعد بشوری و اتفاق بجناب ذی النورین
عثمان ابن عفان و بعد از او باسد الله الغالب مظهر العجائب علی بن ابی طالب ع قرار یافت
و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود بمناهج منهاج اسلام و ائتلاف و معرا از شوب
اختلاف بوده برسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه را از تطرق شرکت و کفر مصون
و محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس
انتقال یافت ایشان نیز همین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه قایل بوده اند تا آنکه
در سال نهصد و شش که شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده بممالک عجم
آذربایجان و گیلان و اردبیل بعد تحقیق خلفای ایشان و امالت قلوب عوام از متابعت
و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه آن سب و رفض را که خامه اللسان از ذکر آن باز

درکام خوامونتی بکشد شنایع و در منابر و مساجد از هیچگونه اقوال مهملات انواع فضایح فضایح کردند
کردند بعد از شیوع آن مخفی اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معادات و ترک مصافات کرده قتل
و اسر و نهب این فرقه را مباح دانستند بنحوی که اسیر اتباع خیر الوری در فرنگ و روس باقی و ولایات غیر وسیع
و شیعی گشته و این جاده شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین ممتد و معمول بود تا آنکه فتنه فرقه
ترکمانیه درست و بعد از آن افاغنه فتنه نار رسیم جنس بروسته و روسیه از اطراف خیره در ممالک
ایران و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده و قلع و استیصال ایرانیان را از جود لازم دانستند
چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد اسباب آن از پرده کمال بساحت ظهور و بروز
لهذا اگر اکنون ذات بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت
مریخ صلابت ملجاء السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دوده دمان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز خیر
کشان جهان تابید است مجانین تاج بخش ملوک ممالک هند و توران ظل سبحانه نادر دوران خلد الله
ملکه و سلطانه بنحوی که در تاریخ نادری بتفصیل حالات خجسته مآلش مذکور و مسطور است از مطلع الملک اینو آغاز طلوع و نهاد
سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که باقتضای انقلاب دهر از تصرف خارج در آمده بود در برابر گو
تایید الهی و قوت سرپنجه اقبال ظل اللهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد و نزاع نموده آنکه در سال
هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای صحرای مغان که عموم وضیع و شریف ایران را احضار مجلس سعادت

انعقاد داد

انعقاد داده اند که آن جماعت هرکس را که خواهند بسلطنت اختیار نموده بنای دور کار خود بگذارند اهالی ایران
در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم بآنحضرت ارزانی و مبارک
کرده ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست حقیقت انتخاب است همچو که روز اول صیانت احوال ما کرده
عرض تعرض سلمان را از چنگ دشمنان قوی رهائی داده باز در مقام مجازات شان باشد سهم ویدگان
ایران را بامید دیگری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند که اهالی ایران هرگاه سلطنت تام بشما
و آسایش خود را طالب گردند و بصورتی این مسئول ملتمس قبول و مقرون بحصول خواهد شد که آثار مذهب جعفری را
که مخالف مذهب اسلام کرام و ائمه عظام نواب اسماعیل ماضی است تارک و بر منهج خلاف خلفای راشدین
نامک سالک شوند … از راه خلافت بدو … لا را این حکم قدسی السلیم و عمان …
و نفره رای اوکیده و استغفار از آن طلب شده بجز اینکه عامه سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ازای این خدمت اهالی ایران
و دولت علیه عثمانیه کرده از محضر حضرت سلطان حشمت بساط انبساط امن و امان نما شر آیات ان الله یامر
بالعدل و الاحسان سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذی
القرنین داور دارا در … و غلام … سکره انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم امید
بقاء طالب جعل شد اینکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب
خمسه است قبول نموده اند قضاة و علما و فقهای کرام اذعان کرده خامس مذاهب شمارند

انکه در کعبهٔ معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمهٔ مذاهب اربعه تعلق دارد ائمهٔ این مذهب در رکن شافعی با ایشان
شریک بوده بعد از ایشان علیحده با امام خود با آیین جعفری نماز بگذارند انکه هر ساله از طرف ایران امیر حجی
تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حاج ایران را بکعبهٔ مقصود برساند و در دولت
عثمانیه امیر حاج ایران ثانی امیر حاج مصر و شام باشد انکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق
العنان و آزاد بوده بیع و شرای ایشان روا نباشد انکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده
امور مملکتین برا بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند که باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه
امت محمدیه گشته من بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیما بین روم
و ایران مسلوک باشد بنای دولت ابد پیوند عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق
اسرای دولتین و بودن وکیل در مقر دولتین باشد قبول و مذهب جعفری را از تصدیق ابا نموده باعذار
شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بوده ایلچیان ایشان بخصوص آن مطلب از طرفین آمد شد کرده از طرف
اقامهٔ عذر و از اینجانب به اهتمام ساطع و حجج قاطعه القای افحام جواب می شد چون در عرض مدت
اشتغال این مقدمات با مدت شد سفر ظفر اثر صورت انجام نیافته در این سال خجسته فال که شکوه جلال
مطالع خجسته باشد کوکب همایون قاآنی و اردوی ظفر مقرون خاقانی بعزم انکه در خاک روم باب کشای
جبلی از هوای ایقانی است آتش فتنه را منطفی و مایهٔ فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی گردانند

و اردوی

حرکت و تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ و شیخ الاسلام و قضات کرام و علمای اعلام برای
مذاکره و مقاوله این امور بموکب منصور احضار و برسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب
معهوده را با مقدمه موروثی طی نمایند در انوقت که در نجف اشرف بخصیصه بوسی و تقبیل تراب روضهٔ
علیه فایز و مشرف گردیده بود جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و محال نواحی بغداد
را در حوزهٔ معسکر حاضر ساخته مجددا امر همایون لعز نفاذ پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه
قصوری و فتوری نیست الا فسادی که از بدو دولت صفویه در میانهٔ امت نبویه راه یافته که از
هجوم افواج اختلافات اثم آمیخته لای شکوک و شبهات گشته است صفا و زلال حق
ارشاد و ماء معین صفوت و سداد نایرهٔ فساد در اطفاء شده لهذا مامورین بنهج معهود در درگاه
عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین و امام المتقین بطبق مقالات و مطالب عقاید
حقیقت ماجرا انچه هست که در مشهد شریف بشهادت آنحضرت نگارش می یابد عقیده
اسلامیه و اعیان دولت قاهره و علمای ممالک ایران اینکه بعد از رحلت حضرت
سید المرسلین خلافت باجماع امت بر جناب خلیفهٔ اول ابی بکر صدیق و بعد از او بنص آنجناب
و اتفاق بر فاروق اعظم عمر ابن الخطاب و بعد بشورش و اتفاق اصحاب بر ذی النورین
عثمان بن عفان و بعد بامیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار یافته بمودای آیهٔ وافی هدایه

السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه وبفحوای آیه شریفه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی
قلوبهم وحدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلیفه برحق ورابط مواصلت فیما بین ایشان محقق
بوده وهمه با یکدیگر رسم موافقت را شایع معارفت ومسافرت سلوک میداشته اند وبحدی که
موافقت فیما بین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول وثانی از دوار دنیا از جناب مرتضی
سوال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند که امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق وخلیفه اول نیز
در شان خلیفه رابع منبر فرموده الست بخیرکم وعلی فیکم وخلیفه ثانی نیز در حق آنجناب منبر فرموده که لولا
علی لهلک عمر وبظاهر آن که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار مستغنی از بیان و تذکار است
ودر سال نهصد وشش هجری شاه اسمعیل صفوی خروج نموده شایع سب ورفض نسبت بخلفای ثلثه
نموده اجمعین منشا ظهور فساد ونهب اموال عباد وکردیده مورث منقضی ومعاودت فیما بین
اهل اسلام شد تا اینکه بمقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم
برتبه سلطنت جهانداری فایض گشته بنحویکه در فوق مذکور شد در شورا لحجی علمای ایران
واعیان انکشاف نموده ما بر عقاید اسلامیه خود که ذکر اجمال نیز در رضی مقدسه علیه علویه
از ده عیان مجدد استفسار فرمودند عقاید اسلامیه واعیان بنهج مسطوره است خلفای راشدین

رضوان الله علیهم اجمعین را بترتیب که خلیفه علی التحقیق حضرت سید المرسلین میدانیم
وشک وشبهه نداریم واز رفض وتبرا بیزاریم چون جناب قدوة العلماء الاعلام
شیخ الاسلام وافندیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفریه کرده اند
مقلد طریقه آنحضرت برین راسخ وثابت میباشیم وآنچه بسمت تحریر یافته
محض از خلوص خود وصمیم قلب ونیت بی اذعان مستحق ارشاد غش وغلب است
وهر گاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین بیگانه ومورد غضب خداوند یگانه وسخط
شاهنشاه زمانه باشیم عقیده اهل واعیان ولیکن علمای عتبات عالیات علمای نجف اشرف وکربلای معلی
وحله وتوابع بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریه رسول اکرم وممدوح امم ونزد انام
مقبول ومسلم است واز اقرار که علمای ایران عرض وتحریر کرده اند وبه نزد اعیان تحقیق یافته
عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح وفرقه مزبوره قایل بحقیقت خلفای کرام واز اهل اسلام
وامت حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام میباشند وهر کس که با آن فرقه مزبوره
اظهار عداوت دینی کند واز دین خدا ورسول واکابر دین از او بری بوده ودر دنیا
محاکم ایشان با سلطان عصر ودر عقبی با جبار شدید البطش والقهر خواهد بود وعقیده اهل الدیار
علمای نجف اشرف آنکه عقاید صحیحه اهالی ایران بنحوی است که علمای فوق بیان نموده اند وفرقه

داخل اهل اسلام و امت سید الانام میباشند و هر کس باین جماعت در دنیا اظهار عداوت نماید
خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین و در دنیا بازخواست آن بادشاه
محشور و در عقبی باخشم و غضب الله علی الاطلاق خواهد بود و اسلامی که معتقدین سطور ره را در فروعات
با ائمه مذاهب اربعه پیشه نسازد و مغایر اسلام است و اصحاب این عقیده را از اهل اسلام و قتل
و نهب و اسر و فروختن که مسلمان و امت محمد صلعم و برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است چون این مذهب
[illegible] از اسلام و در [illegible] چون قبل از این حکم همایون بتذهیب گنبد عرش
سامی مبارک نافذ گشته بود فرمان پذیران و مامورین به وثوق معتبر طلاکاری قبه همایون را
که پهلو بچرخ مینو سپهر زد در کمال زیب و فر انجام داده بودند همگی مور و عنایت گشتند و بهمه
جهت ده الف خرج تذهیب گنبد فلک پیوند شده بود از سرکار حضرت آسیه ستر شاه گوهر
شاد بیگم والده شاهزاده کامکار نصرالله میرزا و امامقلی میرزا نیز صد هزار نادری تحویل داده شد
که صرف مرمت و کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و شمامه مرصع بجواهر ثمین و مجمر طلای
گرانبها وقف آستانه مقدسه ساخته و از آنجا عازم کربلای معلی گشته در غره ماه شوال اشرف
اند در طواف روضه ملایک مطاف و از سرکار نواب مهد علیا و ستر کبری بانوی حرم سرای
عفاف رضیه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز بیست هزار نادری

برای تعمیر

برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کلیدداران گردید و بعد از پنج روز رایات نصرت آیات
از نهضت موکب بجانب بغداد انعطاف یافت و بخدام و ارباب مستحفظان اماکن ثلثه ائمه
اربعه ع الاف اسلام والتحیه و امام ابوحنیفه یک الف تعبیه وجوه خراجها عطا فرمود
و احمد پاشا بکمر اسپان کوه پیکر گردون خرام و پیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده
فرستادگان او هم جا حاضر و حق خدمت و آداب بتقدیم رسانیدند و از طرف قرین الشرف
شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمه مرحمت عنایت گستری بود درباره او
و فرستادگان او بظهور آمده و چون سرداران آنجانب کردستان و بصره را در کمال شده محصور
و قلعه قرنه را نیز متصرف کرده بودند مقرر شد که چون مصالحه شده سرداران دست از محاصره
برداشته روانه اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوک و اربیل و قرنه و باقی ولایات که بتصرف
در آمده بود بتصرف گماشتگان احمد پاشا بدهند پس موکب همایون در نظر از بغداد حرکت
و از جسر کهرنک گذشته شده بود بحدود شهر و از انتظر خیام عز و شان ساخته
و حال [illegible] سرداران [illegible] در حینی که موکب همایون از زمین
بجانب روم توجه میکرد محمد علی خان فرقلو را با بابات و رشید تعیین و فوجی را بتعاقب او مامور
حسین و رود و عثمان حیدر بیک قاجار سرکرده جزایرچیان را با بابان و عشیره وان و حکام

غلغلهٔ فتنه سر آغاز ساختند در بیست و دوم شهر شعبان و در وقتی که ساعت بوصول بحضرت قبلهٔ عالم عزم جانب
بود انقلاب شیروان رسید تفصیل این مقال آنکه بعد از شیوع قضیهٔ ظهیر الله ولد ابراهیم خان که محمد
علی بیک ولد حسن باسم او موسوم و با ایالت آذربایجان ممتاز گردید بسام نام مجهول الحال مجهول
النسب که بسام حسب سروری مبتلا گشته در حدود آذربایجان او را بجای شاهزادگی پسر خاقان
مغفور یعنی شاه سلطان حسین نموده و ابراهیم خان بینی او را قطع کرده در خفض ساخت و او بجانب داغستان
رفته مهر و باد در میان لکزیه سر بسر دو محمد ولد سرخای که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت
باز زده در ولایت آوار و چولاسای کوه و جنگل متواری میبود در اینوقت که لوای فلک فرسا افراشته بود
و بسام بینی بریده را که هنوز باد نخوت در دماغ داشت از راه کوتاه بینی شاهزاده شناخته جمعیتی
نزد خود منعقد ساخته در مقام تحریک اهل طبرسرو در بند در آمد از آنجا که عوام کالانعام را از کینه
هر خبر دور و خبر بنفع و ضرر خیر و شر و نفع و ضرر مساشد باغوای او لغلغی بسکار طلبان اندیار فریفته شده او
شیخات با اهالی شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه خبر این اخبار محمد علی خان سردار
در بند بعرض اقدس رسانیده چون قلعهٔ در بند رحمت داشت حیدر خان نیز از موقف اعلی بجانب
او مامور گشته بنابر آنکه حالات اهل داغستان و در بند بیشتر بقرب جوار مردم شیروان سرایت
کرده بود در میان شماخی و شاران حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را تاراج

کردند و محمد ولد سرخای با بسام شیروان آورده قلعه آنجا را که مقر حکومت بود و تصرف ایشان داده
لوای مخالفت افراشته و اهالی شیروان طبرسران نیز طوعا و کرها منقاد قلاده اطاعت ایشان شدند
این خبر به در بند رسیده دامن زن آتش نفاق اشراری که سینه و بر سینه از این دولت والا دریسنه داشتند
گردیده از روی دوروئی کار را اکبر کردند و از آن جمله جماعت مغانی و غیره که مامور بمحافظت قلعه
قرین اعمال در بند میبودند جمعی از قزلباش که باتفاق ایشان مامور بودند کشته قلعه را تصرف کرده داو
بسام و محمد تمکین گشته محمد علی خان بعد از این واقعه جمعی از روسا و اشرار در بند را با علاقه ایشان
مغانی که مظنه قساد با ایشان میرفت از مرحله مستی دور و جمعی را که خشم از حقوق دولت شده
بودند کور کرده روانه مغان ساخت و خود باستحکام قلعه و بروج در بند پرداخت حقیقت حال را
بمعرض عاکفان سده جلال رسانیدند اگر چه عاشور خان قزلباش سردار آذربایجان که در آن اوان
میبود و شنیدن این خبر با جمعیتی که داشت برای تسکین این غائله بجانب شیروان شتافته و با حاجی خان
چمشکزک بیگلربیگی گنجه در کنار کر توقف و مشغول بستن جسر شده بود لیکن بعد از آنکه این مراتب
بعرض اقدس رسید کریم خان قزلباش بیگلربیگی اردوی ابرای تسعید و قبا بجانب مغانات مامور
و فوجی از غازیان رزم معاونت عاشور خان تعیین و بعد از آن حسب الامر همایون حضرت نصر الله میرزا که در آن اوان
همدان بوقوف داشت عزم اصدار یافت شاهزاده نیز در نهم رمضان در منزل الیکان

در حینی که موکب همایون از ارک گوک عبور و عازم سمت بغداد بود و بشرف تقبیل بساط اشرف
فائز گشته فتحعلی خان افشار چرچی باشی و جمعی از خوانین و یازده هزار نفر از غازیان بکابلی را ملازم
موکب شاهزاده و روانه شیروان ساختند شاهزاده بعد از ورود تبریز حسب الحکم همایون جمعی را
بسرکردگی فتحعلی خان پیشتر روانه ساخت که بعاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تبریز
متوجه مقصد گردید و بعد از ورود فتحعلی خان بروز چهارم ذی القعده سام و لشکر از شیروان
و لکزیه و نقاره خانه و فوجی عظیم از لکزیه و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است
آمده باراده آنکه داخل قلعه شوند مهیای جنگ گشته فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه بر ایشان
گرفته جنگ در پیوسته بتائید اللهی سرپنجه ساعد اقبال شاهنشاهی سیلی زن چهره تهور شجاعت
دشمنان تاب [?] جلادت ایشان گشته هزار نفر پنجاه از سر و زنده با علم و نقاره خانه ایشان بدست
آمده محمد ولد سرخای زخمدار و مابقیه السیف فرار نموده سام با معدودی بجانب گرجستان [?]
پس دلیران بمحاصره قلعه آقسو پرداخته در اندک روزی قلعه را متصرف و جمعی کثیر از لکزیه را که
قلعه اشتغال داشتند زنده دستگیر کردند و تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور گردد

در بیان طغیان و عصیان تقی خان شیرازی و خاتمه کار او

چون در حین توقف موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلو را بسرداری تقی خان

راجع و ایالت فارس تعین و روانه و چون مشار الیها مدتی در آن سمت بسر برده کار آنجا [?]
مختل کرده بودند لهذا محمدعلی خان حسین خان قرقلو امیراخورباشی را که در سفر سفارت روم [?]
برگشته در درگاه معلی بود بسرداری تعیین و بچاپاری روانه کلبعلی خان و تقی خان را [?]
سپهر قهر از طلب فرمودند بعد از ورود محمدحسین بعمان چون تقی خان قشونهای فارس را با خود
متفق ساخته خیالات باطله پیشنهاد خاطر کرده بود جمعی از سرکردگان باغوا او مهیدا در سر کلبعلی خان
ریخته او را مقتول ساختند و در صدد گرفتن محمدحسین خان بر آمدند محمدحسین خان از معنی وقوف [?]
و خلاف گشته بر کشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده از آنجا بشیراز آمد تقی نیز باجمعیت
خود عازم شیراز گشته محمدحسین خان خود در همه کوشیده حقیقت حال را معروض سپهر مثال
ساخت تقی خان داخل شیراز گشته رایت عصیان برافراخت از موکب همایون نیز جمعی جهت
محمدحسین خان و تنبیه تقی خان مامور گشتند تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخت دستگیر
شده [?] از شیراز شناعت اعمال او در قتل و نهب با سر و مقرر گشت که او را
خصی و یک چشم کور کرده بدرگاه معلی آورند و اولاد او که در اصفهان بسر برند بقتل رسانند و مادرش [?]
برطبق فرمان عمل نموده او را مقید به پیشگاه حضور رسانیدند

رایات نصرت آیات

در پانزدهم ذی‌حجه از شهروان بغداد بعزم آذربایجان حرکت کرده بعد از ورود بحوالی ماهی‌دشت ک
رمانشاهان بعرض اقدس رسید که بعضی از جهّال و اعیان قاجار بسبب سوء سلوک محمد حسین خان حاکم
آنجا با طایفهٔ یموت متفق و داخل شهر استراباد گشته ولد محمد حسین خان که از جانب پدر نایب فرار
و نزد بهبود خان چاوشلو سردار اتک رفته حکم سمتی در باب تادیب اشرار بعهدهٔ بهبود خان صادر گشته
محمد حسین خان نیز از اردوی همایون بامر مامور گردیده و مامورین با جمعیت و استعداد بر سر
استراباد رفته بر اهل آن ولایت مستولی و بنابر آنکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت — بجانب
دیرینه تحقق داشت لوازم قتل و هتک و نهب بسیاری از محمد حسین خان نسبت بگناهکار و بیگناه بظهور
رسیده آن ولایت نیز پامال و دستانداز او گردید بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان
ابراهیم خان ولد ابراهیم خان که نسبت برادرزادگی بآنحضرت داشت بسپهسالاری عراق عجم و
کردستان و لرستان و فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او مامور و مقرر فرمودند که در حدود
کرمانشاهان توقف و از حد کرند الی منتهای ولایت تعیّن جا افواج منصوره مشغول کشیک‌کشی
و سلامتی بوده با پاشای بغداد مراسم قرب جوار مرعی داشته باشند و بنحوی که سابقا
مذکور شد نصرالله میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم بود بعد از ورود بمرو و ورود سرکردگان
خوارزم و ارال باتفاق ارتوق ایناق اولاد ایلتزر شاهزاده آمده متعهد ادای ملازمت و کوچانیدن

طایفهٔ یموت شده بودند نصرالله میرزا ابوالغازی خان ولد ایلبارس را موافق امر اقدس بایلکری تعیین
و ارتوق ایناق را مصاحب حشمت مدار کار او کرده ایشان را روانه خوارزم نموده معاودت کرده بود بعد
چندی از اشرار خوارزم با یموت متفق ارتوق ایناق را مقتول ساختند چون بعرض اقدس رسید
علیقلی خان را بسپهسالاری مامور و روانه خراسان ساختند که تدارک خود را دیده در سال دیگر بعزم تنبیه
یموت متوجه خوارزم شود و از ماهیدشت لوای توجه بجانب قلمرو علیشکر افراشته شد و در بیان
وقایع سال ایت ئیل مطابق هزار و صد و پنجاه و شش هجری سلطان بهار روز چهارم جمعهٔ پنجم ماه محرم
بعد از انقضای هفت ساعت و هفت دقیقه از منزل ماهیدشت ~~[illegible]~~ حرکت بقلمرو حمل نقل کوکبهٔ جلال — ساعت شش
کرده سر عسکر دی رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیده سپاه شاهی شب رو بانحطاط که لشکر خزان
انکسار کرده خدیو نوبهار از سرو و صنوبر رایات نهضت افراخت خاقان جهان‌آرای نیز از جهت
ابر آهنین طنطنهٔ کوس خصم افکنی و کشورگشائی بلند آوازه ساخته افواج مظاهر چمن و برگ نمایش گرد
بعزم دفع عسکر بهمن برخاسته جنود اشجار از غنچه و ازهار در موج آبشار سر و بر را مغفر و جوشن
آراسته شد و در منزل کنکاور جشن و مجلس خسروانی با هزاران زیب و زین انعقاد و جشن نوروزی بعد فیروز
روزی اتفاق یافت چون در آن اوان احمد پاشای جلال اوغلی که از دولت قیصری بسر عسکری منصوب
و در قارص بود از جانب محمد علی نام رفسنجانی کرمانی که بصفی میرزا اشتهار داشت عریضه

عثمانی او را شخص معتبار کرده بمعیت سرعسکر روانه کرده بودند نوشجات بعضی از ولایات
آذربایجان فرستاده عباراتی که زیاده بر حوصله او بود در آنها درج و نقد جلادت را ابراز کار خرج
کرده بود نوشجات مزبور بنظر رسیده بهیچ ماده جهت و محرک سلسله نهضت موکب همایون نگشته
وارد حوالی ابهر شدند در آنجا بسامع علیه رسید که سرعسکر مزبور از دولت عثمانی معزول و احمد
پاشای وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب گشته چون محمد آقای فرستاده والی بغداد که
برای انجام امر صلح بدربار عثمانی رفته بود در استنبول توقف داشت بانتظار وصول خبر آنجانب
موی الیه مراحل مقصود تانی میشد و حکم همایون بخطاب بسرداری ایران صدور یافت که تنها
رعایای حدود سنور نگشته اسرائی را که از طرف روم بدست آمده باشند مرخص ساخته نزد سر
عسکر قارص مرسله و باو از در ارتباط در آید سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده سرعسکر مشار الیه
در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش ما خبری نیست و من از دولت عثمانی مامورم
که صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض شد بخلاف گشت
اعلام شد که آمدن ایشان موجب تصدیع ایشان است همان پذیرا باشند که عنقریب رایات
همایون بشوق ملاقات او و صفی میرزا وارد آنحدود خواهد گردید پس با این عزم رایت نهضت
بجانب قارص افراخته در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید تحسین انتقال آنکه بنهجی که در طی

صادرات سال قبل سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منهزم شده اراده
داشته که نزد کیو اسلاخور گرجی بمحال گرجستان رود و طهمورث خان مطلع شده
اطلاعات سر راه را او گرفته در بیست چهارم ذی القعده او را با چند تن زنده دستگیر کرده
مقید بقلعه مرادقلیخان فرستاده و این مراتب را بعرض اقدس رسانید مقرر شد که
یک چشم سام را کور کرده او را با چند نفر از گرفتاران رومیه نزد احمد پاشای سرعسکر
قارص و آخسخه بفرستند که چون صفی میرزا نیز نزد اوست برادران مجهول یکدیگر را
نمایند و بعد از ورود رایات همایون بحدود کوری گرجستان مقدمه شکست رومیه
معروض شده و الا در حقیقت آن بر این منوال است که بعد از آنکه همت اولیای دولت
عثمانی بتمکین محمد علی رفسنجانی معروف بصفی میرزا ثانی قرار یافت از جمله تدابیری که در
کار او بکار بردند این بود که خزانه و هدایا بجهت جعفر خان اوسمی و محمد سعید و سرخای و حکام
آوار و جنگتای که ضابطان سر سران محال فرستند و ارسال نامه متعلقانه بهر یک نوشته
ایشان را ترغیب بیاد و امداد صفی میرزا نموده یوسف پاشای والی آخسقه از دولت عثمانیه
مامور بایصال خزانه و ابلاغ خبر گشته بعد از ورود او بحوالی کوری طهمورث خان که در آن
اوان والی کاخت بود باتفاق علیخان قلیچی بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در فرصت کمین نشسته

یوسف پاشا از راه احتیاط پشت بکوه داده میان جنگل را استغاق کرده اقامت و عطایا و مهمات و خزینه
را با جمعی از همراهان روانه داغستان نموده خوانین نیز که بلد راه و رسم سپاهیگری و حزم بودند
پیش از وقت فوجی را در سر راه مهیا داشته مامورین فرصت عبور بآن طایفه نداده جمعی از ایشان
را از تیغ گذرانیدند و فوجی را نیز گرفتار قید اسار ساخته تمامی مهمات و خزاین را بدست آوردند
یوسف پاشا بعد از استماع این خبر قرین وحشت و دهشت و انیس وحشت گشته فرار را در غایت خوف
در عرض راه چون نقش قدم از پا در آمده وفات یافت و بعد از آنکه چگونگی بعرض اقدس رسید طهمورث
خان و در ازاء این خدمت بوالیگری کارتیل و ارکلی میرزای پسرش بوالیگری کاخت سرافراز شد
چون بعد از انجام مهمات سمت شیروان امر همایون باحضار نصرالله میرزا صادر شده بود شاهزاده نیز
بموکب والا پیوست پس از آن جهانگشا از حدود نخجوان جازم مقصد گشته از ییلاق گرجه و کنگر
عبور و در شش فرسخی آرپه چای در موضع موسوم بکچاپ نیه و آنقوروق را گذاشته روز پنجشنبه دواز
دهم جمادی الاخری موکب همایون بجانب قارص نهضت دادند و در خارج قلعه قارص
ماسیحه رایات نصرت آیات بامواج موت برافراشته شد چند دفعه سرعسکر و پاشایان بانضمام تمامت
ینگچری از قلعه روی بمعرکه جنگ آوردند هر دفعه جمعی از ایشان قتیل و دستگیر گشته بقیه فراری مشغول قلعه داری
شدند و آنقوروق و حرم نیز بموجب امر همایون از دوازدهم رجب باردوی معلی پیوسته پس

در اطراف فارس

در اطراف فارس قلعجات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعیین گشتند
چون احمد خان لگزی جکتای بموجب امر و فرمان پادشاه والاجاه روم با فوجی از لگزیه بمعاونت عسکر
بقارص بر آمده بود لگزیه که کار را از دست رفته دیدند بپایمردی جمعی از قلعه بر آمده جنگ
گریز کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و تعاقب مامور گشته جمعی از ایشان را
عرضه هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر امتداد یافت بسیاری از
لشکر رومیه آغاز فرار نمودند سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کسربیل که از
دولت کسری معدلت قیصری بکتابت موسوم و از معارف روم بود و چند نفر از سرکردگان با تحف
و پیشکشهای لایق بدربار کیوان رواق فرستاده متعهد شد که مقصود آنطرف را در باب عثمانی
صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر که این مسئول در حضرت خسروی موقع قبول یافت حضرت
سرعسکر احمد کسربیل را با چند نفر از رسل روانه دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان نزدیک
و شدت سرمای قارص معلوم و توقف متعذر بود و علف و آذوقه در جانب آخسقه و اخلکلک وفور داشت
لهذا موکب همایون در دویم رمضان المبارک از قارص بجانب اربه چای نهضت نموده از آنجا متوجه
آخسقه و اخلکلک گشته آن مکان دلپذیر را محل اقامت ساختند تمامی حاصل و غلات آن نواحی قسمت
رسید چون منظور آن بود که در بروج قشلاق واقع شود کسان پاسبانی مامور گشتند که در حوالی بروج و در کنار قریبی

که در حیثیت آب و هوا و علف منتسبا زده هشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب از نی و چوب
ترتیب داده خود از راه آقچه علیچه و قزان عازم کنجه بر وجه و در ابتدای ذی القعده وارد مغای کنجه
قشلاق جهانبار شده بود کرده بعد از چند روز که دواب آرامی گرفت چون مسموع گردید که در داغستان نصب
العین همه بود با جمعی از عسکر زمستان شتند اد دهشت در بیست و دوم ذی القعده با فوجی از غازیان
سبای بجانب داغستان توجه فرموده از جسر جواد عبور و همه جا دو منزل یکی ایلغار نموده در شب التحجی
از ... که گشتند و غازیان به اجبار رسته گروه بچه از جانب جهاول اندختند تمامی آن طایفه را که با اطمینان
خاطر در آن نواحی ساکن بودند و در رود موکب والا را چنین فصل باین کیفیت تصور میکردند
تاخت و غارت کرده و دواب و اغنام فزون از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه ... چهار
روز مشغول کسب و تاخت و تاراج اطراف بودند تمامی ریش سفیدان و سرکردگان داغستان وارد درگاه
سپهر بنیان و پیرایه پوشش خلاع عفو و احسان گشتند و روز عید اضحی صرف زمام بجانب دربند
کرده امور آنجا را نیز انتظام داده از راه طبرسران عازم بر وجه و در پنجم محرم وارد مقر دولت شده
و بیست روز نیز آنجا مضرب سرادقات عز و شان گشته چون آب و علف سمت شمالی رود کر
در کمال وفور بود در بیست و پنجم ماه مزبور رایات نصرت به افروخته حرکت و از کر عبور فرموده وارد محال ... گشتند

در بیان وقایع ... سال ... هزار و صد و ... هجری — چو از دوباره سلطان

قضا سپهبد اسپند وجود شتا عزم ایران زمین چمن کرده انهار صولت بهمنی و عسکر رومی را در فرو
اعلان داعیه رومیه ... چو داوری فلک سیر یعنی مهر منیر ... برج ... بامداد ... فتح
سر ما کرم مرحله پیمائی و در روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج دریا ... در نقطه اعتدال ربیعی ... قدم
گشته چون شوایر ... بعد از گرد و فر زحمت ... اساس شوکت ... عسکر رومی را که ...
جلادتش در ... سیف ... جاده ... غریزی فانی شده بر جای خویش سپرد که
و در روز یکشنبه مجلس خسروانی بدشکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سروران و سروران بخلاع زر
تاری زینت و زیب یافت و قریب سه ماه ییلاقات ... مقر خیام سپهر احتشام گردیده در آخر خرداد
از حدود ... عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خاصین ... ده امیان کوه عازم کنجه
ییلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل را نیز با
روان طی فرمودند باز بعنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت ... مزاج اقدس ... صحت
قرین و در دوم جمادی الاخری چولکای کنجه مضرب خیام عز و تمکین گردید در بیان وقایع
... پاشای ... — چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانیه یکن
محمد پاشای وزیر اعظم سابق بسر عسکری منصوب با چلیک پاشای والی ادنه و ده یازده نفر پاشا
یان دیگر جمعیت و ازدحام نموده و از سمت ارزن الروم و قارص عبدالله پاشای جیتچی با جمعی

ولد سبحان ویردی خان بیگلربیگی اردلان که ازین دولت والا رو تافته بروسیه پیوسته بود جمعی دیگر
از پاشایان وافواج روسیه از راه دیاربکر وموصل بمقابله ومقاتله تعیین شده هریک از سمت مأمور به
بجانب ایران می آمدند لهذا نصرالله میرزا را که از عراق بدرگاه سپهر رواق طلب نموده بودند بسپه روسیه
که از سمت دیاربکر وموصل می آمدند تعیین ومساعدت روانه وافواج منصوره را که در حدود کرمانشاهان
وارستان وکردستان مشغول ییلاقشی بودند بمعسکر شاهزاده مأمور ساختند وچون مکنون خاطر
اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند امامقلی میرزا وابراهیم خان ولد ابراهیم خان را که بعد از قضیه
والد ایشان بدین نام نامی وخطاب اخوت سرافراز بود متاهل فرمایند لهذا حکم همایون بتهیه اسباب
سور وسرور نافذ گشته چندروز بساط نشاط وبزم انبساط در ییلاق کوکجه آراسته شد وبعد از انجام کار طوی
زمام جهسپار خرم ساز را با امامقلی میرزا وانتظام مهام عراق را با ابراهیم خان تفویض وهر دو را با مندرو
شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد نموده آنخود را مامور بتوقف در ییلاقات حدود نخجوان
وتبریز فرموده خود نیز در روز دهم کوچ بعزم مقابله سرعسکر رایات افراز لوای ظفر گشته وبعد کوچ خبر آورد
که در نواحی قارص وارزن الروم بر سر زمین هنگامه جمعیت سرعسکر شوند مقارن آن خبر رسید که دست
اجل رفقای سرعسکر زده اورا خواهی نخواهی بآن سمت می آورد لهذا الوکب همایون در نهم ماه مذکور
از ار پروان عبور ومراد تپه دو فرسخی ایروان که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی بود قرارگاه

ازان

دولت ساخته بودند یکن محمد پاشای سرعسکر نیز با صد هزار سواره وچهل هزار پیاده ینیکچری بسته وا
تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی همایون دامنه کوه را محل نزول ساخت وخیام
اقامت افراشته باستحکام مکان واحداث سنگر ومطریس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم
از طرفین بتسویه صفوف وتسویه اد وفشته بلا بالا وآتش طعن وضرب وامن جح والالارق تعلل از
حملات متواتر بتقدیر خدای قادر شکست بلشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از انجماعت بقتل رسیده سرعسکر
بسنگر خود تحصن جست وبسبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز با فر جلال منصرف گشته جمعی از
چرخچیان دریا خروش بمحافظت طرق سمت قارص ومحارست اطراف اردوی سرعسکر مأمور شدند
راه تحصیل غله وذخیره بر عسکر عثمانی بسته ودشته وهر روزه جمعی از قشون روسیه در حوالی
اردوی او عرضه تضییع هلاک شده واز هر جهت عرصه بر سرعسکر تنگ گشته ودانست که تیغ زبان
آوردن میدان خصم نیستند بنا بر این کنکاش طور دیگر گذاشته هر روزه بقصد ربع وتسخیر با
سواره وپیاده بسنگر ومطریس ترتیب داده دلیرانه پیش آمدند تا آنکه بکجند کوچ پنج فرسخی اردوی
همایون رسیده رایات توقف برافراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه بتاره الا
رسم شبیخون بحوالی اردوی روسیه رفته ولوله وانقلاب بحال ایشان افکندند آنشب تا زوال
باحوال عسکر او راه یافته جمعی فرار گزیده سرعسکر چون حال را بدینمنوال دید با اعیان عسکر عثمانی

~~مشاورت افکنده و بنا گذاشتند که همان~~ شب با سواره و پیاده باردوی معلی شبیخون زنند محرم
از روز که روز جمعه بیست و یکم ماه مذکور باشد چاپار و عریضه از جانب نصرالله میرزا رسید مشعر بر اینکه
سر عسکر جانب دیار بکر اولا حاکم سمت بابان و شهرزور فرستاده سلیم خان حاکم بابان را در
مدخل بغداد و کوی و سنه خود را در قلعه سور داشته متحصن ساخته خود با دیار بکر رفته شاهزاده
پیوسته از آن طرف سر عسکر مزبور با احمد اردلانی طوایف اکراد به اطراف رجوع و جمعیت نموده جازم
موصل گشته از این طرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایات عزیمت افراخته در حوالی موصل تلاقی فریقین
واقع و بعض تهاجم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیه افتاده و جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و گرفتار و سر عسکر
با بقیة السیف سالک طریق فرار گردیده پس خدیو بیهمال فی الحال لشکر از دستعال چند نوشته
شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سر عسکر فرستاده بود و هنوز
آن شخص داخل اردوی او نشده بود که کوکبه سپهدار رومی روز یعنی آفتاب گیتی فروز عزیمت
ملک شام نموده مقارن آن انقلاب و آشوب به میان اردوی رومیه بهم رسید و گردون در فلک
سیر کرده آغاز صعود کرده معلوم شد که همان روز سر عسکر جلیل الشأن که در کمال قدرت
و توان بود ناتوان گشته ملک هستی را وداع و با دهر دون رنگ نزاع نموده عساکر رومیه چون خود را
بی سر دیده اند بی‌دست و پا گشته سراسیمه با یکدیگر زد و خورد گشته اند قشون‌هایی که در اطراف معسکر

اردوی

رومیه بودند فی الفور پاشایان در او ایخته جمعی از مقتول و غلام و بقیه خیام و اسباب آن جماعه را
که بر جا مانده بود بحیطه ضبط و تصرف در آوردند فوجی از جنود نصرت نمود و نیز از جانب ار
دوی همایون بعزم تعاقب استیلا و ترتیب نخجیر تا آن پا بجایی هم جا آن جماعت را که فوج فوج
مشغول فرار بودند عرصه شمشیر ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان در ایرخاک هلاک انداختند
پنج هزار نفر متجاوز با چند نفر از پاشایان و رؤسا زنده دستگیر کردند پس خدیو جهان شجاعت گستر
جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند مرخص ساخته با نقاق جاسوس حسن آغا که از
کردکان اوجاق و عظمای گرفتاران رومیه بود روانه فارس و چهار هزار نفر را
روانه طهران نموده جمعی را هم روانه تبریز ساختند و چون قبل از این که در باب رکن چهارم
مذهب جعفری امام جعفر صادق بدولت علیه عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار
معلوم شد که اعیان دولت از قبول آن انکار و در مقام تحاشی و انکار می‌باشند لهذا
بعد از واقعه سر عسکر و انهزام عسکر روم نامه دوستانه با علیحضرت پادشاه اسکندر جاه
نوشته مصحوب چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مبنی بر اینکه هر چند طایفه
ترکمان و طوایف عجم که در ایران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی را از
خواهی نخواهی تابع مذهب تسنن و سالک طریقه آگاهی ساخته خلل و تغییر در بنیان آن

نخواهد یافت اما تکالیف که از جانب آنجا عو بادولت شده بود و چون علمای اسلام و اعیان آنحدود
ابد فرجام از قبول آنها دامن الفت برچیده اند و اصرار در آن امر بجز خونریزی و نشاء فتنه انگیزی
میکرد لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مأمول ارکان دولت عثمانیه [illegible]
بود حالکلیه از آن طرف بعمل آمده من بعد اساس محبت و دوستی مابین الحضرتین استمرار و استقرار خواهد
داشت پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مزبور از مرادتپه که مستقر جلال
بود از راه چورس محمودی نهضت فرمودند و نیز در همان اوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب
پادشاه والاجاه ختن با تحف و هدایا وارد درگاه معلی گشته نامه و هدایا را از نظر اقدس
گذرانیدند تفسیر آن مقال آنکه دو نفر از اولاد چنگیز میباشند که یکی سلطنت ختا و دیگری بسلطنت ختن
منسوبند و پادشاه ختن چون آوازه عظمت و صولت و حشمت قدر قدرت شاهنشاهی در آن حوالی
اشتهار داشت در مقام اظهار مجالست و مؤانست برآمده سه نفر از معتبرین دولت خود را
فرستاده راه دوستی گشاده بود و مضمون نامه آنکه از امر سلطنت و پادشاهی ایشان که با کمال آتی
اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم و در عالم اتحاد و یکدلی و رابطه یکدلی از ایلاتی که در حدود
اقتدار ما میباشد هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود
و نیز ایلچیان شفاها بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین ختن و توران واقع

که ایلاتی که در آن میان هستند طریقه خدمت نمی سپارند چون اختیار مملکت توران
با حضرت شاهنشاهی است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکتی را
که متعلق به توران باشد ضبط و متعلقات دولت را باینطرف واگذارند که بی
غایله اشتباه حد و سنور دولتین معین باشد چون موکب همایون عازم خراسان
بود در رأی اقدس برآن قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی بانجام این امر
مأمور روانه گردند پس جواب اشفاق آمیز شاه والاجاه مزبور مرقوم و نه توقوز از اسب و شمشیر
یراق طلا و باقی نفایس تحفه شاه والاجاه مذکور ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت
فرمودند و سابقاً نگارش یافت که علیقلی خان بسمت صحرا و رنافرمانی از طایفه یموت خوارزمی
مأمور بتنبیه آن جماعت شده بود حقیقت احوال خان مشار الیه آنکه بعد از ورود بخوارزم ایلتازر
خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ارال طریق استقبال پیموده مراسم خدمت
بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت بنابر تجمانه نفاق جمعیت نموده در حوالی اورگنج
مقابله آمده بشکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان مقتول و مال و اسیر بسیاری از آن جماعت
بدست غازیان درآمد چون آن طایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته بشاکنجی و در اخر
نهب و تاراج دیدند کوچ خود را برداشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقع است

فرار کردند و علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته والی را در مملکت خوارزم متمکن داد
بموجب امر همایون عطف عنان و در اوانی که موکب فیروزی نشان در سر چشمه چیلاغ تکمری توقف داشت
وارد ارض نزهت بنیان گردید پس حکم همایون خطاب بآن طایفه عز صدور یافت محصل آنکه
که فراریان یموت به بیلخان آمده اند هزار نفر جوانان کاری خود را برسم ملازمت رکاب همراه
خود نموده بسایر تراکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایلی و انقیاد قیام نمایند و الا مستعد [illegible]
و رایات نصرت آیات از سمت جرس و محمودی عبور و از راه همدان عازم فراهان و از آنجا
نصرالله میرزا را از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جهانگشا متوجه
اصفهان و در چهارم ذی الحجه وارد آن خطه خلد بنیان گشتند و تا ورود موکب شاهزاده بجهت [illegible]
طایفه یموت نیز بموجب فرمان عمل ملازمان مقرر را اندک تسلیم نموده بودند و رایات جهانگشا در دوم
محرم الحرام سنه از اصفهان نهضت و از راه اردکان و بیابان طبس کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس و در
بیست و سیم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردید در بیان وقایع بارس ئیل سلطانی
هزار و یکصد و شصت هجری شب دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که شکاوران زرین لباس نجوم بامر قادر خلاق فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس پابرهنه بانجمن آرائی محفل سپهر در آمده اسباب ترتیب و بساط بزم
فلک چیدند و خدمتگزاران قضا و قدر اطلسهای گلدوزی برفراز ایوان چرخ نیلی کشیدند و ابر نیسان

و ابر نیسان

خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه برسم شبگیر بخجلگاه حمل خرامیده خزانه در آن فضای
نامیه در کلات جهان ابواب مخازن نشو و نما گشوده از گوهرهای غلطان شبنم و لآلی آبدار قطرات
سحاب سلکهای منظوم و عقود منضود در طبق عرض گذاشته و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله
و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و سبزه برگ در مکامن امکان مخفی بود در ساحت گلزار چیدند از گلهای
ملمع عرصه خاک را مینا و مرصع ساختند خسرو خاوری بانهار و گلهای رفع برودت از عرصه جهان کرده
و نیران جهان لاک دست چنار قبا بسلم شاخسار بصفحات دشت و اوراق گلزار مصالحه نادر نگار
شدند و الحان ملک شاد روان ابر آذری برای اطفای آتش فتنه کانون و حد و زمهریر زمستان
فصلین فطره و زمان گشتند جشن نوروزی در ارض اقدس منعقد شد چون سیر [illegible] آنجا
را جنت آباد که در آن قلعه خدا آفرین پل بر شک معموره روی زمین احداث شده بود
مکنون ضمیر انور می بود در بیست و پنجم ماه ربیع الاول از ارض خلد نشان عازم آن مکان خجسته روز
مجلس و سرور آراسته بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و نظام امور آنجا پرداخته گرد
های لشکر با حاصل بحر و کان و نفایس بکران که بکرور شهور از اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده
بود بمعرض عرض در آمده بتحویل امنای هوشیار و معتمدان ذوی الاقتدار مقرر و از کلات عازم قوچان
گردیدند و سالکان تا سمت کرییاف که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت مقدمات رکن خزه را

از اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم خواهش نموده شد چند سال که چنان مطلب در دست گفتگو بود چون
از رشته کشش آن ره اعدد وقت ایلچیان بمحل دعوی و پند خلاف انقطاع نیافت بعد از قضیهٔ بکری پاشا و
از سلطان محمود نکول و بدون مصالحهٔ عثمانیه بتوسط چاپار نیز ایشان را اعلام نموده پادشاه والاجاه نیز
اهتمامی را مغتنم دانسته نظیف افندی را که سابقا در داغستان بدربار معلی آمده بود مجددا ایلچی باری برای
بنای تحریر صلحنامه و تعیین شروط مسالمه روانهٔ خدمت اقدس نموده مومی الیه در حسینی که ساوجبلاغ
ری مضرب خیام عزت‌نشان بود با نامهٔ قیصری وارد اردوی همایون و از جانب پادشاه سکندر جاه
وثیقهٔ مجلی بمهر امنای دولت بلند داده شد پس نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشته شد
بعد از ورود افندی مذکور بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کسریلی که در قارص آغای [illegible]
عسکر بخدمت اقدس آمده بود پایهٔ وزارت داده بسفارت ایران مامور و با هدایا و نفایس بسیار
روانهٔ ایران و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو کاتب حروف بسفارت تعیین تحف
طلای مرصع بلآلی غلطان که حاصل عمان از در بحر و امانع اشتا و دو زنجیر فیل قاصی که از تحایف
و غرایب هندوستان بود برای پادشاه والاجاه با نامهٔ دوستانه و صلحنامه ارسال داشت نامهٔ همایون
و صلحنامه همراه کاتب حروف و هدایا را مصطفی خان تسلیم نموده در دهم محرم الحرام [illegible] سنه که موکب
همایون از اصفهان حرکت نموده و کمتر ایشان را روانه ساخته خود مجددا از راه یزد و کرمان عطف عنان

بجانب خراسان

بجانب خراسان فرمودند صورت صلحنامه که از طرف مسوده و راقم حروف مرقوم
گشته بود اینست الحمد لله الذی انام عیون الفتن ما ایقاظ قلوب السلاطین
واجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة من بین الخواقین
والاساطین واصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین واذهب
غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع ما فی صدورهم من غل
وحقود وامرهم بابقاء العهود وعلی آله واصحابه ولاسیما خلفاء
الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود اما بعد
چون در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما استدعای قبول
سلطنت شدند بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع
و معادات و مبغضت میان روم و ایران ظهور و وقوع داشت نظر بمذهب حنیفه اهل سنت
و جماعت که محل رای آبا و کرام و اسلاف عظام ما بوده از سلطنت ایشان تحاشی و بعد
از انکار و الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه از آن نیت باطل و از [illegible] تارک
اقوال لاطایل و بحقیت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیهم قایل شوند بحصول مسئول نایل
خواهند شد ایشان هم حکم اقدس را قبول و از ضلالات لغو نکول کردند چون اعلیحضرت قدر

قدوة اعاظم السلاطین جهان مفخم خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم ناصر الاسلام
والمسلمین قامع الکفار والمشرکین خاقان البرین وسلطان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین
برادر جهاندار گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه اجل السلطان الغازی محمود خان مد الله ظلال خلافته
علی رؤس العالمین خلیفه اهل اسلام و فرخ محفل بوده [illegible] بودند برای مزید الفت بین الجانبین
رفع غوایل شور و شین از میانه فریقین نواب همایون ما سلطان حمزه را که در وثاق تربیت آن [illegible] از
پادشاه اسکندر جاه [illegible] بعد از تکرار آمد شد سفرا آنحضرت [illegible] ماده [illegible] تعلق [illegible] و دلداده
رفع فساد [illegible] ساخته موجب [illegible] حسام خون آشام [illegible] این مرام کردیده
اگرچه نواب همایون ما که [illegible] از زمانها در این ممالک کشته [illegible] سوای رفع بنای ظلم و رفع
شاخص [illegible] عباد و [illegible] آثار [illegible] منظوری نشده [illegible] لیکن بنابر خواهش پادشاه سلیمان [illegible] مقام و
ناموس اسلام تکالیف معهود [illegible] در طریق مسالمت سلوک داشته این نوید را [illegible] بخش
[illegible] اعلام نمودیم الحال چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان [illegible] از سلسله سلاطین [illegible]
داشت [illegible] شاه اسمعیل [illegible] انتقال یافته [illegible]
[illegible] پادشاه اسلام پناه [illegible] باشد [illegible]
بحوزه ممالک [illegible] آنحضرت [illegible] آن [illegible]

بودیم

بودیم و در نامه همایون که از آن دولت والا [illegible] فهمیدنی عرضه [illegible]
یافته بود که اگرچه نظر بآثار تشکر و مساعی مبرور که از دولت [illegible] در اینجا و از آنچه آثار [illegible] بظهور
پیوسته دولتین علیتین [illegible] لیکن بنابر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بآنست که بجز [illegible] مواد سابق
منفسخ شده از مطلب [illegible] برای مزید الفت [illegible] و مصالحه ایام [illegible] خلد مرابع
سلطان مراد خان رابع مجدد و ممضی شود [illegible] دوستی در میانه دو دولت عظمی [illegible] اخلاف کرام
عظام [illegible] نسلا بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده
آنکه دوستی مجدد و حبل محبت را [illegible] شود فرموده اند و ما نیز [illegible] دوستی
بر ذمت خود واجب [illegible] رضاجوئی خاطر آنحضرت و آرامش [illegible] را اهم مطالب عظمی [illegible] میشمردیم
لهذا بعد از وصول نامه [illegible] اسلام [illegible] معتمدی
[illegible] مامور ساختیم [illegible] معتمدان دولتین [illegible] صلح [illegible] شروط [illegible]
بافت اساس صلحی که در زمان خاقان خلد مرتبت سلطان مراد خان [illegible] شده فیما بین دولتین
مرعی و [illegible] دستوری که در میانه مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و خلل در ارکان [illegible]
نیابد شروط [illegible] بوده آنچه [illegible] طرفین [illegible] دولتین [illegible]
معمول از اموری که هیچ [illegible] کدورت منافی مصالحه [illegible] باشد [illegible]

این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری
الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار باشد ماده اولی حجاج ایران که از راه بغداد
و شام عازم بیت الله الحرام باشند ولاة و حکام سر راه ایشان از محلی بمحلی سالمین
آمنین بیکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان لازم دانند
ماده ثانیه از برای تأکید مودت و توثیق محبت در سه سال شخصی از آن دولت
در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود
ماده ثالثه اسرای طرفین مرخص بوده و بیع و شری بر ایشان روا نبوده هر یک که
خواهند بوطن خود روند ممانعت ایشان نشوند ماده رابعه حکام سرحدات از حرکاتی
که منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران احوال ناشایسته را که
در زمان صفویه احداث شده تارک و در اصول عقاید بمذهب اهل سنت سالک
بوده خلفای راشدین را بالخیر و ترضی یاد نمایند و آن جماعت من بعد که بکعبه معظمه و مدینه
مشرفه و باقی ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف روم بدستور حجاج روم و اهالی
سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف شرع چیزی
گرفته نشود و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که مال التجارت در دست آن جماعت

[illegible]

نباشد حکام و باشرین بغداد باج نخواهند و هر یک مال التجارت داشته باشند مال حسابی از
ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی روم بهمین منوال عمل نمایند آنچه
بعد الیوم از اهل ایران بروم و از روم با ایران آنچه حمایت نشده بوکلای دولتین تسلیم شود
لهذا ما نیز مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهود مشروطه
بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤید و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که
از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق بظهور نرسد از این طرف
نقص و خلل در قواعد از آن راه نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله
فسیؤتیه اجرا عظیما حرر ذلک فی شهر محرم الحرام سنه الف و مائه و ستین من الهجره
علی مهاجرها الف سلام و تحیه در بیان وقت تحویل سلطانی شمس بحمل فرموده‌اند و قصد
سفت الهی شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضاء یازده ساعت
و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از جاده
اعتدال نموده آغاز زیادتی کرد در موسم جوش غم و در بهار گشته بید مجنون سر شوریدگی از دور
زنق خبط دماغ یافت شبنم از نی نرگس عرق فشانید گل برای گرفتاری بلبل بیزار از رنگ
ریخت ابر ... ابر بهار رنگ آب و تقریر برای نسیم داران شکوفه و نسترن گشودند

و بخورداران بزار بوستان از زر ارباب الفنا باسم غنچه نوشتند و ارباب قلم نرگس و سنبل از
روی اوراق دفتر گل سخنان خلاف سپه را در حضرت سلطان ربیع بصد شاخ و برگ سبز
نمودند و دو رنگ داران اشجار رمان گلها را بابت غنچه و چوب شاخسار چون آتش شدند و فرمان
قوای نامیه بزرگان چنار را از فلک کشیدند و تیغ آب آذار نسیم عقد رهای خوشه تاک را از رود او بگشید
قمری را طوق قرالغر بگردن افگندند فاخته را بانجا که تن نشاندند درخت سیب را شاخ را
دو شاخه کردند و چشم نرگس را از حدقه بر آوردند اشجار طرف جویبار را از سلاسل موج زنجیر بر پاها
و از سروهای بار دار که منارها در رسته خیابان چمن ترتیب داده بودند پای دسته گل را بچوب بید سپیان در
بستند و درختان قمچی سیاق کنند و بیاد دوش بدوش در مجلس گل از نشسته هندوان گلهای آتش رنگ را آتش
سوختند سپیان گل مریم را چون زنار از گلو کشیدند ساحت گلگشت مسلمان گلهای محمدی رنگ را
نوبهار گشت شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت منار دست تطاول بر افروخت و نشکلیم
شکوفه را ربوده سرشاخسار ابلی کلاه گذاشت گل در کمال خواری برای خورده زر آنچه
آویخته شد و خون لاله و شقایق در هر گل زمین ریخته اند انتشار از چوب حنای چمن کبود گشت
و جویبار را آب طاقت از سر گذشته بید را خلاف کشیدند و گل رعنا دو رنگی در زیر کردن
فرازان بابخ یاسمنی نشسته سر بر سر کسی بر آوردند و تو رفتحان صباح اسباب تجمل گل را یغما بردند

جگرگوشگان گلشن از سبزه و سبزه برگه و دشنه و خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن بر ایشان ساخت چنین
نان ریاحین و نوزادگان گلها را بدست خویش سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان
با دولت و اقبال انقضا یافته از انجا موکب والا عازم مشهد مقدس شد و چون بخت را دور
و اوضاع را دگرگون یافت نصرالله میرزا را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهر
و نفایس اسباب سلطنت از عرض راه بجبال لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب روانه کلات
ساخت و خود وارد ارض اقدس گشته تیغ زهر آبگون بر جمیع را جلا داده بعاجز کشی و سنگ
و ماه پیکنامان پرداخت در بیان خاتمه کار عفران مآب کمان قتل آن بادوه
در مطالب خدیو جهان از بد حالی آن شکایتی که از سفر خوارزم گشته عازم خراسان
در امر سلطنت و جهانداری یگانه و در راه و رسم عدالت و عاجز نوازی فرزانه بود و اما لی
ایران نیز از خورد و بزرگ و نازنک و ترک فدوی بانه ندر حاضر او در راه او جانفشان شد بعد از انکه
در خراسان سیر کرد که خلاف بصر شد بنا بر استیلای سودای توهمات فره لعین جهانداری او
بانی رضا قلی میرزا را که فرزند بی بیسعه و ارشد اولاد بود از نظر انداخته دید جهان بین او را
از بینائی معطل ساخت از غم آنمعنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و در خلال آنحال
از اهالی ایران نیز که پرورده حقوق انعام دولت او بودند امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغیر عقیده

انتظام گسسته و رتق حسن سلوک را بر کرده نهند از آنجمله در حینی که از ورود رایات افواج نصرت بجانب کرمان گشت
اهالی فارس و بنادر عموما با تقی خان شیرازی که به برکت تربیت آنحضرت از نازلترین پایه به سرافرازی
ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده کلبعلی خان کوسه احمدلو را که سردار آنجا که
شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشته شدند همچنین اهالی شیروان حیدر
خان افشار حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکزی را به شیروان آورده در آن ناحیه
افساد کرده شدند و اهالی تبریز نیز سام نام مجهول الحال را که کیفیت احوال او در طی وقایع قبل
نگارش یافت بسلطنت برداشتند و قاجاریه استراباد هم با ترکمانیه متفق گشته سر بسرکشی برافراختند
ظهور این امور بیشتر سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکات آن
نظم طبیعی افتاد و راه مروت بسته باب ابواب شداید باز بطریقی که عمال ممالک را که در محکمه حساب
حاضر میکردند بی اندیشه روز حساب در مقام مواخذه ایام اخذ و عمل در آمده بدون آنکه اخبار
احدی تقریر و حکایتی با او عاد و شکایتی واقع شود آنجماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی بند نشده
که قفای سر توانند خارید از بار فلک کشیده از ناخن بدتر میکردند تا آن بیگناهان به سبب دستی که رشته
هر کدام ده الف و صد الف که هر الفی پنجهزار تومان باشد از دست چوب با قلمهای شکسته
بپای خود مینوشتند آنید فخر ضرب و تعذیب ایشان شدید میکردند و تا دستیاران اعوان خط

بقلم دیوانیان

بقلم دیوانیان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و همخانه و دور و نزدیک
و زنک و خانک را دیده یا ندیده اسمش را شنیده بودند شریک خود میدادند و کار
بجائی منجر شد که بجاهائی که جغد در بوم آن آشیان کرده آبادی از آن بوم و بر ویرانه غنیمت
گزیده بود الالف الوفا که اگر اوراق درختان ریز شد معادله با تحریر عشر آن میکرد و حواله
میکردند بفقیری که نقیری در بساط نداشت و از برای دیناری همیشه در هم بود القصه
و مسکینی که اسم و رسمی که در سفر بعوض نان خشک کماج خیمه مینامید و در حضر بلمعان شب
مهتاب چشم سفید میکرد اسم نویس مینمودند اگر احیانا احدی در مقام انکار بر آمده از
قبول آن کردن می پیچید فی الفور طناب بگردنش می پیچیدند و اگر برای آتشها و باستعداد
و سئل القریة التی کنا فیها دم نیزه و دم شمشیر نگاه عددش میفرستادند پس بیت
از خوف جان در صدد تسلیم و رضا معترف بگناهان ناکرده میشد بعد از آنکه تقصیرات
ایشان در دار الضرب تعذیب سکه زر میشد علی الحساب گوش و بینی ایشان را
قطع و چشمهای ایشان را کور کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجه بیوجه روانه همه محصلان
نیز ناچار در شهر و برزن بر زن و مردی دچار میشد در او بچه زر مطالبه میکرد و سیم تا
بعلت لقمه فام بودن پوست از تن باز میکردند و خورشید طلعتان به بهانه زرداری تمام

آفتاب بر فلک می‌کشیدند هر کس که چون غنچه مشت زری بود می‌سپردند برنگ گل جامه جانش از
چاک می‌زدند و جمعی که بسان سرو بار اما یک قبای چرک سبز نداشتند بکشاکش از
از پیش مردی آوردند و اکثر بکشتاهان شد چنانچه العلاوه مال تسلیم نمودند بار خجالتی برایشان
حسرت گشته این حواله از دور بر ایشان بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بمملکت و از مملکت بولایات
دور دست بدست سرایت می‌کرد و اتفاق کسی این دور را منهدم نمی‌کرد تسلسل را منهدم
که بچه معنی است و تا زنجیر خانه اجتماعش را مشاهده نمی‌کرد زنجیر عدل نوشیروان را نفهمید که از چه
هیهات این وجوه محال از کجا بود وصول مطلوب پادشاه چگونه بحصول می‌پیوست ز عشق تا ب
هزار فرسنگ است لهذا از آنکه لا وصول گشتن این وجوه معلوم رای معدلت پیرا [illegible]
را که بجای هر دانگی از الف بخورده هزار چوب خورده بودند تقصیر آنکه حوالجات تحصیل
پیما حاصل و حقوق نابرده دیوان معطل گشته با پاهای مجروح و چشمهای نابینا زجر و عقوبت
براه عدم روانه می‌شدند فقره محصلان بتهمت طمع کاری و اخذ مهلتانه و اغماض
مصادره در آمده نوبت ابواب بر فراز بام ایشان کوفته گشته انچه جبر از ایشان نیز گشتند
و ایشان هم بهمین منوال در زیر چوب و درخت فقرا را از برای خورده و بزرگ بعد کوه شاخ
در برگ می‌گشتند و سه نفر از ضد انجه را ... کیر ایشان بل چار رکن ایوان [illegible]

بکند

منت فریان ساخته بود که آنچه بر زبان الهام بیان یا بخاطر وحی ترجمانش می‌گذشت فی الفور
زبان نهار بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره کار سحر آفرین نغمه سرا و نوا پرداز و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مسامع می‌شد و هر گاه العیاذ بالله تصور و منقصتی از او بر علیه گاه
میشد ایشان بیاد می‌آمد تحسین می‌شد و خود را شاهد تعریف نموده و در خط و خال جمال دلارای شاهد عفیف
دستش افزوده برنگ آمیزی و نیرنگ سازی مشغول می‌شدند معهذا از این تعذیبات هیچ به ضبط اجرای
غیظ نادری نگشته تا باره بیداد را بحدی شتاب داد که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان را در میدان
نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که از اصفهان حرکت کرده بجانب
خراسان می‌آمد بهر مملکت که وارد می‌شد کله مناری از رئوس رعایا و ضعفای بیگناه ترتیب می‌یافت
در آن اثنا اهالی سیستان نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلی خان که برادرزاده و پرورده نعمت
او بود باتفاق طهماسب خان جلایر سردار کابل مأمور بتنبیه آن جماعت گشت مقارن آن حال
آن کارات که پای حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری در روز غضب هم سرکش شدند
و صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف باسم طهماسب خان ابواب جمع شد محصلان بتحصیل
آن وجه مأمور و بسرعت برق و باد روانه شدند علیقلی خان چون دید که عذر و انکار را هیچ
در حریم خاطر نادری بار نیست و او را شنیدن جواب و تحقیق کار هیچ سان نیست آغاز

مخالفت نمود و طهماسب خان برگه از بدو حال هرگز خیال خیانت [illegible] خاطرش نرسیده به اتفاق
حوالی باطن و ظاهرش نگشته بود موحش گشته اولا در مخالفت با علیقلی خان موافقت ننمود ثانی الحال
که از دواعی ضمیرش مطلع گشت از مخالفت تخلف نموده در صدد منع او درآمد علیقلی خان او را
مسموم ساخته رایت استبداد برافراخت و دعوی خود را با طراف ممالک مشهور ساخت
جمعی که از بیم سطوت قاآنی سر بگریبان گمنامی کشیده و کناره گرد وادی بی‌سامانی بودند با علام تمرد
برافراشته در مقام طغیان درآمدند از آنجمله اکراد خبوشان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده و بنای
سرکشی گذاشتند و همچنین خاصه را که در تویوق رادکان مسدود و تحت کرده بردند پادشاه
بعد از دو بار [illegible] نمود بعزم تنبیه اکراد خبوشان مصمم گشت و در شب یکشنبه یازدهم جمادی
الاخری سال هزار و صد و شصت در منزل فتح‌آباد دو فرسخی خبوشان محمدخان قاجار ایروانی
و موسی بیگ ایرلوی افشار طارمی و قوچه بیگ گوندوزلوی اوصلی افشار ارومی و صالح خان
و نیز محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کشیکچی باشی و جمعی از کشیکچیان که پاسبان
سراپرده دولت بودند نیم شب داخل سراپرده پادشاه گشته پادشاه را مقتول و سری را که از سروری دو
جهان میگنجید در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند صبحگاهان که این خبر انتشار یافت اردوی
همایون بهم برآمده طایفه افغان و ازبک باتفاق احمدخان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند

با جمعی

پاس حقوق نمک آن اوجاق را مرعی نداشته با قشون افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند
قشون افشاریه نیز جمعیت خود را مستعد ساخته با افاغنه مجادله پرداخته افاغنه شکست یافته از پیش پس
نشستند و اردو را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند و قشون افشاریه حقیقت حال به علیقلی خان
که در هرات بود عرض نمودند علیقلی خان [illegible] برادر خود را در [illegible]
وارد مشهد مقدس و سهراب غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاد و
از اتفاقات مستحسنه برجی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود
می‌آورده‌اند غافل شده نردبان را در همان مکان گذاشته از شب فرار اقبال بی‌خبر بوده‌اند
مأمورین بی‌تأملی برده علی الغفله پایه نردبان معارج همت بر شرفات مقصود صعود نموده داخل کلات
و آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین را که از غرایب امکنه روی زمین است تصرف نمودند و نصرالله
میرزا و امامقلی میرزا باتفاق شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا هر یک بر اسبی سوار و بجانب
مرو فرار نموده کاظم میرزای برادر علیقلی خان که در آنوقت در کلات محبوس بود تا خارج کلات
متعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان نرسیده بود مراجعت نمود و دست محمد حیه که قوشچی امامقلی میرزا
بود اتفاق و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از نه فرسخی برگردانیده قربانقلی نام خویش خود را
متعاقب نصرالله میرزا روانه [illegible] و در حوض [illegible] نصرالله میرزا دچار شده نصرالله میرزا شمشیر

کاری بقر باتقی زده او را از اسب انداخته سر خود به در رفت جمعی از قراولان مروی در راه سر آن
میرزا بر خورده او را گرفته بکلات آوردند رضاقلی میرزا را با پانزده نفر از اولاد و احفاد خورد
و بزرگ که در کلات بودند برادر بعدم فرستاده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ
میرزا بارض اقدس آورده آنده برادر را در مشهد مقدس مقتول و شاهرخ میرزا را که در
که دران اوان چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس ساخته خبر قتل او را شهرت داد
منظورش آنکه اگر در پادشاهی استقلال بهمرساند شاهزاده را از طرف اگر اهل ایران پادشاهی او را
قبول نکرده از اولاد خاقان مغفور خواسته باشند شاهزاده را برای سروری در دست داشته باشد

در جلوس سلطنت علیشاه و ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان

چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان
دیده و دل را فروغ و فراغ بخشید در بیست و ششم جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس جلوس
کرده خود را علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و دران تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک
که هر کروری پانصد هزار تومان باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهرخانه و باقی تحف
و نفایس که فزون از حساب و قیاس محاسبان وهم اندیشه بود و علیشاه بتمامی نقود و اسباب
و اثواب جواهرخانه نادری را از کلات حمل و نقل بمشهد مقدس نموده دست تبذیر و
اسراف گشوده بمصرف وضیع و شریف درفشاند نقره خام را بهای شلغم پخته و گوشت ارزان

اکثرا

بجای سنگ و سفال بخرج داده حسنعلی بیک معیرالممالک را با سهراب بیک غلام نظام بخش
کارخانه سلطنت ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخته ابراهیم خان برادر خود را که از رو
و چکتر بود و لشکر اوران دیگر ترکیبر بود سردار صاحب اختیار اصفهان نموده بانجا فرستاد و تمامی
ایلات افشاریه و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که خاقان مغفور
کوچانیده در محال خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند و اکراد
خبوشان بعد از آنکه عطایای حرص از زر اکرانبار رکابش نمودند و از رو برتافته بنای مخالفت
گذاشتند علیشاه بر سر خبوشان رفته ایشانرا مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلای خراسان
از آنجا عازم مازندران گشته شش ماه متجاوز در مازندران توقف کرده در آنجا اقدیار خان
تکه سرگروه اوزبکیه که با قشونهای خود در شهر نور بودند باصفهان آمده قشونهای ازبک ابراهیم
خان گذاشته خود بکاپاری نزد علیشاه آمده خدمت اختیار کردند چون سهراب خان غلام
مدارالیه و معتمدالیه دولت علیشاه بود و حسنعلی بیک وجود او را در کارخانه سلطنت مخل کار
خود دیده نسبت تشدیدی بر انگیخته او را روانه اصفهان ساختند که در خزانه داری کوشش
اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان ایلچی بالات ورده او را بقتل رسانیده فاغره فر
اوزبک را با جمعی از روسا که در نزد او بودند بداند ندی بد حسان بدام الفت کشیده با خود متفق

ساخت و پر و بال بلند پروازی کشوده بفکر خودسازی افتاد و سلیم خان قرقلوی افشار را از جا

احشام از رتق و فتق مهمات سرکار خود کرد و در آن اوان امیر اصلان خان قرقلوی افشار را از جانب

خاقان مغفور بسرداری آذربایجان مامور و بنا بر بعضی بواعث از علیشاه متوهم بود و ابراهیم خان

از جانب ملاطفت درآمده او را نیز با خود یکجهت نمود و پرده از روی کار برداشته جمعی از

متجنده را با افاغنه داود زنگ که در صفهان بودند بر سر کرمانشاهان فرستاده امیر خان

ولد بابا رنگ خان مبشر مست ترکچی باشی در اوقات حکومت کرمانشاهان مامور بود با قشون

ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد لشکریانش تمام شهر کرمانشاهان را با بنجاه

و زوّاری که در آنجا بودند غارت کرده آن نواحی استیلا یافتند ابراهیم خان از صفهان آهنگ کرمانشاهان

نموده علیشاه از استماع این خبر اندیشه ناک گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت کرد ابراهیم خان

هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار نموده با سپاه رزم شعار جمعیت خود را منعقد ساخت

و ما بین زنگان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده فوجی از لشکریان علیشاه بطریق نفاق پیش

گرفته در همان جنگگاه از علیشاه برگشته با ابراهیم خان ملحق شدند بقیه قشون علیشاه شکست

یافته هر یک سر خود برگرفته متفرق گشتند علیشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص

بطهران گریخت ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته علیشاه را

کور کرد امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان

روانه همدان شد چون امیر اصلان خان را در آنسمت اقتدار کاملی رسیده

بود ابراهیم خان بفکر دفع او افتاده از همدان حرکت و در حوالی مراغه با

امیر اصلان خان جنگ کرده بر او غالب گشت امیر اصلان خان بهمراهی

کاظم خان قراچه داغی خود را بکوهستان قراچه داغ کشید در آنجا کاظم خان

بهانه او را دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را

با سارو خان برادرش مقتول ساخت و بعد از این مقدمات او را اقتدار

کلی بهم رسیده جمعیت تمهیدات انعقاد داده چنانکه عدت لشکریانش بیکصد و

بیست هزار کس سر رسید چون شمع دولت علیشاهی از ظهور صبح کاذب

شوکت ابراهیم خان سر بگریبان خاموشی کشیده چراغ اقبال ابراهیم خان

افغان خانه روشنی کرد و کوکب بختش نسیم صباحی مانند ستاره سحری بنیاد

درخشیدن نمود حسین بیگ برادر خود را سردار و صاحب اختیار خراسان

باتفاق علیقلی خان قدیمی خود و محمد رضا خان قراچرلو بخراسان فرستاده و

داد که پادشاهی با ارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است و او را

بغیر از خدمت و انقیاد و تمکین آنحضرت در امر سلطنت منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده و در

سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشند مقصود من آنکه در لباس این تلبیس خراب شهر [illegible] نقل عراق نموده

و قلوب اهل خراسان را بجانب خود مایل ساخته قرار [illegible] صدمات سلطنت جهانبانی را بوسیله بدست آورد

خواهش اکراد و رؤسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیک جواب دادند که آنحضرت کتاب

عراق نمی نهاد و در خراسان بجلوس واقع خواهد شد و هم از عجز و انقیاد [illegible] تا طریق [illegible] مسیر و تمکین

با جمیع همراهان [illegible] شاهزاده را از ارک باور و هم شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده و در عالم

و امتناع در آمد خواهش [illegible] در روضه رضیه رضویه جمعیت نموده و عهد و پیمان [illegible] ساخته تمکین در خدمت

دادند شاهزاده [illegible] ناچار بتقلید امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال سنه [illegible] بعد از

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان اعظم تاریخ جلوس آمد [illegible] خان بعد از استماع خبر [illegible]

ذی الحجه آن سال در تبریز [illegible] بر وساده سلطنت نشست [illegible] سکه شاهی بنام خود زد و چون [illegible]

مانند شبنم [illegible] زر و سیم [illegible] الالف الوف بر سپهر [illegible]

و این [illegible] گسترده [illegible] خان و [illegible]

[illegible] چون علم [illegible]

[illegible] از اول [illegible]

الخ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۳۴۹

تولد نور چشم [illegible]

[illegible] اول

۱۲۸۷

تولد نور چشم [illegible]

[illegible]

تولد نور چشم [illegible]

[illegible]

۵۱۴

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

علی

سلطنت

علی اکبر

علی اکبر

علی اکبر

